



محمد قوچانی

# جمهوری مقدس

برش‌هایی از تاریخ جمهوری اسلامی

IR

# جمهوری مقدس

برش‌هایی از تاریخ جمهوری اسلامی

محمد قوچانی



نقش و نگار

قوچانی، محمد، ۱۳۵۵ -

جمهوری مقدس / محمد قوچانی . - تهران: نقش و نگار، ۱۳۸۱.

ISBN: 964-6235-55-7

ص. ۳۱۲

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. ایران -- تاریخ -- جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸. ۲. سیاستمداران -- ایران. ۳. ایران --

سیاست و حکومت، ۱۳۵۸. ۴. ایران -- تاریخ -- جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸. --

جناح‌های سیاسی. ۵. اصلاح‌طلبان -- ایران. الف. عنوان.

۱۳۸۱

۹۵۵/۰۸۲

DSR ۱۵۷۰/۸۷ق

۸۰-۲۸۸۱۲

کتابخانه ملی ایران

محل نگهداری:



## نقش و نگار

تهران - انقلاب، ۱۲ فروردین، شهبای ژاندارمری، شماره ۲۲۴

تلفن: ۶۳۹۶۲۳۹-۶۹۵۰۷۲۵

## جمهوری مقدس

محمد قوچانی

- ویراستار
- حروف‌نگاری
- لیتوگرافی
- چاپ و صحافی
- شمارگان
- نوبت چاپ
- عبدالرحیم مروی‌دشتی
- معصومه زنگنه
- بهروز
- آرین
- ۴۲۰۰ نسخه
- اوله ۱۳۸۱

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص انتشارات نقش و نگار است.

۲۲۰۰ تومان

## فهرست

صفحه	عنوان	
۷	مقدمه	
<b>فصل اول: بازگشت به گذشته</b>		
۱۲	آنان که رئیس جمهور شدند	۱
۱۹	اعتراف در تلویزیون	۲
۲۸	حزب فقیهان	۳
۴۱	دولت سازان	۴
۶۳	ائتلاف قناعت و مصلحت	۵
۷۵	تاریخ آقازاده‌ها	۶
<b>فصل دوم: رجال جمهوری اسلامی</b>		
۹۲	مردی که ترجیح می‌داد سکوت کند	۱
۹۷	سلام؛ آقای خویشی‌ها	۲
۱۱۴	کنگره ششم، دبیرکل سوم؟	۳
۱۱۹	ریش سفید	۴
<b>فصل سوم: انقلابی که صادر نشد</b>		
۱۴۰	فیدل کاسترو بیست سال دیر به ایران آمد	۱
۱۴۴	کیک، کلت و کتاب مقدس	۲
۱۵۷	دیروز دوست، امروز آشنا	۳
۱۶۹	استقبال: ۱۴ سال پس از اخراج	۴

### فصل چهارم: خاطره قدرت

۱۸۲	..... تاریخ‌نگاری مستقل چپ ایران	۱
۱۸۸	..... صدر اعظم و حاکم شرع	۲
۱۹۸	..... رفیق ادامه بده، تو هنوز مسئله داری	۳
۲۱۲	..... خاطرات خواهر مری و برادرانش	۴
۲۲۸	..... تاریخ تغییر ایدئولوژی	۵
۲۴۶	..... تازه معتقدم که کم‌کشتم	۶
۲۶۱	..... چگونه حوزه به حکومت رسید؟	۷
۲۸۲	..... چرا لائیک‌ها فرار کردند؟	۸
۳۰۱	..... منابع	
۳۰۳	..... نمایه	

## مقدمه

تاریخ جمهوری اسلامی، متنی نه تنها برای بازکاوی خاطره قدرت، که جهت مطالعه تجربه حاکمیت یک ایدئولوژی است. ایدئولوژی جمهوری اسلامی گرچه طی بیست سال خویش گونه‌های متفاوتی از گرایش‌های سیاسی، جهت‌گیری اجتماعی و رجال حکومتی را تجربه کرده اما بنیادی ثابت و سرشتی واحد داشته است. بنیاد این نظام سیاسی بر پایه‌آمیزه سنت و انقلاب شکل گرفته است. در حالی که به نظر می‌رسد انقلاب به عنوان مفهومی مدرن قابلیت آمیزش با سنت را نداشته باشد، و در حالی که گمان می‌شد روحانیان به عنوان اصلی‌ترین حامیان سنت سرسازش با مفاهیم شالوده‌شکنانه مدرنیسم نداشته باشند، انقلاب اسلامی به وقوع پیوست و جمهوری اسلامی تأسیس شد. این هر دو اما به زودی دستخوش تحولات شدند؛ تحولاتی که همپای دگردیسی گفتمان حاکم بر جهان بود. جمهوری اسلامی گرچه بر پایه خودبستگی و رهایی از همه جهان بنا شده بود، به سرعت چیرگی گفتمان حاکم بر جهان را پذیرفت تا ذیل آن به حیات خویش ادامه دهد. اگر در دهه ۵۰ جامعه‌گرایی پیش‌فرض انقلاب اسلامی بود و این گرایش تا دهه ۷۰ نیز ادامه یافت، در این دهه عمل‌گرایی بنا به روح غالب بر جهان، بر ایران نیز حاکم شد و اندکی بعد با محافظه‌کاری درآمیخت. سال ۱۳۷۶، سال شکاف در قدرت سیاسی بود. عمل‌گرایی دو فرزند به دنیا آورد: محافظه‌کاری و نوگرایی؛ و این خود ناشی از انشعابی ایدئولوژیک بود. شیرازه آن بنیاد ایدئولوژیک در صدر انقلاب اسلامی گشوده شد و انسجام تئوریک از ذهن رجال جمهوری اسلامی رخ بریست. بدین ترتیب، انقلاب اسلامی که بر بستر پیوند مذهب و ایدئولوژی، ایدئولوژی و انقلاب، و سنت و

تجدد شکل گرفته بود، بر نقطه آغاز ایستاد. تن دادن به عمل‌گرایی دهه ۷۰ گشایش شیرازه این ترکیب بود.

\*\*\*

ضرورت مطالعه تاریخ جمهوری اسلامی پیشتر از زمان نگارش مقالات این کتاب آشکار شده بود. اما جدل‌های سیاسی موجود مانع از فراغت و فرصتی برای این کار بود. پس از واقعه توقیف مطبوعات در سال ۱۳۷۹ و اوج گرفتن بحران سیاسی، نویسنده نیز به تاریخ پناه برد. پناه بردن به تاریخ در عصر عسرت سیاسی نویسی، گذشته از رهایی نویسنده از عواقب نقد قدرت، سبب دستیابی به بنیان این پروژه نیز می‌شود. تاریخ جمهوری اسلامی ما را با نهادهایی آشنا می‌سازد که در طول بیست سال گذشته دگردیسی‌های مهمی را پشت سر گذارده و آن را از صورتی به صورت دیگر متحول ساخته است. بازگشت به تاریخ آشکار می‌سازد که این دگرگونی افزون بر صورت‌های سیاسی سرشتی ایدئولوژیک نیز داشته و از همان شیرازه‌گشایی میان سنت و تجدد برمی‌خیزد؛ چنان که در فصل اول این کتاب دگردیسی نظام فقاقت را مورد مطالعه قرار می‌دهیم و خواهیم دید چگونه مصلحتی که قرار بود سبب کارآیی فقاقت شود خود به ابزار آن بدل شد. در همین فصل خواهیم خواند چگونه فقیهان حزب تشکیل دادند و دولت ساختند. فصل دوم داستان همین مردان است؛ کسانی که فاصله میان جبهه ملی و جمهوری اسلامی را درنوردیدند (حسن حبیبی) و از رادیکالیسم تا لیبرالیسم متحول شدند (موسوی خوینی‌ها) یا انجمن حجتیه را وانهادند و به مؤتلفه اسلامی پیوستند (اکبر پرورش) و از همه مهم‌تر، آنکه همواره تاریخ جمهوری اسلامی را به یاد می‌آورد (مهدی کروبی). قصه جمهوری اسلامی البته به سیاست داخلی محدود نیست. نظامی که می‌خواست انقلاب خویش را صادر کند به فاصله کمتر از دو دهه به واردات دموکراسی دست زد. در حوصله کتاب اخیر نیست که به علت این دگردیسی بپردازیم اما قطعاً خواننده مقاله «کیک و کلت» درخواهد یافت چگونه دشواری‌های جنگ سبب روی آوردن به صلح می‌شود؛ یا خواننده مقاله «استقبال پس از ۱۴ سال»

درک خواهد کرد که چگونه اقدامات انقلابی به رفتارهای دیپلماتیک تبدیل شد. فصل پایانی این کتاب، ضمن آنکه در حکم نوعی مآخذشناسی برای تاریخ جمهوری اسلامی است، به مرور رفتار بخش‌هایی از اپوزیسیون این نظام سیاسی نیز می‌پردازد.

جمهوری مقدس در آمدی بر طرح تاریخ‌نگاری جمهوری اسلامی است: نظامی که در بیست سال راه صد سال را پیمود. امیدوارم روزی رؤیای نوشتن چنین کتابی محقق شود.

محمد قوچانی

اسفند ۱۳۸۰



فصل اول

بازگشت به گذشته

آنان که رئیس جمهور شدند

آنان که رئیس جمهور نشدند

دوره اول: ۱۳۵۸، ترور، سکوت، فرار

نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران زیر سایه یک رقابت ناتمام آغاز شد: رقابت ابوالحسن بنی‌صدر و جلال‌الدین فارسی. ابوالحسن بنی‌صدر، که از سوی روشنفکران لیبرال حمایت می‌شد، در این انتخابات در برابر جلال‌الدین فارسی نامزد حزب جمهوری اسلامی قرار داشت؛ حزبی که در حقیقت ائتلافی از نیروهای مذهبی محسوب می‌شد. این ائتلاف به توصیه امام خمینی از معرفی رهبران روحانی تراز اول خود (به ویژه آیت‌الله بهشتی دبیر کل حزب) به عنوان نامزد مقام ریاست جمهوری خودداری کرده بود. (در آن زمان هنوز بنیانگذار جمهوری اسلامی معتقد بودند روحانیون نباید مقام اجرایی داشته باشند) و در نتیجه فارسی را به عنوان نامزد خود معرفی کرد. فارسی اما متهم به غیر ایرانی بودن شد. حتی هواداران بنی‌صدر او را متهم کردند که نام اصلی‌اش حکمت‌الله باران چشمه است. فارسی در خاطراتش به نقل از امام می‌نویسد:

برای من مهم نیست چه کسی رئیس جمهور می‌شود، اما نمی‌خواهم

شبهه‌ای در مورد اولین رئیس جمهور پیش آید.

در نتیجه بنی‌صدر نامزد بی‌رقیب نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری شد.

حزب جمهوری اسلامی عملاً از حسن حبیبی، نامزد جناح چپ نهضت آزادی (که توانسته بود مهدی بازرگان را از نامزدی منصرف سازد) حمایت کرد و جامعه روحانیت مبارز تهران از ابوالحسن بنی صدر حمایت کرد. در این دوره از انتخابات ۱۲۴ نفر برای کاندیداتوری ثبت نام کردند که در نهایت هشت نفر به رقابت پرداختند: ابوالحسن بنی صدر، حسن حبیبی، احمد مدنی، کاظم سامی، داریوش فروهر، صادق قطب‌زاده، صادق طباطبایی و محمد مکرری. همچنین حسن آیت نیز که در ابتدا نامزد انتخابات شده بود از رقابت کناره گرفت. او که در سال ۱۳۶۰ ترور شد عضو حزب جمهوری اسلامی بود. آیت از هواداران آیت‌الله کاشانی و مخالفان محمد مصدق بود که مدتی در حزب زحمتکشان عضویت داشت. صادق قطب‌زاده که پس از انقلاب اسلامی مسئولیت‌هایی چون سرپرستی سازمان صدا و سیما و نیز وزارت خارجه را برعهده گرفت، در این انتخابات ۴۸۰۰۰ رأی (کمترین میزان آرا) را به دست آورد. وی اندکی بعد به دست داشتن در کودتایی علیه جمهوری اسلامی، با همکاری فرزند آیت‌الله شریعتمداری، متهم و اعدام شد. کاظم سامی نخستین وزیر بهداشتی جمهوری اسلامی نیز در این انتخابات ۸۹۰۰۰ رأی به دست آورد. او که عضو مرکزیت جاما یکی از گروه‌های ملی - مذهبی بود، در آذرماه سال ۱۳۶۷ ترور شد. داریوش فروهر هم که در ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی وزارت کار را در اختیار داشت، ولی در حزب ملت ایران بود، با ۱۳۳۰۰۰ رأی در انتخابات شکست خورد. او در سال ۱۳۷۷ به همراه همسرش در منزلش کشته شد. به جز این چهار نامزد ریاست جمهوری که همگی در سال‌های بعدی ترور شدند سه تن به تدریج و به آرامی کنار قرار گرفتند. صادق طباطبایی با ۱۱۴۰۰۰ رأی از سخنگویی دولت موقت کناره گرفت و سکوت اختیار کرد. حسن حبیبی ۶۷۴۰۰۰ رأی را فرو گذاشت و در کابینه میر حسین موسوی وزیر وزارتخانه کم سر و صدای دادگستری شد و سپس معاونت اکبرهاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی را برعهده گرفت بدون آنکه وارد جنجال‌های سیاسی شود. محمد مکرری نیز پس از عهده‌دار شدن سفارت ایران در شوروی به تدریج از صحنه

سیاست ایران محو شد. اما دو نفری که در میان نامزدهای شرکت‌کننده در انتخابات جمعه پنجم بهمن ماه ۱۳۵۸ بیشترین آرا را به دست آوردند (یعنی ابوالحسن بنی‌صدر با ۱۰/۷ میلیون رأی و احمد مدنی با ۲/۲ میلیون رأی) فراری شدند و از کشور گریختند.

#### دوره دوم: ۱۳۶۰، شهادت

بنی‌صدر که گریخت مقدمات دوره دوم ریاست جمهوری فراهم شد. در این دوره ۷۰ نفر برای تصدی این مقام ثبت‌نام کردند اما از جمع آنان تنها چهار نفر به مرحله نهایی رقابت راه یافتند. جمعیت مؤتلفه اسلامی در این دوره دو نماینده داشت: علی‌اکبر پرورش، سمپات مؤتلفه در آن سال‌ها و عضو بعدی این حزب که ۴۶۴،۰۰۰ رأی به دست آورد، و حبیب‌الله عسگراولادی که ۵۲۳،۰۰۰ رأی به دست آورد. در آن زمان جمعیت مؤتلفه اسلامی فعالیت‌های خود را متوقف و عملاً در داخل حزب جمهوری اسلامی ادغام شده بود. با وجود این، حزب جمهوری اسلامی از رئیس جمهور فقید، شهید محمدعلی رجایی، اعلام حمایت کرد و ایشان با ۱۲،۷۲۲،۰۰۰ رأی برنده انتخابات شدند. عباس شیبانی دیگر نامزد این دوره ۶۲۹،۰۰۰ رأی به دست آورد. شیبانی عضو سابق نهضت آزادی و عضو حزب جمهوری اسلامی بود که در سال‌های بعد نمایندگی مجلس شورای اسلامی را تا سال ۱۳۷۸ برعهده گرفت. عسگراولادی ابتدا در دولت موسوی وزیر بازرگانی شد و همچنین به ریاست کمیته امداد امام خمینی رسید. پرورش نیز چندی عهده‌دار وزارت آموزش و پرورش شد. این دو پس از توقف فعالیت حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۶، به همراه همفکران خود جمعیت مؤتلفه اسلامی را احیا کردند و عسگر اولادی به دبیرکلی آن رسید. پرورش نیز در مجلس چهارم نماینده مردم اصفهان در مجلس شورای اسلامی شد.

#### دوره سوم: ۱۳۶۰، ثبات

از دوم مرداد ۶۰ تا دهم مهر همان سال راه درازی نبود، اما یک رئیس جمهور

(رجایی) در این فاصله شهید و رئیس جمهور جدید (آیت‌الله خامنه‌ای) برگزیده شد. در این دوره امام خمینی به ممنوعیت انتخاب روحانیان به ریاست جمهوری پایان دادند و آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان دبیرکل حزب جمهوری اسلامی با ۱۶ میلیون رأی به عنوان رئیس جمهور انتخاب شدند. پرورش بار دیگر در این دوره در انتخابات شرکت کرد و سید رضا زواره‌ای عضو دیگر جمعیت مؤتلفه اسلامی نیز اولین دوره نامزدی ریاست جمهوری‌اش را پشت سر گذاشت. در سال‌های بعد او عضو حقوقدان شورای نگهبان و رئیس سازمان ثبت اسناد و املاک کشور شد. حسن غفوری فرد که اکنون هم نامزد ریاست جمهوری است در سال ۱۳۶۰ نیز چنین موقعیتی را برگزید، در حالی که آیت‌الله مهدوی کنی از کاندیداتوری استعفا داد. دومین نخست‌وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی که قدرت را از شهید رجایی به آیت‌الله خامنه‌ای تحویل داد نتوانست همانند ایشان حمایت همه جناح‌های سیاسی (به ویژه جناح چپ) را به دست آورد. آیت‌الله مهدوی کنی در سال‌های بعد رئیس دانشگاه امام صادق و دبیرکل جامعه روحانیت مبارز شد. در این دوره از انتخابات ۴۴ نفر نامزد ورود به کاخ ریاست جمهوری شده بودند که در نهایت چهار نفر به رقابت پرداختند.

#### دوره چهارم: ۱۳۶۴، ادامه ثبات

آیت‌الله خامنه‌ای پس از یک دوره کامل ریاست جمهوری، نخستین رئیس جمهوری شدند که چهار سال دیگر نیز در این مقام باقی ماندند. در این سال مه تن به رقابت پرداختند و علاوه بر آیت‌الله خامنه‌ای دو نام دیگر نیز به چشم می‌خورد: حبیب‌الله عسگرآولادی، که این بار نسبت به دوره اول با کاهش آرایش به ۲۸۲،۰۰۰ رأی شکست خورد، و سید محمود کاشانی که با کسب ۱/۳۹ میلیون رأی، رقابت را به رئیس جمهوری با ۱۲ میلیون رأی واگذار کرد. سید محمود کاشانی، فرزند حقوقدان آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی، در سال ۱۳۸۰ نیز همچنان نامزد ریاست جمهوری است.

**دوره پنجم: ۱۳۶۸، توسعه**

با درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی، امام خمینی، و رهبری آیت‌الله خامنه‌ای که در پایان دوره ریاست جمهوری ایشان انجام شد، دو نامزد مطرح برای ریاست جمهوری قدم به میدان گذاشتند: آقای هاشمی رفسنجانی، که انتخابات را برد و عباس شیبانی، که برای دومین بار در انتخابات شرکت کرد و برای دومین بار آن را واگذار نمود. هاشمی رفسنجانی در این دوره حمایت هر دو گروه شاخص مجمع روحانیون و جامعه روحانیت را در اختیار داشت. بدین ترتیب رئیس مجلس، رئیس جمهور شد.

**دوره ششم: ۱۳۷۲، توقف توسعه**

آقای هاشمی رفسنجانی نیز این امکان را یافت که دوره دوم ریاست جمهوری را، البته با ۱۰/۵ میلیون رأی، تجربه کند. کاهش آرا سبب شد موقعیت هاشمی حتی در برابر اکثریت محافظه کار مجلس تضعیف شود و او مجبور به عقب‌نشینی از برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود گردد. در این سال رقیبان وی عبارت بودند از عبدالله جاسبی رئیس دانشگاه آزاد اسلامی با ۱/۵ میلیون رأی، احمد توکلی وزیر اسبق کار و سردبیر سابق روزنامه رسالت با ۴/۲ میلیون رأی، و رجبعلی طاهری مردی از شیراز که دوره مبارزه را پیش از انقلاب اسلامی پشت سر گذاشته بود. آقای هاشمی در این دوره تنها حمایت جامعه روحانیت مبارز را پشت سر داشت که خود عضو مرکزیت آن بود. هنوز دوره ریاست جمهوری پایان نیافته بود که هاشمی رفسنجانی بار دیگر، و این بار خارج از تعریف خود به عنوان رئیس‌جمهور، به ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید. این مقام سبب شد که قدرت هاشمی به سرعت افزایش یابد و وی در سطح یکی از سران قوا مطرح شود. بدین ترتیب ریاست هاشمی رفسنجانی بر این مجمع، که قرار بود سیاست‌های کلی نظام را تعریف کند، به یکی از عوامل تضعیف ریاست جمهوری آینده بدل شد.

## دوره هفتم: ۱۳۷۶، اصلاحات

در حالی که تمدید ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی به لحاظ قانونی عملی نبود و میرحسین موسوی نخست وزیر سابق از ورود به انتخابات پرهیز داشت، علی اکبر ناطق نوری آماده ریاست جمهوری شد. او که از نمایندگی مجلس، وزارت کشور و ریاست پارلمان عبور کرده بود، به پشتیبانی جامعه روحانیت مبارز متکی بود. به تدریج رقبای جدیدی وارد صحنه شدند: سید رضا زواره‌ای عضو جمعیت مؤتلفه اسلامی که برای دومین بار نامزد ریاست جمهوری شد و برخلاف نظر حزبش وارد انتخابات شد، و محمد محمدی ری شهری که جمعیت دفاع از ارزش‌ها از او حمایت می‌کرد. وزیر سابق اطلاعات رقابت را باخت، همچنان که سید رضا زواره‌ای. اما این بار رئیس مجلس، رئیس جمهور نشد. سید محمد خاتمی نامزد مجمع روحانیون مبارز، گوی سبقت را از او ربود. خاتمی نیز ابتدا نماینده مجلس و سپس وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود. اما ۲۰ میلیون رأی او در برابر ۷ میلیون رأی ناطق نوری همه را مبهور ساخت.

## مؤتلفه اسلامی و ریاست جمهوری

افزون بر همهٔ چهره‌هایی که در بیست سال گذشته در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی شرکت کرده‌اند، باید گفت گروهی که آن را به شکل کاملاً تشکیلاتی جدی گرفته جمعیت مؤتلفه اسلامی بوده است. این حزب در هر دوره (به جز دورهٔ پنجم) یک یا چند نامزد وابسته یا متمایل به خود را برای ورود به انتخابات تشویق کرده است و حتی در مواردی که ذیل یک ائتلاف (با حزب جمهوری اسلامی یا جامعه روحانیت) از یک نامزد اصلی (مانند شهید رجایی، آیت‌الله خامنه‌ای، آقای هاشمی رفسنجانی یا حتی آقای ناطق نوری) حمایت کرده است به اعضای خود اجازه نامزدی داده است. جدول زیر وضعیت این حزب را در انتخابات ریاست جمهوری بیست سال گذشته نشان می‌دهد:

نامزد پیروز	نامزد اصلی	نامزد نزدیک یا وابسته به مؤتلفه اسلامی	دوره /سال
	ابوالحسن بنی صدر(مخلوع)	حسن آیت (کاره گیری)	اول/ ۱۳۵۸
	شهید رجایی	۱- عسگر اولادی ۲- پرورش	دوم/ ۱۳۶۰
	آیت الله خامنه‌ای	۱- غفوری فرد ۲- پرورش ۳- زواره‌ای	سوم/ ۱۳۶۰
	آیت الله خامنه‌ای	عسگر اولادی	چهارم/ ۱۳۶۴
	هاشمی رفسنجانی	هاشمی رفسنجانی	پنجم/ ۱۳۶۸
	هاشمی رفسنجانی	عبدالله جاسبی احمد توکلی	ششم/ ۱۳۷۲
	خاتمی	رضا زواره‌ای	هفتم/ ۱۳۷۶
؟ [خاتمی]	؟	۱- عبدالله جاسبی ۲- احمد توکلی ۳- حسن غفوری فرد	هشتم/ ۱۳۸۰

همچنین با وجود اینکه این حزب می‌گوید به دنبال قدرت نیست، در طول دو دهه گذشته به جز دکتر عباس شیبانی همه افرادی که حاضر شده‌اند دوبار شانس خود را برای تصدی مقام ریاست جمهوری بیازمایند عضو یا متمایل به مؤتلفه اسلامی بوده‌اند.

دوره‌های شرکت در انتخابات	نامزد
۲ و ۴	عسگر اولادی
۲ و ۳	پرورش
۳ و ۷	زواره‌ای
۶ و ۸	جاسبی
۶ و ۸	توکلی
۳ و ۸	غفوری فرد
۲ و ۵	شیبانی
۴ و ۸	کاشانی

## اعتراف در تلویزیون

### گزارشی از دو دهه اعتراف به براندازی

چهارشنبه شب، بیست و هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۸۰، درست اندکی پس از قرائت اطلاعیه شورای نگهبان درباره فهرست نامزدهای دوره هشتم انتخابات ریاست جمهوری، مجری بخش خبری ساعت ۲۱ شبکه اول تلویزیون جمهوری اسلامی اعلام کرد:

علی‌افشاری دبیر سیاسی دفتر تحکیم وحدت (اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان) در گفت‌وگویی داوطلبانه با این تلویزیون به تلاش در راه براندازی نظام سیاسی کشور اعتراف کرده است و وعده داد که به زودی این مصاحبه پخش خواهد شد.<sup>۱</sup>

این وعده بسیار زودتر از آنچه تصور می‌شد، محقق گردید: بلافاصله پس از پایان همان بخش خبری، علی‌افشاری بر صفحه تلویزیون رسمی کشور ظاهر شد و گفت بر اساس «تمایل شخصی» خویش در جست‌وجوی «فرصتی برای بیان اشتباهاتش» بوده است و صدا و سیمای جمهوری اسلامی «با توجه به اینکه افراد زیادی در موقعیت مشابه با وی قرار دارند و این افراد ممکن است دچار این اشتباهات شوند» این فرصت را در اختیار او قرار داده است. درگذشت

۱. اینتلیک‌ها از من است.

ناگهانی وزیر راه و گروه پارلمانی همراه وی در یک حادثه هواپیمایی و نیز آغاز رقابت‌های انتخاباتی نامزدهای ریاست جمهوری دو اتفاق مهمی بود که اعترافات علی افشاری را در محاق قرار داد و از این رو حتی اگر تحلیل جناح اکثریت درباره پخش این اعترافات در شب آغاز مبارزات انتخاباتی صحیح بود، در عمل جناح اقلیت از اعترافات علی افشاری آنچنان که حدس زده می‌شد بهره نبرد. با وجود این، همچنان از یک زاویه آنچه در ۲۶ اردیبهشت رخ داد مهم محسوب می‌شود، و آن تداوم یک سنت سیاسی حتی پس از دو دهه است. علی افشاری تنها کسی نیست که در تلویزیون جمهوری اسلامی ظاهر شده و به تلاش در راه براندازی اعتراف کرده است.

### شریعتمداری و حزب خلق مسلمان

نوزده سال پیش، کم و بیش در چنین روزهایی، در روز یکشنبه دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱، آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری نیز بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و به اطلاع از کودتایی علیه جمهوری اسلامی اعتراف کرد. در نوار اصلی مصاحبه، آیت‌الله از امام خمینی رهبر انقلاب «طلب عفو و تخفیف تبلیغات» علیه خود را کرده بود. «نظر حضرت امام به حذف یک بخش از آن بود.»<sup>۱</sup> این مصاحبه را آقای محمد محمدی ری شهری دادستان نظامی وقت کشور انجام داده بود که در واقع نامش به عنوان کاشف پرونده نیز ثبت شده است. وی در دهم فروردین ماه ۱۳۶۱ خیر کشف یک تیم کودتاگر را به رئیس وقت مجلس می‌دهد. این تیم، در رأس یک مرجع تقلید نامور (سید کاظم شریعتمداری)، یک سیاستمدار پرنفوذ (صادق قطب‌زاده)، و یک حزب مخالف (حزب خلق مسلمان) قرار داشتند. این حزب در واقع حول مرجعیت آیت‌الله شریعتمداری شکل گرفته بود و می‌کوشید بدیل حزب جمهوری اسلامی، که در خط امام خمینی بود، باشد. آیت‌الله شریعتمداری گرچه در دوره حکومت پهلوی از مخالفان شاه به شمار می‌رفت اما در برخورد با رژیم موضعی

میان‌روانه داشت و حتی از رفرم و نیز اصلاحات پارلمانی دفاع می‌کرد و تنها در سال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی (و البته سال‌ها قبل در قیام ۱۵ خرداد ۴۲) اندکی رادیکال شد. یکی از نقاط اتکای آیت‌الله برخاستن وی از ایالت ترک‌زبان آذربایجان و پایگاه سستی و بومی مرجعیت دینی وی بود. اما پس از حادثه سال ۶۱ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم وی را از مرجعیت نیز خلع کرد. سران حزب خلق مسلمان، سید مهدی مهدوی، عبدالرضا حجازی، محمد جواد مناقبی و نیز احمد عباسی (داماد شریعتمداری) بودند که به تدریج در تلویزیون ظاهر شدند و به براندازی اعتراف کردند. احمد عباسی در ۲۷ فروردین ۶۱ بازداشت و هفت ماه بعد بر صفحه تلویزیون ظاهر شد. او گفت: «آقای شریعتمداری در متن توطئه کودتا بوده و با یکی از کشورهای خلیج فارس هم ارتباط داشته است.» سید مهدی مهدوی نیز در دوم اردیبهشت‌ماه ۶۱ به اعتراف تلویزیونی پرداخت و تأکید کرد که به شدت تحت تأثیر آیت‌الله شریعتمداری بوده است. حزب خلق مسلمان در مقطعی سه روز صدا و سیما را شهر تبریز را به اشغال خود درآورده بود. صادق قطب‌زاده نیز به همراه آنان به تلاش در راه کودتا متهم شد. قطب‌زاده از دانشجویان ایرانی مقیم اروپا بود که به همراه ابراهیم یزدی و ابوالحسن بنی‌صدر در نوفل‌لوشاتو، محل اقامت حضرت امام خمینی، فعال بود و پس از انقلاب به ریاست سازمان صدا و سیما و وزارت امور خارجه رسید. قطب‌زاده در ۲۹ فروردین ۶۱ به براندازی حکومت، ارتباط با آقای شریعتمداری و درخواست اسلحه از حزب سوسیالیست فرانسه اعتراف کرد. او که در ۱۹ اردیبهشت‌ماه بازداشت شده بود یک روز بعد اعتراف کرد و پس از پخش فیلم محاکمه‌اش به همراه رهبران حزب خلق مسلمان در چهاردهم شهریورماه ۶۱ ده روز را سپری نکرده بود که اعدام شد. آیت‌الله شریعتمداری اما تا آخر عمر در خانه‌اش ماند؛ چه «امام، آقای شیخ حسن صانعی را نزد آقای شریعتمداری فرستاده و اطمینان داده بودند که آقای شریعتمداری محاکمه نمی‌شوند ولی تذکر داده‌اند که خود شما مقصرید که از اول به تذکرات توجه

نکردید و ما قبلاً گفتیم که جلوی مردم را نمی‌توانیم بگیریم.<sup>۱</sup> آقای شریعتمداری در آغاز در یک فیلم اولیه به اطلاع از کودتا اعتراف کرده بود ولی منکر هرگونه تأیید شد؛ اما پس از اعترافات داماد خود و سران حزب خلق مسلمان و نیز مصاحبه حجت‌الاسلام موسوی خونی‌ها در تلویزیون که در آن بخشی از اسناد سفارت آمریکا در مورد آقای شریعتمداری در تلویزیون افشا شد، آیت‌الله شریعتمداری نیز مصاحبه جدیدی با آقای ری‌شهری انجام داد و این بار به اطلاع از کودتا و حتی دادن پول، البته نه به عنوان کودتا بلکه برای خرید خانه، اعتراف کرد. به دستور حضرت امام اموال غیر منقول بازمانده از آقای شریعتمداری در اختیار دفتر تبلیغات اسلامی قم و نیز شورای تبلیغات (که جایگزین دارالتبلیغ، نهاد مذهبی زیر نظر آقای شریعتمداری، شده بود) قرار گرفت. حدود ۱۳ میلیون ریال نیز با اجازه امام به حزب جمهوری اسلامی اختصاص یافت و بدین ترتیب پرونده آیت‌الله شریعتمداری، حزب خلق مسلمان و صادق قطب‌زاده برای همیشه بسته شد. فرزند آیت‌الله شریعتمداری، حسن، هم اکنون به عنوان یکی از سران ضد نظام در خارج از ایران به سر می‌برد.

### کیانوری و حزب توده ایران

سال ۶۱ سال اعترافات بود. در پنجم مهرماه ۱۳۶۱ مهندس جواد مادرشاهی و فردی که با نام حبیب [...] در خاطرات حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی معرفی شده است به دیدار رئیس مجلس وقت رفتند. آنان که برای گرفتن اطلاعات از فردی مطلع به پاکستان رفته بودند به آقای هاشمی رفسنجانی اطلاعات بسیار جالب و مفیدی از عملکرد K.G.B (سازمان جاسوسی شوروی سابق) و حزب توده ارائه کردند.<sup>۲</sup> در بیست و سوم همان ماه رئیس مجلس سرگرم مطالعه گزارش‌هایی از یک منبع روسی پناهنده به غرب در مورد فعالیت‌های جاسوسی روس‌ها در ایران از طریق سفارت شوروی، K.G.B و حزب توده بود. این روسی

۱. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۲۶۱.

پناهنده به غرب کوزیچکین نام داشت که افسر اطلاعاتی شوروی بود. سال‌ها بعد نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده، در خاطراتش گفت که اطلاعات کوزیچکین دربارهٔ حزب توده از طریق اینتلجنس سرویس (سازمان جاسوسی انگلیس) به پاکستان داده شد و مقامات جمهوری اسلامی نیز از طریق این کشور در جریان اقدامات حزب توده قرار گرفتند.<sup>۱</sup> خاطرات هاشمی رفسنجانی و عضویت پاکستان در جامعه کشورهای مشترک‌المنافع با انگلیس این نظر را تأیید می‌کند. با وجود اینکه از آغاز پاییز ۶۱ اتهام حزب توده به اثبات رسیده بود و اطلاعات اثبات‌کنندهٔ این اتهام در دست بود، بازداشت رهبران حزب تا بهمن‌ماه آن سال به تعویق افتاد. کیانوری دبیر اول این حزب (که نواده آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری به شمار می‌رفت) از جملهٔ این دستگیرشدگان بود که در روز ۱۷ بهمن ۶۱ طی موجی که از سوی توده‌ای‌ها به «ضربه اول» موسوم شده است بازداشت شد. «ضربه دوم» به حزب در هفتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۲ با بازداشت دیگر فعالان حزب وارد آمد.<sup>۲</sup>

درباره اینکه چرا از زمان کشف جاسوسی تا برخورد با این جریان چند ماهی فاصله افتاد، نظرات مختلفی ابراز شده؛ از جمله جیمز بیل در کتاب عقاب و شیر گفته است:

اطلاعات کوزیچکین در اختیار مقامات ایرانی قرار گرفت و بیش از یک‌هزار نفر از اعضای حزب توده که بسیاری از آنها قبلاً تحت نظر بودند دستگیر شدند.

در واقع نظام مدت‌ها بود حزب توده را تحت نظر داشت. کیانوری در خاطرات خود نظر برخی از دوستانش را بیان می‌کند که معتقد بودند در پی کشف خانه مهدی پرتوی، از سران سازمان مخفی و نظامی حزب توده در سال ۱۳۵۸، توسط کمیته محلی انقلاب اسلامی، او تحت نظر قرار گرفته بود و در همهٔ سال‌های بعد، حتی زمانی که حزب توده مدعی همکاری با جمهوری اسلامی

۱. خاطرات کیانوری، ص ۵۵۰.

۲. مازیار بهروز، شورشیان آرمانخواه، ۱۳۸۰، ص ۳۰۳.

بود، به عنوان یک روزنه در حزب توده مورد استفاده قرار می‌گرفت.<sup>۱</sup> مهدی پرتوی پس از آن حادثه نه تنها بازداشت نشده بود بلکه اوراق سازمان مخفی را پس گرفته بود. حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی گرچه ادعای همسویی با انقلاب اسلامی، امام خمینی و حتی حزب جمهوری اسلامی و خط امام را در دستور کار خود قرار داده بود و خود را از مخالفان نهضت آزادی، مهدی بازرگان و ابوالحسن بنی‌صدر (مخالفان خط امام) نشان می‌داد، اما سازمان مخفی و نیز سازمان نظامی خود را حفظ کرده بود. سازمان مخفی حزب که در سال‌های قبل از انقلاب، در دوره فرار رهبران توده‌ای به خارج از ایران، به رهبری رحمان هاتقی اداره می‌شد و نشریهٔ مخفیانه نوید را منتشر می‌کرد، پس از انقلاب به رهبری مهدی پرتوی تداوم یافت؛ همچنان که این حزب سازمان نظامی خود را نیز (که در دوره نهضت ملی در دفع کودتای ۲۸ مرداد ناکارآمد از آب درآمد) حفظ کرد. بزرگترین اقدام این سازمان پس از انقلاب جذب ناخدا ابراهیم افضلی فرمانده نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی بود که پس از برخورد با حزب توده، در شانزدهم آذرماه ۱۳۶۲ محاکمه شد. از دیگر سران حزب توده که در اعترافات تلویزیونی دهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۲ حضور داشتند، اعترافات محمدعلی عمویی عضو ارشد شاخه نظامی حزب، محمود اعتمادزاده (مشهور به به‌آذین) از روشنفکران عضو حزب، و نیز احسان طبری ایدئولوگ حزب توده نیز در دهم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۲ پخش شد. یک نویسندهٔ نزدیک به گروه‌های مارکسیست می‌نویسد:

طی سال ۱۳۶۲ رهبران حزب توده یک به یک بر صفحه تلویزیون دولتی ظاهر شدند و به جرایم خود از جمله جاسوسی برای اتحاد شوروی و تدارک [مقدمات] براندازی جمهوری اسلامی اعتراف کردند. در برخی موارد مقام‌های حزبی به صورت شاهدان برجسته برای دادستان عمل می‌کردند و اعضای دیگر را به اعتراف به گناهشان تشویق می‌نمودند. شگفت‌انگیزترین آنها هنگامی بود که ناخدا افضلی سعی

داشت برخی اتهامات را انکار کند و مهدی پرتوی رابط حزبی او و مسئول شبکه مخفی حزب توده به نفع کیفرخواست عمل کرد و او را مجبور به اعتراف نمود.<sup>۱</sup>

سران حزب تقریباً سرنوشتی مشابه یافتند: زندان، که پس از مدتی به حبس در خانه و نگارش خاطرات تبدیل شد. کیانوری، که در سال ۱۳۷۸ درگذشت، همراه با همسرش مریم فیروز در خانه‌ای به سر می‌برد. او در خاطراتش به صراحت اعلام کرد که از طریق یک افسر روسی به نام سرهنگ لئون و به کمک دوستانش در ارتش، اطلاعات هوایمی اف ۱۴ را در اختیار روس‌ها قرار داده است تا بدین وسیله آنان نیز جاسوسی آمریکایی‌ها و اطلاعاتی را که آنان از هوایمی میگ ۲۵ داشتند تلافی کنند. اما کیانوری همچنان معتقد بود که با اطلاعاتی که همین شبکه نظامی در جریان کشف کودتای سلطنت‌طلب نوژه در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده به آن یاری رسانده است.

اعترافات احسان طبری در سال‌های بعد نیز ادامه یافت. برجسته‌ترین چهرهٔ ثوریک حزب در سال‌های دهه ۶۰ به نوشتن چند کتاب در نقد مارکسیسم و حزب توده و دفاع از اسلام و انقلاب اسلامی پرداخت. حزب توده نیز از اردیبهشت ۱۳۶۲ رسماً منحل شد و تنها بقایایی از آن هم اکنون در خارج از کشور نشریه راه توده را منتشر می‌کنند.

### مهدی هاشمی و گروه او

سید مهدی هاشمی برادر داماد آیت‌الله منتظری و از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در هیجدهم آذرماه ۱۳۶۵ بر صفحهٔ تلویزیون جمهوری اسلامی ظاهر شد و اعتراف کرد. او گفت:

انگیزه من از این مصاحبه که به پیشنهاد و رضایت خودم انجام می‌گیرد، اولاً روشن کردن اذهان نسبت به عملکردهای خلاف خودم و همفکرانم و ثانیاً پرده برداشتن از یک سیر تصاعدی لغزش‌ها، اشتباهات و

۱. شورشیان آردمانخواه، ص ۲۲۰.

انحرافات است که متأسفانه بعد از انقلاب تا لحظه بازداشت در وجود من بوده است.<sup>۱</sup>

هاشمی مصاحبه‌اش را به دو بخش قبل و بعد از انقلاب تقسیم کرد و در پایان از مقام رهبری (امام خمینی) درخواست کرد که او را ببخشند. مهدی هاشمی که مدتی مسئولیت واحد نهضت‌های آزادیبخش را در سپاه پاسداران برعهده داشت، به چهار اتهام بازداشت، محاکمه و سرانجام اعدام شد: ۱- رابطه با ساواک، ۲- قتل چند چهره مذهبی و روحانی از جمله آیت‌الله شمس‌آبادی، ۳- خارج کردن مقادیر زیادی اسلحه و مهمات از سپاه، ۴- افشاگری علیه مقامات کشور، از جمله اطلاعیه‌هایی که علیه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۶۴ صادر شد و نیز ادعاهایی که در ماجرای مک فارلین اراغه کرد. کاشف و مسئول پیگیری پرونده سید مهدی هاشمی، حجت‌الاسلام محمد محمدی ری‌شهری، و همراه او در این پرونده، علی فلاحیان بود. ری‌شهری، دادستان نظامی رسیدگی‌کننده به پرونده آقای شریعتمداری، اینک وزیر اطلاعات بود. علی فلاحیان، وزیر اطلاعات آینده، نیز دادستان ویژه روحانیت بود که پرونده مهدی هاشمی مهم‌ترین پرونده‌ای بود که تا آن زمان به او ارجاع شده بود. آقای ری‌شهری می‌نویسد:

بنده ... یک حلقه فیلم مربوط به اعترافات [مهدی هاشمی] را خدمت حضرت امام بردم. امام است فیلم اعترافات وی را ملاحظه کردند و آن مقداری که از تلویزیون پخش شد با تأیید حضرت امام بود و مقداری از صحبت‌های آقای هاشمی مصلحت نبود که پخش شود.<sup>۲</sup>

از سید مهدی هاشمی سه فیلم تهیه شده بود. مصاحبه‌ای مفصل که قرار بود تنها به امام، قائم مقام وقت رهبری، و در صورت لزوم به سران سه قوه ارائه شود؛ مصاحبه‌ای کوتاه برای مردم «که در آن مطلب قابل توجهی ارائه شده»<sup>۳</sup> آنچه مهدی هاشمی انتظار داشت پخش شود مصاحبه دوم بود، اما مصاحبه اول با نظر

۱. خاطرات ری‌شهری، ص ۲۰۰.

۲. خاطرات ری‌شهری، ص ۲۱۸.

۳. همان، ص ۷۵.

امام پنخس شد.<sup>۱</sup> به جز این دو فیلم، یک فیلم دیگر نیز توسط بازجوها ضبط شده بود: «در این مصاحبه مهدی هاشمی با این تصور که مصاحبه به مردم ارائه خواهد شد نظرهای خود را مطرح کرده بود تا خط برخورد را به هواداران خود القا کند.»<sup>۲</sup> در پرونده مهدی هاشمی ۲۸ متهم وجود داشت که دو تن از شناخته شده ترین آنان اعدام شدند: یکی خود وی در ششم مهر ۱۳۶۶ و دیگری فتح الله امید نجف آبادی در شانزدهم آبان ۱۳۶۷. در پی این ماجرا آرایش جدیدی از نیروهای سیاسی در کشور شکل گرفت که کنار رفتن آیت الله منتظری از قدرت سیاسی در سال ۱۳۶۸ پرسروصداترین آنها به شمار می رفت.

۱. همان، ص ۷۶.

۲. ری شهری، ص ۷۳.

## حزب فقیهان

گزارشی از سه نامه رهبران حزب جمهوری اسلامی

به امام خمینی

### نامه اول

روزنامه کیهان در ششم تیرماه ۱۳۸۰ نامه‌ای از آیت‌الله شهید دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی خطاب به حضرت امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران چاپ کرد که در آن آمده است:

چندی است که این اندیشه در این فرزندان و برخی برادران دیگر قوت گرفته که اگر اداره جمهوری اسلامی به وسیله صاحبان ینش دوم را در این مقطع اصلاح می‌دانید، ما به همان کارهای طلبگی خویش بپردازیم و پیش از این شاهد تلف شدن نیروها در جریان این دوگانگی فرساینده نباشیم.

مقصود از «صاحبان ینش دوم» در این نامه، آن گونه که شهید بهشتی نوشته، «امثال آقای بازرگان و آقای بنی صدر و آقای ابراهیم یزدی» هستند که در برابر «برخی برادران دیگر»ی که دکتر بهشتی به آنان اشاره می‌کند (احتمالاً آقایان هاشمی، باهنر، موسوی اردبیلی و آیت‌الله خامنه‌ای) قرار دارند. شهید بهشتی

موارد اختلاف را چنین توضیح می‌دهد:

اختلاف این آقایان با ما بیش از هر چیز به مسائلی مربوط می‌شود که برای حضرت عالی و ما و همه نیروهای اصیل اسلامی یکسان مطرح است. این اختلاف بخصوص در مورد رعایت یا عدم رعایت کامل معیارهای اسلامی در گزینش افراد برای کارها و در برخورد قاطع با جریان‌های انحرافی است.

دبیرکل حزب جمهوری اسلامی در این نامه، پس از توضیح بیش‌منسوب به رهبران این حزب، از تلاش آنان برای تفاهم میان دو پیش‌سخن می‌گوید: ما در دیدار روز دوشنبه یازدهم اسفند در منزل آقای موسوی اردبیلی آنقدر با محبت و گرمی با ایشان (بنی‌صدر) برخورد کردیم و در حل مشکل وزیران دارایی و بازرگانی جلو می‌رفتیم که امید داشتیم بر تفاهم افزوده شده است و هرگز باور نمی‌کردیم آقای بنی‌صدر سه روز بعد از این دیدار چنین رفتاری (در واقعه ۱۴ اسفند ۵۹) از خود نشان خواهد داد.

شهید بهشتی در آغاز این نامه می‌نویسد:

دوگانگی موجود میان مدیران کشور بیش از آنکه جنبه شخصی داشته باشد به اختلاف دو پیش‌مربوط می‌شود: یک پیش‌معتقد و ملترم به فقاقت و اجتهاد ... پیش‌دیگر در پی اندیشه‌ها و برداشت‌های بنیابین که نه به کلی از وحی بریده است و نه آنچنان که باید و شاید در برابر آن متعبد و پایبند.

و در ادامه، تلاش‌های نهایی این جریان را چنین به حضور امام خمینی گزارش می‌دهد:

در تلاش‌های اخیر رئیس‌جمهور و همفکران او این نکته به خوبی مشهود است که برای حذف مسئله رهبری فقیه در آینده سخت می‌کوشند. اینها در مورد شخص جناب‌عالی این رهبری را طوعاً یا کرهاً پذیرفته‌اند ولی برای نفی تداوم آن سخت در تلاش‌اند. در سخنان اخیر

رئیس جمهور و کلام اخیر آقای مهندس بازرگان درامجدیه در برابر شعار «درود بر منتظری امید امت و امام» این مطلب به خوبی مشهود است.<sup>۱</sup>

### نامه دوم

در پایان نامه‌ای که خواندید امضای محمد حسین بهشتی و تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۵۹ قرار دارد. سه روز پس از ارسال این نامه، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، یکی دیگر از سران حزب جمهوری اسلامی، نامه‌ای خطاب به «امام و رهبر و مرجع تقلید عزیز و معظم» حضرت امام خمینی نوشت. مضمون این نامه تا حدودی با نامه شهید بهشتی مشابه است. با این تفاوت که به نظر می‌رسد لحن آن اندکی صریح‌تر است؛ به ویژه آنکه در صدر نامه تعبیر «النصیحة لائمة المؤمنین» به چشم می‌خورد. در نامه آقای هاشمی به امام آمده است: ما حزب جمهوری اسلامی را با مشورت با شخص جناب‌عالی و گرفتن قول مساعدت و تأیید غیر مستقیم — من شخصاً در مدرسه علوی با شما در این باره مذاکره کردم — تأسیس کردیم و با توجه به اینکه قانون اساسی تعدد احزاب را پذیرفته فکر می‌کنیم یک حزب اسلامی قوی برای تداوم انقلاب و حکومت اسلامی ضرورت دارد و جناب‌عالی هم روزهای اول در تهران و قم مکرراً تأیید فرمودید.

آقای هاشمی رفسنجانی در ادامه به امام می‌نویسد:

ممکن است فعلاً فراموش کرده باشید [اما] اکنون اعتبار حزب از نفوذ شما تغذیه می‌شود — غیر مستقیم — ولی رنگ حمایت از روزهای اول کمتر شده. میل داریم لااقل در جلسات خصوصی نظر صریحی بفرمایید.

و ادامه می‌دهد:

اگر مایلید ما حزب را کنار بگذاریم ما را قانع کنید و اگر لازم می‌دانید که حزب بماند باید جور دیگری عمل شود.

نامه آقای هاشمی رفسنجانی به حضرت امام البته از اینجا آغاز نمی‌شود. در بندهای پیشین نامه بارها بر خویشاوندی فکری حزب جمهوری اسلامی و رهبری انقلاب تأکید می‌شود:

موضع نسبتاً مکتبی امروز ما دنباله نظرات قاطع شما از اول انقلاب تا به امروز است. بعد از پیروزی، معمولاً ما مسامحه‌هایی در این گونه موارد داشتیم و جنابعالی مخالف بودید اما نظرات شما را با تعدیل‌هایی اجرا می‌کردیم. شما اجازه ورود افراد تارک الصلوة یا متظاهر به فسق را در کارهای مهم نمی‌دادید، شما روزنامه آیندگان و ... (را) تحریم می‌کردید، شما از حضور زنان بی‌حجاب در ادارات مانع بودید، شما از وجود موسیقی و زن بی‌حجاب در رادیو تلویزیون جلوگیری می‌کردید؟ همین‌ها موارد اختلاف ما با آنها [لیبرال‌ها] است.

آقای هاشمی رفسنجانی می‌کوشد به پرسش از امام بپردازد و ادامه می‌دهد: آیا رواست که به خاطر اجرای نظرات جنابعالی ما درگیر باشیم و متهم و جنابعالی در مقابل اینها موضع بی‌طرف بگیرید؟ آیا بی‌خط بودن و آسایش طلبی را می‌پسندید؟ البته اگر مصلحت می‌دانید که مقام رهبری در همین موضع باشد و سربازان، خیر و شر جریانات را تحمل کنند ما از جان و دل حاضر به پذیرش این مصلحت هستیم ولی لااقل به خود ما بگویید. آیا رواست که همه گروه دوستان ما به اضافه اکثریت مدرسین و فضایی قم و ائمه جمعه و جماعات و ... در یک طرف اختلاف و شخص آقای بنی‌صدر در یک طرف و جنابعالی موضع ناصح بی‌طرف داشته باشید؟

عضو مرکزیت حزب جمهوری اسلامی یادآور می‌شود:

قبل از انتخابات ریاست جمهوری به شما عرض کردیم که بیش آقای بنی‌صدر مخالف بیش اسلام فقاهتی است که ما برای اجرای آن تلاش می‌کنیم و اکنون هم بر همان نظر هستیم و شما فرمودید ریاست

جمهوری مقام سیاسی است و کاری دستش نیست امروز ملاحظه می‌فرمایید که چگونه در کار کابینه و ... می‌تواند کارشکنی کند؟

حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی در عین حال متذکر می‌شود که «ما جایز نمی‌دانیم که میدان را برای حریف خالی بگذاریم و مثل بعضی از همراهان سابق قیافه بی‌طرف بگیریم.» و سپس با رعایت کمال احترام خطاب به رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی می‌نویسد:

اینجانب که جنابعالی را مثل جانم دوست دارم و روی زمین کسی را صالح‌تر از شما سراغ ندارم. گاهی به ذهنم خطور می‌کند که تبلیغات و ادعاهای دیگران شما را تحت تأثیر قرار داده و قاطعیت و صراحت لازم را که از ویژگی‌های شما در هدایت انقلاب بوده در موارد فوق‌الذکر ضعیف‌تر از گذشته نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

### نامه سوم

نامه آقای هاشمی رفسنجانی به حضرت امام خمینی تقریری از یک نامه جمعی بود که توسط رهبران حزب جمهوری اسلامی، یعنی آیت‌الله شهید دکتر بهشتی، آیت‌الله شهید دکتر باهنر، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله موسوی اردبیلی و شخص ایشان، در بیست و هشتم بهمن‌ماه ۱۳۵۸ (یعنی یک سال قبل از نامه آقایان بهشتی و هاشمی) نوشته شده بود و قرار بود در ملاقات دسته‌جمعی حضرات آیات در بیمارستان قلب توسط هاشمی رفسنجانی به حضرت امام تقدیم شود. اما ایشان «با دیدن حال امام و شنیدن حرف‌های ایشان منصرف شد.» وقتی رهبران حزب از اتاق خارج شدند از آقای هاشمی

بازخواست کردند و نمی‌دانم با توضیحات من قانع شدند یا نه؟ و پس از آن تاریخ یاد آن تصمیم تک‌روانه رنجم می‌داد و سرانجام با مشاهده ادامه مجادلات و احساس نیاز به انجام وظیفه‌ی النصیحة لائمة‌المسلمین پس از مشورت با دوستان با نوشتن نامه‌ای دیگر و تقدیم دو نامه به امام

۱. هاشمی رفسنجانی، عبود از بحران، جاب ۵، ۱۳۷۸، صص ۲۴-۲۱.

از رنج ملالت وجدان راحت شدم. بخشی از مضامین این دو نامه را در یک جلسه تاریخی شفهاً به خدمت امام عرض کرده بودیم. در آن تاریخ امام برای رفع اختلافات یا اتمام حجت، جمعی از شخصیت‌های مؤثر دو طرف را به دفترشان احضار کردند و با حالت جدی و تأثر، نصایح مهمی فرمودند. من اجازه گرفتم و مطالب صریحی مطرح کردم که از طرف دوستان و به خصوص شهید بهشتی مورد تشویق و تحسین فراوان قرار گرفت.<sup>۱</sup>

در نامه پنج فقیه برجسته خطاب به امام، ضمن اشاره به سوابق تأسیس حزب جمهوری اسلامی به دشمنان و مخالفان، اشاره شده است که تبلیغات گمراه‌کننده آنها موقعی کارگر شد که بعضی از نزدیکان و متسببان به بیت جنابعالی با آنان همصدا شدند گرچه تأییدات گاه و بیگاه شما و روابط رسمی ما با حضر تعالی از اثر اقدامات می‌کاست.

رهبران حزب جمهوری اسلامی می‌افزایند:

حذف حزب جمهوری اسلامی از جریانات انتخابات ریاست جمهوری که با مقدمات حساب شده‌ای پیش آمده مخالفان را جری و امیدوار کرد... بخش شایعاتی حاکی از خشم امام نسبت به حزب جمهوری اسلامی و به ما در چنین شرایطی اوج گرفت و هیچ چیز نبود که بتواند کذب شایعات را ثابت کند.

در انتهای همین بند از نامه (بند نهم) است که با اشاره به «اظهارات برادر (آیت‌الله پسندیده) و نوه (سید حسین خمینی فرزند مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی) و داماد و افرادی دیگر از نزدیکان» امام، مقصود از «نزدیکان و متسببان به بیت» در بند پیشین نامه روشن می‌شود. رهبران حزب جمهوری اسلامی در ادامه، به جلوگیری «از ذکر نام ما پنج نفر در خبر آمدن شورای انقلاب به قم برای

انتقال شما [امام] به تهران» اشاره می‌کنند و ضمن پذیرش «دستور جنابعالی [امام] در خصوص حمایت از رئیس جمهور منتخب» متذکر می‌گردند که مبادا «از داشتن مجلسی مستقل و حافظ اسلام در مقابل انحراف احتمالی مجریان محروم گردیم». نامه حضرات آقایان بهشتی، موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، باهنر و هاشمی (به ترتیب امضا) با یک هشدار پایان می‌پذیرد:

خلاصه: علائم تکرار تاریخ مشروطه به چشم می‌خورد. متجددهای شرق زده و غرب زده علی‌رغم تضادهای خودشان با هم در بیرون راندن اسلام از انقلاب همدست شده‌اند.<sup>۱</sup>



حزب جمهوری اسلامی در واپسین روز حیات رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی شکل گرفت. آقای هاشمی رفسنجانی در این باره می‌نویسد:

اولین چیزی که در آن شرایط به ذهن همه ما رسید خلأ تشکیلات بود. همه دوستان احساس کرده بودند که اگر ما تشکیلات درستی داشتیم دچار این آشفتگی‌ها نمی‌شدیم. پیش از این و در همان روزهای آزادی من از زندان بحث حزب شده بود و تلاشی هم برای فراهم کردن مقدماتش کرده بودیم اما با مخالفت امام روبه‌رو شده بود. امام از اول نسبت به حزب بدبینی خاصی داشتند و آن را موجب تفرقه می‌دانستند. امام که در عراق بودند آقای طاهری خرم‌آبادی سفری به آنجا برای نظرخواهی از ایشان داشتند که پاسخ امام منفی بود. من رقم خدمت امام و مطرح کردم که همه به این نتیجه رسیده‌ایم که نقص اساسی ما نداشتن حزب است. امام گفتند بروید تشکیل بدهید. در همان روزهای اول پیروزی، تشکیل حزب اعلام شد که محل اصلی ثبت نام «کانون توحید» بود و سپس در مساجد و مراکز دینی دیگر هم ثبت نام داوطلبان انجام شد.<sup>۲</sup>

۱. همان، صص ۱۵-۱۸.

۲. هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱، صص ۳۲۷-۳۲۶، ۱۲۷۶.

حزب جمهوری اسلامی توسط پنج فقیه تاسیس شد: آیت‌الله سید محمد حسینی بهشتی، آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای، آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمدجواد باهنر و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی. پنج فقیه هر یک به شهری تعلق داشتند: اصفهان، مشهد، اردبیل، کرمان و رفسنجان. اما همه در قم درس آموخته و تحت تأثیر امام خمینی قرار گرفته بودند. این نسل از روحانیون در حقیقت طلابی بودند که به نوعی تحت تأثیر سال‌های پس از نهضت ملی، و بخصوص قیام ۱۵ خرداد، از روحانیت سستی جدا شده بودند و روحانیت مبارز نامیده می‌شدند. در جمع سران حزب جمهوری اسلامی یک فقیه دیگر نیز به عضویت در مرکزیت حزب دعوت شده بود که به دلیل عدم اعتقاد، از این امر استقبال نکرده و حتی از اینکه «جامعه روحانیت مبارز» تبدیل به حزب شود، انتقاد کرده بود. آیت‌الله مهدوی کنی به همین جهت در سال ۱۳۷۶ از دبیرکلی این گروه استعفا داد و صریحاً گفت روحانیت نباید حزب تشکیل دهد چرا که نسبت آن با جامعه نسبت پدر و فرزند است. با وجود این، حزب جمهوری اسلامی خالی از چهره‌های غیرروحانی نبود. میرحسین موسوی در رأس جناح چپ حزب و اسدالله بادامچیان در رأس جناح راست آن قرار داشت. موسوی نماینده روشنفکران مسلمان و جوانی بود که تحت تأثیر آموزه‌های دکتر علی شریعتی به اتحاد با روحانیت رسیده بودند و بادامچیان نماینده بازاریان انقلابی و مسلمان بود که پس از شکست نهضت ملی و قیام ۱۵ خرداد به مبارزه ملحانه روی آورده بود. در کنار جریان راست چهره‌هایی چون دکتر حسن آیت قرار داشت که از هواداران محروم آیت‌الله کاشانی و مخالفان مرحوم دکتر مصدق به شمار می‌رفتند. آیت در سال ۱۳۶۰ ترور شد. از دیگر چهره‌های حزب، که تا مرز ریاست جمهوری نیز پیش رفت، جلال‌الدین فارسی بود. فارسی که به صورت مستقل و به تناوب با اکثر گروه‌های اسلامی (از نهضت آزادی تا مؤتلفه اسلامی) همکاری داشت، در نخستین انتخابات ریاست جمهوری نامزد حزب جمهوری اسلامی برای این مقام شد. در واقع نامزدی فارسی محصول منعی بود که حضرت امام خمینی برای روحانیان مقرر کرده بود.

امام خمینی عملاً روحانیان را تا شهادت مرحوم رجایی از کاندیداتوری ریاست جمهوری منع کرده بود. جلال‌الدین فارسی در خاطراتش از زمانی سخن می‌گوید که غیر ایرانی بودن او مطرح شد:

به اتفاق حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی به خدمت امام شرفیاب شدیم. فرمودند خدا می‌داند یا خدا شاهد است برایم فرقی نمی‌کند که شما رئیس جمهور بشوید یا آقای بنی‌صدر. اولین رئیس جمهور ما نباید شبهه‌ای قانونی در موردش باشد... به امام عرض کردم ما به عبدالناصر ایراد می‌گرفتیم که همسرش بدون روسری ظاهر می‌شود، هرچند پیراهن آستین بلند می‌پوشید. شما می‌دانید که همسر و مخصوصاً دختر آقای بنی‌صدر در پاریس از لحاظ پوشش چه وضع زنده‌ای داشته‌اند! فرمودند: بالاخره هرکس یک عیبی دارد. آقای هاشمی یادآور شدند این ضربه بزرگی است که به حزب فرود می‌آید. امام در حالی که می‌خواستند همراه ما از اتاق خارج شوند به آقای هاشمی فرمودند شما، حزب، بروید با بنی‌صدر همکاری کنید.

فارسی ادامه می‌دهد:

در راه بازگشت به تهران راه‌حل مشکل را این می‌دیدم که امام نظرشان را دایره بر اینکه رئیس جمهور غیر روحانی باشد تغییر دهند. در این صورت آیت‌الله دکتر بهشتی نامزد ریاست جمهوری شده، کشور از سیئات و مفاصد ریاست بنی‌صدر نجات می‌یافت. اما به نظر می‌رسید که امام بر نظر سابقشان پافشاری خواهند کرد. در این افکار بودم که آقای هاشمی پرسید شما چه کاری را قبول می‌کنید؟ به گمان اینکه منظور در بخش اجرایی و زیر نظر بنی‌صدر است گفتم هیچ کاری. گفت: نمی‌شود مملکت را به او سپرد. گفتم همین طور است. به زودی یقین کردم که ایشان، شهید بهشتی و دیگران با قاطعیت و استحکام تمام تصمیم دارند در برابر انحرافات و زیاده‌طلبی بنی‌صدر بایستند.<sup>۱</sup>

۱. جلال‌الدین فارسی، زوایای تاریک، حوزه اندیشه و هنر اسلامی، ۱۳۷۳، صص ۵۲۰-۵۱۹.

حزب جمهوری اسلامی ریاست جمهوری را به بنی صدر واگذار کرد اما با به دست آوردن اکثریت نخستین دوره مجلس شورای اسلامی توانست عملاً بر اساس قانون اساسی اولی جمهوری اسلامی دولت و مقام نخست‌وزیری را نیز در اختیار بگیرد. نخست‌وزیر پیشنهادی حزب شهید محمدعلی رجایی بود؛ در حالی که بنی صدر برای نخست‌وزیری یکی از همفکران خود به نام احمد سلامتیان کوشش می‌کرد. در نهایت بنی صدر کوشید با پیشنهادی، حزب و مجلس را در وضعیت دشواری قرار دهد. پیشنهاد او برای نخست‌وزیری به حجت‌الاسلام والمسلمین مرحوم سید احمد خمینی بود. امام که تاکتیک بنی صدر را دریافته بود از این کار جلوگیری کرد. در واقع ایشان از همان زمان تنفیذ حکم ریاست جمهوری بنی صدر به او هشدار داده بودند و از سوی دیگر با هرگونه تصدی امور توسط فرزندان خود مخالف بودند؛ به گونه‌ای که حتی با عضویت مرحوم سید احمد خمینی در حزب جمهوری اسلامی نیز مخالفت کردند:

امام گفته‌اند که او به حزب نرود و به طور کلی امام ایشان را از پذیرش هر نوع مسئولیت رسمی در نهادها و ارگان‌ها منع می‌کنند و تاکنون هم علت آن را بیان نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

این در حالی بود که در دوم خرداد ۱۳۶۱، با تصویب شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، مرحوم سید احمد در این حزب پذیرفته شده و در نهم خرداد ماه ۱۳۶۱ به همراه آقای ناطق نوری در اولین جلسه شورای مرکزی شرکت کرده بود.<sup>۲</sup> با وجود این، حجت‌الاسلام سید احمد خمینی در ماه‌های بعد همکاری نزدیکی - این بار به عنوان رئیس دفتر حضرت امام - با حزب داشت. این در حالی بود که تا سال ۱۳۶۰ چنین نزدیکی‌ای وجود نداشت. در ۲۳ فروردین ۶۰ حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطراتش چنین نوشت:

اطلاع یافتم حاج احمد آقا خمینی مصاحبه مطبوعاتی انجام داده و برخلاف مصاحبه‌های گذشته، ایشان با خط امام نسبتاً هماهنگی نشان

۱. هاشمی رفسنجانی؛ پس از بحران، ج ۱، ۱۳۸۰، ص ۱۶۷.

۲. همان، صص ۱۱۲ و ۱۲۲.

داده و موضوع‌گیری خوبی کرده است. حسین آقا اخوی زاده‌اش را محکوم کرده و توضیحی از معنای خط سوم داده است.<sup>۱</sup>

شاید ابوالحسن بنی‌صدر بنا به همین تصور چنین پیشنهاد رندانه‌ای را مطرح کرده بود و می‌کوشید با اعلام در روزنامه‌ها امام و حزب را در موضع دشواری قرار دهد. اما این تاکتیک با نظر رهبر انقلاب خنثی شد. مرحوم سید احمد نیز به تدریج به سوی حزب جمهوری اسلامی جذب شد و نگرانی برطرف شد و میان بیت و حزب همکاری نزدیکی پدید آمد. بنی‌صدر سرانجام نخست‌وزیری شهید رجایی را پذیرفت اما در همه دوران نخست‌وزیری آن مرحوم با وی و دولت حزب جمهوری سر ناسازگاری داشت. از جمله کسانی که بنی‌صدر به دلیل عضویت آنان در حزب جمهوری اسلامی مانع از راهیابی ایشان به دولت شد، مهندس میرحسین موسوی بود که بنی‌صدر با تصدی مقام وزارت خارجه توسط او مخالفت کرد.

با اوج گرفتن نزاع میان رئیس‌جمهور و دیگر اجزای حاکمیت (مجلس، دولت و قوه قضاییه که توسط حزب جمهوری اسلامی و به ریاست هاشمی رفسنجانی، شهید رجایی و شهید بهشتی اداره می‌شد) سرانجام این بنی‌صدر بود که بازنده شد. حضرت امام خمینی تا آخرین لحظات خواستار همزیستی مسالمت‌آمیز دو جناح بود. امام خمینی در اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۰ (یک ماه قبل از عزل رئیس‌جمهوری) در دیدار با انجمن‌های اسلامی درباره بنی‌صدر فرمودند: رئیس‌جمهور یک شخصی است پسرنی صدر همدانی یک ملای همدان.

حال هم که هست از آن یال و کوپال دارها نیست و از خود مردم است.<sup>۲</sup>

در این تعابیر ضمن آنکه نوعی تمجید وجود داشت تذکری دقیق نیز به گوش می‌رسید که از همان آغاز تنفیذ حکم ریاست جمهوری بنی‌صدر در بیمارستان قلب تهران شنیده شد. امام در دوازدهم فروردین ماه ۱۳۶۰ گروهی سه نفره مرکب از آقایان شهاب‌الدین اشراقی (نماینده بنی‌صدر)، محمد یزدی (نماینده

۱. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، چاپ ۵، ۱۳۷۸، ص ۶۶.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۸، ۱۳۷۳، ص ۳۸۴.

حزب جمهوری اسلامی)، و محمد یزدی (نماینده خودشان) را مأمور حل اختلاف کردند؛ اما تلاش این گروه به فرجامی نرسید. سرانجام در ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر با ۱۴۰ رأی در مجلس شورای اسلامی مطرح شد و روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در دستور قرار گرفت. ۱۷۷ نفر از نمایندگان مجلس با این طرح موافقت کردند. تنها یک نفر رأی مخالف داده بود. امام نیز در ذیل نامه هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس مجلس، بدون آنکه به شخص خاصی خطاب کنند نوشتند:

پس از رأی اکثریت قاطع نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی مبنی بر اینکه آقای ابوالحسن بنی‌صدر برای ریاست جمهوری ایران کفایت سیاسی ندارند ایشان را از ریاست جمهوری اسلامی ایران عزل نمودم.

اول تیر ۱۳۶۰

روح‌الله الموسوی الخمینی

اندکی پس از عزل بنی‌صدر در هفتم تیر ۱۳۶۰ حزب جمهوری اسلامی دبیرکل خود دکتر بهشتی را از دست داد. ترور آن مرحوم و بسیاری از اعضای حزب، از جمله شهید محمد منتظری، به دست سازمان مجاهدین خلق (منافقین) حزب را در وضعیت دشواری قرار داد. محمد منتظری نیز از جمله کسانی بود که در آغاز از مخالفان حزب به شمار می‌رفت اما سرانجام با ورود به حزب در مرکزیت آن جای گرفت. با شهادت دکتر بهشتی، دیگر عضو ارشد حزب، دکتر باهنر، دبیرکل حزب شد. دولت جدید توسط او به عنوان نخست‌وزیر و مرحوم رجایی به عنوان رئیس جمهور پس از بنی‌صدر تشکیل شد. اما در هشتم شهریور همان سال حزب دومین دبیرکل خود را نیز از دست داد و آیت‌الله خامنه‌ای دبیرکل حزب شد. کسب مقام ریاست جمهوری توسط دبیرکل جدید و تشکیل دولت از سوی مهندس میرحسین موسوی جایگاه حزب را تثبیت کرد. این در حالی بود که ریاست دیوان عالی کشور برعهده آیت‌الله موسوی اردبیلی (جانشین شهید بهشتی) و ریاست مجلس شورای اسلامی همچنان بر دوش

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی (هر دو از رهبران حزب) بود. با وجود این، اختلاف‌های درونی حزب به تدریج میان دو جناح چپ و راست آغاز شد. جناح چپ که پس از سردبیری میرحسین موسوی در روزنامه ارگان حزب (جمهوری اسلامی) با حمایت‌های حضرت امام اداره دولت را در دست گرفت و جناح راست که توسط اسدالله بادامچیان سازمان شهرستان‌های حزب (به جز دفتر اصفهان) را در اختیار داشت، به سوی نهادهای پیرامونی دولت (به ویژه شورای نگهبان) گرایش یافت. اختلاف نظر در حزب تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۳۶۶ هاشمی رفسنجانی آن را دو حزب در داخل یک حزب خواند. در همین سال حزب بنا به پیشنهاد رهبران آن و موافقت امام خمینی تعطیل شد. حزب جمهوری اسلامی محصول تجربه خروج روحانیت از وضعیت سنتی و ایجاد یک شکل مدرن و انقلابی بود. با توقف فعالیت‌های حزب جمهوری اسلامی، تنها تجربه فقهی تحزب در تاریخ ایران خاتمه یافت. اما هنوز روحانیت قوی‌ترین حزب ایران است.

## دولت‌سازان

### گزارشی از آن سوی تشکیل کابینه‌های جمهوری اسلامی

تشکیل دولت (به معنای کابینه یا هیأت وزیران) در هر کشور محصول فرآیند پیچیده‌ای است که فرار از تصمیم و اراده یک فرد (رئیس دولت) یا حتی یک گروه (حزب حاکم) است؛ بخصوص در ایران که حزب به معنای متداول آن و نیز امکان تصمیم‌گیری فردی در این سطح وجود ندارد. در واقع نخبگان سیاسی و مذهبی، سیاستمداران و مدیران، نهادهای سیاسی و اجتماعی، حلقه‌های فکری و دوستانه، همه در زمره عوامل مؤسس دولت‌ها هستند. در گزارشی که می‌خوانید به آن سوی تشکیل کابینه‌های جمهوری اسلامی توجه شده است.

### بوروکرات‌های پیر: انتقال قدرت

نخستین دولت انقلاب اسلامی و تنها دولتی که مشروعیت خود را مستقیماً از انقلاب (و نه قانون نوشته شده) گرفت، دولت مهندس مهدی بازرگان بود. بازرگان در نیمه بهمن‌ماه ۱۳۵۷، پیش از سقوط رژیم پهلوی و در حالی که یک عضو دیگر جبهه ملی (شاپور بختیار) با حکم محمدرضا پهلوی (فراری) مدعی نخست‌وزیری بود، حکم نخست‌وزیری خود را از دست‌ان امام خمینی (ره)

تحويل گرفت. روا بودن یا روا نبودن این انتخاب در همه سال‌های پس از انقلاب مورد مناقشه جناح‌های سیاسی بوده است. این سباحات بویژه پس از آشکار شدن مرزبندی جریان لیبرالی هوادار بازرگان با جریان پیرو خط امام خمینی (ره) در سال‌های دهه ۶۰ اوج گرفت و به پیروی از آن پاره‌ای روایت‌ها از تاریخ انقلاب شکل گرفت که در آن نخست‌وزیری بازرگان محصول یک تدبیر از سوی رهبران انقلاب قلمداد می‌شد. جلال‌الدین فارسی در خاطرات خود درباره دولت بازرگان نوشته است:

انتخاب شخص مهندس بازرگان برای تشکیل هیأت دولت موقت در آن شرایط از بهترین انتخاب‌های امام (ره) بود. امام (ره) در انقلاب سیاسی خود مرحله به مرحله پیش می‌رفتند و از سیاست گام به گام پیروی می‌کردند. دولت موقت یکی از این مراحل یا گام‌ها بود.<sup>۱</sup>

هاشمی رفسنجانی نیز درباره زمینه‌های انتخاب مهندس بازرگان می‌نویسد:

همه ما به این نتیجه رسیده بودیم که در زمینه تشکیل دولت از نیروهای نهضت آزادی استفاده بشود که طبعاً آنها از نیروهای جبهه ملی هم استفاده می‌کردند. نیروی دیگری نبود مگر نیروهایی مثل منافقین که به هیچ وجه مورد اعتماد نبودند. هنوز بنا نبود که روحانیت در کارهای اجرایی دخالت کند. این یک اصل پذیرفته شده غیرمکتوب بود. بر این اساس گفتیم ما به عنوان مجلس کار می‌کنیم و اجراییات را به غیر روحانی بسپاریم. بگذریم که تجربه و آمادگی کافی هم برای اجراییات نداشتیم.<sup>۲</sup>

مهندس بازرگان اما، جلسه‌ای را که منجر به انتخاب وی به نخست‌وزیری شد چنین توصیف کرده است:

مطلب را باید از عصر چهاردهم بهمن‌ماه [۱۳۵۷] در دبیرستان رفاه، سه روز بعد از ورود امام به تهران، شروع کنیم... همه روزه در طبقه دوم

۲. دووان مجاززه، ص ۳۳۴.

۱. زوایای تاریک، ص ۴۶۵.

ساختمان دبیرستان رفاه جمع می‌شدیم و سری هم به آقا در ساختمان دبستان علوی می‌زدیم و اطاق را خلوت می‌کردند. عصر شنبه که رفتیم ما را مخاطب قرار داده، پرسیدند برای نخست‌وزیری چه کسی را تعیین کنیم؟ حاضرین ساکت مانده به یکدیگر نگاه می‌کردند. اسامی اشخاصی از جمله آقای صدر حاج سید جوادی در صحبت‌های بین‌الائین به میان می‌آمد. نمی‌دانم مرحوم مطهری بود یا یکی دیگر از روحانیون شورای انقلاب که مرا پیشنهاد کرد. اعضای غیر روحانی هم شخص دیگری را در نظر نداشتند ولی نظر عموم روی من رفت و اگر کسی موافقت نداشت، حرفی نزد. امام خمینی (ره) تبسم و اظهار خوشوقتی کرده گفتند به این ترتیب خیالم از دو طرف راحت شد. ظاهراً منظور ایشان از دو طرف یکی ملیون و روشنفکرها بود و یکی علما و روحانیون.<sup>۱</sup>

بنا به خاطره مرحوم بازرگان و فصل مشترک خاطرات آقایان هاشمی و فارسی، باید گفت روحانیان مبارز تصمیم گرفته بودند فردی را به نخست‌وزیری برسانند که حداقل در آغاز انقلاب بتواند دو جناح ملی و مذهبی انقلاب را به یکدیگر نزدیک کند، و این کار از عهده بنیانگذار نهضت آزادی برمی‌آمد. اما امام خمینی شرطی برای بازرگان تعیین کردند، و آن عدم وابستگی حزبی دولت بود. چون مهندس بازرگان دبیر کل نهضت آزادی بود و طبیعتاً وزرای خود را از میان اعضای این حزب و وزرای خود را برمی‌گزید، در جلسه روز پانزدهم بهمن‌ماه ۱۳۵۷ مقرر شد:

کسانی که حزبی هستند از مسئولیت و اشتغال، فعالیت و مشارکت در حزب خود، خودداری نمایند.

امام در حکم خود نیز مهندس بازرگان را «بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت کردند». مهندس بازرگان ترکیب دولت خود را چنین معرفی می‌کند:

پنج نفر از نهضت آزادی بودند، بقیه از حزب ایران، جاما، افراد جبهه ملی، حزب ملت ایران، انجمن اسلامی مهندسين، افسران بازنشسته ملی و...<sup>۱</sup>

به جز بازرگان، چهره‌هایی چون یدالله سبحانی، هاشم صباغیان، ابراهیم یزدی از نهضت آزادی، کریم سنجایی و علی اردلان از حزب ایران، داریوش فروهر از حزب ملت و علی اکبر معین‌فر از انجمن اسلامی مهندسين، دولت موقت انقلاب اسلامی را تشکیل می‌دادند. هیأت مشاوران بازرگان برای انتخاب دولت موقت نیز عبارت بود از: یدالله سبحانی، احمد صدر حاج سید جوادی، ابراهیم یزدی، مصطفی کتیرایی، هاشم صباغیان و تیمسار مسعودی. بازرگان می‌گوید که برای انتخاب وزرای دولت خود چهار شرط گذارده بود:

۱- ملزمان عامل به فرایض،

۲- سابقه مبارزاتی مشخص و عدم همکاری با رژیم شاه،

۳- حسن شهرت،

۴- صلاحیت اداری و فنی.

نخست‌وزیر دولت موقت می‌افزاید:

اولین اختلافی که در چارچوب شورای انقلاب با آقای دکتر بهشتی پیدا کردم بر سر شرط چهارم فوق بود و ایشان عقیده به خلاف آن و اکتفا کردن و ارجحیت دادن شرط سوم به همه شرایط داشته، می‌فرمود می‌توانیم فقدان تخصص و صلاحیت و سابقه و تجربه را با انتصاب یک معاون جبران کنیم.<sup>۲</sup>

البته ناظران سیاسی معتقدند شرایط پیش‌بینی شده بازرگان در مورد همه اعضای کابینه او فراهم نیامد. جلال‌الدین فارسی می‌نویسد:

مهندس بازرگان انصافاً اشخاصی برای وزارت برگزید که به صلاح و مخالفت با رژیم طاغوت و مقاومت در برابر کودتای ۲۸ مرداد و استعمار آمریکا و استعمار انگلیس معروف بودند و در امانت و

۱. خاطرات، ص ۴۴۵.

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۴۰.

درستکاریشان حرفی نبود. چند انتصاب نادرست و نامناسب و بعضی سیاست‌های غیرانقلابی و عملکردهای غیرمکتبی هم داشت.<sup>۱</sup>

فارسی، به عنوان یکی از منتقدان دولت بازرگان، اعضای غیرمکتبی کابینه او را این افراد می‌داند: عباس امیر انتظام (سخنگوی دولت)، کریم سنجابی (وزیر خارجه)، شاپور آذر برزین (فرمانده نیروی هوایی)، حسن نزیه (رئیس شرکت ملی نفت)، احمد صدر حاج سید جوادی (وزیر کشور) و یدالله سبحانی (معاون نخست‌وزیر).

برخی از مهم‌ترین چالش‌های دولت بازرگان با همین وزرا بود، اولین چالش میان دو آشنای قدیمی صورت گرفت. مهدی بازرگان (نخست‌وزیر) و کریم سنجابی (وزیر خارجه) هر دو از اعضای پیشین جبهه ملی بودند. این دو به دلیل اختلاف درباره سازمان‌دهی جبهه ملی دوم، کدورتی دیرینه از یکدیگر داشتند. سنجابی که از رهبران حزب ایران بود (این حزب همواره جبهه ملی را در اختیار داشت) خواهان انحلال و ادغام احزاب عضو جبهه در آن بود و به ویژه عضویت نهضت آزادی به عنوان یک واحد حزبی جبهه ملی را نمی‌پذیرفت. برخلاف انتظار، دکتر محمد مصدق که در احمدآباد در تبعید به سر می‌برد از نهضت آزادی حمایت کرد.<sup>۲</sup> آن اختلاف به انحلال جبهه ملی دوم منجر شد و تا سال‌های پس از انقلاب نیز ادامه یافت. سنجابی بعدها شرحی از این اختلاف را در کتاب امیدها و ناامیدی‌ها نوشت و بازرگان نیز به آن جواب داد. بازرگان نوشته است هنگامی که شهید مطهری به عنوان نماینده امام به دکتر سنجابی پیشنهاد عضویت در شورای انقلاب را می‌دهد او

می‌پرسد که شورای انقلاب از چه کسانی تشکیل می‌شود؟ آقای مطهری می‌گوید اگر شما قول همکاری دادید و شرایط لازم را تعهد کردید نام آنها را ذکر خواهم کرد. دکتر سؤال می‌کند آیا مهندس بازرگان هم

۱. زوایای تاریک، ص ۴۶۶.

۲. اسناد این حمایت در صفحات ۲۴۹ تا ۲۸۷ تاریخ ۲۵ ساله ایران نوشته سرهنگ غلامرضا نجانی به چاپ رسیده است.

هست؟ چون جواب مثبت می‌شود می‌گویند من با بازرگان نمی‌توانم کار کنم.<sup>۱</sup>

سنجایی در مقام وزارت خارجه چندان ناپدید. او در اواخر بهمن ۱۳۵۷ به این مقام منصوب شد؛ اواخر اسفندماه تصمیم به استعفا گرفت؛ در اواسط اردیبهشت ۱۳۵۸ بعد از انجام رفتارندوم تغییر نظام استعفا داد و جای خود را به ابراهیم یزدی سپرد. شاید بتوان ابراهیم یزدی را در زمره جوان‌ترین اعضای دولت موقت دانست. به جز او از میان جوانان (یا جوان‌ترها) تنها معدودی چون شهید چمران، دکتر سامی و صادق طباطبایی در دولت حضور داشتند. از کسانی که مایل به عضویت در دولت بودند و این توفیق یارشان نمی‌شد ابوالحسن بنی‌صدر بود. او با وجود آنکه خود لیبرالی تمام‌عیار بود می‌کوشید مانند یک انقلابی از دولت بازرگان انتقاد کند. بازرگان در خاطرات خود به ملاقاتی با حضرت امام (ره) اشاره می‌کند که تاریخ‌نویسان جمهوری اسلامی درباره آن تردید دارند.

در یکی از روزهای اول [امام راحل] پرسیدند وزارتت را برای آقای بنی‌صدر در نظر گرفته‌اید؟ گفتم بنده می‌ترسم به کسی که سابقه اداره یک مکتب‌خانه را هم ندارد وزارتخانه بدهم. فرمودند من او را می‌شناسم... عرض کردم بنده هم از زمانی که جزو دانشجویان جبهه ملی در دانشکده حقوق بود، آشنایی مختصری پیدا کرده‌ام و آنچه شاخص دیده‌ام این است که اهل همکاری نیست و هیچ کس را قبول ندارد.<sup>۲</sup>

با سقوط دولت بازرگان در آبان‌ماه ۱۳۵۸ و در دولت شورای انقلاب، بنی‌صدر به وزارت (ابتدا وزارت خارجه و سپس وزارت اقتصاد) رسید. دولت شورای انقلاب اندکی از بوروکراتیسم پیر دولت بازرگان فاصله گرفت و پاره‌ای جوانان و روحانیون در سطح وزیر و معاون وزیر وارد آن شدند. آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان معاون وزیر دفاع و حجت‌الاسلام هاشمی به عنوان وزیر

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۴۱.

۱. خاطرات بازرگان، ص ۴۴۵.

کشور از جمله نخستین روحانیان مبارزی بودند که کار اجرایی را تجربه کردند. در حالی که در آغاز تشکیل اولین دولت انقلاب اسلامی موجی در حمایت از بازرگان به وجود آمده بود، در این هنگام عمده‌گروه‌ها - از نیروهای در خط امام خمینی گرفته تا جریان‌های چپ (مانند حزب توده) و چپ مذهبی (مانند گروه امت) و حتی لیبرال‌های منفردی چون بنی‌صدر (که امیدوار بودند جایگزین بازرگان شوند) - مخالف او بودند. تقدیر چنان بود که هیجده سال بعد با انتشار نامه معروف به ۱۳۶۸/۱/۶ نظر حضرت امام خمینی درباره این دولت (و نیز شخص بنی‌صدر) آشکار شود. امام مرقوم کرده بودند:

والله قسم من با نخت‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او راهم آدم خوبی می‌دانستم. والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.

#### راهگشایی برای جوانان انقلابی

با سقوط دولت بازرگان، ستاره بخت بنی‌صدر طلوع کرد. لیبرال جوانی که جانشین لیبرال پیر شده بود، برخلاف بازرگان، آکنده از نخوت می‌کوشید خود را در برابر امام خمینی فروتن نشان دهد. پس از دو وزارت و اندکی قرار گرفتن در موضع اپوزیسیون انقلابی، بنی‌صدر رئیس‌جمهور شد و نوبت به تشکیل دولت رسید. اولین نامزد بنی‌صدر برای نخست‌وزیری مرحوم حجت‌الاسلام سید احمد خمینی بود. روزنامه انقلاب اسلامی (ارگان بنی‌صدر) روز چهارشنبه اول مرداد ۱۳۵۹ تیر اول خود را به همین موضوع اختصاص داد. این در حالی بود که روزنامه جمهوری اسلامی (ارگان حزب جمهوری اسلامی) پیش از آن جلال‌الدین فارسی، نامزد ناکام مانده خود را در ریاست جمهوری، به عنوان نخت‌وزیر پیشنهاد کرده بود. بنی‌صدر که مجلس را در اختیار حزب می‌دید کوشید با ارسال نامه‌ای به محضر حضرت امام (به جای مجلس که بر طبق اصل ۱۲۴ قانون اساسی مرجع معرفی نخست‌وزیر بود)، حزب و مجلس را در برابر امام قرار دهد. امام در پاسخ به وی مرقوم داشتند:

بنا ندارم اشخاص منصوب به من متصدی این امور شوند. و به این ترتیب تیری که بنی صدر رها کرده بود به هدف نخورد. روز پس از آن، ارگان بنی صدر نخست‌وزیری مصطفی میرسلیم را به میان کشید. میرسلیم پس از غرضی و شهید رجایی سومین نامزد پیشنهادی حزب جمهوری اسلامی به بنی صدر بود. وی در آن هنگام معاون سیاسی وزیر کشور بود. بنی صدر نیز در مصاحبه رادیو تلویزیونی پنجم مردادماه ۱۳۵۹ نسبت به نخست‌وزیری میرسلیم ابراز تمایل کرد و گفت:

یک عده‌ای معین شده و معرفی شده بودند و من میان آن عده پس از دو بار صحبت کردن با آقای میرسلیم امیدوار شدم که بلکه ایشان بتوانند معرف یک تفاهم بشود و او را معرفی کردم.<sup>۱</sup>

به این ترتیب روز پنجم مرداد ۱۳۵۹ مصطفی میرسلیم به عنوان نخست‌وزیر بنی صدر به مجلس معرفی شد. اما مجلس (که اکثریت آن در اختیار حزب جمهوری اسلامی بود) نسبت به نخست‌وزیری عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی با بی‌میلی تمام عمل کرد و در نتیجه بنی صدر طی نامه‌ای پیشنهاد خود را در مورد میرسلیم پس گرفت. این نامه محصول جلسه خصوصی مجلس و رئیس جمهور بود. پس از شکست دو طرح اولیه بنی صدر، دبیرکل حزب جمهوری اسلامی، شهید بهشتی، در مصاحبه‌ای که روزنامه جمهوری اسلامی آن را منتشر کرد،<sup>۲</sup> شش پیشنهاد حزب را به ترتیب اولویت برشمرد:

- ۱- جلال‌الدین فارسی، ۲- محمدعلی رجایی، ۳- مصطفی میرسلیم، ۴- محمد غرضی، ۵- دکتر عباسپور، ۶- مهندس کلانتری.

بنی صدر که در برابر پیشنهادهاى حزب قرار گرفته بود کوشید بار دیگر حمایت رهبری را برای خود کسب کند. روز چهاردهم مرداد ۱۳۵۹ مرحوم آیت‌الله پسندیده برای حضرت امام نامه‌ای را خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی نوشت و خواستار آن شد که

۱. مکاتبات شهید رجایی با بنی صدر، ص ۲۶.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۳۳۸، ۹ مرداد ۱۳۵۹.

دست حضرت آقای رئیس جمهور را برای امور مربوط، بالاخص انتخاب دولت، و دست جناب آقای کاندید نخست‌وزیری را برای انتخاب کابینه، و دست وزرا را برای انتخاب معاونین و مشاورین باز بگذارید.<sup>۱</sup>

شهید بهشتی در پاسخ، به تشکیل هیأتی اشاره کرد مرکب از پنج نفر نماینده مجلس، یک نفر نماینده رئیس جمهوری و یک نفر نماینده حضرت امام. اما، آقای رئیس جمهور وقتی لیست اسامی این پنج نفر را می‌بیند می‌گویند خیر، اینها که دو نفرشان از بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی هستند و آقای باهر و آیت‌الله خامنه‌ای در این هیأت نباشند. و پس از تأیید اعتراضات، برادرانمان آقای باهر و آیت‌الله خامنه‌ای شخصاً خودشان رفتند همان سه نفر دیگر باشند، که با اعتراض شدید نمایندگان روبه‌رو شدند.<sup>۲</sup>

بنی صدر در پانزدهم مرداد مدعی می‌شود که در جلسه‌ای از رهبران حزب جمهوری اسلامی پرسیده است:

چرا از میر سلیم که عضو حزب هم بود دفاع نکردید؟ گفتند آقایان بهشتی یا هاشمی نخست‌وزیر شوند. گفتیم هیچ عیبی ندارد به شرط اینکه مسئولیتی متوجه من نباشد.<sup>۳</sup>

این جلسه گویا روز سه‌شنبه هفتم مردادماه ۱۳۵۹ در منزل علی‌اکبر معین‌فر برگزار شده بود. در خاطرات روزانه بنی صدر، که در روزنامه انقلاب اسلامی چاپ می‌شد، آمده است که در همان جلسه او پرسیده است:

بهرتر از آنکه گفتید (میر سلیم) داشتید ولی چون با من تفاهم نداشته معرفی نکردید [او] چه کسی بود و دو نفرشان گفتند از نظر ما رجایی بهتر بوده. خوب این مطلب پیش آمد که چرا در جلسه قبل نگفتید.

آشکار است که میان این دو روایت بنی صدر (که از سوی نخست‌وزیری

۲. همان، ص ۵۶.

۱. همان، ص ۵۳.

۳. مکاتبات شهید رجایی با بنی صدر، ص ۵۷.

آقایان بهشتی و هاشمی را مطرح می‌کند و از سوی دیگر شهید رجایی را نامزد حزب برای نخست‌وزیری می‌خواند) تناقض وجود دارد. ضمن آنکه می‌دانیم در این زمان امام خمینی مخالف تصدی پست‌های اجرایی توسط روحانیان بود، و الاً آیت‌الله بهشتی در این صورت ریاست جمهوری را به مراتب بر نخست‌وزیری در دولت بنی‌صدر ترجیح می‌داد. سرانجام روز شانزدهم مرداد شایعه نخست‌وزیری محمدعلی رجایی قوت می‌گیرد و دو روز بعد او رسماً به عنوان برآیند هیأت منتخب حل اختلاف به مجلس معرفی می‌شود. روز دوشنبه بیستم مردادماه شهید رجایی با کسب ۱۵۳ رأی موافق از ۱۹۶ رأی مأخوذ در مجلس، به نخست‌وزیری برگزیده می‌شود. اما این پایان ماجرا نبود. شهید رجایی به دلیل سابقه همکاری با دولت بازرگان و ادب و احترام و فروتنی خاصی که از صفات بارز آن شهید بود و همچنین عدم عضویت در حزب جمهوری اسلامی، یکی از مناسب‌ترین انتخاب‌ها برای همکاری با بنی‌صدر بود، اما گویا رئیس‌جمهور قصد همکاری نداشت. اولین چالش هنگام انتخاب هیأت دولت به وجود آمد. در واقع بنی‌صدر در مورد شهید رجایی نوعی پیش‌فرض داشت. پیش از این او در نامه‌ای به هیأت رسیدگی به صلاحیت نامزد نخست‌وزیری نامزدهای مورد نظر خود را به سه گروه تقسیم کرده بود:

- ۱- کسانی که با رئیس‌جمهور هماهنگی کامل دارند: احمد سلامتیان و علیرضا نویری (از نزدیکان بنی‌صدر)؛
- ۲- آنان که بنای هماهنگی دارند: حسن حبیبی و یدالله سبحانی (از گروه جداشدگان نهضت آزادی) و؛
- ۳- کسانی که امکان همکاری با آنها وجود داشت: کلانتری و میرسلیم (از اعضای حزب جمهوری اسلامی).

بدیهی بود که چون شهید رجایی در فهرست بنی‌صدر قرار نداشت بنی‌صدر با او بنای ناسازگاری بگذارد. نخستین ناسازگاری تأخیر در صدور حکم نخست‌وزیری شهید رجایی تا یک روز پیش از پایان مهلت معرفی هیأت وزیران بود. سپس نزاعی طولانی بر سر انتخاب اعضای دولت آغاز شد. کابینه

شهید رجایی به جای ۲۱ وزیر ۱۴ وزیر داشت. بنی‌صدر در آغاز گفته بود تنها دربارۀ دو وزیر کشور و دفاع نظر خواهد داد اما پس از تنظیم فهرست توسط نخست‌وزیر به دخالت گسترده در دولت دست زد. هنگامی که شهید رجایی اسامی وزرای دولت بیست نفره خود را در اختیار رئیس‌جمهور قرار داد تا پس از تأیید بنی‌صدر، آنان را برای کسب رأی اعتماد به مجلس معرفی کند، بنی‌صدر بر روی اسم شش نفر خط کشید: علی‌اکبر پرورش (وزیر آموزش و پرورش)، محسن نوریخوش (وزیر اقتصاد و دارایی)، سید اسماعیل داوودی (رئیس سازمان برنامه و بودجه)، میرحسین موسوی (وزیر امور خارجه)، احمد توکلی (وزیر کار) و اصغر ابراهیمی (وزیر نفت). جای وزرای بازرگانی و دادگستری نیز در فهرست شهید رجایی خالی بود. کابینه تا چهاردهم تیرماه ۱۳۶۰ به تدریج ترمیم شد. اما در این زمان دیگر رئیس‌جمهوری وجود نداشت. آخرین وزیر مهندس میرحسین موسوی بود که در این روز به عنوان وزیر امور خارجه کابینه شهید رجایی معرفی شد. آقای هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس در دفتر خاطرات خود در این باره نوشته است:

از اول کار آقای رجایی ایشان را معرفی کرده بود. بنی‌صدر قبول نمی‌کرد. آقایان دکتر حسن آیت و احمد کاشانی مخالفت کردند و عکس‌العمل بدی داشت مخصوصاً از آقای آیت که عضو شورای مرکزی حزب است.<sup>۱</sup>

در فاصله ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ (که بنی‌صدر از ریاست جمهوری عزل شد) تا جمعه ۲ مرداد همان سال (که شهید رجایی به ریاست جمهوری برگزیده شد) کشور بدون رئیس‌جمهور و زیر نظر شورای ریاست جمهوری (آقایان رجایی، هاشمی رفسنجانی و شهید بهشتی) اداره می‌شد؛ در حالی که از هفتم تیر، با شهادت دکتر بهشتی، یک کرسی دیگر نیز در این شورا تغییر کرد و آیت‌الله موسوی اردبیلی بر جای آن شهید نشست. در این فاصله دولت شهید رجایی کامل‌ترین ترکیب خود را در فقدان رئیس‌جمهور یافت و با انتخاب وزیر

۱. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، ص ۱۹۰.

آموزش و پرورش وقت (شهید باهنر) به نخست‌وزیری عملاً همان ترکیب تداوم یافت. نخست‌وزیری شهید باهنر حتی پیش از انتخاب شهید رجایی به ریاست جمهوری مسجل شده بود. بعدازظهر روز یکشنبه ۲۸ تیر ۱۳۶۰ جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در دفتر هاشمی رفسنجانی تشکیل شد و «بعد از بحث زیاد با نخست‌وزیری آقای باهنر موافقت شد و تعدادی اسم برای وزرای جدید ایشان داده شد.»<sup>۱</sup> پیش از آن در هشتم تیرماه و پس از فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و شهادت دکتر بهشتی، بر سر ریاست جمهوری شهید رجایی توافق شده بود. البته هاشمی رفسنجانی در همان روز در دفتر خاطراتش نوشت:

من پیشنهاد کردم دولت (رجایی به عنوان نخست‌وزیر) بماند و آقای خامنه‌ای کاندیدای ریاست جمهوری شوند. امام صلاح ندانستند و معتقد بودند روحانی نباشد بهتر است... البته وضع جسمی آقای خامنه‌ای در اثر سوء قصد هم مانع دیگری بود.<sup>۲</sup>

در همان روز شهید باهنر به جای شهید بهشتی به عنوان دبیرکل حزب جمهوری اسلامی برگزیده شده بود. انتخاب ایشان به نخست‌وزیری به نوعی «اولین دولت رسمی حزب جمهوری اسلامی» را تأسیس کرد. بنابراین، ضروری بود که علاوه بر حزب نوعی نظرسنجی از مجلس نیز صورت گیرد، چرا که همین مجلس با وجود دارا بودن اکثریتی برگرفته از نامزدهای حزب جمهوری اسلامی، پیش از این شهید رجایی را (که عضو حزب نبود) بر مصطفی میرملیم ترجیح داده بود.

روز چهاردهم مرداد در حالی که شب قبل از آن آقایان مرتضی الویری و اسدالله بیات خیر از مخالفت با نخست‌وزیری دکتر باهنر را داده بودند، در مجلس رأی‌گیری غیر رسمی و غیرعلنی به عمل آمد:

مخالفان حرف حسابی نداشتند. لیبرال‌ها هم موافق بودند. آقای رجایی هم شرکت کرد و صحبت‌های خوبی نمود.

۱. عبود از بحران، ص ۲۰۷.

۲. عبود از بحران، ص ۱۸۱.

## در نتیجه رأی‌گیری

۱۳۰ نفر از ۱۶۸ صاحب رأی موافق بودند و ۱۴ نفر مخالف و ۲۴

نفر ممتنع و ۲۹ نفر هم از آنها که اعتبارنامه‌هاشان تصویب نشده با نامه‌ای موافقت خود را اعلام داشتند.<sup>۱</sup>

سرانجام در بیست و پنجم مرداد کابینه شهید باهنر به مجلس معرفی شد. ترکیب کابینه فاصله زیادی با کابینه شهید رجایی نداشت و حتی به نوعی شکل ایدئال آن به شمار می‌رفت؛ شکلی که تا پایان ریاست جمهوری بنی‌صدر امکان تحقق نداشت. با وجود این، به فاصله کمتر از دو هفته، رئیس جمهور و نخست‌وزیر هر دو به شهادت رسیدند. گویی مقدر بود این دو هرگز نتوانند تجربه اداره کشور را بدون دغدغه سپری کنند. وزیر کشور، در کابینه، آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، که از زمان بنی‌صدر تا آن روز در این مقام قرار داشت، نخست‌وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی شد. تصمیم‌گیری درباره نخست‌وزیری ایشان روز دوشنبه نهم شهریور ماه در جلسه حزب جمهوری اسلامی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. آقای هاشمی می‌نویسد:

عصر در مجلس، جلسه حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد و آقای خامنه‌ای به عنوان دبیرکل انتخاب شدند. درباره نخست‌وزیر آینده بحث کردیم. اعضای شورای حزب با آقایان مهدوی کنی و غرضی که بیشتر مطرح بودند موافق بودند و آقای پرورش را پیشنهاد می‌کردند، آقای پرورش مایل نبود. با آقای موسوی اردبیلی برای مشورت خدمت امام رسیدیم... با صدارت آقای مهدوی کنی موافقت نمودند.<sup>۲</sup>

اما آیت‌الله مهدوی کنی از پذیرش نخست‌وزیری استکفاف ورزید. مقرر شد که به طور غیر رسمی در دولت و مجلس میان سه نامزد مطرح رأی‌گیری صورت گیرد. در هر دو نهاد، آقای مهدوی کنی حائز اکثریت آرا شد و آن گونه که رئیس وقت مجلس می‌نویسد، در روز چهارشنبه ۱۱ شهریور با حضور آقایان مهدوی کنی، موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی خیلی سریع در این باب توافق شد «و

۱. عبور از بحران، ص ۲۶۳.

۲. عبور از بحران، ص ۲۲۸.

کابینه کاملی برای اولین بار در تاریخ انقلاب» تصویب شد. ترکیب کابینه چندان متفاوت از دولت‌های شهید رجایی و شهید باهنر نبود.

### جوانان انقلابی: تثبیت قدرت

دولت آیت‌الله مهدوی کنی که در پانزدهم شهریور ۱۳۶۰ از مجلس شورای اسلامی رأی اعتماد گرفت موظف بود در اولین فرصت انتخابات ریاست جمهوری را برگزار کند. اما مهم‌تر از تعیین زمان برگزاری انتخابات، انتخاب نامزدهای شرکت‌کننده در آن بود. در جلسه پانزدهم شهریورماه، حزب جمهوری اسلامی آقایان آیت‌الله خامنه‌ای، عسگر اولادی و پرورش را معرفی کرد، که بدیهی بود ویژگی‌های دبیرکل حزب ایشان را از دیگران متمایز سازد. اما دشواری کار در اینجا بود که امام تا آن زمان با روحانی بودن رئیس جمهور موافقت چندانی نداشت. در نتیجه در جلسه هیجدهم شهریورماه شورای مرکزی حزب قرار شد که رهبران حزب تعقیب کنند «که امام با روحانی بودن رئیس جمهور موافقت کنند زیرا کاندیدایی که رأی طبیعی داشته باشد از غیر روحانیون» وجود نداشت.<sup>۱</sup> روز پس از آن مرحوم حاج سید احمد خمینی به رهبران عالی‌رتبه حزب (آیت‌الله خامنه‌ای و حجت‌الاسلام هاشمی) خبر داد که امام به طور اصولی با روحانی بودن رئیس جمهور موافقت کردند ولی گفتند چون اضطرار است و افراد دیگر که مطرح‌اند رأی طبیعی ندارند، می‌پذیرند.<sup>۲</sup>

در همین جلسه و در یک تصمیم‌گیری مجزا از مرکزیت حزب جمهوری اسلامی، آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی و نیز حاج سید احمد آقا خمینی درباره رئیس جمهور صحبت کردند:

بیشتر آقای خامنه‌ای مطرح بودند ولی کسالت و ضعف ایشان تردیدی ایجاد کرده و آقای مهدوی کنی به عنوان فرد دوم مطرح شد. قرار شد

۲. همان.

۱. عبور از بحران، ص ۲۷۷.

فعلاً هر دو اسم بنویسند تا بعداً تصمیم بگیریم.<sup>۱</sup>  
 اما شب هنگام، آقایان موسوی اردبیلی و مهدوی کنی با آقای هاشمی  
 رفسنجانی تماس تلفنی می‌گیرند و درباره شخص رئیس جمهور صحبت  
 می‌کنند. رئیس وقت مجلس در دفترچه خاطراتش چنین می‌نویسد:

به نظر می‌رسد حرکتی در کار است که (رئیس جمهوری) از حزب

ناشد ولی ضعف بنیه آقای خامنه‌ای بهانه است.<sup>۲</sup>

سرانجام در سی و یکم شهریورماه ۱۳۶۰ انصراف آیت‌الله مهدوی کنی از  
 نامزدی ریاست جمهوری به تصویب رسید. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به  
 ریاست جمهوری برگزیده شدند و ماراتن تشکیل دولت جدید آغاز شد.  
 نخستین اقدام، از سوی آیت‌الله مهدوی کنی بود که با تقدیم استعفای خود  
 کوشید دست رئیس جمهوری جدید را در انتخاب دولت باز گذارد. البته آقای  
 هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود نوشته‌اند:

درباره نخست‌وزیری مشکلاتی داریم. آقایان پرورش، میرسلیم و

غرضی مطرح شدند ولی به جایی نرسیدیم. آقای مهدوی کنی اعلان

کرده‌اند که کسی را پیدا کنیم و خودشان هم بی‌میل به ماندن نیستند.<sup>۳</sup>

روز پنجشنبه ۲۳ مهر در مجلس رأی‌گیری غیررسمی به عمل آمد. آقایان  
 پرورش، غرضی، موسوی، ولایتی و میرسلیم برای نخست‌وزیری رأی آوردند.

گویا علت استعفای آقای مهدوی کنی این بوده است که:

آقای خامنه‌ای به دلیل اینکه معتقدند نباید همه رؤسای درجه اول: رئیس

جمهور، رئیس مجلس، نخست‌وزیر و رئیس دیوان عالی کشور روحانی

باشد، با ایشان موافق نیستند.<sup>۴</sup>

آیت‌الله خامنه‌ای روز دوشنبه ۲۷ مهر ۱۳۶۰ دکتر علی‌اکبر ولایتی را برای  
 نخست‌وزیری به مجلس شورای اسلامی معرفی کردند. موج مخالفت‌ها از ناحیه  
 اعضا و هواداران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آغاز شد. سرانجام در

۱. همان، ص ۲۷۸.

۲. همان.

۳. عبور از بحران، ص ۳۱۲.

۴. همان، ص ۳۲۹.

پنجشنبه همان هفته با ۸۰ رأی مخالف در برابر ۷۴ رأی موافق و ۳۸ رأی ممتنع و ۱۵ نفر بدون رأی، نخست‌وزیری ولایتی مورد پذیرش مجلس واقع نمی‌شود. آقای هاشمی در خاطرات آن روز نوشته است که این حادثه،

استقلال رأی مجلس را نشان داد و معلوم شد که مجلس در اختیار حزب جمهوری اسلامی نیست.<sup>۱</sup>

در اول آبان‌ماه جلسه شوراى حزب تشکیل و قرار شد آقای محمد غرضی وزیر نفت معرفی شود.

چون امام گفته‌اند مصلحت حزب نیست که نخست‌وزیر حزبی باشد از معرفی آقایان اکبر پرورش و میرحسین موسوی خودداری شد.<sup>۲</sup> اما این بار نیز اعضای جناح چپ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مخالفت کردند و این جو، مجلس را نیز دربرگرفت. در نتیجه مقرر شد نامه نخست‌وزیری ایشان نوشته نشود. در سوم آبان در جلسه‌ای با حضور آقایان هاشمی رفسنجانی و آیت‌الله خامنه‌ای

قرار شد احمد آقا به عرض امام برساند که غیرممکن است آقای غرضی رأی بیاورد و بهتر است آقای مهندس میرحسین موسوی معرفی شود.<sup>۳</sup>

این تصمیم زمانی قطعی شد که در جلسه غیر رسمی روز پنجم آبان‌ماه مجلس، از ۱۸۶ رأی، مهندس غرضی تنها ۶۰ رأی موافق به دست آورد. ۸۰ نفر رأی مخالف و ۴۴ نفر رأی ممتنع داده بودند. در نتیجه آیت‌الله خامنه‌ای طی نامه‌ای به رئیس مجلس مهندس میرحسین موسوی سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی و وزیر خارجه را به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کردند. ۱۱۵ نفر از ۲۰۲ نماینده مجلس به ایشان رأی مثبت دادند و مهندس موسوی پنجمین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران شد. کابینه‌ای که مهندس موسوی تشکیل داد به یک معنا دولتی ائتلافی بود. در سمت راست این ائتلاف وزاری چون حبیب‌الله عسگرآولادی (وزیر بازرگانی)، علی‌اکبر ناطق نوری (وزیر کشور)،

۲. همان، ص ۳۴۱.

۱. همان، ص ۳۳۵.

۳. همان، ص ۳۴۲.

احمد توکلی (وزیر کار)، مرتضی نبوی (وزیر پست) و علی‌اکبر ولایتی (وزیر خارجه) قرار داشتند و در سمت چپ آن میرحسین موسوی (نخست‌وزیر)، بهزاد نبوی (وزیر صنایع سنگین)، محمدعلی نجفی (وزیر علوم)، سید محمد خاتمی (وزیر ارشاد) و کاظم اکرمی (وزیر آموزش) قرار داشتند. همان‌گونه که از این فهرست آشکار است، میرحسین موسوی در دولت اول خود (۶۴-۱۳۶۰) با وجود تمایل به چپ، عمده کرسی‌های کلیدی خود را در اختیار جناح مقابل قرار داده بود. در دولت دوم (۶۸-۱۳۶۴) وی توانست با حمایت حضرت امام در مقام خود ابقا شود و دست به تغییراتی زند. حبیب‌الله عسگرآولادی دبیر کل جمعیت مؤتلفه اسلامی (که در حزب جمهوری اسلامی ادغام شده بود) از کابینه خارج شد و بر جای ناطق نوری، توکلی و مرتضی نبوی چهره‌های جدیدی چون آقایان محتشمی، سرحدی‌زاده و غرضی نشستند. غرضی نیز به دلیل اختلاف نظر با نخست‌وزیر، وزارت نفت را به غلامرضا آقازاده واگذار کرد و خود به وزارت پست رفت.

دولت موسوی تحقق همان چیزی بود که بازرگان آن را اولین اختلاف نظر میان خود و شهید بهشتی خوانده بود. در دولت موسوی تعهد بر آشنایی حرفه‌ای با کار (بوروکراتیسم) غلبه داشت؛ چه، بنا بود فرزندان انقلاب حکومت کنند؛ چیزی که به خوبی در چهره شخص موسوی مشاهده می‌شد.

### پیدایش تکنوکرات‌های مذهبی

دو دولت میرحسین موسوی با پایان دوره ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای به پایان رسید. در پی تحولات سال ۱۳۶۸، درگذشت رهبر فقید انقلاب و انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری، دور جدیدی از تحولات در کابینه شکل گرفت. در این دوره با حذف مقام نخست‌وزیری از قانون اساسی یکی از چالش‌های جدی در تشکیل کابینه، که معمولاً میان نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور درمی‌گرفت، مرتفع شد. هاشمی رفسنجانی در انتخاباتی که نتیجه‌اش کاملاً قابل پیش‌بینی بود رئیس‌جمهوری اسلامی شد و سیاست جدیدی را در انتخاب اعضای کابینه

برگزید. در این برنامه جدید طیف جدیدی از مدیران اجرایی مورد توجه قرار گرفتند که پس از آن به نام تکنوکرات‌ها معروف شدند. تکنوکرات‌ها که در واقع از حاشیه دولت مهندس موسوی خاراج شده بودند مدافع برنامه‌های باز اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بودند. هاشمی رفسنجانی بخشی از دولت موسوی را که مدافع این نگاه جدید بودند حفظ کرد. سید محمد خاتمی از جناح چپ و علی اکبر ولایتی از جناح راست دو وزیری بودند که از دولت سابق با این معیار برجای ماندند. در حالی که مجلس سوم با اکثریت جناح چپ چندان مدافع این سیاست‌های باز اقتصادی و اجتماعی نبود، رئیس‌جمهور جدید کوشید به سوی ائتلاف با جناح راست حرکت کند. از آنجا که این جناح چهار سال بود از دولت و مجلس حذف شده بود به گرمی دست رئیس‌جمهور جدید را فشرده. اما آیت‌الله هاشمی رفسنجانی جانب احتیاط را رها نکرد و کوشید از درغلطیدن به سوی یک جناح پرهیز کند. در نتیجه اگرچه نامه‌نمایندگان مجلس سوم را درباره ضرورت ابقای علی‌اکبر محتشمی وزیر کشور نپذیرفت، اما عبدالله نوری را بر جای وی قرار داد که دور از جناح چپ نبود. انتخاب مصطفی معین و وهاجی نیز از همین جهت بود. با وجود این، درگیری‌های مجلس سوم و دولت ادامه یافت. در اوج این برخورد ایرج فاضل وزیر بهداشت توسط مجلس استیضاح و برکنار شد. انتقادات مجلس از تیم اقتصادی دولت (نوریخس وزیر اقتصاد، عادل‌رئیس بانک مرکزی و روغنی زنجانی رئیس سازمان برنامه و بودجه) به جایی نرسید. عمر مجلس سوم که به پایان رسید جناح راست با شعار حمایت از هاشمی مجلس چهارم را در اختیار گرفت، اما به محض ورود به صحن پارلمان انتقاد از دولت را آغاز کرد. کار ناتمام مجلس سوم در انتقاد از محسن نوریخس توسط مجلس چهارم دنبال شد و در دومین دولت هاشمی رفسنجانی (۱۳۷۶-۱۳۷۲) محسن نوریخس از کسب رأی اعتماد مجلس بازماند. این در حالی بود که پیش از این در یک توافق دوجانبه پنج وزیر نزدیک به چپ (خاتمی، نوری، معین، وهاجی، سعیدی کیا) از دولت خاراج و وزرای نزدیک به راست (میرسلیم، بشارتی، هاشمی گلپایگانی، آل اسحاق و ترکان در وزارتخانه‌های ارشاد، کشور،

علوم، بازرگانی و راه) وارد دولت شده بودند. تاریخ تکرار شده بود. جناحی که از راهیابی به دولت دوم موسوی باز داشته شده بود این بار جناح مقابل را از ورود به دولت بازمی‌داشت. تاریخ یک بار دیگر نیز تکرار شد: اکثریت راست‌گرای مجلس خواهان تصدی وزارت کشور توسط محمدرضا باهنر بود اما هاشمی رفسنجانی به جای انتخاب او یک چهره نزدیک به راست، یعنی علی محمد بشارتی را برگزید، به شرط آنکه غلامحسین کرباسچی در شهرداری تهران حفظ شود. میرسلیم البته در این میان کامیاب بود. او برای نخستین بار، پس از بارها کاندیداتوری، نه در مقام نخست‌وزیری که به عنوان وزیر به مجلس راه یافت. دولت هاشمی رفسنجانی پس از دولت‌های بازرگان و موسوی یک تغییر در ریخت‌شناسی دولت‌های جمهوری اسلامی بود. پس از بوروکرات‌های پیر دولت بازرگان و جوانان انقلابی و ساده زیست دولت موسوی، این بار تکنوکرات‌های مذهبی و آراسته‌ای به قدرت رسیده بودند که به زودی حزب کارگزاران سازندگی را به عنوان تکنوکرات‌های متولد شده در دل جمهوری اسلامی تشکیل دادند.

### بوروکرات‌های چپ

دولت سید محمد خاتمی از آغاز دچار چالش‌های جدیدی در تکمیل ترکیب خود بود. مهم‌ترین عامل در ایجاد این چالش‌ها اکثریت مجلس چهارم بود که از جناح مقابل رئیس جمهور حمایت می‌کرد و احتمال می‌رفت از اعطای رأی اعتماد به کابینه خودداری کند. خاتمی در انتخاب دو وزیر ارشاد (مهاجرانی) و کشور (نوری) به استقبال بزرگترین ریسک رفت، اما در انتخاب دیگر وزرا راه مذاکره را در پیش گرفت. چالش جدی بر سر وزیر اطلاعات بود. در فهرست آغازین خاتمی نام‌هایی چون سید محمد موسوی خوئینی‌ها به چشم می‌خورد که طبعاً مورد پذیرش مجلس قرار نمی‌گرفت و خود وی نیز تمایلی به این کار نداشت. محمد محمدی ری‌شهری وزیر اسبق اطلاعات نیز حاضر نبود پس از علی فلاحیان این وزارتخانه را تحویل بگیرد، اما حزبی که آن را هدایت می‌کرد

(جمعیت دفاع از ارزش‌ها) به رئیس جمهور جدید پیشنهاد کرد که علی رازینی، از طلاب مدرسه حقانی، را برای وزارت اطلاعات بپذیرد. خاتمی تنها با انتخاب محمد شریعتمداری به وزارت بازرگانی کوشید حق این حزب را ادا کند. هنگامی که پیشنهاد سرپرستی موقت شخص رئیس جمهور بر وزارت اطلاعات نیز با مخالفت روبه‌رو شد، خاتمی تصمیم گرفت چهره‌ای میان‌رو از اکثریت مجلس پنجم را برای وزارت اطلاعات انتخاب کند: قربانعلی دری نجف‌آبادی. دری نجف‌آبادی چندی بعد در پی ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای مستعفی شد و جای خود را به علی یونسی سپرد، همچنان که عطاءالله مهاجرانی استعفا داد و عبدالله نوری نیز توسط مجلس پنجم استیضاح شد. بدین ترتیب دولت خاتمی در عرض چهار سال پرحادثه‌ترین دولت دهه اخیر شد. دولتی که دو مستعفی، یک معزول و نیز دو عضو راه‌نیافته (غلامحسین کرباسچی به عنوان معاون اول و بهزاد نبوی به عنوان وزیر نفت) داشت.

در دولت خاتمی اما پاره‌ای مدیران میانی در سطح معاونان وزرا حضور داشتند که برخی مفسران همان‌ها را دولت واقعی خاتمی می‌دانستند. سید مصطفی تاج‌زاده در وزارت کشور، محسن امین‌زاده در وزارت خارجه، هادی خانیکی در وزارت علوم، احمد بورقانی در وزارت ارشاد و فیض‌الله عرب‌سرخی در وزارت بازرگانی از جمله این افراد بودند. طبیعی‌ترین انتظار برای ناظران سیاسی در دولت دوم خاتمی (که دارای مجلسی هم‌سوی بود) وزارت این افراد بود. اما اینان نه تنها به جلسه هیأت وزیران راه نیافتند، که بعضاً زودتر از رؤسای خود (احمد بورقانی) یا پس از آنان (مصطفی تاج‌زاده) دولت را ترک کردند. نتیجه آنکه دولت دوم خاتمی به جای پیشروی به سوی یک ترکیب جدید در ریخت‌شناسی دولت‌های جمهوری اسلامی به عقب بازگشت. سید محمد خاتمی در ترکیب دولت اول خود تا حدود زیادی از همان نسل جدید مدیران جمهوری اسلامی که در دولت هاشمی رفسنجانی زاده شده و یالیده بودند، استفاده کرد. در دولت اول خاتمی چهره‌ای چون غلامحسین کرباسچی به عنوان شاخص آن تکنوکرات‌های مذهبی تا سطح معاون اولی

رئیس‌جمهور نام برده شد - اتفاقی که هرگز رخ نداد. اما عطاءالله مهاجرانی پس از وزارت ارشاد مقام سخنگویی دولت را به دست آورد و عبدالله نوری (که مجلس چهارم او را برنتابیده بود) وزیر کشور شد. تیم اقتصادی کارگزاران نیز با حضور محسن نوربخش (رئیس کل بانک مرکزی) و محمدعلی نجفی (رئیس سازمان برنامه و بودجه) در کنار دکتر نمازی (وزیر بازمانده از دوران شهید رجایی) چنان وزیر اقتصاد و دارایی را دربرگرفت که تغییر در برنامه‌های اقتصادی دولت امکان بروز نیافت. با تأسیس حزب مشارکت در میانه دولت خاتمی به تدریج این اقتدار کارگزارانی فرو پاشید. انتظار طبیعی همان بود که حزب مشارکت در ترکیبی مشابه حزب کارگزاران به زایش نسل جدید تکنوکرات‌های مذهبی با گرایش چپ منتهی شود. این در حالی است که لایه‌های اخیر این حزب در تشکیل دولت دوم خاتمی کاملاً مورد بی‌توجهی قرار گرفت و حزب مشارکت در الگویی برگرفته از دولت میرحسین موسوی به تدریج چند مقام اقتصادی دولت، مانند سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی را به دست گرفت و سپس در دومین دولت خاتمی با در اختیار گرفتن ده وزارتخانه یک دولت مشارکتی را تأسیس کرد. دومین دولت خاتمی گامی به پس است؛ به پیش از سال ۱۳۶۸، و بازگشتی است به دولت میرحسین موسوی. با این تفاوت که اینک آن جوانان انقلابی ساده زیست و چپ‌گرا، به میانسالی رسیده و میانه‌رو شده‌اند. تا بدانجا که همه آنها از خصوصی‌سازی، فضای باز اقتصادی و اقتصاد بازار سخن می‌گویند.



در دو دهه اخیر (از سال ۱۳۶۰) هریک از دولت‌ها، به ویژه دولت‌های آقای موسوی و هاشمی، مدیرانی نمادین و نمونه داشته‌اند که به جز رئیس دولت گویای کلیت دولت‌های خود بوده‌اند: بهزاد نبوی در دولت میرحسین موسوی (به ویژه دولت دوم وی) و غلامحسین کرباسچی در دولت هاشمی رفسنجانی (به ویژه دولت اول وی). در چهار سال گذشته با وجود عدم راهیابی غلامحسین کرباسچی به دولت خاتمی حضور تفکری که او نماد آن بود در دولت احساس

می‌شد. آیا در چهار سال آینده، به رغم عدم راهیابی بهزاد نبوی (که شایعه معاون اولی او برای خاتمی نیز تا مدت‌ها بر زبان‌ها بود) به دولت خاتمی، تفکری که او نماد آن است بر دولت حاکم خواهد شد؟ آیا روح دولت میرحسین موسوی به کالبد دولت خاتمی بازگشته است؟ گزارش این واقعه را چهار سال دیگر خواهیم نوشت.

## ائتلاف فقاہت و مصلحت

شامگاه سه شنبه ششم آذرماه ۱۳۸۰ حساس ترین جلسه مجمع تشخیص مصلحت نظام از سال ۱۳۷۵ بدین سو برگزار شد. در این شب ۲۶ تن از بزرگان جمهوری اسلامی همزمان در مقام و در معرض داوری قرار گرفتند: در مقام داوری میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان بر سر رد صلاحیت نامزدهای نمایندگی پارلمان، و در معرض داوری افکار عمومی نسبت به موضع سیاسی هریک از آنان که اینک می بایست یکی از دو جناح را برگزیدند. تکلیف بیشتر اعضا از پیش آشکار بود. کسانی جانب جناح اکثریت مجلس را گرفته بودند: سید محمد خاتمی، مهدی کروبی، میرحسین موسوی، عبدالواحد موسوی لاری، مجید انصاری، توسلی و محسن نوربخش؛ و کسانی جانب شورای نگهبان را: سید محمود هاشمی شاهرودی، احمد جنتی، محمد مؤمن، امامی کاشانی، محسن رضایی، علی اکبر ناطق نوری، حسن صانعی، حبیب الله عسگرآولادی، مرتضی نبوی، موحدی کرمانی، علی لاریجانی، محمد هاشمی، علی اکبر ولایتی، محمد آقازاده، واعظ طبسی، دري نجف آبادی و دکتر فیروزآبادی. اما کسانی نیز بودند که ترجیح دادند در جلسه حضور نداشته باشند: حسن حبیبی، محمد محمدی ری شهری، محمد موسوی خویننی ها و مصطفی میرسلیم. کسی هم بود که با وجود حضور در آغاز جلسه، به هنگام رأی گیری غایب بود: بیژن نامدار زنگنه. اما هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص

مصلحت نظام به نوشته یکی از روزنامه‌های چاپ تهران:

از طرح مجلس بسیار حمایت کرد ولی جزو کسانی نبود که به این طرح رأی مثبت دهد.

بدین ترتیب وی حتی در حساس‌ترین سب ریاست خود بر مجمع تشخیص مصلحت نظام ترجیح داد در میانه میدان بماند. همان روزنامه در پایان خیر خود نوشت:

با این حساب از این پس مجلس باید به گونه‌ای عمل کند تا با مخالفت شورای نگهبان مواجه نشود.

این واقعیتی است که در دو سالد اخیر بیش از پیش خویش را بر جناح اکثریت مجلس تحمیل کرده و جلسه شب ۶ آذر اوج آن بوده است. اما اختلاف نظر میان شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی امری سابقه‌ای نیست. شورای نگهبان در قانون اساسی فراتر از نام خود، نهادی حافظ فقه اسلامی است. بنیان چنین نهادی به پیشنهاد مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در جنبش مشروطه‌خواهی ایران باز می‌گردد. در اولین قانون اساسی ایران با تأکید وی مقرر شد:

در هر عصری از اعصار هیأتی که کمتر از ۵ نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج‌الاسلام مرجع تقلید شیعه اسامی ۲۰ نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند. پنج نفر از آنها یا بیشتر به مقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به دقت مذاکره و بررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند.

اصل مذکور در رژیم پهلوی عملاً معطل ماند تا اینکه انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و نخستین سند قانون اساسی جمهوری اسلامی در شکل

پیش نویسی تدوین شد. فصل دهم این پیش نویس به شورای نگهبان قانون اساسی اختصاص یافته بود. در شش اصل مربوط به این شورا، هدف اصلی آن «پاسداری از قانون اساسی از نظر انطباق قانون عادی» ذکر شده بود. ترکیب آن نیز دربرگیرنده پنج مجتهد، به انتخاب مجلس، از میان فهرست اسامی پیشنهادی مراجع معروف تقلید و نیز شش حقوقدان، اعم از پنج استاد علم حقوق و سه قاضی دیوان عالی کشور بود که آنان نیز توسط مجلس برگزیده می شدند. شورای نگهبان در این پیش نویس حق ورود مستقیم در بررسی قوانین را نداشت و تنها به درخواست یکی از مراجع معروف تقلید یا رئیس جمهور یا رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور صلاحیت رسیدگی به قوانین را می یافت. با وجود اینکه پیش نویس قانون اساسی مورد تأیید اجمالی رهبری انقلاب بود و حتی قرار بود همین متن به همه پرسى گذاشته شود، در نهایت مقرر شد مجلس خبرگان قانون اساسی تشکیل شود و این متن به عنوان پایه آن مورد بررسی قرار گیرد. اما جو سیاسی علیه پیش نویس بود. آیت الله حسینعلی منتظری طی تقدی بر پیش نویس قانون اساسی که در مطبوعات به چاپ رسید، درباره اصول مربوط به شورای نگهبان نوشت: «این مورد قانون اساسی پیشنهادی، نسبت به قانون اساسی رژیم مابق عقب تر است.» سرانجام در اولین جلسه مجلس خبرگان متن پیش نویس کنار گذاشته شد و قانون اساسی از نو نوشته شد. در اصل نود و یکم این قانون هدف شورای نگهبان بدین شکل اصلاح شد که به منظور عدم مغایرت مصوبات مجلس با احکام اسلام و قانون اساسی، چنین شورایی تشکیل می شود و شش فقیه شورا توسط رهبری و شش حقوقدان توسط شورای عالی قضایی همراه با رأی مجلس انتخاب می گردند. قانون اساسی در عین حال مجلس را بدون حضور شورای نگهبان فاقد مشروعیت می دانست و نقش قضایی آن را در پیش نویس قانون اساسی به نقش پارلمانی و معادل با مجلس بدل می ساخت. بدین ترتیب شورای نگهبان متولد شد.

ترکیب شورای نگهبان از آغاز دربرگیرنده افرادی بود که به دلیل تحصیلات فقهی و حقوقی خود دارای پیوندهای ارگانیک با نهادهای حوزوی بودند و از

این رو بدعت‌های فقهی یا حقوقی، ولو آنکه در انقلاب اسلامی رخ داده باشند را تأیید نمی‌کردند. این در حالی بود که نمایندگان مجلس شورای اسلامی، که اکثریت آن از آغاز در اختیار جناح خط امام بود، بیش از آنکه واجد دغدغه‌های فقهی و حقوقی یا پیوندهای ارگانیکی با نهادهای سستی باشند، از تحولات سیاسی و اجتماعی برخاسته بودند و به تسریع در این گونه تغییرات می‌اندیشیدند. سال ۱۳۶۵ اوج مواجهه میان این دو تفکر بود. در بیست و چهارم خردادماه ۱۳۶۵ طی حکمی از سوی حضرت امام خمینی آقایان حضرات آیات صافی گلپایگانی (داماد آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی)، جنتی و خزعلی مجدداً به عنوان فقهای شورای نگهبان منصوب شدند. آقایان به همراه سه فقیه دیگر شورای نگهبان از جمله روحانیانی بودند که به شدت نسبت به پاسداری از حریم فقه اسلامی حساسیت داشتند و از این رو در فاصله‌ای نزدیک به ۲۰ ماه حداقل ۲۰ طرح و لایحه تصویب شده در مجلس شورای اسلامی را مغایر موازین شرع یا قانون اساسی تشخیص دادند و آنها را رد کردند. از جمله این طرح‌ها و لوایح می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- قانون شوراهای اسلامی ۶۵/۳/۳۱
- لایحه اصلاح قانون هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری ۶۵/۴/۲۴
- لایحه نظام پزشکی ۶۵/۵/۱۶
- لایحه بازسازی قانون وکلا ۶۵/۷/۹
- قانون تعزیرات ۶۵/۷/۱۵
- قانون نحوه اجرای اصل ۹۰ قانون اساسی ۶۵/۷/۲۴
- لایحه تشکیل دادگاه‌های سیار ۶۵/۱۰/۱۶
- لایحه تغییر نام شرکت مخابرات ایران ۶۵/۱۰/۱۳
- طرح فروش خدمات کامپیوتری ۶۵/۱۰/۱۳
- طرح قانون محاسبات عمومی کشور ۶۵/۱۱/۳۰
- طرح تشدید مجازات محترکان و گران‌فروشان ۶۵/۱۱/۳۰

- طرح قانون رسیدگی به تخلفات اداری و لایحه وظایف وزارت ارشاد اسلامی  
۶۵/۱۲/۲۴
  - لایحه وصول مالیات مقطوع  
۶۶/۲/۵
  - لایحه اراضی شهری  
۶۶/۳/۵
  - طرح قانونی بخش تعاونی  
۶۶/۳/۹
  - طرح قانون ارتش و لایحه تعریف محکومیت‌های مؤثر در قوانین جزایی  
۶۶/۴/۱۸
  - طرح مسئولیت قوه قضائیه در مقابل مجلس  
۶۶/۴/۳۱
  - لایحه تجدید نظر احکام دادگاه‌ها  
۶۶/۶/۲۸
  - لایحه تشکیل شرکت پست جمهوری اسلامی  
۶۶/۷/۴
  - طرح الزام دولت جهت ارائه لایحه و تضمین خرید محصولات اساسی کشاورزی  
۶۶/۱۰/۵
- یکی از قوانینی که بیش از همه اختلاف نظر دو نهاد را برانگیخت قانون کار بود که چندین بار میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان رفت و بازگشت بدون آنکه هیچ یک از طرفین قانع شوند. برای رفع این معضل امام خمینی گفتند اگر مصوبه‌ای دچار چنین وضعیتی شد در صورت موافقت اکثریت مجلس آن مصوبه برابر قانون و لازم‌الاجرا خواهد شد ولو آنکه شورای نگهبان آن را خلاف شرع بدانند. امام پیش از این نیز در چهارم بهمن ۱۳۶۱ طی خطابه‌ای به نمایندگان مجلس گفته بودند:
- شما باید یک کاری بکنید که اضطراری را قبول کند شورای نگهبان قبول کند مجلس لااقل دو نلش رأی بدهد به اینکه این امر اضطراری است... دیگر نه شورای نگهبان رد می‌کند و نه مردم ناراضی می‌شوند. بدین ترتیب یک فقیه اعلم اختیارات خود را به ۲۷۰ نماینده عادی مجلس تفویض کرد.
- امام خمینی در حکم خود تصریح کردند:
- آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن

موجب اختلال نظام می‌شود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است پس تشخیص موضوع به وسیله اکثریت وکلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع محقق است و پس از رفع موضوع خود به خود لغو می‌شوند مجازند.

این در حالی بود که ایشان در نامه‌ای تأکید کرده بودند:

حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که دفع بدون تخریب نشود خراب کند... حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند.

با وجود این، به نظر می‌رسید برخی فقها نظرات متفاوتی دارند. آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی در نامه‌ای خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی از تضعیف شورای نگهبان ابراز نارضایتی کرد و نوشت:

به نظر اینجانب تفویض ولایت و تشخیص ضرورت در موضوعات احکام ثانویه و تعیین مقداری که به آن رفع ضرورت می‌شود به نظر اکثریت مجلس شورای اسلامی یا اکثریت کارشناسان صحیح نیست... آنچه ملاک و معیار است نظر شخص فقیه است.

بدین ترتیب گرچه هر دو فقیه (امام خمینی و آیت‌الله گلپایگانی) موقت و اضطراری بودن شرایط تفویض را ملحوظ می‌داشتند. اما در مصادیق تفویض نظر خاص خویش را ابراز کردند. سرانجام در هفدهم بهمن‌ماه ۱۳۶۶ فرمان امام در مورد تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام صادر شد. ایشان در همان ابتدای فرمان متذکر شده‌اند:

به نظر اینجانب پس از طی این مراحل زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور مرجع هستند احتیاج به این مراحل نیست، لکن برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافقی حاصل نشد مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان و حضرات حجج الاسلام خامنه‌ای، هاشمی، اردبیلی، توسلی، موسوی خوئینی‌ها و جناب آقای میرحسین موسوی و وزیر مربوط برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد.

فرمان امام در پاسخ به نامه مشترک سران سه قوه، آقایان آیت‌الله خامنه‌ای، آقای هاشمی، آیت‌الله اردبیلی، نخست‌وزیر (میرحسین موسوی) و مرحوم سید احمد خمینی صادر شد. در این نامه آمده بود:

اطلاع یافته‌ام که جنابعالی در صدور تعیین مرجعی هستند که در صورت حل نشدن اختلاف مجلس و شورای نگهبان از نظر شرع مقدس یا قانون اساسی با تشخیص مصلحت نظام و جامعه حکم حکومتی را بیان نماید. در صورتی که در این خصوص به تصمیم رسیده باشید با توجه به اینکه هم اکنون موارد متعددی از مسائل مهم جامعه بلا تکلیف مانده سرعت عمل مطلوب است.

ترکیب نخستین مجمع تشخیص مصلحت نظام، حاکی از آرایش کاملاً متفاوتی نسبت به وضع کنونی جناح‌های سیاسی در آن است. در کنار آیت‌الله خامنه‌ای که در آن زمان رئیس جمهوری اسلامی ایران بودند کلیه افرادی که به عنوان اشخاص حقیقی در مجمع عضویت داشتند از جناح چپ بودند و این پنج نفر (آقایان اردبیلی، توسلی، موسوی خوئینی‌ها، میرحسین موسوی، سید احمد خمینی) در کنار وزیر مربوطه (عضو دولت مهندس موسوی) و هاشمی رفسنجانی (که رئیس مجلس و اکثریت حاکم بر آن بود) آرایش غالبی را در برابر شش فقیه شورای نگهبان تشکیل می‌دادند. بدین ترتیب بود که کوله‌باری از طرح‌ها و لوایح تصویب نشده توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام تصویب شد و به اجرا درآمد.

مجمع تشخیص مصلحت نظام به عنوان نهاد مدافع مصلحت نظام اسلامی در این دوره در کنار نهاد مدافع قانون (مجلس شورای اسلامی) قرار داشت. حضرت امام با فتاوی خود در مورد احکام اولیه و ثانویه خواستار کارآمدی هرچه بیشتر نظام اسلامی بود و از این رو در پیام مشهوری تأکید کردند که اجتهاد مصطلح در اداره نظام کافی است. این در حالی بود که رهبری انقلاب مکرراً از شورای نگهبان نیز دفاع می‌کردند و به هیچ وجه در اندیشه تضعیف آن نبودند. ترکیب مجمع به صورت مساوی میان حامیان خلوص احکام اسلامی (اعضای شورای نگهبان) و مدافعان کارآمدی نظام اسلامی (نمایندگان مجلس شورای اسلامی) تقسیم شده بود. بدین ترتیب که شش فقیه نزدیک به جامعه روحانیت مبارز در صف اول و شش سیاستمدار و فقیه نزدیک به مجمع روحانیون مبارز در پشت سر آنان قرار گرفت. آقایان آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی نیز در میانه این دو جناح قرار می‌گرفتند. با وجود این، به زودی مجمع خود را در رقابت با مجلس یافت و همین امر سبب شد در بازنگری قانون اساسی (۱۳۶۸) تعیین جایگاه قانون مجمع تشخیص مصلحت نظام به یکی از موضوعات استراتژیک تبدیل شود. در واقع تشکیل مجمع، محصول حکم حکومتی حضرت امام برای خروج نظام از دور مکرر رفت و برگشت قوانین بود. اینک آن حکم حکومتی باید به قانون تبدیل می‌شد. اما قانونی شدن مجمع علت دیگری هم داشت.

امام خمینی در هفدهم آذرماه ۱۳۶۷ طی پاسخی به نمایندگان مجلس شورای اسلامی که نوشته بودند: «در خصوص کیفیت کار شورای محترم تشخیص مصلحت ابهام‌هایی وجود دارد» فرمودند:

مطلبی که نوشته‌اید کاملاً درست است. انشاءالله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سال‌ها انجام گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام اقتضا می‌کرد تا گره‌های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام بازگردد. از تذکرات همه شما سپاسگزارم و به همه شما دعا می‌کنم.

نمایندگان مجلس در نامه خود از این نکته گله کرده بودند که هم اکنون بعضاً این شورا (تشخیص مصلحت نظام) قانون‌گذاری نیز می‌نماید و مهم‌تر اینکه تقدیم لوایح قانونی به این شورا خالی از جمیع مقدمات مقرراتی است که یک لایحه قانونی از طریق متعارف دارد... با این روند هرکس حتی مقامات غیر مسئول می‌تواند با تقدیم پیشنهادی به شورای تشخیص مصلحت برای کشور قانون جدید ایجاد کند و حتی قوانین مصوبه کشور را نقض نماید و این می‌تواند علاوه بر بی‌خاصیت شدن مجلس تناقض‌های فراوان در قوانین کشور ایجاد نماید.

به این ترتیب نهادی که قرار بود رهایی‌بخش مجلس باشد خود به یک معضل تازه بدل شد. بدین ترتیب امام پیش از پایان حیاتشان همان‌گونه که به نمایندگان مجلس وعده داده بودند این نهاد را قانونی کردند. البته ایشان در هفتم دی‌ماه ۱۳۶۷، متعاقب نامه نمایندگان مجلس، به مجمع دستور داده بودند «تنها در مواقعی که بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف است... عمل گردد». اما در شورای بازنگری قانون اساسی اصل ۱۱۲ قانون به این مجمع اختصاص یافت. اصل ۱۱۲ قانون اساسی (مصوب ۱۳۶۸) افزون بر نقش میانجی‌گرانه مجمع و وظیفه مشاوره به مقام رهبری را نیز پس از مجلس و شورای نگهبان به آن مجمع تفویض می‌کند. اما نکته مهم در آنجاست که تعیین تعداد اعضای ثابت و متغیر مجمع تشخیص مصلحت نظام از اختیارات مقام رهبری است. بدین ترتیب در دوازدهم مهرماه ۱۳۶۸ پس از فوت رهبر انقلاب اسلامی، جانشین ایشان آیت‌الله خامنه‌ای طی حکمی ۲۰ نفر را به عنوان اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام منصوب کردند. این ۲۰ نفر شامل ۶ فقیه شورای نگهبان، رؤسای سه قوه، وزیر مربوط، رئیس کمیسیون مربوطه مجلس شورای اسلامی و نه نفر شخصیت حقوقی بودند. اما مجمع تشخیص مصلحت نظام در این دوره به دلیل هماهنگی اکثریت مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، با حداقل اختلافات دوران کم‌رونقی را پشت سر گذارد. رئیس مجمع در این مقطع به صورت عرفی همان رئیس جمهور بود. دوره جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام، که تحولی

در شرح وظایف آن به شمار می‌رود، در بیست و هفتم اسفندماه ۱۳۷۵ آغاز به کار کرد. درست هنگامی که دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی رو به اتمام بود و انتظار می‌رفت رئیس جمهور آینده نیز همانند ایشان ریاست مجمع را عهده‌دار شود، آیت‌الله خامنه‌ای بار دیگر ایشان را به این مقام منصوب کردند. تعداد اعضای مجمع در این دوره تا ۳۵ نفر ارتقا یافت که ۲۵ نفر آن از اعضای حقیقی و ۱۰ نفر عضو حقوقی (رؤسای سه قوه، ۶ نفر فقهای شورای نگهبان، وزیر یا رئیس دستگاه مربوطه) بودند. ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام در این دوره به گونه‌ای پیش‌بینی شده است که گویای جناح‌های سیاسی وفادار به نظام جمهوری اسلامی و خودی‌ها (با توجه به وزن سیاسی آنها در درون حکومت) باشد. در واقع مقام رهبری کوشیده‌اند مورد وثوق‌ترین افراد در درون هر جناح در شورایی که قرار است اختلافات نیروهای نظام را حل کنند گسرد آیند. بدین ترتیب از جناح چپ افرادی چون میرحسین موسوی (نخست‌وزیر اسبق و عضو حزب جمهوری اسلامی)، موسوی خوئینی‌ها (دادستان کل اسبق و عضو مجمع روحانیون مبارز)، حسن صانعی (از اعضای دفتر حضرت امام، رئیس بنیاد ۱۵ خرداد و عضو مجمع روحانیون مبارز)، محمد رضا توسلی (عضو دفتر حضرت امام و مجمع روحانیون مبارز) و عبدالله نوری (وزیر کشور اسبق) در مجمع حضور دارند. این تعداد اعضای جناح چپ با پیروزی سید محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و مهدی کروبی در انتخابات مجلس شورای اسلامی (که هر دو عضو مجمع روحانیون مبارز هتند) افزایش یافته و به هفت نفر رسیده است. جناح مقابل نیز به عنوان یک جریان سیاسی دارای حداقل هشت نفر مشهور در مجمع است: علی‌اکبر ناطق نوری (عضو جامعه روحانیت مبارز و رئیس سابق مجلس)، حبیب‌الله عسگرآولادی (دبیرکل جمعیت مؤتلفه اسلامی)، سید مرتضی نبوی (نماینده سابق مجلس و مدیر روزنامه رسالت)، موحدی کرمانی (نماینده سابق مجلس)، علی‌اکبر ولایتی (وزیر خارجه سابق)، واعظ طبسی (رئیس آستان قدس رضوی در مشهد)، دری نجف‌آبادی (وزیر سابق اطلاعات)، مصطفی میرسلیم (وزیر

اسبق ارشاد و عضو جمعیت مؤتلفه اسلامی). اگر بر این هشت تن نام علی لاریجانی رئیس سازمان صدا و سیما را به عنوان یک عضو حقوقی اضافه کنیم و فقهای شورای نگهبان (آقایان جنتی، مؤمن، یزدی، امامی کاشانی و ...) را نیز بیفزاییم تعداد اعضای فراکسیون جناح فوق در مجمع به بالاترین سطح موجود می‌رسید؛ به ویژه آنکه افرادی چون آیت‌الله هاشمی شاهرودی (رئیس قوه قضاییه) و محسن رضایی (فرمانده سابق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) نیز معمولاً هماهنگ با این فراکسیون عمل می‌کنند.

اما گروه کاملاً در اقلیت مجمع تشخیص مصلحت نظام، اعضای نزدیک به حزب کارگزاران سازندگی، محسن نوربخش (رئیس بانک مرکزی)، بیژن زنگنه (وزیر نفت)، محمد هاشمی (رئیس سابق سازمان صدا و سیما)، غلامرضا آقازاده (وزیر سابق نفت) و حسن حبیبی (معاون سابق رئیس جمهور) هستند. این فراکسیون در واقع اگرچه به ریاست مجمع نزدیک محسوب می‌شود اما فاقد جهت‌گیری واحد است؛ چنان که در جلسه ۶ آذر برخی از اعضای آن به جناح چپ و برخی دیگر به جناح راست رأی دادند و گروه‌ها نیز هیچ تصمیمی نگرفتند. عضو منفرد مجمع تشخیص مصلحت نظام، محمد محمدی ری شهری وزیر اسبق اطلاعات است که قاعدتاً به عنوان دبیرکل جمعیت تعطیل شده دفاع از ارزش‌ها وارد مجمع شده است اما به علت تلاش این جمعیت به دو جناح راست و چپ عملاً گرایش مشخصی را در درون مجمع نمایندگی نمی‌کند.



مجمع تشخیص مصلحت نظام در یک دهه فعالیت خود دو بار در نقش کلیدی ظاهر شده است. نخست پس از دهه ۷۰ که به نفع مجلس شورای اسلامی عمل می‌کرد و دوم از آغاز دهه ۸۰ که در کنار شورای نگهبان قرار گرفت. بخشی از این حمایت به دلیل ترکیب حاکم بر مجمع است که طبیعتاً آن را به سوی یکی از دو نهاد متمایل می‌کند. نقش اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام درست در زمانی ایفا می‌شود که اکثریت متغیر مجلس با ترکیب تقریباً ثابت شورای نگهبان دچار اختلاف شود؛ یعنی آنچه در روابط دو مجلس سوم و ششم با شورای

نگهبان رخ داده، در حالی که در مجلس چهارم و پنجم فاقد اختلاف نظر کلان با شورای نگهبان بود. از این نگاه ترکیب متکثر مجمع کاملاً هوشمندانه برگزیده شده است اما نباید از یاد برد که ترکیب کنونی محصول وزن موجود نیروهای سیاسی در پایان سال ۱۳۷۵ بوده است؛ یعنی در شرایطی که جامعه روحانیت مبارز هر سه قوه اصلی کشور را تحت اداره یکی از سران خود، آقایان یزدی، ناطق نوری و هاشمی رفسنجانی داشت، گرچه اینک در هیچ یک از سه قوه اعضای جامعه روحانیت مبارز قرار ندارند.

با وجود این، از سال ۱۳۶۸ تاکنون همواره مجمع تشخیص مصلحت نظام در برگیرنده اکثریتی از اعضای جامعه روحانیت مبارز یا رجال سیاسی نزدیک به آن بوده است. بدین ترتیب آشکار می‌شود چرا همگرایی میان شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام هر روز بیش از پیش شده است اما فاصله شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی چنان باقی است که پانزده سال پس از اختلافات سال ۱۳۶۵ همچنان مشکل پابرجاست. از میان سه نهاد مدافع قانون (مجلس)، فقه (شورای نگهبان) و مصلحت (مجمع تشخیص) این بار این فقه و مصلحت است که یکدیگر را دریافته‌اند.

## تاریخ آقازاده‌ها

در دور جدید مبارزه با مفسد اقتصادی، که تا سطح آقازاده‌ها نیز کشیده شده است، آنکه شگفتی خود را در صریح‌ترین صورت ابراز کرد و از تاریخ پرده برداشت فرزند آیت‌الله خزعلی بود. وی در گفت‌وگویی با روزنامه انتخاب هنگامی که با لقب «آقازاده» مورد خطاب و طعنه قرار گرفت با صراحت گفت: مگر آقازاده بودن چه ایرادی دارد؟ آقازاده واژه‌ای اسلامی است که در مورد فرزندان ائمه و مراجع به کار می‌رفته و از این‌رو دارای حرمت بوده است.

با وجود این حتی فرزند آیت‌الله خزعلی نیز روز بعد از روزنامه انتخاب گله کرد که چرا مصاحبه با او را زیر یک تیر مشهور به مطعون، «گفت‌وگو با یک آقازاده»، آورده است. گویا حتی او نیز که از نسبت این واژه خبر دارد می‌داند چه بر سر آن آمده است؛ به گونه‌ای که اینک آقازادگی تا سرحد یک اتهام تنزل کرده است.

آقازاده را در معنای جدید اولین بار علی ربیعی مشاور رئیس‌جمهور به کار برد. او از موضعی خط امامی در مجموعه‌ای از سر مقاله‌های روزنامه کار و کارگران خانه کارگر به انتقاد از شکل‌گیری طبقه جدیدی پرداخت که در پناه بزرگان سیاسی و مذهبی به کسب موقعیت‌های اقتصادی سرگرمند. تفاوت آقازاده‌ها با دیگر فعالان اقتصادی از این دست در این بود که وابستگی سیاسی و مذهبی آنان مانع برخورد قضایی می‌شد. اینک این واژه وارد حوزه عمومی شده

و حتی از سوی قوه قضاییه جمهوری اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. علی‌ریبعی به سبب همین تقدم خود، در دو روزنامه جناح مقابل به فعالیت اقتصادی متهم شد اما این خبر بلافاصله از سوی همان دو روزنامه تصحیح شد. بحث آفازاده‌ها دوباره رونق گرفت: این آفازاده‌ها چه کانی هستند و چگونه چنین قدرتی یافته‌اند؟ باید به گذشته بازگشت و بار دیگر تاریخ آفازاده‌ها را مرور کرد. تاریخ آفازاده‌هایی که هرگز شبیه آفازاده‌های کنونی نبوده‌اند.

### پیش از نسل اول

آشکار نیست که نخستین بار چه کسی به فرزندان مراجع تقلید شیعه لقب آفازادگی داد، اما بعید نیست با توجه به جدایی حوزه‌های شرع و عرف طی یکصد سال پیش از انقلاب اسلامی، در ایران مقلدین مذهبی برای آنکه حرمت فقها را نگه دارند و به حامیان شریعت در برابر صاحبان سلطنت ارج و احترامی درخور بگذرانند، در برابر شاهان از فقها به آقایان و در برابر شاهزادگان از فرزندان فقها به آفازادگان یاد می‌کردند. بدین ترتیب حکومت درمی‌یافت که رقبی جدی در حوزه عمومی دارد که او نیز به اقتدار وارث متکی است. رژیم دریافت که فرزندان فقها همانند پدرانشان در معرض احترام و اقتدار قرار دارند و بنابراین نه فقط در برابر پدرانشان، که باید در برابر «اهل بیتشان» نیز جانب احتیاط را نگه داشت. «بیت» نیز مأمّن و پناهگاهی شرعی در برابر دربار بود. بیت علما محل دریافت وجوهات شرعی (تنها مالیاتی که از شمول حسابرسی حکومت خارج بود) و تقسیم شهریه طلاب علوم دینی (تنها حقوقی که از صندوق دولت پرداخت نمی‌شد) بود. مراجع تقلید شیعه، شاهان بی‌تاج و تختی بودند که از همه ابزارهای حکومت، از جمله دفتر، مالیات، حقوق، حامی و البته رضایت عموم مقلدینی که مرجع تقلید خویش را برگزیده بودند، برخوردار بودند. چنین رضایت و انتخابی از سوی مقلدین، به مراجع در برابر شاهان مشروعیت بیشتری می‌بخشید؛ چه، شاهان جز بر ارث متکی نبودند اما مراجع به نوعی رضایت مردمی ولو سیال و توده‌وار متکی بودند. کمتر مرجع تقلیدی در

تاریخ شیعه وجود دارد که مرجعیت خویش را برای فرزندش به ارث گذاشته باشد، اما هیچ مرجعی وجود ندارد که حرمت و قدرتی معنوی و حتی سیاسی برای فرزندان بر جای نهاده باشد. آقازاده‌ها می‌توانستند خود به آقایی دیگر بدل شوند، اما حتی اگر چنین نمی‌شد کم چیزی به دست نمی‌آوردند. برخی مدیر و مسئول بیت پدر می‌شدند یا بر دریافت وجوهات و پرداخت شهریه‌ها نظارت و شاید دخالت می‌کردند. برخی دیگر پیغام‌رسان و نماینده مرجع عصر و پس از فوت او یادگار و مرجع خاطرات او می‌شدند. فرزندان آیت‌الله حائری بنیانگذار حوزه علمیه قم چنین بودند. از خاندان ایشان مرجع تقلیدی برنخاست اما بخش عمده‌ای از جایگاه حوزوی و فقهی کوچک‌ترین فرزند آیت‌الله، به نسب وی بازمی‌گشت. مرحوم آیت‌الله دکتر مهدی حائری یزدی با حمایت مرجع تقلید بعدی قم، آیت‌الله بروجردی، به عنوان نماینده ایشان راهی غرب شد و در فلسفه اسلامی و فقه سیاسی به موقعیت منحصر به فردی رسید، به گونه‌ای که در برخی دانشگاه‌های کانادا و آمریکا به تدریس پرداخت. آیت‌الله بروجردی نیز فرزندان خویش را همانند فرزندان مرجع تقلید پیشین و رئیس سابق حوزه در امور دخالت می‌داد. یکی از شاگردان ایشان در این باره می‌نویسد:

یک مرتبه برخی خدمت آیت‌الله بروجردی رسیدند و گفتند: آقازاده را بفرستید تا اقامه نماز بکنند. ایشان بسیار ناراحت شدند و فرمودند چه می‌گویید؟ مگر شما اسلام را ملعبه می‌دانید که این حرف‌ها را می‌گویید.<sup>۱</sup>

با وجود این، آیت‌الله بروجردی هنگامی که فوت کردند تولیت مسجد اعظم قم را که خود بنیاد نهاده بودند در اختیار فرزندان‌شان قرار دادند؛ فرزندی که گرچه روحانی بودند اما موقعیت مرجعیت نیافتند. در واقع نظام مرجعیت به گونه‌ای سامان یافته بود که مانع از چیرگی قاعده توارث بر انتخاب طبیعی مرجع تقلید می‌شد. یک فقیه برای مرجعیت نیاز به حداقل سه نشانه داشت که مانع از چیرگی قاعده توارث بر انتخاب طبیعی مرجع تقلید می‌شد. نخست،

تأیید و اجازه یا اشاره مراجع پیشین یا مدرسین موجود حوزه؛ دوم، مراجعه مقلدین، اعم از استفتا یا پرداخت وجوهات شرعی؛ و سوم، توان فقهی و علمی فقیهی که در آستانه مرجعیت بود. در واقع آقازاده‌ها حتی اگر حمایت پدر خویش را در اختیار داشتند نمی‌توانستند حمایت مردم را در شکل ارائه سؤالات یا پرداخت وجوهات یا شایستگی فقهی و علمی صرفاً به خاطر انتساب به دست آورند. بدین ترتیب مرجعیت گرچه دارای مضمون اجتماعی نیز بود، به دلیل ماهیت فقهی و علمی خود قابلیت انتقال نمی‌یافت. اما با ورود حوزه به سیاست و سپس تأسیس حکومت دینی موضوعات کاملاً جدیدی به وجود آمد که حتی موضوعات پیشین همانند مرجعیت را دربرگیرنده مضامین سیاسی ساخت.

### نسل اول: امیدهای آینده اسلام

۱- از جمله مشهورترین آقازاده‌های معاصر، امام موسی صدر است. موسی صدر فرزند آیت‌الله صدرالدین صدر از مراجع تقلید ثلاث قم بود که در فاصله مرجعیت آیت‌الله حائری و آیت‌الله بروجردی به همراه دو مرجع تقلید دیگر، آقایان حجت و خوانساری، ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفتند و به همراه ایشان، هنگامی که آیت‌الله بروجردی قدم به قم گذاشتند مرجعیت را عملاً به وی واگذار کردند. آیت‌الله صدر چنان در انتقال مرجعیت از خویش فروتنی نشان داده که محل نماز و درس خود را به آیت‌الله بروجردی واگذار کرد و حتی در مقام همراه ایشان در دیدار با محمدرضا پهلوی قرار گرفتند. البته،

حاج آقارضا صدر فرزند مرحوم آیت‌الله صدر... که گاه که به ذکر خاطراتی از مرحوم پدرشان و مناسبت‌هایش با آیت‌الله بروجردی می‌پرداختند از گردانندگان امور در آن زمان گله‌مند بودند و می‌گفتند حضرات بعد از اینکه موقعیتشان تثبیت شد حال پدرم را هم نمی‌پرسیدند. البته آقای رضا صدر تأکید می‌کرد که مرحوم آیت‌الله بروجردی از این قاعده مستثنی بودند و همواره میان ایشان و پدرم، احترام متقابل برقرار بود و همواره مرحوم آقای بروجردی برای

احوالپرسی از پدرم فردی را می‌فرستادند.<sup>۱</sup>  
 آیت‌الله صدرالدین صدر به جز رضا صدر فرزند دیگری داشت که برخلاف برادر، در سیاست از پدر ارث برده بود. در واقع پس از اینکه آیت‌الله بروجردی به مرجعیت مطلق رسیدند مرحوم آقای صدر حالت تکیه‌گناه بودن خود را برای جنبش‌های انقلابی حفظ کرده بود و در قضیه بازگرداندن جنازه رضاخان، فعالیت فداییان اسلام و مانند آن دخالت فعال داشتند.<sup>۲</sup>

نام فرزند دیگر آیت‌الله، موسی بود. موسی صدر به عزم تحصیل رشته حقوق به لبنان رفت و به عنوان مقتدای مذهبی شیعیان جنوب لبنان به فعالیت پرداخت و به «امام موسی صدر» موسوم شد. جنوب لبنان در جغرافیای سیاسی شیعه همواره اهمیتی بسیار داشته است. پیش از آنکه در دولت صفوی، ایران شیعه‌نشین و به تنها حکومت شیعی جهان اسلام تبدیل شود، جنوب لبنان و جبل عامل محل اصلی تجمع فقهای شیعه بود و اینک در برابر هجوم اسرائیل به فلسطین و لبنان این خطر وجود داشت که یکی از معدود مناطق شیعه‌نشین جهان عرب (به ویژه سرزمین تاریخ نشیخ) با پاکسازی قومی مواجه شود. از این رو آقازاده آقای صدرالدین صدر به نمایندگی از سوی مرجعیت شیعه راهی لبنان می‌شود. امام موسی صدر در لبنان به تأسیس شورای عالی شیعه (مجلس شیعیان) دست زد. تا پیش از آن، امور شیعیان لبنان زیر نظر اهل سنت اداره می‌شد. برای استقلال شیعیان منابع مالی لازم بود، از این رو امام موسی صدر با همه رژیم‌های سلطنتی عربی و غیرعربی رابطه دوستانه داشتند تا از کمک‌های مالی آنها برخوردار شوند. هر طایفه مذهبی یک یا چند بیمارستان داشت ولی شیعه با کثرت جمعیتش یک بیمارستان هم نداشت. آقای صدر همراه با شهید دکتر چمران به مسکو سفر کرد و مذاکراتی در این باره انجام داد. دولت شوروی با تقاضای ایشان دایر بر تأسیس یک بیمارستان در جنوب لبنان موافقت کرد. چیزی نگذشت که

رژیم شاهنشاهی از ایشان دعوت کرد و شاه در ملاقاتی با آقای صدر در زمستان ۱۳۵۰ پرداخت ۴۰ میلیون دلار را برای ساختن بیمارستانی در جنوب لبنان وعده داد. به این ترتیب از کمک شوروی صرف نظر شد. چند هفته بعد و در ایام نوروز ۱۳۵۰ مادر شاه همراه با زین العابدین رهنما و چند نفر دیگر به بیروت آمده شی را هم برای دعا و وعظ در ساختمان شوراییعالی شیعه با آقای صدر به سر آوردند.<sup>۱</sup>

در واقع امام موسی صدر در برخورد با رژیم شاه از مشی پدر خویش آیت الله صدرالدین صدر و مرجع تقلید عصر، آیت الله محمدحسین بروجردی، پیروی می کرد. هر دو فقیه در برابر رژیم پهلوی از سیاست حفظ حوزة و تقویت شیعیان پیروی می کردند. آیت الله بروجردی نسبت به آیت الله صدر کمتر در سیاست دخالت می کرد. اما حتی آیت الله صدر، که به گفته یکی از اعضای فداییان اسلام (محمد مهدی عبدخدایی ضارب دکتر حسین فاطمی) مرجع تقلید آنان بود نیز به مبارزه علنی علیه رژیم دست نزدند. این مشی در فرزند آیت الله نیز ادامه یافت. هدف او حفظ شیعه در لبنان و تداوم نفوذ مرجعیت شیعه در این سرزمین بود. از این رو

آقای سیدموسی صدر ... به دنبال درگذشت آقای حکیم طی کفرانسی در مجلس اعلای شیعه در لبنان آقای خوبی را به عنوان مرجع رسمی شیعیان معرفی کرد و از آقایان شریعتمداری، سیدمحمدباقر صدر و (امام) خمینی به ترتیب به عنوان مراجع طراز دوم نام برد.<sup>۲</sup>

شخصیت میانه رو امام موسی صدر به او این اجازه را می داد که حتی میان روحانیان مبارز و شاه به برخی میانجی گری ها دست زند. در نوزدهم آذرماه ۱۳۵۰ همر هاشمی رفسنجانی به دیدار همسر سیدرضا صدر برادر امام موسی صدر می رود و می گوید:

شنیده ام آقا موسی صدر از لبنان آمده و قرار است با شاه هم ملاقات

۱. خاطرات جلال الدین فارسی، ص ۲۵۶.

۲. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۲، چاپ ۱۳۶۴، ص ۵۶۸.

بکند. می‌خواستیم به ایشان یادآوری بکنید که در مورد آزادی آقا شیخ اکبر هم اقدام بکند [گرچه] همسر سیدرضا گفت اولاً موضوع ملاقات آقا موسی با شاه صحت ندارد ثانیاً خواهرزاده او را هم گرفته‌اند.<sup>۱</sup> اما در یکی از اسناد ساواک آمده است:

از طرف موسی صدر رئیس هیأت شیعیان لبنان فعالیت‌هایی جهت آزادی رفسنجانی انجام گرفته است.<sup>۲</sup>

در واقع نفوذ سیاسی و مذهبی امام موسی صدر در لبنان به حدی رسیده بود که رژیم ایران برای کنترل مواردی که ممکن بود حساسیت‌های مذهبی را برانگیزد (مانند نمایش فیلم سینمایی الرسالة درباره زندگی پیامبر اسلام به کارگردانی مصطفی عقاد) به نظر دو مرکز اسلامی دیگر در کناره حوزه علمیه قم توجه می‌کرد: اول جامع الازهر مصر و دوم مرکز شیعیان لبنان. به عبارتی، می‌توان چنین تلقی کرد که رژیم پهلوی به این دلیل از امام موسی صدر چندان نگران نبود که از این طریق یک مرجع تقلید بالقوه که دارای تمایلات سیاسی فوق‌العاده‌ای هم بود در خارج از مرزهای ایران قرار می‌گرفت. از این رو روابطی با امام موسی صدر برقرار می‌شد که ممکن بود به نظر برخی از روحانیون مبارز خوش نیاید. یکی از این روحانیون آیت‌الله مصطفی خمینی بود.

۲- آیت‌الله شهید سید مصطفی خمینی پسر ارشد حضرت امام خمینی بود. وی به جز تحصیل در نزد پدرش از درس خارج آیت‌الله بروجردی نیز استفاده کرده و به تدریج به مقام اجتهاد رسیده بود. آیت‌الله مصطفی خمینی از مدرسین حوزه علمیه قم بود اما در کنار تدریس و گام نهادن به سوی مرجعیت به فعالیت سیاسی نیز روی آورده بود که تبعید به همراه پدر به ترکیه و عراق از جمله عواقب آن بود. آیت‌الله مصطفی خمینی از فعالیت‌های رادیکال سیاسی چون حرکت فداییان اسلام حمایت می‌کرد و چنانکه در خاطرات آیت‌الله یزدی آمده است جلساتی را به همراه اعضای این گروه در حجره آیت‌الله خلخالی برگزار

۱. خاطرات هاشمی، دوران مبارزه، ص ۱۲۱۰.

۲. همان، ص ۱۲۱۴.

می‌کرد و از این جهت خط مشی سیاست متفاوتی با فرزند آیت‌الله سید صدرالدین صدر یعنی امام موسی صدر داشت.

آقای صدر ... دیدگاه‌های خاصی در مورد ایران داشت. او بر حسب موقعیت خاصی که (در لبنان) داشت از یک سو با رژیم ایران ناگزیر روابطی داشت و از سوی دیگر با مبارزین هم صمیمی بود. اختلاف نظرهایی هم بین او و بیت امام بود ... طرف اصلی این اختلاف‌ها هم بیشتر طیف هواداران امام و مبارزه بودند و بیش از همه مرحوم حاج آقا مصطفی و ریشه و منشأ آن یکی مسئله مرجعیت بود که آقا موسی به خاطر مصالح مجلس اعلا (ی شیعان لبنان) و با توجه به محدوداتی که داشت نمی‌توانست امام را معرفی کند و نیز شیوه مبارزه که برای آقا موسی ناپسندیده گرفتن رژیم امکان‌پذیر نبود. این یک نوع مبارزه بود مبارزه ما پرخاشگری و قهر و اعتراض بود طبیعی بود که این دو شیوه ناهماهنگی‌هایی پیدا می‌کرد ضمن اینکه هر دو جریان در هدف اصلی و اسلام‌خواهی مشترک بودند.<sup>۱</sup>

آیت‌الله مصطفی خمینی اما از چند حیث شبیه امام موسی صدر بود. هر دو فقید به معنای سنتی و مدرسی آن، سیاسی به معنای انقلابی و جدید آن بودند. همانندی آنان هنگامی به اوج می‌رسید که دربابیم آقا مصطفی خمینی نیز مانند آقا موسی صدر شخصیتی مستقل از پدر داشتند.

در ... فروردین‌ماه ۱۳۴۲ بود. یک روز مأموری از دادگاه قم می‌خواست احضاریه‌ای را به حضور امام بیاورد که مثلاً امام را به دادگاه احضار کرده‌اند. مرحوم حاج سید مصطفی به مأمور گفتند که امام این احضاریه را نمی‌پذیرد. مأمور گفت فقط این اعلامیه به رؤیت ایشان برسد کافی است، مرحوم حاج سید مصطفی پاسخ داده بود، که من نمی‌گذارم که این اعلامیه به رؤیت ایشان برسد و شما می‌توانید به

۱. خاطرات هاشمی، دوران مبارزه، ص ۲۷۶.

مقامات مافوق خود گزارش کنی که من از ابلاغ احضاریه جلوگیری کرده‌ام.<sup>۱</sup>

۳- رئیس ساواک خاورمیانه نگذاشت بیمارستان چهل میلیون دلاری اهدایی شاه زیر نظر شورای عالی شیعه ساخته شود. دسایس او شورای عالی شیعه را از رژیم شاهنشاهی روگردان و به سوریه متمایل ساخت. الفتح و دولت سوریه با استفاده از این فرصت امکانات عظیم خود را در خدمت حجة الاسلام آقای صدر قرار دادند تا شیعه به ویژه مردم بعلبک را بسیج کرده افواج مقاومت لبنانی و حرکت المحرومین را به وجود آورد.<sup>۲</sup>

امام موسی صدر به تدریج خط ارتباط خود با رژیم را قطع کرد. اوج این قطع ارتباط برقراری مراسم چهلم فوت دکتر علی شریعتی از سوی امام موسی صدر و سخنرانی وی در بیروت به این مناسبت بود که در آن افرادی چون یاسر عرفات و نیز برخی از اعضای اپوزیسیون ایران که به جناح‌های روشنفکری تعلق داشتند سخنرانی کردند. بخش دیگری از اپوزیسیون رژیم پهلوی که به روحانیت مبارز نزدیک بود،

بر سر مسائل ایران و مرجعیت امام و مسئله فلسطین و مسئله رژیم مارونی لبنان با سازمان امل (که توسط امام موسی صدر و دکتر چمران تأسیس شد) اختلاف نظر داشتیم. این اختلاف بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به صورت اختلاف حزب‌الله (که توسط حجت‌الاسلام محتمشی از نزدیکان آیت‌الله مصطفی خمینی ایجاد شد) با سازمان امل ... ظاهر گشت. شاگردان و مریدان امام هم که از نجف و اروپا و سوریه برای شرکت در این مراسم آمدند به این نکته و به دلایل موجه این اختلاف پی بردند. آنان تصاویری از امام و مرحوم طالقانی ... و مرحوم دکتر شریعتی آورده بودند تا بر دیوار سالن سخنرانی و بیرون آن نصب کنند.

۱. مجله بینات، شماره ۱۵۰، ص ۵۸

۲. خاطرات جلال‌الدین فارسی، ص ۳۶۴.

با نهایت شگفتی دیدند که مدیر جلسه ... از این کار جلوگیری می‌کند. سرانجام فقط اجازه می‌دهند عکس کوچکی از امام را پایین‌تر از تصویر آقای صدر نصب کنند.<sup>۱</sup>

با وجود این، اقدام امام موسی صدر در برگزاری جلسه‌ای از سران اپوزیسیون رژیم شاه وی را در معرض خطر قرار داد. چندی پس از این جلسه امام موسی صدر مفقود شد. حضرت امام خمینی رهبر فقید انقلاب اسلامی فارغ از این اختلاف نظرها در دوم مهر ۱۳۷۶ طی نامه‌ای خطاب به یاسر عرفات در می‌نویسد:

از سلامت جناب آقای سید موسی صدر رئیس شورای عالی شیعیان لبنان هیچ گونه اطلاعی ندارم و موجب نگرانی اینجناب است. از جنابعالی تقاضا دارم که هرچه زودتر از مکان ایشان اطلاع پیدا کرده و اینجناب را از سلامت ایشان آگاه گردانید.

جلال‌الدین فارسی معتقد است دولت لیبی مسئولیت اصلی ربودن امام موسی صدر را بر دوش دارد:

سال‌ها بود آقای صدر می‌خواست برای رفع محرومیت‌ها و حل مشکلات مردم جنوب از دولت لیبی مثل سایر دولت‌ها کمک بگیرد ... مسئولان لیبی ... از ایشان برای اولین بار و به مناسبت جشن سالگرد انقلاب لیبی دعوت به عمل آوردند. در لیبی ... چندتن از علما که همگی مخالف بعضی از سیاست‌های سرهنگ قذافی هستند به دیدن آقای صدر می‌آیند. بحث از وضع اسلام در لیبی می‌رود و از فشاری که دولت بر علما می‌آورد ... از آقای صدر گله می‌کنند که چرا با مقامات دولتی به نتیجه نمی‌رسد یا انجام نمی‌گیرد. ایشان ناگهان تصمیم می‌گیرد برای امور فوری و ضروری، طرابلس را به مقصد رم ترک گوید. ترک طرابلس آن هم در شبی که فرمایش جشن سالگرد انقلاب است معنای خاص خود را دارد ... شب با همراهانش به فرودگاه می‌روند تا به رم

پرواز کنند.<sup>۱</sup>

از آن لحظه تاکنون هیچ‌کس از امام موسی صدر خبر ندارد. یک ماه بعد در اول آبان ۱۳۵۶ آیت‌الله مصطفی خمینی نیز در ۴۷ سالگی درگذشت. آیت‌الله یزدی درباره شهادت آیت‌الله مصطفی خمینی می‌نویسد:

در میان فضلاء قم این تعبیر رایج بود که وضعیت آقای مصطفی در قیاس با حضرت امام به وضعیت آقازاده مرحوم آقا سیدابوالحسن اصفهانی [مرجع عام پیش از آیت‌الله بروجردی و رئیس حوزه نجف] شبیه است.

فرزند مرحوم اصفهانی هم دارای استعداد سرشاری در زمینه معارف حوزوی بود و شایستگی‌هایی از او بروز می‌کرد که افراد را به این نتیجه می‌رساند که بعد از آقای سیدابوالحسن شایسته‌ترین فرد برای اداره حوزه‌های علمیه فرزند ایشان است ولی عمر ایشان به این آرزو و انتظار جامه عمل نپوشانید و او را در حال نماز و در زمان حیات پدرش به درجه شهادت رساندند. (ص ۳۵۳)

بدین ترتیب کسی که امام خمینی او را امید آینده اسلام خوانده بود پیش از آنکه جمهوری اسلامی تشکیل شود، به شهادت رسید. با فقدان دو آقازاده‌ای که احتمال نداوم سنت مرجعیت پدرانشان از سوی آنان می‌رفت تاریخ آقازاده‌ها چند ورق به عقب بازگشت.

### نسل دوم: چشم و گوش نظام

۱- از جمله آقازاده‌هایی که با شیوه مبارزه امام موسی صدر موافق نبودند حجت‌الاسلام محمد منتظری فرزند آیت‌الله منتظری بود. شهید محمد منتظری به نسلی از روحانیون مبارز تعلق داشت که مبارزه را بر حوزه ترجیح می‌دادند و از این‌رو هرگز نمی‌توانستند با روحانیونی که از قاعده حفظ حوزه پیروی می‌کردند همسویی داشته باشند. پدر شهید محمد منتظری اما سستی‌ترین دوره‌های آموزش

۱. خاطرات جلال‌الدین فارسی، ص ۳۹۷.

دینی را درک کرده و حتی شاگرد آیت‌الله بروجردی بود. وی در عین حال که از مبارزان علیه رژیم پهلوی به شمار می‌رفت، به هنگام تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در زندان رژیم پهلوی از موضع یک مفتی با حوزه سیاست برخورد کرد و به جداسازی مبارزان مذهبی و مارکسیست رأی داد. آیت‌الله منتظری مسیر مرجعیت را حتی در دوره مبارزه طی می‌کرد اما شهید محمد منتظری بیش از اندیشیدن به چنین موقعیتی در فکر استحکام انقلاب تازه به پیروزی رسیده‌ای بود که روحانیت در رأس آن قرار داشت. خط مشی رادیکالی وی به گونه‌ای بود که بسیاری از نیروهای سیاسی وقت را به واکنش وامی‌داشت. شهید محمد منتظری در آغاز علیه هر دو جریان لیبرال و محافظه‌کار، موضعی سخت داشت و به افشاگری‌های علیه نهضت آزادی و دولت موقت مهندس بازرگان دست می‌زد. در تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و کمک به جنبش‌های اسلامی خارج از ایران (که یادگار دوره مبارزات او در فلسطین و لبنان بود) نقش فعالی ایفا می‌کرد و از انقلاب جهانی اسلامی به عنوان گام دوم و تکمیل‌کننده انقلاب اسلامی ایران سخن می‌گفت. آن شهید به زودی به حزب جمهوری اسلامی پیوست و به نمایندگی از سوی مردم نجف‌آباد، زادگاه پدرش، به مجلس شورای اسلامی اول درآمد. با وجود همه این کوشش‌ها و حرکت‌های سریع و صریح سیاسی (که احتمال می‌رفت تا مرز تبدیل شدن به یکی از سران نظام جدید ادامه یابد) در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در حادثه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی به همراه آیت‌الله شهید بهشتی ترور و شهید شد. این در حالی بود که پدر شهید محمد منتظری در دهه ۶۰ برای مدتی به قائم مقامی رهبری رسید و این امکان عملاً منتفی شد که آقازاده از طریق پدر به قدرت برسد؛ هرچند که شهید محمد منتظری نیز همانند دو روحانی دیگر نسل اول آقازاده‌ها شخصیتی مستقل داشت و از امکان دستیابی مستقل به قدرت حتی پس از پدر و جدا از او برخوردار بود.

۲. در نسل شهید محمد منتظری آقازاده دیگری وجود داشت که نه جای پدر که جای برادر را پر می‌کرد. مرحوم حجت‌الاسلام حاج سیداحمد خمینی گویا در

آغاز تمایلی به معمم شدن نداشت اما به تدریج دریافت که فرزند پسر شخصیتی چون امام خمینی نمی‌تواند روحانی نباشد. آقازاده دوم حضرت امام در پی شهادت آیت‌الله مصطفی خمینی به اداره‌کننده اصلی بیت پدر تبدیل شد؛ مردی که اینک فقط مرجع تقلید نبود بلکه رهبری نظامی سیاسی را برعهده داشت. مرحوم حاج سید احمد خمینی هرگز از سوی پدر اجازه نیافت مقامی سیاسی کسب کند اما بی‌شک ایشان در کنار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی یکی از سه سینه پرخاطره تاریخ بیست ساله جمهوری اسلامی به شمار می‌رفتند. مرحوم حاج سید احمد در آغاز انقلاب اسلامی می‌کوشید فراتر از جناح‌های سیاسی موجود عمل کند. نقش عمده ایشان در این هنگام ایجاد همکاری میان دو خط اصلی درگیر در صحنه سیاسی بود، به گونه‌ای که ابوالحسن بنی‌صدر (رئیس‌جمهور مخلوع) گمان کرد می‌تواند آقازاده حضرت امام را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کند. اما امام ترجیح می‌دادند مرحوم حاج سیداحمد عهده‌دار هیچ سمتی نشوند و از این‌رو از پذیرش این پیشنهاد جلوگیری کردند و در مقابل نیز مانع از عضویت حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی در حزب جمهوری اسلامی شدند. با وجود این، آن مرحوم تا پایان عمر به عنوان تنها اداره‌کننده بیت رهبری بر جای ماندند و در مجامع و جلسات ویژه سران کشور به نمایندگی از حضرت امام ایفای نقش کردند. مرحوم سید احمد نیز به این سنت وفادار ماند و پس از رحلت حضرت امام هنگامی که از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی جهت شرکت در انتخابات میان دوره‌ای و عضویت در پارلمان دعوت شدند یا توسط مقام معظم رهبری به سرپرستی حجاج ایران منصوب شدند، از پذیرش مسئولیت اجتناب ورزیدند و کوشیدند همچنان لقب یادگار امام را حفظ کنند. مرحوم سیداحمد خمینی در حمایت از جانشینی حضرت امام خمینی به وسیله حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نقش کلیدی ایفا کرد. با یادآوری حمایت‌های رهبر فقید انقلاب از رهبری جدید بار دیگر در عمل ثابت شد که آقازاده‌ها نمی‌توانند قدرت را از پدرانشان به ارث ببرند.

### نسل سوم: مدیران نظام سیاسی

درگذشت مرحوم حاج سیداحمد خمینی در آغاز دهه ۱۳۷۰ تقریباً پایان نسل آقازاده‌هایی بود که از طریق لباس روحانیت در پی تداوم راه پدران خود بودند. به تدریج تعداد فرزندان غیر روحانی فقها بیشتر شد ولی این بار نظام اداری دولت دینی در انتظار آنان بود.

۱- مشهورترین کسانی از این نسل که نامشان با آغاز دوره توسعه اقتصادی در افکار عمومی مطرح شده است فرزندان آیت‌الله هاشمی رفسنجانی هستند. دو مدیر یا شخصیت سیاسی از میان آقازاده‌های ایشان اما از دیگران مشهورتر بوده‌اند: نخست محسن هاشمی رفسنجانی که در دوره دوم ریاست جمهوری پدر به ریاست دفتر ایشان رسید. اینک فقهایی که در قامت مرجع تقلید ایفای نقش نمی‌کردند یا دوره مبارزه سیاسی را پشت سر گذاشته بودند بیوت خویش را به دفتر مدیریت نظام تبدیل کرده بودند و آیت‌الله هاشمی پس از آنکه داماد و رئیس دفتر دوره اول ریاست جمهوری خویش را در مقام نمایندگی مجلس دیده بود، بار دیگر به سنت دیرین روی آورد و بیت را به فرزند سپرد. محسن هاشمی همچنان ریاست دفتر پدر را این بار در مجمع تشخیص مصلحت نظام برعهده دارد در عین حال که ریاست سازمان مدرن مترو تهران را نیز به‌عهده گرفته است.

از سوی دیگر، در انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی برای اولین بار آقازاده‌ای غیرذکور وارد سیاست شد. خانم فائزه هاشمی به عنوان شاخص فهرست یک حزب سیاسی نزدیک پدر نماینده دوم مردم تهران شد در حالی که جامعه روحانیت مبارز تهران حضور این آقازاده غیرذکور را در فهرست انتخاباتی خود نپذیرفته بود.

فائزه هاشمی در دوره بعدی انتخابات پارلمانی، از ورود به مجلس شورای اسلامی بازماند اما ظهورش به عنوان اولین عضو مؤنث بیت یک فقیه در حکومت، به اتفاقی نادر در تاریخ آقازاده‌ها بدل شد.

۲- دیگر آقازاده‌های نسل سوم فرزندان مرحوم آیت‌الله میرزاهاشم آملی از

مراجع عصر پس از آیت‌الله بروجردی بودند. خانواده لاریجانی گرچه پیش از دهه ۷۰ در جمهوری اسلامی حضور داشتند اما با تحولات این دهه در صف یکی از لایه‌های مدیریتی نظام قرار گرفتند، در حالی که تنها یکی از آنان روحانی بود. به جز محمدجواد لاریجانی که در این دهه از معاونت وزارت خارجه به نمایندگی مجلس نزول کرد (اما همواره نقش تئوریک خویش را در جناح سیاسی مورد علاقه‌اش حفظ نمود)، علی لاریجانی به سرعت در دهه ۷۰ رشد کرد. او ابتدا وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و سپس رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی شد. صادق لاریجانی نیز به عنوان تنها معمم خانواده به عضویت در شورای نگهبان قانون اساسی درآمد و برادر دیگر چندی معاونت وزیر بهداشت را در دولت آقای هاشمی رفسنجانی تجربه کرد.

۳. اما آقازاده‌ها در جمهوری اسلامی به جناح راست محدود نیستند. رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب ایران نیز یک آقازاده است. آقازاده‌ای که به مدد محبوبیت او، توانست برادرش را نیز به عنوان یک آقازاده دیگر به نیابت رئیس پارلمان برساند. حجت‌الاسلام والمصلین سیدمحمد خاتمی و برادرش دکتر سیدمحمد رضا خاتمی فرزندان آیت‌الله سید روح‌الله خاتمی هستند که در آغاز انقلاب اسلامی نماینده امام خمینی در یزد و امام جمعه منصوب رهبر انقلاب در آنجا بوده‌اند. حجت‌الاسلام خاتمی نیز در دو دهه گذشته از نمایندگی مجلس شورای اسلامی به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سرانجام ریاست جمهوری اسلامی رسیده‌اند. اما آیا سیدمحمد خاتمی واپسین آقازاده‌ای است که در لباس پدر سنت آقازادگی را ادامه خواهد داد؟



فصل دوم

## رجال جمهوری اسلامی

نگاهی به چهره‌های سیاسی دو دهه گذشته

## مردی که ترجیح می‌داد سکوت کند

حسن حبیبی سیاستمداری که سکوت، سیاست او بود، در شهریور ماه ۱۳۸۰ قدرت را رها کرد. کناره‌گیری حبیبی از قدرت همچون ورودش به آن در سکوت برگزار شد. سید محمد خاتمی در نهاد ریاست جمهوری مراسم و داعی برای معاونش ترتیب داد و او نیز که چندی است شورای نگهبان و حتی ریاست فرهنگستان زبان و ادب فارسی را ترک کرده است با واگذاری مقامش در دولت، پس از ۱۶ سال کابینه را ترک کرد: چهار سال وزارت دادگستری در دولت میرحسین موسوی، هشت سال معاونت رئیس‌جمهور در دولت هاشمی رفسنجانی و چهار سال تداوم آن در دولت محمد خاتمی دوره کوتاهی نیست. اما هرگز نام حسن حبیبی در این تکرارها (که گاه با مشاغل همزمان وی در نهادهای مؤثری چون شورای نگهبان نیز درمی‌آمیخت) توجه یا اعتراض جدی کسی را برنیانگیخت، و این متناسب با شخصیت حسن حبیبی بود: مردی که نه موافقت آتشین دستدارانش را برمی‌انگیخت و نه مخالفت استوار رقیبان و دشمنانش را. به نظر می‌رسد اصولاً حبیبی فاقد دشمنی سرمخت باشد همچنان که احتمالاً دستانش نیز جز علاقه‌های شخصی انگیزه دیگری برای موافقت سیاسی با او ندارند. حبیبی درست در میانه می‌ایستد. در این بیست ساله کسی را نمی‌توان یافت که با قاطعیت او را حزب‌الله یا لیبرال، راست یا چپ، محافظه‌کار یا اصلاح‌طلب خوانده باشد. اصلاح‌طلبان در مجموع گمان می‌کنند با شخصیتی

نوگرا و روشنفکر روبه‌رویند. سوابق حبیبی نیز می‌تواند این فرضیه را ثابت کند. حسن حبیبی از رهبران کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در فرانسه به شمار می‌رفت. در دهه‌های چهل و پنجاه نام او در کناره دیگر دانشجویان عضو این اتحادیه ضد رژیم پهلوی قرار داشت و او از معدود مسلمانان عضو کنفدراسیون بود. در کنار ابوالحسن بنی‌صدر (مخلوع)، صادق قطب‌زاده (معدوم)، مصطفی چمران (شهید)، حمید عنایت (مرحوم) و دیگر چهره‌هایی که هم اکنون از مخالفان و مطرودان دولت جمهوری اسلامی به شمار می‌آیند: ناصر پاکدامن، منوچهر هزارخانی، مهدی خانبابا تهرانی و ... که در سراسر آمریکا و اروپا حضور و فعالیت داشتند.

حبیبی از رهبران و فعالان سازمان‌های اروپایی جبهه ملی نیز به شمار می‌رفت. در اینجا هم، اکنون فاصله بسیاری میان او و همکاران و همفکران سابقش وجود دارد. تنها کافی است به خطی که میان او و فردی چون احمد سلامتیان در پاریس کشیده شده است اشاره کرد و در نظر آورد که این دو، یکی عضو حاکمیت و دیگری در اپوزیسیون، تا چه اندازه از یکدیگر فاصله گرفته‌اند. حبیبی از آستانه انقلاب به دلیل همین سابقه و مبارزه در جمع نیروهای غیرمذهبی میان روحانیان مبارز مقبولیت و مشروعیتی کسب کرد. هنگامی که هواپیمای دربرگیرنده حضرت امام خمینی از مبدأ عراق به قصد تبعید دوباره در ژنو توقف کوتاهی کرد، یکی از همراهان امام به دکتر حسن حبیبی در پاریس تلفن می‌کند و می‌گوید: آیت‌الله و همراهان تا یک ساعت دیگر باید در فرودگاه پاریس باشند؛ اگر تأخیر طولانی شد، گرفتاری پیدا کرده‌ایم. ساعتی بعد در فرودگاه پاریس دکتر حبیبی و چند نفر دیگر از همانان که ذکر کردیم از حضرت امام استقبال می‌کنند و از این لحظه حبیبی در سلک نخستین و وفادارترین روشنفکران هوادار جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد.

حسن حبیبی به علوم انسانی جدید مجهز بود و این امر مورد توجه روحانیت قرار گرفت. روز چهارم خرداد ماه ۱۳۵۸ حضرت امام طی دستوری به نخست‌وزیر وقت و موقت فرمودند طرح قانون اساسی را که شورای طرح‌های

انقلاب مشغول تدوین و تکمیل آن هستند با سرعت تکمیل و در اختیار شورای انقلاب و افکار عمومی بگذارند. می‌گویند حسن حبیبی از اعضای این شورا بود که متن پیش‌نویس اولیه قانون اساسی را نوشتند؛ پیش‌نویسی که بلافاصله پس از تشکیل مجلس خبرگان بررسی‌کننده قانون اساسی کنار گذاشته شد و رکن مهم ولایت فقیه در آن گنجانده شد. حبیبی در یکی از ترکیب‌های ترمیم یافته نیز عضو شورای انقلاب اسلامی شد.

حبیبی از اعضای نهضت آزادی نیز بود. او از چهره‌های جوان‌تر و رادیکال‌تر نهضت آزادی خارج کشور به شمار می‌رفت که در سال‌های پیش از انقلاب نشریه پیام مجاهد را منتشر می‌کرد. حبیبی با همان سوابق به کابینه مهندس مهدی بازرگان راه یافت و در ترمیم ماه‌های آخر این دولت در وزارت علوم جای دکتر علی شریعتمداری را گرفت. اما گویی حبیبی نیز بنا به همان سوابق دوره جوانی چندان سر سازگاری با نهضت آزادی نداشت. در نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری، جناح چپ نهضت آزادی پس از آنکه دریافت حضرت امام به طور تلویحی در دیداری با دکتر سبحانی و مهندس بازرگان مخالفت خود را با نامزدی بازرگان برای ریاست جمهوری اعلام کرده‌اند، بر نامزدی حبیبی اصرار ورزید. این جناح که توسط مهندس عزت‌الله سبحانی رهبری می‌شد به زودی از نهضت انشعاب کرد اما حبیبی را در آن دوره رسماً نامزد ریاست جمهوری این گروه ساخت.

فرصت مناسبی بود. رقیب اصلی ابوالحسن بنی‌صدر، یعنی جلال‌الدین فارسی، نامزد حزب جمهوری اسلامی مجبور به انصراف شده بود و علاوه بر نهضت آزادی گروه صاحب نفوذی چون جامعه مدرسین حوزه علمیه قم پشتیبان حبیبی بود، در حالی که حزب جمهوری اسلامی نیز عملاً به حبیبی رأی داد. او در برابر همفکر سابقش در جبهه ملی و کنگدراسیون، یعنی بنی‌صدر، خوش‌شانس‌ترین رقیب به شمار می‌رفت. دکتر سروش که در آن سال‌ها از متقددان جدی بنی‌صدر به شمار می‌رفت در گفت‌وگو با روزنامه جمهوری اسلامی (ارگان این حزب) اعلام کرد به حسن حبیبی رأی می‌دهد. حبیبی

شکست خورد اما حذف نشد. اتفاقی که درست عکس آن برای بنی صدر رخ داد. در واقع حسن حبیبی از همین جا بود که مورد توجه جمهوری اسلامی قرار گرفت. او از میان روشنفکران، حاضر به رقابت با بنی صدر شده بود؛ بنی صدری که گرچه حمایت جامعه روحانیت مبارز را به دست آورده بود اما هر روز از آن فاصله می‌گرفت. حسن حبیبی در نخستین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در دو فهرست بود: نخست، نهضت آزادی و دوم، حزب جمهوری اسلامی که با جامعه روحانیت مبارز و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی متحد شده بود. حبیبی نماینده دوم مردم تهران شد. پیش از او فخرالدین حجازی و پس از او مهدی بازرگان ایستاده بودند. بدین ترتیب مردی که در انتخابات ریاست جمهوری شکست خورده بود می‌توانست در مقام ریاست مجلس رقیبش را بنوازد. اما حسن حبیبی ترجیح می‌داد سکوت کند. حبیبی در مجلس هرگز مقامی نیافت. اما پس از جدایی از نهضت آزادی به آرامی به عضویت دولت و شورای نگهبان درآمد. برای او میان میرحسین موسوی و هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی تفاوت چندانی وجود نداشت، هرچند که سیاست سکوت و آرامشش بیش از همه در خور کابینه هاشمی رفسنجانی بود. حداقل کسی از انتخاب او از سوی هاشمی رفسنجانی به سمت معاون اولی شگفت‌زده نشد؛ چه، اعتدال، رادیکال‌ترین شعاری بود که از آن دولت و رئیس دولت و طبیعتاً معاون اولش شنیده می‌شد. این درست ضد آن شگفتی بود که ابقای حبیبی در دولت اول خاتمی برانگیخت. با وجود این، گویی مقامی که با حبیبی زاده شد (معاون اولی رئیس جمهور) چنان به قامت او دوخته شده است که جانشینش در دولت دوم خاتمی شبیه‌ترین فرد به او (به جز در سابقه‌اش) است. شاید تار و پود این مقام را نه با سخنگویی دولت که از سکوت بافته‌اند. حبیبی حتی هنگامی که در سال ۱۳۷۶ از سوی همکارانش در دولت، که ناامید از تداوم ریاست جمهوری هاشمی و امیدوار به تداوم برنامه‌های او حزب کارگزاران سازندگی را ساخته بودند، یکی از سه نامزد مطرح برای ریاست جمهوری شد سریعاً از این شایعه کناره گرفت و پس از تکذیبی‌ای به اتاق سکوت رفت.

در این بیست سال هیچ کس به اندازه حسن حبیبی در مرز قدرت متوقف نمانده است. امید دوم ریاست جمهوری، نماینده دوم پارلمان، معاون دو رئیس جمهور هرگز از خود تلاش فوق‌العاده‌ای برای ارتقا در سطوح قدرت نشان نداد. او از معدود روشنفکران عصر انقلاب بود که تا آخر در کنار روحانیان ماند. از معدود اعضای دولت بود که شانزده سال تمام در ترکیب کابینه باقی ماند. او دو بار شانس ریاست جمهوری داشت و در دل حساس‌ترین نهادهای نظام همچون شورای نگهبان حضور داشت اما همواره ترجیح می‌داد سکوت کند. قطعاً حبیبی رازهای سر به مهر بسیاری دارد. منتقدانش او را حاشیه‌نشین خوانده‌اند اما حتی دو دهه حاشیه‌نشینی هم جایگاه گرانقدری برای سخن گفتن از زوایای قدرت است.

به انتظار خاطرات و سخنان دکتر حسن حبیبی می‌نشینیم. مردی که در سیاست ترجیح می‌داد سکوت کند، شاید در تاریخ از اتاق سکوت خارج شود.

## سلام؛ آقای خوئینی‌ها

### خوئینی‌های دوم در پنجم آبان وارد حوزه عمومی شد

صبح شنبه پنجم آبان ماه سید محمد موسوی خوئینی‌ها از سکوت درآمد. او در دیدار با اعضای شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران از چهل سال افراط و تفریط در تاریخ سیاسی اخیر ایران سخن گفت و برای نخستین بار در دهه اخیر اجازه داد بخشی از تحولات فکری‌اش وارد حوزه عمومی شود. خوئینی‌ها با اشاره به مبارزات سیاسی علیه رژیم گذشته گفت:

در زمان شاه این تفکر همچنان حاکم بود که با نفی دین می‌توان پیشرفت کرد... آن چیزی که به شاه ضربه زد همین نفی دین بود، نه جدایی دین از سیاست... بعد از انقلاب هم عده‌ای اصرار داشتند که همه چیز را در دین پیدا کنند. حتی بحث فیزیک اسلامی و ریاضیات اسلامی را گاهی در آن اوایل مطرح می‌کردند و البته این تفکر در بعضی قسمت‌های مدیریت ما حاکم شد و به دام افراط افتادیم.

خوئینی‌ها افزود:

باید محدوده حضور دین در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی را مشخص کنیم... ما باید ضمن اینکه حریم دین را حفظ می‌کنیم، دین را وارد عرصه‌هایی نکنیم که در آن عرصه‌ها، پاسخی در دین نیست. این نقص

دین تلقی نمی‌شود، بلکه خود دین آن موارد را به عقل سپرده است.<sup>۱</sup> البته آنچه خوئی‌ها در این دیدار به زبان آورد، سال‌ها پیش مضمون درس او در دوره دکترای علوم سیاسی در دانشگاه تربیت مدرس تهران محسوب می‌شد، اما این مضامین فکری نوگرایانه، که حتی نسبت به گذشته خوئی‌ها و در چارچوب گفتمان رسمی بدیع محسوب می‌شود، در آن سال‌ها از درهای دانشگاه عبور نکرد. شاید خوئی‌ها نگران آن بود که مخالفانش در جناح محافظه‌کار او را نیز سکولار بخوانند؛ چنان‌که پس از انتشار این سخنان برخی از روزنامه‌های جناح مقابل به تمبیح اظهارات خوئی‌ها پرداختند. محافظه‌کاران به این دلیل گفتارهای هرچند محدود خوئی‌ها را تعقیب می‌کنند که او را پدر معنوی حزب مشارکت می‌دانند که در حال حاضر اکثریت پارلمان و دولت را در اختیار دارد. در واقع مواضع فکری خوئی‌ها را به نوعی می‌توان گویای خطوط کلی ایدئولوژی سیاسی این حزب دانست که هم اکنون خود را مرکزیت جنبش اصلاحات فرض می‌کند.

با وجود این به نظر می‌رسد سکوت خوئی‌ها حتی در برابر انتقاد محافظه‌کاران ادامه یابد. در یک دهه اخیر او به آرامی از قدرت کناره گرفته و حتی آن‌گاه که به نوعی فراخوانده شده از آن پرهیز کرده است. او هم اکنون فقط عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام (شورایی در برگیرنده سران و نمایندگان جناح‌های سیاسی در جمهوری اسلامی) است در حالی که در دهه ۶۰ او در رده یکی از شخصیت‌های طراز اول حکومت بود. خوئی‌ها موقعیت سیاسی خود را در دهه ۶۰ در دو مرحله به دست آورده بود. اول سوابقش به عنوان یک روحانی مبارز با رژیم شاه و دوم تحول در شخصیت سیاسی‌اش به عنوان یک رادیکال سیاسی در جمهوری اسلامی.

خوئی‌ها در سال ۱۳۴۰، بیست‌ساله بود که از زادگاهش قزوین به قم رفت و طلبه علوم دینی شد. آیت‌الله محقق داماد، آیت‌الله اراکی، آیت‌الله منتظری و

آیت‌الله سلطانی از مشهورترین اساتیدش بودند. با وجود این، در سال ۱۳۴۵ او به نجف رفت تا در درس استاد برجسته‌تری، یعنی حضرت امام خمینی، حاضر شود. رهبر انقلاب اسلامی ایران در آن هنگام در تبعید و در عراق به سر می‌برد و خوئینی‌ها نیز بیش از یک سال نتوانست در درس ایشان حاضر شود. در سال ۱۳۴۶ از عراق اخراج شد و به قم بازگشت. بخش عمده‌ای از فعالیت‌های ضد رژیم او در این مقطع به عنوان خطیبی سیاسی در مساجد تهران در اسناد ساواک به نام «موسوی» ثبت شده است. در سال ۱۳۵۵ ساواک پس از سال‌ها رصد فعالیت او، خوئینی‌ها را بازداشت می‌کند. در بیستم اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۶ بازجویی از «غیرنظامی، سید محمد خوئینی‌ها، فرزند سید حسین» آغاز می‌شود. خوئینی‌ها در بازجویی می‌گویند شبکه روحانیان مبارزی را که پیرامون امام خمینی (ره) قرار گرفته بودند به گونه‌ای معرفی کند که سازمان امنیت رژیم پهلوی آن را خطر نپندارد. از جمله درباره شهیدان مطهری و بهشتی می‌نویسد:

سید محمد بهشتی و مطهری را می‌شناسم. از نزدیک معاشرت با آنها ندارم ولیکن از نوشته‌های آقای مطهری نظیر سیری در نهج‌البلاغه و بعضی از نوشته‌های دیگر ایشان و آقای سید محمد بهشتی نظیر خدا از دیدگاه قرآن هیچ گونه افکار انقلابی دیده نمی‌شود بلکه دو دانشمند روشنفکر و آقای بهشتی بیشتر عنوان روشنفکری دارد ولیکن فکر می‌کنم که حتی مخالف مبارزه باشند هرچند که تصریح نکنند و این مطلب از نوشته‌های آنها روشن می‌شود به خصوص از کتاب قیام مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ بر خلاف نظریه انقلابیون، اصلاحات رفرمیستی را پذیرفته و از نقطه نظرهای مورد اختلاف اسلام و مارکسیسم می‌داند و مطالب دیگری از این قبیل و همچنین محمد مفتاح از دوستان ایشان که البته از نظر فکری و نیز روش عملی نمی‌توان گفت دارای خط مشی پیش خود تعیین کرده‌ای باشد بلکه بیشتر و یا صد درصد تحت تأثیر افکار مطهری و تا حدودی بهشتی است و نسبت به آقای طالقانی و

منتظری که وضع آنها از نظر تفکر شاید برای سازمان بیش از من روشن باشد.<sup>۱</sup>

خوئینی‌ها درباره آقای هاشمی رفسنجانی نیز می‌نویسد:

با توجه به شناختی که از ایشان قبلاً به طور سطحی در قم که بودم داشتم و از اینکه زندان هم رفته و لکن فکر می‌کردم که ایشان چون ثروتمند شده است از گذشته‌اش فقط علاقه‌مندی به آقای خمینی را دارد.<sup>۲</sup>

گرچه آقای خوئینی‌ها کوشیده است با ارائه اطلاعات مبهم و ناکافی ساواک را گمراه کند اما افرادی که او در این بازجویی از آنها نام برده است (آقایان طالقانی، منتظری، مطهری، بهشتی، مفتاح و هاشمی) و نیز حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ حرکتی را تأسیس کردند که به نهضت روحانیت مبارز معروف شد و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی به قدرت سیاسی و اجتماعی نیز دست یافت. خوئینی‌ها که به عنوان عضو مرکزیت این نهضت از سوی رژیم شاه به (۱۵ سال حبس جنایی درجه یک) محکوم شده بود با پیروزی انقلاب اسلامی مورد توجه قرار گرفت. بخشی از رشد سیاسی خوئینی‌ها در حقیقت مدیون توجه حضرت امام به او بود. رابطه خوئینی‌ها با امام به سال‌های پیش از انقلاب اسلامی بازمی‌گشت. در یکی از استاد ساواک آمده است:

پسر (امام) خمینی با تلفن با محمد موسوی خوئینی‌ها و امام جمارانی تماس می‌گیرد و واقعه فوت مصطفی خمینی را ابتدا به خوئینی‌ها و امام جمارانی اطلاع دادند و کلیه دستورات (امام) خمینی به این دو نفر داده می‌شود.<sup>۳</sup>

در واقع رابط خوئینی‌ها با امام مرحوم حاج سید احمد خمینی بود و او به همراه تعداد دیگری از روحانیانی که در سال‌های بعد مجمع روحانیون مبارز را تأسیس کردند، حلقه کوچکتری بودند که در پیرامون حلقه بزرگتر روحانیت مبارز، حضرت امام را یاری می‌کردند و امام نیز به آنان به دیده وفادارترین

۱. خاطرات هاشمی، دوران مبارزه. ۲. همان.

۳. همان.

نیروهای خود می‌نگریست. در حلقه اول یا حلقه بزرگتر شهید مرتضی مطهری، شهید محمد بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله هاشمی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، شهید محمد جواد باهنر و شهید محمد مفتاح قرار داشتند (که به روحانیت مبارز معروف شد) و در حلقه دوم یا حلقه کوچکتر که توسط مرحوم سید احمد خمینی به امام متصل می‌شدند افرادی چون موسوی خوئینی‌ها، سید محمد خاتمی، مهدی کروبی و امام جمارانی قرار داشتند (که بعدها مجمع روحانیون مبارز را تأسیس کردند).

خوئینی‌ها با هر دو حلقه ارتباط داشت و همین رابطه سبب‌ساز صعود سیاسی او شد. با پیروزی انقلاب اسلامی و در حالی که هنوز نهادهای سیاسی جدید مستقر نشده بود دو موقعیت سیاسی بی‌نظیر در اختیار او قرار گرفت: نمایندگی حضرت امام در شورای سرپرستی صدا و سیما و نمایندگی ایشان در کمیسیون نظارت بر تبلیغات اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری. خوئینی‌ها در مقام اخیر دارای اختیاراتی شد که تقریباً بی‌نظیر بود و در سال‌های بعد به عنوان مهم‌ترین وظیفه شورای نگهبان شناخته شد.

خوئینی‌ها روز بیست و یکم دی ماه ۱۳۵۸ پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران در سخنانی از توطئه‌ای خیر داد:

بعد از انقلاب ما شاهد توطئه‌های پی در پی بوده‌ایم. یکی از همین توطئه‌ها نامزدی بیش از یکصد نفر برای ریاست جمهوری است. در کجای دنیا سراغ دارید چنین چیزی را و یقیناً این تعداد فراوان نامزدهای ریاست جمهوری برای ملت ایران به مفهوم آزادی و دموکراسی تفسیر نمی‌شود به معنی هرج و مرج، به معنی بی‌ضابطه بودن، به معنی بی‌قاعدگی است و همچنان که امام هم فرموده‌اند بدون تردید این اولین توطئه در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری است.<sup>۱</sup>

خوئینی‌ها سپس به ارائه گزارشی از روند نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری پرداخت:

برای تعیین افرادی از میان نامزدها وزارت کشور اسامی ۱۰۶ نفر را به حضور امام تسلیم داشت. امام بر اساس مسائلی این امر را به عهده ملت واگذار فرمودند که خود ملت افراد با صلاحیت را انتخاب کنند و من به عنوان نماینده امام در نظارت بر تحقیقات انتخاب شدم... من نامزدهای ریاست جمهوری را دعوت کردم به کمیسیون نظارت، با بسیاری از آنها صحبت کردم. در این گفت‌وگو با مسائلی برخورد کردم که دیدم اگر چنانچه این افراد در صحنه تلویزیون جمهوری اسلامی ایران و در صدای جمهوری اسلامی ایران بخواهند صحبت کنند و با مردم روبه‌رو شوند یقیناً ملت نمی‌پسندند که مسئله ریاست جمهوری تا این حد به افتضاح کشیده شود. تمام مصاحبه‌هایی که با این افراد کرده‌ایم ضبط است.<sup>۱</sup>

آقای موسوی خوئینی‌ها در ادامه سخنرانی خود به ذکر مواردی از بی‌صلاحیتی نامزدهای انتخاباتی می‌پردازد و خطاب به مردم می‌گوید:

امروز من با ملت ایران این مسئله را در میان می‌گذارم. اگر چنانچه بر اساس همین ضوابط که نمونه‌های آن را ارائه دادم ملت ایران اجازه می‌دهند که من افرادی که صد درصد واجد صلاحیت نیستند حذف می‌کنم. افراد باقیمانده که اجازه تبلیغات خواهند داشت. البته این به معنای آن نیست که من یا دیگران صلاحیت آنها را صد درصد تأیید می‌کنیم. تشخیص واجد صلاحیت بودن امر بسیار خطیر و مهمی است که این به عهده خود ملت ایران است. کاری که من خواهم کرد حذف افراد صد درصد فاقد صلاحیت است.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب از فهرست ۱۰۶ نفره، در نهایت تنها هشت نفر به رقابت پرداختند. اما همان‌طور که خوئینی‌ها گفته بود تأیید این هشت نفر به معنای تأیید صلاحیت کامل آنان نبود. به این ترتیب شرکت ۱۰۶ نفر در دوره اول انتخابات ریاست جمهوری «اولین» توطئه در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری قلمداد شد.

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۲ دی ۱۳۵۸.

۲. همان.

توطئه دوم ریاست جمهوری بنی‌صدر بود. موسوی خوئینی‌ها در این هنگام نماینده مردم تهران و نایب رئیس مجلس شورای اسلامی به شمار می‌رفت و امضای او ذیل نامه استیضاح ابوالحسن بنی‌صدر خودنمایی می‌کرد. خوئینی‌ها در صحن مجلس نطق آتشینی علیه رئیس جمهور مخلوع ایراد کرد و بدین ترتیب بنی‌صدر نیز فاقد صلاحیت شناخته شد.

خوئینی‌ها نه تنها پیش از انتخاب مردم که پس از انتخاب نیز احساس می‌کرد که باید خطای آنان را تصحیح کنند. موقعیت خوئینی‌ها در مجلس شورای اسلامی به عنوان نایب رئیس هاشمی رفسنجانی در واقع بازتابی از نقش وی در تسخیر سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران بود. مهندس مهدی بازرگان که از مخالفان اشغال «لانه جاسوسی» بود درباره نقش خوئینی‌ها می‌نویسد:

یگانه شخص واسط و مؤثر و شاید وارد و محرک از روز اول آقای خوئینی‌ها بود.<sup>۱</sup>

در واقع علت ورود موسوی خوئینی‌ها به جنبش دانشجویان پیرو خط امام هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. دانشجویان پیرو خط امام در خاطرات خود کم و بیش گفته‌اند که آنان خواستار حضور خوئینی‌ها در سفارتخانه پس از تسخیر شده‌اند، اما هیچ کس از علت اصلی این انتخاب سخن نگفته است. عباس عبدی از دانشجویان پیرو خط امام طی مقاله‌ای در مجله کیهان سال در این باره می‌نویسد:

به علت سابقه آشنایی نزدیک دانشجویان با خط فکری آقای خوئینی‌ها در خلال جلسات مشترک شورای نمایندگی امام و شورای هماهنگی دفتر تحکیم وحدت ترجیح داده شد با مراجعه به ایشان هر دو اشکال (احتمال عدم موافقت حضرت امام با تسخیر لانه و احتمال اخراج دانشجویان از سفارتخانه توسط دولت موقت) برطرف شود.<sup>۲</sup>

«شورای نمایندگی امام خمینی» در دفتر تحکیم وحدت در شهریور ماه

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس بازرگان.

۲. مجله کیهان سال، ۱۳۶۵-۶۶.

۱۳۵۸ شکل گرفته بود. در این ماه دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی تصمیم گرفتند اتحادیه‌ای تشکیل دهند. از این رو به حضور حضرت امام رسیدند و فهرستی را برای تعیین نمایندگان ایشان در این اتحادیه تقدیم کردند. یکی از اعضای شورای مرکزی این دفتر در سال ۱۳۷۰ می‌گوید:

یکی از لیست‌ها که نسبت به بقیه معتبرتر و محکم‌تر بود شامل اسامی آقایان خامنه‌ای، موسوی خوئینی‌ها، محمد مجتهد شبستری و بنی‌صدر بود. در حقیقت بچه‌ها با آقای موسوی خوئینی‌ها و آیت‌الله خامنه‌ای بیشتر در ارتباط بودند.<sup>۱</sup>

خوئینی‌ها تنها فرد غیر دانشجویی بود که در تسخیر سفارت آمریکا در تهران نقش داشت. او حتی نقشی را که دانشجویان برایش به عنوان رابط با امام (ره) در نظر گرفته بودند با تفسیری هوشمندانه تغییر داد. عباس عبدی در این باره می‌گوید:

ایشان (آقای خوئینی‌ها) در ضرورت استمراج نظر حضرت امام (در مورد تسخیر سفارت آمریکا) مخالفت کرده و این امر را بی‌مورد تشخیص داده و معتقد بودند که حضرت امام با این عمل موافق هستند ولی اگر موضوع با ایشان مطرح گردد ممکن است علی‌رغم موافقت، صلاح ندانند که چنین عقیده‌ای را قبل از عمل ابراز کنند و اصولاً حضرت امام در بعضی امور اجازه صریح نمی‌دهند.<sup>۲</sup>

شاید موسوی خوئینی‌ها خواستار آن بود که هزینه اقدام دانشجویان دامان رهبری انقلاب اسلامی را نگیرد، چه در صورت تأیید قبلی ایشان امکان آن بود که این حادثه یک اقدام دولتی تلقی شود و از این رو به شدت با اطلاع دادن برنامه به امام مخالفت کرد. اما دانشجویان هنگامی که در سالروز تبعید حضرت امام از او شنیدند که طلاب و دانش‌آموزان و دانشجویان باید با آمریکا برخورد کنند این پیام را رمزی برای خود دیدند و آن را دال بر رضایت امام احساس کردند. تنها پس از وقوع حادثه بود که دریافتند خوئینی‌ها پیام را به امام نرسانده

است اما در این هنگام امام از دانشجویان حمایت کرد و به نشانه اعلام حمایت، مرحوم حاج سید احمد خمینی فرزند رهبر انقلاب و دوست صمیمی موسوی خوئینی‌ها به سفارت رفت.

در جریان تسخیر سفارت آمریکا، در کنار نام دانشجویان پیرو خط امام نام یک فرد دیگر نیز بر زبان‌ها افتاد، و او سید محمد موسوی خوئینی‌ها بود: کسی که از قصد دانشجویان اطلاع داشت و در اولین فرصت به آنان پیوست و نماینده و پدر معنوی آنان در آموزش‌های درونی جنبش شد. از آن پس خوئینی‌ها همواره حمایت‌های این دانشجویان را که به زودی به کادرهای مورد اعتماد جمهوری اسلامی تبدیل شدند پشت سر خود احساس می‌کرد. این در حالی بود که رسانه‌های وابسته به دولت آمریکا کوشیدند او را به کمونیست بودن متهم کنند و حتی شایعه‌ای پخش شد که به موجب آن روحانی سرخ (لقب آقای موسوی خوئینی‌ها) تحصیلکرده اتحاد جماهیر شوروی است. با وجود این، حزب جمهوری اسلامی و دفتر تحکیم وحدت موسوی خوئینی‌ها را به عنوان نامزد نمایندگی مجلس شورای اسلامی به مردم تهران معرفی کردند و او نیز با کسب ۱،۲۴۸،۳۹۱ رأی وارد پارلمان شد. در مجلس (که اکثریت آن در اختیار حزب جمهوری اسلامی بود) خوئینی‌ها عملاً در رأس جناح چپ و رادیکال اسلامی قرار گرفت و به همین دلیل جناح چپ (با وجود اکثریت شکننده خود) در درون فراکسیون پارلمانی حزب جمهوری اسلامی خوئینی‌ها را ابتدا لیدر خود و سپس نایب رئیس مجلس ساخت. گرچه این اکثریت در سال دوم مجلس از دست رفت و موسوی خوئینی‌ها کرسی خود را به محمد یزدی (از جناح راست فراکسیون پارلمانی حزب جمهوری اسلامی) واگذار کرد اما نفوذ او در پارلمان از دست نرفت. آقای هاشمی رفسنجانی در عین حال که رئیس مجلس شورای اسلامی بود، ریاست فراکسیون پارلمانی حزب جمهوری اسلامی، موسوم به حزب‌الله (در برابر اقلیت لیبرال مجلس) را نیز در اختیار داشت. در آنجا این دو تن در کنار وی می‌نشستند: محمد یزدی، لیدر جناح راست این فراکسیون و محمد موسوی خوئینی‌ها، لیدر جناح چپ آن. خوئینی‌ها پس از مدتی

موقعیت‌های جدی‌تری به دست آورد که او را نه تنها در مقام یک رجل سیاسی، که همانند رجلی سیاسی - مذهبی تثبیت می‌کرد. این در حالی بود که به دلیل چیرگی و ویژگی سیاسی این روحانی انقلابی، پاره‌ای سنت‌گرایان بر او خرده می‌گرفتند. این خرده‌گیری‌ها زمانی اوج گرفت که خوئینی‌ها از اعضای جوان‌تر خط امام که به جنبش چپ اسلامی تعلق داشتند، دفاع می‌کرد. خوئینی‌ها در زمینی که یکی از سنت‌گرایان آن را غصبی خوانده بود (لانه جاسوسی) با دانشجویان پیرو خط امام نماز گذارده بود و در مجلس از چپ‌گرایان اسلامی همچون میرحسین موسوی و بهزاد نبوی دفاع می‌کرد: کسانی که خواستار تطبیق سنت‌های فقهی با عدالت اجتماعی بودند. خوئینی‌ها در پارلمان با پدیده دیگری نیز مخالفت می‌کرد. ائتلاف بزرگ نیروهای خط امام در آن زمان محوری به نام حزب جمهوری اسلامی داشت که نفوذ جناح راست در آن بیش از جناح چپ بود، چرا که جمعیت مؤتلفه اسلامی با اعلام توقف فعالیت‌های خود به نوعی ادغام در این حزب دست زده بود. در نتیجه، گروه‌ها و چهره‌های دیگر خط امام که عضو حزب نبودند (مانند بهزاد نبوی، محمد غرضی و ...) ولی عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند از سوی اکثریت به التقاط محکوم می‌شدند. اما خوئینی‌ها به عنوان یک روحانی از این افراد حمایت می‌کرد و این حمایت گرچه از دانشجویان یا روشنفکران بعید نبود اما از روحانیان ناپسند به نظر می‌رسید. امام خمینی اما به تدریج مسئولیت‌هایی را متوجه موسوی خوئینی‌ها کرد که لازمه آنها نوعی صلاحیت دینی بود و کسب آنها توسط خوئینی‌ها وی را از انتقادهای سنت‌گرایان دور می‌کرد. حضرت امام در ابتدا خوئینی‌ها را مسئول و نماینده خویش در امور حج کردند. در سنت اسلامی کسب نمایندگی حاکم اسلامی (ولی فقیه) در حج، یا «امیرالحجاج» بودن، معنایی در سطح اجتهاد و به رسمیت شناختن اجازه نمایندگی از مرجعیت دارد. اما خوئینی‌ها در حج نیز مردی رادیکال بود. او همچون دیگر رادیکال‌های اسلامی و نیز به پیروی از گفتمان جدیدی که در جمهوری اسلامی در حال تکوین بود (و امام خمینی بنیانگذار این گفتمان به شمار می‌رفت) در عربستان به انتقاد از عرب‌های

محافظه‌کار حاکم بر این کشور پرداخت. در دوم مهرماه ۱۳۶۱ آقای خوئینی‌ها و چند نفر دیگر را در مکه در هنگام تظاهرات بازداشت کردند. در هفدهم مهرماه نیز نماینده امام در حج از عربستان اخراج شد. با وجود این خوئینی‌ها تا چند سال بعد تصدی امور حج را ادامه داد. در سال دوم او مهدی کروبی را با نظر امام به عنوان نایب خود برگزید تا اگر بار دیگر از عربستان اخراج شود حجاج ایرانی بدون سرپرست نمانند. پس از تصدی دادستانی کل کشور توسط خوئینی‌ها مسئولیت امور حج به کروبی سپرده شد. کروبی نیز مانند خوئینی‌ها عضو مجمع روحانیون مبارز بود و در سال ۱۳۶۶ به دلیل شرکت در راهپیمایی براهت از مشرکین از عربستان عملاً اخراج شد و روابط ایران و عربستان تا چند سال تیره و تار و حج تعطیل شد. اما در سال ۱۳۷۰ خوئینی‌ها همچنان بر برگزاری مراسم براهت از مشرکین اصرار می‌ورزید. در این هنگام محمد محمدی ری شهری این مقام را از سوی آیت‌الله خامنه‌ای برعهده گرفته بود. او نیز مانند خوئینی‌ها دادستانی کل کشور را وانهاده بود تا سرپرست حجاج شود.

دومین مقام مذهبی خوئینی‌ها در جمهوری اسلامی حضور به عنوان مرد شماره دو قوه قضاییه، یعنی دادستان کل کشور بود. رئیس دیوان عالی کشور در این زمان آیت‌الله موسوی اردبیلی بود. خوئینی‌ها در این جایگاه نیز اعتراض محافظه‌کاران و حامیان فکری آنان، یعنی سنت‌گرایان را برانگیخت. او خود می‌گوید:

در آن زمان به دلیل ناهماهنگی‌هایی که در مدیریت دستگاه قضایی بود قهراً میزان مقاومت‌ها ... فراوان شد به طوری که این مخالفت‌ها و مقاومت‌ها تا آنجا پیش رفت که موفق شدند و توانستند نظرات خودشان را تحمیل کنند. مطرح می‌شد که اگر این روش ایشان (خوئینی‌ها) و این اظهارات ادامه داشته باشد دستگاه قضایی از هم پاشیده می‌شود و مثلاً قضات دیگر حاضر نیستند کار بکنند. این مسائل خود به خود موجب شد که از انعکاس اظهارات من در مطبوعات تقریباً جلوگیری شد. من نمی‌دانم به مطبوعات دستوری داده شده بود، سفارش شده بود یا نه! اما

اجمالاً فهمیدیم که مطبوعات دیگر بنا ندارند مطالب را منعکس کنند. در درون دستگاه قضایی هم جوّهایی درست شد از طرف همان‌هایی که دستگاه قضایی را همیشه به طرفی سوق می‌دادند و می‌دهند که با مسیر انقلاب همخوانی و همسویی نداشت.<sup>۱</sup>

با وجود این موسوی خوئینی‌ها همچنان مورد اعتماد حضرت امام بود. در سال ۱۳۶۶ در پی تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام وی از معدود افرادی بود که به عضویت در این مجمع منصوب شد. مجمع تشخیص مصلحت نظام تحولی در نحوه اداره کشور و تلاش برای برقراری نسبت میان ایدئولوژی فقهی و جمهوری اسلامی بود که در پی مباحثات جدی سال‌های دهه ۶۰ میان جناح‌های «محافظه‌کار - سنت‌گرا» و جناح «رادیکال - نوگرای» نظام سیاسی شکل گرفت. بخشی از این چالش‌ها میان شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی ایجاد شده بود و بخشی دیگر به تفسیرهای متفاوت از قانون اساسی بازمی‌گشت. دغدغه حضرت امام در آن مقطع گذشته از خلوص ایدئولوژی فقهی، کارآمدی نظام سیاسی بود. امام نسبت میان حکم اولیه و حکم ثانویه در فقه را به سیاست تسری داده و با تدوین فقه سیاسی جدیدی، از حفظ نظام اسلامی به عنوان مهم‌ترین وظیفه شرعی (حتی اصل بر برخی احکام اولیه) یاد کردند. بدین ترتیب در هفدهم بهمن‌ماه ۱۳۶۶ افزون بر فقهای شورای نگهبان شش رجل سیاسی، مذهبی به حکم مستقیم امام خمینی به عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام درآمدند. در کنار حضرات آقایان خامنه‌ای، هاشمی، اردبیلی، توسلی و نیز مهندس موسوی، حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها هم به عضویت این مجمع درآمد. خوئینی‌ها که پس از کناره‌گیری تدریجی از قدرت بخشی از فعالیت‌های خود را به مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به ریاست جمهوری منتقل و در آنجا با حضور افرادی چون بهزاد نبوی و سعید حجاریان پایگاهی برای تحول در جنبش چپ اسلامی ایجاد کرده بود، در آغاز دهه ۷۰ از

این سمت نیز کناره گرفت و به جز عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام و انتصاب به عنوان مشاور مقام معظم رهبری فاقد هرگونه سمت حکومتی شد. کناره‌گیری خوئینی‌ها با کناره رفتن جناح چپ اسلامی از قدرت مصادف گشت. مهم‌ترین شکل وقت این جریان، یعنی مجمع روحانیون مبارز که در سال ۱۳۶۷ توسط آقایان خوئینی‌ها، کروی، خاتمی، توسلی، امام جمارانسی و ... تشکیل شده بود فاقد تریبون و ارگانی رسمی بود. مجمع روحانیون مبارز در فروردین ۱۳۶۷ در نامه‌ای به حضرت امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی دلایل انشعاب خود را از جامعه روحانیت مبارز توضیح داده و نوشته بود:

تلاش فراوانی توسط بعضی از برادران ما برای نزدیک کردن نقطه نظرات در چارچوب اصول و موازین مورد قبول با دیگر روحانیون محترمی که سال‌هاست با آنان فعالیت مشترک داشتند صورت گرفت که متأسفانه به علت پافشاری آن آقایان بر روی مسائل و مواردی که آنها را برخلاف مصلحت و موازین تشخیص می‌دادیم به نتیجه نرسید.

اعضای مجمع روحانیون مبارز از همان حلقه دوم بودند که به ویژه پس از شهادت بعضی از اعضای حلقه اول روحانیان مبارز پیرو حضرت امام خمینی، توسط مرحوم سید احمد خمینی به ایشان نزدیک‌تر شدند و به این ترتیب آن مجمع با حمایت‌های ایشان در دهه ۶۰ به یکی از دو جناح اصلی جمهوری اسلامی تبدیل شد. اینک این جریان فاقد تریبون رسمی بود. روزنامه کیهان که پیش از این تحت سرپرستی سید محمد خاتمی نزدیک به آن جریان محبوب می‌شد، از چپ اسلامی فاصله گرفت و به جناح مقابل نزدیک شد. با تصویب شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز موسوی خوئینی‌ها مأمور دریافت امتیاز روزنامه‌ای برای انعکاس نظرات این جریان شد. انتخاب نام روزنامه توسط مرحوم سید احمد خمینی صورت گرفت: سلام. این روزنامه کار خود را با جذب نیرو از دانشجویان پیرو خط امام آغاز کرد که محمد ابراهیم اصغرزاده، عباس عبدی و محسن میردامادی معروف‌ترین آنان بودند. سلام چنان در کادرسازی نیروهای چپ اسلامی کامیاب شد که پس از یک دهه اکثریت اعضای

شورای مرکزی حزب مشارکت تجربه آن را پشت سر خود داشتند. بار دیگر موسوی خونی‌نی‌ها و دانشجویان پیرو خط امام گرد هم آمده بودند، اما این بار نه برای بالا رفتن از دیوارهای سفارت ایالات متحده آمریکا، که برای انتشار روزنامه‌های سیاسی و انتقادی که با گذر زمان از چپ رادیکال به چپ میانه تغییر موضع می‌داد.

در حقیقت سلام به عرصه‌ای عمومی برای بازخوانی تاریخ چپ اسلامی، فهم تئوری‌های جدید و تطبیق این تئوری‌ها با آن تاریخ تبدیل شد. اولین شماره سلام در بیستم بهمن ماه ۱۳۶۹ منتشر شد و در سرمقاله دوم پیش‌شماره‌اش نوشت:

امیدوارم پروردگار مهربان شما را به یاری مبعوث گرداند تا با هم به جنگ نامردمان برویم که مردمان چنین می‌خواهند. به کاخ سفید پر از سیاهی ظلم و جنایت هجوم ببریم که خدایمان چنین می‌پسندد. به سرمایه‌داران، به مرفهان بی‌درد، به متحجران، به مقدس مآب‌های احمق، به آنها که در خانه‌های مجلل فارغ از رنج محرومان آرمیده‌اند، در یک کلام به اسلام پناهان آمریکایی با سلاحی که در دست داریم یورش ببریم که امامان چنین سفارش کرده است.

در واقع سلام که در آغاز روزنامه‌ای تندرو و حتی بنیادگرا گمان می‌شد به سرعت با گذار از دوران شکست جناح چپ در انتخابات مجلس چهارم و عدم ورود به انتخابات مجلس پنجم به روزنامه‌ای میانه‌رو و حتی لیبرال تبدیل شد. اگر در آغاز (همان گونه که از این سرمقاله به دست می‌آید) هدف از انتشار سلام تداوم خط عدالت اجتماعی بود، پس از مدتی دفاع از قانون مهم‌ترین خواسته آن شد. سلام در آغاز رسانه‌ای برای مبارزات انتخاباتی جناح چپ در سال‌های آغاز دهه ۷۰ بود. نخستین انتخابات پس از تحولاتی که متعاقب درگذشت حضرت امام خمینی پیش آمد، انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان رهبری بود. از فهرست مجمع روحانیون مبارز افرادی چون آقایان کروی، خلخالی، بیات، موسوی تبریزی، احسان‌بخش، دستغیب، جمی، محتممی، متعجب‌نیا،

خاتمی، هادی خامنه‌ای حذف شدند. صلاحیت برخی از آنان در امتحان فقه‌های شورای نگهبان رد شده بود و برخی دیگر حاضر به شرکت در آزمون نبودند. با وجود این صلاحیت حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها (به همراه آقایان عباسی خراسانی و محمدرضا توسلی) تأیید شد. اما آنان که عدم توفیق این فهرست ناقص را از پیش حدس می‌زدند از شرکت در انتخابات اعلام انصراف کردند. هنگامی که این حادثه به گونه دیگری در انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی تکرار شد مجمع روحانیون مبارز و دیگر گروه‌های چپ اسلامی روزه سکوت اختیار کردند و سلام تنها زبان آنان شد.

خوئینی‌ها البته همچون دیگر همفکران خود ترجیح داد سکوت کند اما خوانندگان حرفه‌ای سلام می‌توانستند رد پای او را در پاره‌ای از نقدهای رادیکال منتشر شده در روزنامه تشخیص دهند. سلام در دوره حیات خود دو بار محاکمه شد. نخست در میانه دهه ۷۰ که متجر به تعدیل آن شد و سرانجام در واپسین سال‌های دهه ۷۰، در سال ۱۳۷۸، که برای پنج سال توقیف شد. سلام اولین روزنامه منتقد در چارچوب قوانین و قواعد جمهوری اسلامی طی دهه اخیر بود و همین ویژگی به آن نوعی مرجعیت سیاسی در بخشی از افکار عمومی بخشیده بود. شاید همین مرجعیت بود که به هنگام آخرین توقیف آن در هفدهم تیرماه ۱۳۷۸ زمینه‌های اعتراض را در میان دانشجویان برانگیخت. آن اعتراض که بلافاصله به شورش فزاینده از اعتراض به توقیف روزنامه سلام تبدیل شد زمینه مناسبی برای ابراز وجود به بسیاری از احزاب و رجال سیاسی داد. آنان به میان دانشجویان رفتند و خواستار شکیبایی آنان و وفاداری به روش‌های اصلاح‌طلبانه شدند اما خوئینی‌ها هرگز از این ابزار ابراز وجود استفاده نکرد و حتی به محل حادثه ۱۸ تیر قدم نگذاشت. در دادگاهی که برای محاکمه و صدور حکم تعطیل روزنامه سلام تشکیل شد، متهم موسوی خوئینی‌ها هیچ‌گونه اصراری برای نجات روزنامه از خود نشان نداد و به آرامی حکم را دریافت کرد. دادگاه ویژه روحانیت نیز ترجیح داد به جای محکوم کردن مدیر مسئول مقتدر روزنامه سلام به مه سال مجازات حبس ناشی از انتشار سندی محرمانه (نقش

سعید اسلامی در اصلاح قانون مطبوعات) روزنامه او را به پنج سال توقیف محکوم کند. این شیوه رفتار خوئینی‌ها نه فقط در سال ۱۳۷۸ که در همه دهه گذشته بوده است. با وجود آنکه انتخاب سید محمد خاتمی فرصتی فوق‌العاده برای بازگشت خوئینی‌ها به قدرت بود اما او تمایلی به این کار از خود نشان نداد. بارها نامش به عنوان وزیر پیشنهادی اطلاعات یا کشور بر سر زبان‌ها افتاد اما هرگز این شایعات تأیید نشد. در هیچ انتخابات پارلمانی، اعم از مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان یا شورای شهر خود را عرضه نکرد و حتی به جای سلام، انتشار روزنامه‌ای دیگر را از سر نگرفت. از مصاحبه اجتناب ورزید و درباره خاطراتش کمتر زبان به سخن گشود. هنگامی که در سال گذشته نامش به عنوان رئیس شورای هماهنگی جبهه دوم خرداد ثبت شد اعتراض جناح مقابل را برانگیخت. نشریه عصر ما ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در مهرماه ۱۳۷۹ نوشته بود:

از نظر ما مجموعه‌ای از احزاب و تشکل‌های سیاسی و صنفی معتقد و وفادار به شعارهای دوم خرداد صالح‌ترین مرکزیت برای پیشبرد ماشین اصلاحات را تشکیل می‌دهند... پس از انتخابات (دوره ششم مجلس شورای اسلامی) فراکسیون بزرگ دوم خرداد در مجلس تشکیل شد... در عین حال در ورای آن مرکزی مشتمل بر همه احزاب دوم خردادی و نمایندگانی از این فراکسیون اخیراً تحت مدیریت آقای موسوی خوئینی‌ها ایجاد شده است که هم اینک در حال بررسی راهبردها، و بهره‌گیری بیشتر از ظرفیت‌های خالی نیروهای دوم خردادی است. این مرکز... صالح‌ترین مرکز برای نیرودهی به موتور محرک اصلاحات و جهت‌دهی به آن است.

عصر ما آشکارا خوئینی‌ها را گرانگاه اصلاحات خوانده بود و نام او به عنوان «آیت‌الله موسوی خوئینی‌ها» در صدر فهرست امضاهای سران ۱۸ گروه جبهه دوم خرداد (حزب مشارکت، حزب کارگزاران، حزب همبستگی، حزب کار، دفتر تحکیم وحدت، مجمع روحانیون مبارز و ...) به چشم می‌خورد. با وجود

این، کار گرانیگاه اصلاحات به سرعت پایان یافت. امضای سندی در انتقاد از صدور حکم اعدام حسن یوسفی اشکوری تنها اعلامیه پرسروصدای این گرانیگاه بود و پس از آن ریاست شورا به مهدی کروبی سپرده شد که او نیز در مقام رئیس مجلس شورای اسلامی سرگرم‌تر از آن بود که بار دیگر گرانیگاه جنبش اصلاحات را سرپا نگه دارد.

\* \* \*

سال ۱۳۸۳، یک سال مانده به نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران و انتخاب جانشین سید محمد خاتمی، مجازات پنج ساله توقیف روزنامه سلام پایان می‌یابد. موسوی خوئینی‌ها نشان داده است که چندان در فکر بازگشت به قدرت نیست بلکه نگاه او به ساخت قدرت کاملاً دگرگون شده است. آنچه وی در پنجم آبان‌ماه ۱۳۸۰ گفت نشان‌دهنده این تحول در اوست. اینک با یک خوئینی‌های دوم رو به رو هستیم. روحانی رادیکالی که سکوتش هم می‌تواند نشانه آرامش باشد و هم حکایت از انتقادی ژرف داشته باشد. سکوت و پرهیز از قدرت، رمزگشایی از او دشوار کرده است، اما شاید بتوان منتظر بود که پس از پنج سال دوباره از حق انتشار روزنامه سلام استفاده کند و به سخن درآید. آن‌گاه می‌توان سلامی دوباره به او داد: سلام، آقای خوئینی‌ها.

## کنگره ششم، دبیرکل سوم؟

ظاهراً در ششمین کنگره جمعیت مؤتلفه اسلامی این شاهین بخت اکبر پرورش است که باز می‌گردد.

حبیب‌الله عسکراولادی دبیرکل این حزب سیاسی در آستانه این کنگره که در هفته دوم دی ماه ۱۳۸۰ برگزار شد طی مصاحبه‌ای رسماً اعلام کرد:

من داوطلب دبیر کلی نیستم ولی داوطلب عضویت در شورای مرکزی هستم. زیرا از روزهای اولی که امام مؤتلفه را تأسیس فرمودند بنده را جزو مؤسسين قرار دادند و عضو اولین شورای مرکزی بودم و تا امروز هم بودم و تا زنده هستم داوطلب می‌شوم اگر رأی ندادند هم که رأی ندادند اما برای دبیر کلی که مادام‌العمر نیست راه برای نسل جوان باز است.

از سوی دیگر، روزنامه رسالت نزدیک‌ترین روزنامه به جمعیت مؤتلفه اسلامی نیز تیتراژ اول روز پس از آغاز کنگره ششم مؤتلفه را به سخنان اکبر پرورش اختصاص داد که گفته می‌شود نامزد شماره یک برای دبیرکلی جدید مؤتلفه اسلامی است. اکبر پرورش در حال حاضر گرچه قائم مقام دبیرکل است اما در فهرست مؤسسان و رهبران اولیه جمعیت مؤتلفه اسلامی نام او دیده نمی‌شود. در واقع اگر مؤتلفه اسلامی را برآمده از سه گروه اصفهانی‌ها (۸ نفر)، مسجد امین‌الدوله (۹ نفر) و مسجد شیخ علی (۷ نفر) در کنار ۴ عضو شورای

تصمیم‌گیری بدانیم، نام اکبر پرورش در هیچ‌یک از این سه گروه به چشم نمی‌خورد. در عوض می‌دانیم که اکبر پرورش عضو جدا شده انجمن حجتیه است. انجمن حجتیه گروهی مذهبی به رهبری شیخ محمود حلبی بود که هدف اصلی خود را مبارزه با بهائیت می‌دانست اما به تدریج قایل به جدایی دین از سیاست شد و با رژیم پهلوی همکاری کرد. به همین دلیل افرادی چون اکبر پرورش که از نیروهای سیاسی مخالف رژیم بودند از انجمن کناره‌گیری کردند و پس از انقلاب اسلامی به فعالیت علیه آن پرداختند. اکبر پرورش طی سخنرانی در این باره می‌گوید:

وقتی ساواک متوجه شده بود که من از انجمن کنار رفته‌ام همین نادری (بازجو) ملعون ما را خواست و خیلی فحاشی کرد و گفت چرا دیگر در انجمن نیستی؟<sup>۱</sup>

با پیروزی انقلاب اسلامی، اکبر پرورش در اصفهان از رهبران حزب جمهوری اسلامی شد و به عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی به تهران آمد و در یک مقطع کوتاه تا سطح نایب‌رئیس اول مجلس بالا رفت. در همین دوره بود که از سوی حزب جمهوری اسلامی در دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری نامزد شد تا انتخاباتی گرم را رقم زند اما او انصراف به نفع شهید محمدعلی رجایی را به رقابت با او ترجیح داد؛ هرچند که به زودی همین تجربه را در نخستین دوره ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای نیز تکرار کرد.

اما هنوز بزرگترین موقعیت سیاسی پرورش نایب‌رئیس مجلس بود، چه در انتخاب‌های مجلس شورای اسلامی برای نخست‌وزیری دولت موقت پس از شهید رجایی طی جلسه‌ای غیررسمی وی تنها هشت رأی به دست آورد. این وضعیت در انتخاب نخست‌وزیر دائم دولت آیت‌الله خامنه‌ای نیز تکرار شد و پرورش در انتهای صف ایستاد در حالی که دیگر نایب‌رئیس مجلس نبود. مجلس تنها به وزارت آموزش و پرورش او رأی داد و اکبر پرورش وارد دولت شد. اما در دولت نیز اختلاف نظر با نخست‌وزیر میرحسین موسوی و مجلس

بر سر راه امور تربیتی ادامه داشت. شاخص مخالفت با او در مجلس سید کاظم اکرمی نماینده کیودر آهنگ بود که در دولت دوم میرحسین موسوی جایگزین اکبر پرورش شد. پرورش در همه این سالها نقش خویش در اصفهان را حفظ کرده بود در سوم بهمن ۱۳۶۱،

آقای ناطق نوری از برخورد آقای جلال‌الدین طاهری با استانداری اصفهان و حمایت امام از آقای جلال‌الدین طاهری و عدم توفیق آقایان طاهری و پرورش در توافق گفت.<sup>۱</sup>

واقعیت این بود که در اصفهان برخلاف اکثر مناطق ایران همه جریان خط امام در درون حزب جمهوری اسلامی متراکم نشده بودند و برخلاف تهران جامعه روحانیت مبارز اصفهان به جناح چپ اسلامی گرایش داشت، از این رو حزب جمهوری اسلامی اصفهان که مؤتلفه را در دل خود داشت در هماهنگی با جامعه روحانیت مبارز دچار مسئله بود. این در حالی بود که حضرت امام خمینی نیز از آیت‌الله سید جلال‌الدین طاهری حمایت می‌کرد. سرانجام در پایان سال ۱۳۶۱ مشکل استانداری اصفهان با نظر حضرت امام و به نفع آیت‌الله طاهری پایان یافت. آقای هاشمی رفسنجانی در ۲۸ بهمن ۱۳۶۱ در این باره نوشت:

با آقای پرورش ملاقاتی داشتیم. سعایتی (سخن‌چینی) از ایشان خدمت امام شده که هنگام ابلاغ نظر امام درباره استاندار اصفهان در هیأت دولت ایشان گفته‌اند اگر این دستور از پایگاه ظلمت باشد خوب نیست و اگر از پایگاه نور باشد باید اطاعت کنیم. آقای پرورش این گونه اظهار را منکر است.<sup>۲</sup>

این در حالی بود که در همین دوره امام در ملاقاتی با آقای پرورش نظر صریح خود را درباره انجمن حجّتیّه این چنین صادر می‌فرمایند:

به آنها پست‌های کلیدی ندهید، خطرناکند. وقتی آمدند بین شما تفرقه ایجاد می‌کنند تشتت ایجاد می‌کنند برادران را به جان هم می‌اندازند آنها کار

۱. خاطرات هاشمی، پس از بحران، سال ۱۳۶۱، ص ۳۶۶.

۲. خاطرات هاشمی، پس از بحران، سال ۱۳۶۱، ص ۳۹۱.

دیگری دارند دنبال مسئله دیگری هستند این‌ها باشاه‌همکاری می‌کردند.<sup>۱</sup>

به تدریج اکبر پرورش که روزگاری حداقل در سطح نخست‌وزیری مطرح بود از قدرت کنار رفت. آخرین موقعیت سیاسی او در حاکمیت، نمایندگی مردم اصفهان در مجلس شورای اسلامی بود در حالی که همزمان در جمعیت مؤتلفه اسلامی به رشد سیاسی فزون‌تری دست می‌یافت. مؤتلفه اسلامی سال‌های اخیر، که در ماه گذشته کنگره ششم خود را برگزار کرد، در واقع دوره سوم فعالیت این گروه است. دوره نخست به نام هیأت‌های مؤتلفه اسلامی با چهره شاخصی چون شهید حاج مهدی عراقی سپری شد که در نخستین سال‌های جمهوری اسلامی به شهادت رسید. در این دوره هدف این هیأت‌ها مبارزه مسلحانه علیه رژیم پهلوی بود. اما دوره دوم به صورت ادغام در حزب جمهوری اسلامی گذشت. حبیب‌الله عسگراولادی، اسدالله بادامچیان و سعید امانی به عضویت شورای مرکزی حزب درآمدند و در آن‌جا اکبر پرورش بیش از پیش به مؤتلفه نزدیک شد. دوره جدید فعالیت مؤتلفه پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی به نام جمعیت مؤتلفه اسلامی است که دبیر کلی آن تاکنون برعهده حبیب‌الله عسگراولادی است. اگر اکبر پرورش به دبیرکلی این جمعیت انتخاب شود او را پس از شهید عراقی و عسگراولادی باید سومین رهبر مؤتلفه در چهل سال فعالیت سیاسی دانست؛ اولین دبیر کلی که در زمره مؤسین مؤتلفه نبوده و از انجمن حججه‌بدان پیوسته است. پرورش در عین حال درنطق اخیر خود در کنگره مؤتلفه گفته است جمعیت مؤتلفه اسلامی نمی‌تواند با شیوه‌های گذشته با حجه عظیم دشمن مقابله کند و باید با جارت به مقابله با دشمن برخاست. دشمنی که با شبهه‌افکنی فضای جامعه را تیره و تار می‌کند. مخنان پرورش را حتی اگر شانس او برای دبیرکلی دوباره سقوط کند باید مهم تلقی کنیم و آن را یک راهبرد جدید بدانیم؛ راهبردی که در واقع تلقی‌ها از محافظه‌کاری سیاسی این جمعیت را تصحیح می‌کند. فراموش نکنیم هنوز با

۱. در شناخت حزب قاعدین زمان، نوشته عمادالدین باقی، ص ۲۴۰.

وجود همه تحلیل‌هایی که در آن کوشش می‌شود جناح مقابل را بدون مؤتلفه ببینیم این گروه منظم‌ترین حزب سیاسی کشور است که نه تنها ارتباطی اندام‌وار با پایگاه اجتماعی خود دارد بلکه آداب احزاب مدرن (عضوگیری، انتشار ارگان، اعلام موضع رسمی، آموزش حزبی و تداول قدرت در درون خود) را از بسیاری از گروه‌های اصلاح‌طلب بیشتر رعایت می‌کند.

## ریش سفید

طی یک ماه دو بار نام مهدی کروبی رئیس مجلس شورای اسلامی بر زبان‌ها چرخید و به تیر یک روزنامه‌های تهران تبدیل شد. نخست به حالت قهر از اینکه به تلاش‌های او برای آزادی حسین لقمانیان نماینده بازداشت شده پارلمان واقعی گذارده نمی‌شود، کروبی پشت تریبون قرار گرفت، بسم‌اللهی گفت و نخستین نمود استراتژی خروج از حاکمیت را که از سوی برخی سیاستمداران اصلاح‌طلب توصیه شده بود برای گذار از بحران سیاسی موجود، آزمود. بدون آنکه همچون این گروه از سیاستمداران ساعت‌ها درباره استراتژی مذکور به مباحثه بپردازد ناگهان اعلام کرد دیگر قادر به اداره مجلس نیست و اگر کسی می‌تواند بیاید و پارلمان را اداره کند. کروبی در عین حال از مقام رهبری درخواست کرد برای حل بحران دخالت کنند و آنگاه صدلی قمرز خود را ترک کرد و به اتاق کارش رفت. سخنان کروبی تأثیری شگرف داشت. در حالی که مقام رهبری پیش از این در همین موضوع و در هنگام سفر مهدی کروبی به عربستان از ورود در پرونده خودداری فرموده و نایب رئیس مجلس دکتر محمدرضا خاتمی را به راهکارهای قانونی احاله داده بودند، به احترام شیخ مهدی کروبی در پاسخ به درخواست رئیس قوه قضاییه و فراقسیون اقلیت مجلس، ضمن تجلیل از رئیس مجلس دستور آزادی حسین لقمانیان را صادر کردند. نفوذ سیاسی مهدی کروبی تا اندازه‌ای بود که مأموران اجرای حکم آزادی

نماینده مردم همدان در فاصله‌ای کمتر از چند ساعت پس از اتمام حجت رئیس مجلس و نیز فرمان مقام رهبری او را آزاد کردند بدون آنکه فرصت یابد استکان چای خویش را در سلول تمام کند. با آزادی لقمانیان، رئیس مجلس قهرمان آزادی او شد. به نظر می‌رسید کروی با این اقدام برای همیشه بدعت بازداشت نمایندگان مجلس را متوقف کرده باشد؛ از این رو حتی آوازه آن به مجله خبری اکونومیست چاپ لندن هم رسید. در اینجا بود که آن گروه از مطبوعات محافظه‌کار که گمان می‌کردند کروی خط تماس آنان با رقیبان اصلاح‌طلب است دچار تردید شدند و به انتقاد از تاکتیک قهر رئیس مجلس پرداختند. از سوی دیگر تا پیش از این محافظه‌کاران تقریباً یقین داشتند که مهدی کروی در سطح نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب مقبولیتی به اندازه نامزد آینده ریاست جمهوری ندارد چه او عضو هیچ یک از لایه‌های ذی‌نقوذ جبهه دوم خرداد نیست و مجمع روحانیون مبارز هم متکثرتر از آن است که بدون تأثیرپذیری از این لایه‌ها (مشارکت، کارگزاران، همبستگی و ...) وارد عرضه رقابت سیاسی شود. اما پس از آزادی لقمانیان محبوبیت کروی به سطحی ارتقا یافت که نیروهای اجتماعی به او در برابر انفعال سران اصلاح‌طلب نمره‌ای مثبت بدهند بدون آنکه به آن لایه‌های ذی‌نقوذ واقعی بگذارند. به تدریج این شایعه در افکار عمومی شکل گرفت که مهدی کروی می‌تواند نامزد ریاست جمهوری آینده باشد. اما بازی ادامه داشت. شهرام جزایری متهم ردیف اول پرونده مفاسد اقتصادی به صورت علنی در تلویزیون جمهوری اسلامی گفت ۳۰۰ میلیون تومان به مهدی کروی کمک کرده است. جزایری از شخصیت‌های بسیاری در دو جناح محافظه‌کار و اصلاح‌طلب نام برده بود اما نام مهدی کروی و سپس محمد خاتمی و هادی خامنه‌ای از یکسو و آیت‌الله انواری و طه هاشمی در دیگر سو می‌درخشید. این گونه بود که دومین نطق عتاب‌آلود مهدی کروی در مجلس شورای اسلامی ایراد شد. در دهم بهمن ماه مهدی کروی شدیدالحن ترین نطق خود را در دو سال اخیر ایراد کرد و در آن ضمن دفاع از سلامت نظام جمهوری اسلامی برای اولین بار در مقام اخیر خود را به افشاگری پرداخت. از قتل‌های زنجیره‌ای گفت و اینکه

آن شکنجه‌هایی که آن اطلاعاتی‌ها به گروهی از اینها داده‌اند وحشتناک است.

از مفاسد مالی گفت و اینکه

بخش بازرگانی یکی از اماکن مقدسه، نامه داده تا ۱۴ میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان از بانک پول بگیرند و تاکنون یک ریالش هم برنگشته است.

به تردید در برخی وقایع پرداخت:

مبادا آنهایی که آقای جزایری را در اختیار گرفته‌اند یک وقت برای استحمام او را حمام ببرند و آن داروی نظامی که به سعید امامی دادند را به او هم بدهند.

و بر پاره‌ای تئوری‌ها درباره تضعیف مجلس صحه گذارد:

دو حرکت علیه مجلس شروع شد... و معلمین اینجا آمدند... شروع کردند به اهانت و فحاشی کردن... هرچه ما می‌گفتیم نماینده‌هایشان را بفرستید می‌گفتند چرا شما برای لقمانیان آن کار را کردید و چرا حالا این کار را نمی‌کنید؟

نطق کرویوی چنان رادیکال و غیر منتظره بود که مطبوعات اصلاح طلب به جای یادداشت‌های سیاسی مرسوم خود تمامی آن را به چاپ رساندند. در حالی که کرویوی این گونه سخن خود را به پایان رساند:

بنده مهدی کرویوی هستم، فرزند احمد کرویوی هستم، سابقه احمد کرویوی را همه می‌شناسند و من هم عضو کوچک این انقلاب بودم. به این ترتیب رئیس مجلس نکته‌ای را یادآوری کرد که رقیبانش آن را بهتر از دوستان دریافتند. او به تاریخ بازگشت.

شیخ مهدی کرویوی فرزند ملاحمد کرویوی است. ملاحمد کرویوی در سال ۱۳۱۴ قمری در یکی از روستاهای گلپایگان به نام اختخوان به دنیا آمد و به سنت دینی آن زمان راهی حوزه علمیه نجف شد. در بازگشت به ایران از سوی آیت‌الله بروجردی به عنوان روحانی شهر راهی الیگودرز شد و به تدریج چنان ساکن این

شهر شد که هویت قومی پیشین او در گلپایگان به فراموشی سپرده شد. ملا احمد کروی پس از فوت آیت‌الله بروجردی از حامیان امام خمینی شد. ساواک لرستان طی گزارشی در سال ۱۳۴۵ درباره او می‌نویسد:

نامبرده بالا از معلمین ناراحت منطقه الیگودرز می‌باشد و هر موقع فرصتی به دست بیاید از اوضاع کشور و لوايح نه گانه انتقاد می‌نماید. چندی قبل تلگرافی به نجف جهت آقای خمینی ارسال داشته بود... به شهربانی محل و مأموران اعلام گردیده دقیقاً مراقب اعمال و رفتار وی بوده در صورت مشاهده هرگونه عمل خلاف چگونگی را به ساواک اعلام دارند.<sup>۱</sup>

با وجود این، تعقیب و مراقبت ملا احمد کروی در الیگودرز ثمری نیخشید. در سال ۱۳۵۱ گزارشی از سوی ساواک منتشر شد که در آن آمده بود: شیخ احمد کروی... دستگیر و فعلاً در اعتصاب غذا بوده و از پاسخگویی به سؤالات بازجو خودداری و اظهار می‌دارد هرچه زودتر مرا تبعید و یا اعدام نمایید.<sup>۲</sup>

پیش از این نیز ملا احمد کروی بازداشت شده بود و ابتدا به خرم‌آباد و سپس به اهواز تبعید شده بود. با وجود این حتی در تبعید نیز شیخ به مبارزه ادامه می‌داد: در سالگرد واقعه ۱۵ خرداد همه ساله مرحوم کروی به قم رفته و در مدرسه فیضیه علیه رژیم شاه به افشاگری می‌پرداخت. سال ۱۳۵۴ نیز این اقدام تکرار شد.

ساواک درباره نقش شیخ احمد کروی در این حادثه می‌نویسد: ساعت ۱۷/۳۰ روز ۵۴/۳/۱۵ در مدرسه فیضیه عده‌ای از طلاب را به دور خود جمع کرده و شروع به اهانت به مقامات عالیه مملکتی و تحریک طلاب به ایجاد بلوا و آشوب نموده ... نامبرده پس از بروز تظاهرات مدرسه را ترک و به زادگاه خود الیگودرز متواری

۱. یاراز، امام، ج ۱۸، ص ۷، مرکز اسناد وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹.

۲. همان، ص ۱۲.

گردیده است.<sup>۱</sup>

اما ملا احمد کروی توسط ساواک به قم بازگردانده می‌شود. گویی نافرمانی مدنی فرزند در پدر نیز ریشه داشته است.

رئیس ساواک قم در ساعت ۹ روز ۲۱/۳/۵۴ تلفنی اظهار داشته که شیخ احمد کروی اعتصاب غذا نموده و چنانچه به اعتصاب ادامه دهد امکان دارد یاد شده فوت نماید و تاکنون گارد و خودرو به جهت بدرقه وی به قم اعزام نشده است.<sup>۲</sup>

با وجود این، احمد کروی

برابر رأی کمیسیون اجتماعی (الیگودرز) به دو سال اقامت اجباری در دماوند محکوم شد.<sup>۳</sup>

ملا احمد کروی،

پس از تبعید (و پیروزی انقلاب اسلامی) به الیگودرز رفتند و همان راه را ادامه داد و نامه‌هایی برای بزرگان و خصوصاً امام نوشتند و امام نیز به ایشان علاقه‌مند بود. ایشان را به تهران آوردیم و تا آخر عمر خویش در یک آپارتمان در خیابان خردمند زندگی کردند.

بیستم خرداد ماه ۱۳۶۳ آخرین روز زندگی کروی پدر بود در حالی که کروی پسر به یکی از چهره‌های نظام جدید تبدیل شده بود.



مهدی کروی همراه با پدر و حتی بیش از او در مبارزه با رژیم پهلوی پیش آمده بود.

پس از دستگیری حضرت امام نیز برای اولین بار که ما دستگیر شدیم ایشان پیگیر کار ما بود اما هیچ‌گاه ما را رها نمی‌کرد در همان سال که من به زندان افتادم ایشان برای اینکه مرا به سربازی نبرند بلافاصله اقدام کرده بود و با اینکه من اصلاً فرزندی نداشتم شناسنامه‌ای به نام دختر برایم

۲. همان.

۱. همان، ص ۱۷ و ۱۸.

۳. همان، ص ۱۹.

گرفت که با این وسیله رژیم شاه نتواند مرا به سربازی ببرد و جالب اینکه من هرگز دختردار نشدم و وقتی می‌گفتم که پدر اجازه دهید که این شناسنامه را باطل کنم می‌گفت خیر چنین نکنید ان‌شاءالله دختردار خواهید شد.<sup>۱</sup>

ساواک در آن هنگام همزمان در پی پدر و پسر بود. در حالی که نام کروبی در فهرست ۵۶ نفره روحانیون ممنوع‌الخروج (در کنار آقایان فلسفی، طالقانی، هاشمی، لاهوتی، محلاتی، مطهری، باهر، مهدوی کنی، امامی کاشانی و ...) قرار داشت مهدی کروبی دانشجوی دانشکده الهیات بود. در یکی از بازجویی‌ها از پدر پرسیده می‌شود: «آیا شما کسی به نام مهدی کروبی را می‌شناسید.» و او در پاسخ می‌گوید:

یک فامیل بزرگی که جمعیت کثیری باشد بنده دارا هستم که این فامیل همه به نام کروبی (هستند) خدا می‌داند احمد کروبی غیر از من (وجود دارد) و چند نفر دیگر مهدی کروبی هم دارد ولی من نمی‌دانم این مهدی کروبی کدام یک از آنها است.<sup>۲</sup>

با وجود این مهدی کروبی در منزل پدر با بسیاری از چهره‌های سیاسی سال‌های آینده آشنا شد. در گزارش نهم شهریور ۱۳۳۷ ساواک از منزل احمد کروبی چنین می‌خوانیم:

در ساعت ۱۱/۳۰ شخصی به نام محسن رضایی دانش‌آموز سال دوم دانشسرای مقدماتی الیگودرز با در دست داشتن کتابی به نام شهادت نوشته دکتر علی شریعتی به منزل شیخ احمد کروبی رفته و ساعت ۱۲ از منزل وی خارج گردیده است.<sup>۳</sup>

به این ترتیب فرزند شیخ احمد خود به یکی از فعالان سیاسی نهضت روحانیت بدل شد. در قم او از نسل جدید طلابی شد که دور امام خمینی حلقه زده بودند و علیه رژیم پهلوی به سخنرانی می‌پرداختند. سال ۱۳۴۳ نام شیخ

۲. همان، ص ۸۲.

۱. همان، ص ۸.

۳. همان، ص ۳۱۸.

مهدی کروی در کنار ۱۰ روحانی دیگر (آقایان ربانی، منتظری، خلخالی، گیلانی، جعفری، آذری، حجتی، خسروشاهی، شیرازی و هاشمی) به عنوان محرکین حوزه ثبت شد. فعالیت‌های سیاسی مهدی کروی به گونه‌ای بود که در اردیبهشت ماه ۱۳۴۵ کمیسیون حفظ امنیت اجتماعی قم دستور تبعید وی را به مدت چهار ماه در گنبد کاووس صادر کرد. این در حالی بود که به صورت همزمان «اعمال و رفتار شیخ ابوالقاسم خزعلی و شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی ... تحت مراقبت دقیق مأمورین انتظامی» قرار گرفته بود.<sup>۱</sup> اما تبعید چاره کار نبود. مهدی کروی به زندان قزل قلعه فرستاده شد.

در زندان آقای کروی هم بودند که همان ایام خداوند پسر به ایشان داده بود و خبرش آنجا آمد گویا همین آقائقی که حالا در جبهه پایش قطع شده است.<sup>۲</sup>

به زودی روحانیت در زندان قصر و سپس زندان اوین صاحب بندی مخصوص شدند. احمد احمد از فعالان سیاسی آن سال‌ها در خاطراتش از بند یک زندان اوین می‌نویسد:

حاج مهدی عراقی مرا به اتاقی برد. دیدم به به بیشتر علما آنجا هستند مرحوم طالقانی، هاشمی رفسنجانی، منتظری، کروی، موسوی خوئینی‌ها، مرحوم لاهوتی، سالاری، انواری، شهید حقانی... برایم خیلی جالب بود که روحانیون همه در این بند جمع هستند.<sup>۳</sup>

در زندان اوین جمع روحانیت در پی استراتژی واحدی بودند تا پس از تحولات ناشی از سرکوب و انحراف قیام چریکی در ایران بتوانند همچنان انقلاب اسلامی را در اختیار داشته باشند:

در مرحله بعد که افرادی اضافه شدند. آقای معادخواه، آقای کروی، از دوستان مؤتلفه آقای مهدی عراقی، آقای عسگر اولادی و آقای لاجوردی را آوردند. همه کسانی که به چنین نتیجه‌ای رسیده بودند...

۱. خاطرات هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ص ۵۷۵.

۲. همان، ص ۲۲۹.

۳. خاطرات احمد احمد، ص ۴۳۳.

۱- باید به جای مبارزه مسلحانه مبارزه مردمی را انتخاب کنیم که فراگیر و عمومی باشد. ۲- کمونیست‌ها هم در کنار رژیم برای ما یک خطر جدی هستند به خاطر بلایی که از طریق منافقین بر سر مبارزه آورده بودند. با تلاش و زحمت زیاد بچه‌ها را تا مرز مبارزه می‌آوریم از اینجا اینها وارد مبارزه مسلحانه می‌شوند در این مرحله کمونیست‌ها مدعی می‌شوند که دانش مبارزه انحصاراً در اختیار آنهاست. آنها مسائل مبارزه مسلحانه را فرموله کرده بودند با اصول و تاکتیک‌هایی پردازش شده نخبه‌ها و اسطوره‌های مبارزه مسلحانه مثل فیدل کاسترو، چه گوارا، لایلا خالد و دیگران به آنها تعلق داشتند و جنبه جسمی داشتند. نتیجه این بود که ما جوان‌ها را به مبارزه می‌آوردیم و آنها صیدشان می‌کردند حتی گاهی گروهی تشکیل می‌دادیم بعد درست جذب آنها می‌شدند.<sup>۱</sup>

این در حالی بود که پیش از این روحانیانی چون ملااحمد کروی در یکی از بازجویی‌های ساواک آنگاه که از او پرسیده بودند «با توجه به عقایدتان آیا اعمال و رفتار بعدی مجاهدین خلیق را مورد تأیید قرار می‌دهید؟» جواب داده بود:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. و انا لله و انا الیه راجعون، افکار و اعمالشان مورد تأیید بنده است، انی اعوذ بربی و ربکم من کل مستکبر جبار، احمد کروی.<sup>۲</sup>

اما انحراف مارکسیستی منافقین سبب شد افرادی چون مهدی کروی گروه‌هایی چون مؤتلفه اسلامی را بیشتر قابل اتکا بدانند و از این رو در نهضت «نجس - پاکي» روحانیت در زندان علیه مارکسیست‌ها و منافقین به صورت فعالانه شرکت کنند. این نهضت براساس فتوای چند روحانی ارشد زندان شکل گرفت و سفره و زندگی مبارزان مسلمان از مارکسیست‌ها و منافقین جدا شد. مهدی کروی در سال ۱۳۵۶ از زندان آزاد شده و زندگی مخفیانه‌ای را آغاز کرده بود. او به همراه تعدادی از سران مؤتلفه اسلامی آزاد شد. آزادی مهدی کروی و

۱. خاطرات هاشمی، دوران مبارزه، ص ۲۹۶-۲۹۵.

۲. اسناد وزارت اطلاعات، ص ۱۷۲.

سران مؤتلفه اسلامی را می‌توان تابع عوامل مختلفی دانست. در سال ۱۳۴۷ دانشجویان ایرانی در وین اعلامیه‌ای را منتشر ساختند که در آن به نامه‌ای از برتراند راسل در اعتراض به اختناق حاکم در ایران اشاره شده بود. در میان کسانی که در این اعلامیه شکجه‌اش مورد توجه مجامع جهانی قرار گرفته بود نام مهدی کروی به چشم می‌خورد:

به مهدی کروی نیز ککک سختی زده شده است به طوری که گوش او نیز معیوب گشته و در قدرت گویایی او ضعف به وجود آمده است به طوری که از نوشتن آن عاجزیم.

آزادشدگان پس از آزادی کوشیدند تا با حضور دوباره در انقلابی که در آستانه پیروزی بود بتوانند از خروج این جنبش از مسیر روحانیت جلوگیری کنند. از جمله کسانی که در این دوره با مهدی کروی در ارتباط بود سید مرتضی نبوی بود. او نیز پس از یک دوره نزدیکی به مجاهدین (منافقین) از آنان بریده بود:

دوران زندان فرصتی بود که با تفسیر قرآن بیشتر آشنا شوم و از نزدیک انحراف را تشخیص دهم و لذا به عضوگیری مجدد مجاهدین جواب مثبت ندادم. از طرفی اندک اندک با اندیشه‌های امام که من با بیانیه‌های ایشان در دوران دبیرستان... آشنا شده بودم نسبتاً خو گرفتم.<sup>۱</sup>

مرتضی نبوی ادامه حرکت خویش به سوی خط امام را در ارتباط با مهدی کروی سپری کرد:

شیوه ارتباط من با امام از طریق آقای کروی بود. او آن موقع یعنی در سال ۵۶ زندگی مخفی داشت. ساواک دنبالش بود. لذا من از طریق دوستان وی، او را پیدا کردم. آقای کروی با مرحوم حاج احمد خمینی ارتباط داشتند. امام هر جا بودند بیانیه‌های خودشان را تلفظی می‌خواندند آقای کروی و چند نفر دیگر ضبط می‌کردند. ما یک نوار کاست می‌گرفتیم بعد آن را پیاده و تایپ می‌کردیم و بعد آن را در شهرها تکثیر می‌کردیم.<sup>۲</sup>

با پیروزی انقلاب اسلامی خانواده کروی می مورد توجه نظام سیاسی جدید قرار گرفتند. به جز مهدی کروی برادر او «شیخ محمد کروی... فعالیت هایش را در شهریور ۵۸ با اشغال یک خانه دو طبقه در شمال تهران (سه راه ضرابخانه) آغاز کرد و این مکان را به عنوان ستاد مرکزی کمیته خانه برای مستضعفان قرار داد. جوانان گرد آمده در اطراف او از طیف‌های مختلف اجتماعی بودند... آنان جوانان جنوب شهری بودند که به عنوان عوامل اجرایی کروی می عمل می‌کردند. دسته‌هایی از مردان جوان در خیابان‌ها گرد می‌آمدند و خانه‌ها و هتل‌ها و زمین‌ها را برای وی شناسایی می‌کردند و او هم رسماً واگذاری این مکان‌های مسکونی را برای نیازمندان و نیز انجمن‌های مرتبط با خودش تأیید و امضا می‌کرد»<sup>۱</sup> مهدی کروی نیز در این خانواده رادیکال مذهبی نگاه خویش را به مستضعفان دوخت و در کمیته امداد امام خمینی مشغول به کار شد. در اینجا نیز او از همکاری اعضای جمعیت مؤتلفه اسلامی برخوردار بود و پیوند خویش را با آنان استوار ساخت. در نخستین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی مهدی کروی از الیگودرز، شهر پدری خویش، نامزد نمایندگی شد و با حمایت حزب جمهوری اسلامی به مجلس راه یافت. در این هنگام حبیب‌الله عسگراولادی جانشین مهدی کروی در کمیته امداد امام خمینی شد و او به عنوان ریاست بنیاد شهید انقلاب اسلامی انتخاب شده بود؛ بنیادی که با جنگ تحمیلی ایران و عراق تأسیس شد و به سرعت در ردیف نهادهای قدرتمند اقتصادی و حتی سیاسی ایران قرار گرفت. مهدی کروی در این مقطع به دلیل سوابق رادیکالیسم سیاسی در خانواده خود و نزدیکی با مرحوم حاج سید احمد خمینی به سرعت در کنار جناح چپ اسلامی قرار گرفت و به عنوان یکی از رهبران روحانی آن مطرح شد؛ در حالی که همچنان روابط صمیمانه خود را با جمعیت مؤتلفه اسلامی که در جناح مقابل ارزیابی می‌شد حفظ کرده بود. رادیکالیسم سیاسی کروی می دو لبه داشت. از سویی همانند سخنان قبل از خطبه‌های نماز جمعه ۱۶ مهر ۱۳۶۱ به

۱. سیاست‌های خیابانی، آصف بیات، نشر و پژوهش شیرازه، صص ۱۲۰-۱۱۹، ۱۳۷۹.

نهضت آزادی حمله می‌کرد و از سوی دیگر در سخنانی قبل از خطبه‌های نماز جمعه ۲۰ اسفند همان سال به آیت‌الله احمد آذری قمی از سران جامعه مدرسین حوزه علمیه قم انتقاد می‌کرد. با وجود این مهدی کروی بی از معدود کسانی بود که خاطرات زندان را فراموش نکرده بود. او همان گونه که با مؤتلفه اسلامی رابطه‌ای صمیمی داشت از گروه‌های منشعب از منافقین نیز حمایت می‌کرد. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات روز دهم بهمن ماه ۱۳۶۱ می‌نویسد:

ظهر آقای مهدی کروی آمد و راجع به آزادی آقای لطف‌الله میثمی مذاکره شد. گویا قرار است اگر اسلحه‌های سازمانش را تحویل دهد آزاد شود.<sup>۱</sup>

ریش‌های مهدی کروی نیز در حال سفید شدن بود و او بیش از پیش به صورت‌بندی نهایی زندگی خود نزدیک می‌شد.

\* \* \*

از نیمه دوم دهه ۶۰ به ویژه پس از رحلت حضرت امام نقش مهدی کروی در جمهوری اسلامی برجسته‌تر شد. با خروج آیت‌الله هاشمی از مجلس و کسب مقام ریاست جمهوری، نایب رئیس پارلمان به جای او نشست. مجلس سوم شورای اسلامی مجلسی در اختیار جناح چپ اسلامی بود، تا آنجا که مهدی کروی به عنوان دبیر مجمع روحانیون مبارز نیابت رئیس را در این مجلس به دست آورد و صندوق خالی موسوی خوئینی‌ها را در مجلس برای جناح چپ پر کرد. مهدی کروی پیش از این نیز یک بار برجای خوئینی‌ها در نمایندگی امام خمینی در حج نشسته بود اما در سال ۱۳۶۶ با حج خوئینی که حاصل حمله نیروهای رژیم عربستان به حجاج تظاهرکننده ایرانی بود عملاً از این مقام برکنار ماند، چه، حج متوقف مانده بود. کروی اما در آستانه تشکیل مجلس سوم در رأس انشعاب برخی روحانیان نزدیک به امام خمینی و مرحوم حاج سید احمد خمینی از جامعه روحانیت مبارز بود که به تأسیس مجمع روحانیون مبارز منتهی

شد. سران گروه تازه تأسیس روحانی کروی، خویشی‌ها، خاتمی، توسلی و محتشمی بودند. این گروه اکثریت مجلس سوم را به دست آورد و پس از هاشمی رفسنجانی نیز ریاست آن را مهدی کروی در اختیار گرفت. با وجود این در بهمن ماه ۱۳۸۰ مهدی کروی با تلخی از این دوره یاد می‌کند:

ما یک دوره سختی را بعد از امام گذرانیدیم. می‌دانید که چه دوره دشواری بود. حالا این شانس ماست در مجلس سوم ما رئیس شدیم چه دنیای مصیبتی بود بعد دو دوره برادر عزیزمان آقای ناطق رئیس بود و الحمدلله اوضاع آرام بود، دوباره ما اینجا گرفتار شدیم. نه سال آقای هاشمی الحمدلله رئیس بود چقدر آرام بود اصلاً مثل اینکه خدا برای ما مقدر کرده بود در مجلس سوم بلوایی داشتیم سرکوجه و خیابان ما را فحش می‌دادند.

نگاهی به حوادث سال‌های ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۱ این سخن مهدی کروی را ثابت می‌کند. گرچه اکثریت مجلس سوم چنان در اختیار جناح چپ بود که حتی یک نفر از جناح اقلیت به هیأت رئیسه آن راه نیافتند و تلاش‌های مکرر آقای ناطق نوری برای ریاست مجلس ناموفق ماند، اما متقدمان آن مجلس تا مرز انحلال آن پیش رفتند و حتی آیت‌الله خزعلی از اعضای شورای نگهبان و شورای بازنگری قانون اساسی از طرح انحلال مجلس در سند جدید قانون اساسی سخن گفت، گرچه طرح آنان با مخالفت اکثریت مجلس و مقام معظم رهبری مسکوت ماند.

در ششم آبان ماه ۱۳۶۹ مهدی کروی خطر تازه‌ای را هشدار داد:

برادر بزرگوار و عزیزمان آیت‌الله یزدی رئیس قوه قضایه در نماز جمعه تهران مطالبی فرمودند که بنده در موقع مناسب پاسخش را خدمتان عرض می‌کنم؛ اینکه در مجلس نطق‌های قبل از دستور قانونی هست یا نیست... طرح این مسائل را بنده خطرناک و دشوار می‌بینم... و طرح مسئله تعطیل نطق‌های قبل از دستور را خطرناک می‌دانم.<sup>۱</sup>

در واقع مجلس سوم نیز مانند مجلس ششم از سوی شورای نگهبان زیر علامت‌های سؤال جدی قرار داشت. سرانجام همانند انتخابات مجلس ششم، نتایج آرای انتخابات در شهر تهران با دستور رهبری از سوی شورای نگهبان تأیید شد. قائم‌مقام دبیر شورای نگهبان در سال ۱۳۶۷ طی اعلامیه‌ای این‌گونه نتیجه انتخابات را تأیید کردند:

با توجه به ابلاغیه حضرت امام خمینی رهبر معظم انقلاب اسلامی مد ظله العالی مبنی بر احراز صحت انتخابات که در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی نیز قرائت شده است حسب‌الامر معظم له صحت انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی حوزه انتخابیه شهرستان تهران اعلام می‌شود.

مجلس سوم اما در ادامه کار نیز دچار مشکل بود، به گونه‌ای که مجمع تشخیص مصلحت نظام برای اولین بار جهت رفع اختلافات شورای نگهبان و پارلمان تأسیس شد. چالش اصلی زمانی رخ داد که مجلس چهارم در آستانه تأسیس قرار گرفت. اکثریت مجلس سوم طی اصلاحیه‌ای کوشیدند احتمال رد صلاحیت خود را در انتخابات آینده کم کنند اما شورای نگهبان حذف عبارت «التزام عملی به اسلام و نظام» را از شروط نامزدی پارلمان پذیرفت و جامعه مدرسین به نیابت از این نهاد از اکثریت مجلس انتقاد کرد.

در نامه جامعه مدرسین، اکثریت مجلس به «هموار کردن راه آن برای ورود لیبرال‌ها و مقدم مراغه‌ای‌ها و بنی‌صدرها و متجاهرین به فسق و ضد ولایت فقیه‌ها» متهم و حذف شروط مذکور از شرط نامزدی در حکم «تیر خلاص به احکام اسلام و روحانیت مبارز» دانسته شده بود. البته جامعه مدرسین قید کرده بود که

جناب آقای کروبی همیشه ما و شما هستیم که به احکام خلاف شرع رأی ندهیم.

در اینجا بود که مهدی کروبی به میدان آمد و در جواب به جامعه مدرسین

نوشت:

من نمی‌دانم که تحقیر و تضعیف مجلس شورای اسلامی چه سودی برای آقایان به همراه خواهد داشت... اینجانب با شناختی که از مجلس و اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان متعهد و حزب‌اللهی دارم به شما اعضای جامعه محترم مدرسین اطمینان می‌دهم که نمایندگان عزیز، این پیروان راستین و صدیق خط ولایت فقیه که سابقه خدمتی و مبارزاتی برخی از آنان از بعضی از اعضای محترم آن جامعه بیشتر و روشن‌تر است، به کوری چشم دشمنان انقلاب و اسلام مانند کوهی استوار در برابر لیبرال‌ها، سرمایه‌دارها، تحجرگراها، مقدس‌مآب‌ها، حججیه‌ای‌ها، ولایتی‌ها و ... ایستاده‌اند.

در واقع اکثریت مجلس سوم با تجربه انتخابات مجلس دوم خبرگان این نگرانی را داشتند که بار دیگر مشمول رد صلاحیت گسترده شوند. در آن انتخابات شورای نگهبان احراز شرط اجتهاد در داوطلبان را موقوف به امتحانی کرده بود که از سوی این شورا برگزار می‌شد، در حالی که در گذشته تأیید مراجع تقلید برای احراز این شرط کافی بود. مهدی کروی نیز دعوت به امتحان شده بود. اما او که چنین دعوتی را توهین به خویش می‌دانست از این کار سر باز زد. سیدعلی‌اکبر محتشمی در نامه‌ای خطاب به شورای نگهبان آورده است:

حجت‌الاسلام والمسلمین کروی شخصیتی که مورد علاقه و تأیید امام بوده و از سوی ایشان چند سال امیرالمحجاج (لازمه‌اش اجتهاد است) بوده‌اند و تعدادی از فقهای عظام حوزه بالاتفاق اجتهاد ایشان را تصدیق کرده‌اند دعوت به امتحان می‌شود.

نمایندگان مجلس نیز در اطلاعیه‌ای تأکید کردند:

حدود ده تن از فقها و مجتهدین بنام حوزه علمیه قم معتقد می‌باشند که جناب آقای کروی در سطح بالایی از تجزی و اجتهاد می‌باشد و علاوه بر آن به لحاظ شخصیت سیاسی و نقشی که به عنوان مجاهد صدر انقلاب و از یاران صدیق حضرت امام داشته است صلاحیت کامل عضویت در مجلس خبرگان رهبری را دارا می‌باشد.

سرانجام نه کروبی و نه هیچ کس از اعضای مجمع روحانیون به مجلس دوم خبرگان راه نیافتند. همین اتفاق در مجلس چهارم تکرار شد. با وجود آنکه صلاحیت مهدی کروبی در این انتخابات تأیید شد اما رئیس مجلس از قرار گرفتن در فهرست نمایندگان تهران بازماند. به نظر می‌رسد بخشی از این عدم موفقیت به فضای سیاسی وقت باز می‌گشت که کروبی در نطق اخیر خود نیز به آن اشاره کرده است. مهدی کروبی در آن مقطع به عنوان یک تندرو سیاسی در برابر جناح میانه‌رو اسلامی شناخته می‌شد، چنان که خود در آذرماه ۱۳۷۰ گفته بود:

من این تعبیر رادیکال و میانه‌رو را درست نمی‌دانم. ما همگی در کنار هم هستیم... در رابطه با اینکه من جزو رادیکال‌ها باشم این طور نیست. من داعی دارم که آن خطی که امام ترسیم کرده آن را تبعیت می‌کنم. اگر آن را رادیکال می‌دانند رادیکال هستم اگر میانه‌رو می‌دانند میانه‌رو هستم.

بدین ترتیب در حالی که رادیکالیسم در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ یک افتخار بود در دهه ۷۰ جناح محافظه‌کار با میانه‌رو خواندن خود رادیکالیسم را یک خطا معرفی می‌کرد. از سوی دیگر، شایعات درباره زندگی خصوصی مهدی کروبی چنان اوج گرفت که در سال ۱۳۷۶ و ظهور دوباره او در صحنه سیاسی، فردی پرسید: «شما در عروسی دخترتان چرا سکه پخش کردید؟ اما، چنانکه در این گزارش آمد، کروبی دختری ندارد. شاید وجود شناسنامه‌ای معمول با نام یک دختر، که پیشتر به آن اشاره کردیم، چنین توهمی را ایجاد کرده است. از این رو او پاسخ داد:

ما دختر نداریم. زمان هم خیلی غصه‌دار است که چرا دختر ندارد. من فقط می‌گویم که چنین چیزی اصلاً وجود نداشته است. خود مقام رهبری روزی به من گفت شایعه شده بود که فلانی در عروسی دخترش برای لباس عروس ۵۰۰ هزار تومان پول داده است من گفتم اصلاً فلانی دختر ندارد.<sup>۱</sup>

همین اشارات است که هنوز در سال ۱۳۸۰ مهدی کروبی را می‌آزارد؛ به گونه‌ای که در آخرین نطق خود گفت:

یک زن داریم و زن ما را هم همه می‌شناسند. چهار تا پسر داریم و دو تا از بچه‌هایمان دوران انقلاب به جبهه می‌رفتند... همسر بنده هم همین طور در مجلس بوده، در مسئولیت‌های دیگر بوده، تنها زنی است که امام از ایشان تقدیر و تشکر کرده... به شما بگویم، اگر شما نمایندگان خواستید برای ما جشن هم بگیرید سه چهار ماه دیگر ۴۰ سال است که با هم زن و شوهر هستیم. این را هم بدانید!

اما با اتهام مالی به مهدی کروبی در سال ۷۱ (در حالی که همزمان تندرو و مخالف فضای باز اقتصادی خوانده می‌شد) قطعات پازل کامل شد و او به همراه جناح چپ به مدت پنج سال، از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۶، از قدرت خارج شد. با پایان دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی جناح محافظه‌کار اسلامی خود را آماده قبضه کامل قدرت (پس از مجلس و دیگر اجزای حاکمیت) می‌کرد. این در حالی بود که جناح چپ اسلامی نیز مایل بود پس از آزمون نسبتاً موفق مجلس پنجم در حفظ اقلیت وابسته به خود، یک بار دیگر شانس خود را امتحان کند. از این رو به پیشنهاد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، گروه‌های چپ اسلامی بر سر میرحسین موسوی برای ریاست جمهوری توافق کردند. مجمع روحانیت مبارز نیز پس از پنج سال توقف فعالیت‌های خود، با صدور اطلاعیه‌ای در روزنامه سلام آغاز دوباره فعالیت خویش را اعلام کرد. اما در همان هنگام اعلامیه کوتاه انصراف مهندس موسوی در کنار بیانیه روحانیون مبارز منتشر شد. پس از این اعلام انصراف موسوی، مطبوعات جناح مخالف از احتمال نامزدی مهدی کروبی سخن گفتند و حتی از دیدار غلامحسین کرباسچی با او خیر دادند. اما مهدی کروبی برای نامزدی سید محمد خاتمی فعالیت می‌کرد. سرانجام خاتمی نامزد جناح چپ شد. در آغاز امید کمی به پیروزی وجود داشت اما هر روز احتمال ریاست جمهوری او افزایش می‌یافت و به همین میزان، حملات به خاتمی شدیدتر می‌شد. شدیدترین حمله از قوی‌ترین چهره جناح مقابل صادر شد. آیت‌الله مهدوی کنی طی سخنانی نسبت به خطر تکرار مشروطیت هشدار داد و تلویحاً از بنی صدر

دوم سخن گفت. در اینجا بود که تنها آیت‌الله مهدی کروی می‌توانست به او پاسخ گوید. دو همبند قدیمی زبان یکدیگر را بهتر درک می‌کردند:

آقای آیت‌الله مهدوی از چهره‌های عزیز، از شخصیت‌های مورد توجه و عنایت امام و مقام رهبری هستند. سال‌ها در روحانیت مبارز در خدمت ایشان بودیم. بنده با ایشان از سال ۴۲... در زندان بودیم... با هم از قزل قلعه بیرون آمدیم. ایشان از چهره‌های شاخص با ارزش و روحانی هستند. بحث‌هایی که آقای مهدوی شروع کرده بودند ما احساس کردیم اگر مطرح شود مطلوب نیست... گفتیم ما اتمام حجت کرده‌ایم... با توجه به اینکه باز با جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای انواری... ما مدت‌ها دوست و رفیقیم و هم در زندان قصر هم در اوین با هم بوده‌ایم و روابط عاطفی مان هم محکم است من جلسه‌ای با آقای انواری گذاشتم... مفصل با ایشان صحبت کردم که ما برای آقای مهدوی حرمت قائلیم؛ ایشان چنین بحثی را شروع کرده است؛ ما این بار جواب ندادیم اما اگر این بحث ادامه یابد حق شرعی و قانونی ماست که جواب بدهیم... روزی که ما آقای خاتمی را راضی به شرکت در انتخابات کردیم به ریاست جمهور محترم و دفتر مقام رهبری عرض کردم که ما آقای را وارد صحنه کرده‌ایم حالا که وارد صحنه شده او دارای حیثیت و شخصیتی است و اگر بخواهد مورد تعرض قرار بگیرد ما ناگزیریم از او دفاع کنیم. خلاصه غیرتمند هستیم و حاضر نیستم کسی را به میدان هل دهیم و بعد او را رها کنیم... روزهایی که به آقای خاتمی اصرار می‌کردیم و او زیر بار نمی‌رفت می‌گفت شما به من می‌گویید بیا، من به میدان می‌آیم بعد ممکن است تندی و پرخاش و هتاک و حمله صورت گیرد. گفتیم مطمئن باش نمی‌گذاریم تنها بمانی.<sup>۱</sup>

پاسخ آیت‌الله مهدی کروی به آیت‌الله مهدوی کنی در گفت‌وگو با روزنامه

همشهری منتشر شد. کرویوی روزی را به یاد آورده بود که بنی صدر نام میرحسین موسوی را از کابینه خط زده بود و مهدوی کنی را پذیرفته بود. کرویوی در عین حال به یاد آورد که بنی صدر نامزد انتخاباتی جامعه روحانیت مبارز بوده است نه مجمع روحانیون مبارز. با پیروزی سید محمد خاتمی جناح چپ به قدرت بازگشت اما مهدی کرویوی تا سال ۱۳۷۹ صبر کرد تا به عنوان نماینده بیست و ششم تهران وارد مجلس شود. نخستین نزاع او با نیروهای جوان تر جناح چپ بود که از ریاست یک غیر روحانی بر مجلس دفاع می کردند. اما مهدی کرویوی می دانست که چنین اتفاقی در جمهوری اسلامی چقدر زود است. او همچنین تصدی ریاست مجلس را به عنوان سخنگوی اکثریت نپذیرفت و اصرار کرد که رئیس قوه مقننه است. هنگامی که سید محمد خاتمی نیز از این نظریه دفاع کرد چپ‌های جوان به ریاست کرویوی رضایت دادند. سال اول برای مهدی کرویوی سال بیعت دوباره بود. هنگامی که اصلاحیه قانون مطبوعات در مجلس مطرح شد وی به صراحت از ولایت مطلقه فقیه دفاع کرد و به فرمان مقام رهبری آن را از دستور کار مجلس خارج کرد. بیعت مهدی کرویوی در مصوبات دیگر نیز چنان بود که محافظه کاران هم در او چهره آشنای سال‌های گذشته را یافتند. همین آشنایی و اعتماد سبب شد نقش کرویوی در عصر تعلیق اصلاحات به عنوان مرد میانه میدان تثبیت شود. او که در انتخابات پارلمانی سال ۱۳۷۸ برای تأیید صلاحیت بسیاری از داوطلبان (از جمله عزت‌الله سبحانی) شخصاً فعالیت کرده و با شورای نگهبان تماس گرفته بود، پس از کسب مقام ریاست مجلس در کاستن از سوء تفاهم میان دو جناح نقش فعال تری ایفا کرد. دفتر مهدی کرویوی در دو سال گذشته به صورت لوپی جرگه جناح‌های سیاسی درآمد است. تلاش او در هیچ سطحی از فعالیت‌ها متوقف نمانده است: از سطح کسب مرخصی برای برخی زندانیان سیاسی تا ایجاد زمینه‌های آزادی آنان و حتی نام بردن از نیروهایی که گرچه هم اکنون خارج از قدرت قرار دارند اما دارای سوابق سیاسی ده‌سوی با جمهوری اسلامی بوده‌اند.

ریش‌های مهدوی کرویوی سفید شده است. او می‌داند چگونه از سابقه

سیاسی خود برای حل ریش سفیدانه مسائل جدید استفاده کند.

مهدی کروی اینک به منطقی‌ترین صورت‌بندی شخصیتی خویش نزدیک شده است. قرار نیست او از دموکراسی یا اصلاحات به گونه‌ای سخن بگوید که روشنفکران جدید سخن می‌گویند. او باید امام، انقلاب، زندان و دوران وحدت نیروهای سیاسی را به یاد آورد و از فرصت‌هایی که جناح‌ها به یکدیگر می‌دهند برای ایجاد تنفس مصنوعی استفاده کند. به خاطر داشته باشیم نقشی که مهدی کروی اکنون به عهده گرفته است بیش از اینکه دورخیز او برای مقام ریاست جمهوری آینده باشد، به صورت‌بندی نهایی شخصیت سیاسی او باز می‌گردد. طیف گسترده‌آشنایان او در نظام سیاسی، از مؤتلفه اسلامی تا مجاهدین خلق، از عسکراولادی تا لطف‌الله میثمی، از روحانیت مبارز تا روحانیون مبارز، از مهدوی کنی تا محمد خاتمی، کروی را به تعریف اصلی خود نزدیک کرده است. او ریش سفید جمهوری اسلامی است.



## فصل سوم

# انقلابی که صادر نشد

دگرذیسی در دیپلماسی جمهوری اسلامی

## فیدل کاسترو بیست سال دیر به ایران آمد

وقتی اتحاد جماهیر شوروی فرو پاشید تنها تغییری که در کوبا رخ داد لباس رسمی فیدل بود. فیدل کاسترو اندکی بعد از فروپاشی کشور مادر به فکر افتاد برای یک بار هم که شده یونیفورم سبز رنگی را که در سال ۱۹۵۹ با آن از کوه‌های سیراماترا همراه با ارنستو چه‌گوارا پایین آمده و به نخست‌وزیری، ریاست جمهوری و رهبری رسیده بود از تن به درآورد و سفارش چند دست کت و شلوار بدهد. دو رهبر جهان سومی به یونیفورم ثابتی که در طول سال‌های مبارزه از تن به در نکردند، مشهورند: یاسر عرفات و فیدل کاسترو. عرفات حتی پس از افول ستارهٔ اقبال دوستان چپ‌گرای خود در بلوک شرق لباسش را عوض نکرد اما عقایدش را چرا. پیرمرد جز یک بار که گول صدام حسین را خورد، به راست زده و پشت سر ایالات متحده آمریکا حرکت کرده است. اما فیدل کاسترو برخلاف عرفات عمل کرد. او تنها لباسش را عوض کرد اما عقایدش را نه. فیدل پس از آنچه خود ویرانگری گورباچف در شوروی نامید در مصاحبه‌ای با یک دوست به صراحت گفت: اگر یک بار دیگر متولد شوم همین مسیر انقلابی را انتخاب می‌کنم. کاسترو حتی در دوره‌ای که وفادارترین چپ‌ها می‌کوشیدند حساب سوسیالیسم و مارکسیسم را از استالین و استالینسم جدا سازند در بارهٔ دیکتاتور گفت:

استالین اشتباهات بزرگی مرتکب شد، اما کامیابی‌های بسیار بزرگی هم

داشت. به نظر من از لحاظ تاریخی ساده‌لوحانه است که استالین را به خاطر آنچه امروز در شوروی رخ داده است سرزنش کنیم چون هیچ انسانی نمی‌توانست به تنهایی خالق چنین اوضاعی باشد.

و جالب اینجاست که بدانید این همان کاسترویی است که چندین سال پس از به قدرت رسیدنش یک مارکیست شد. فیدل خودش می‌گوید در دانشگاه سعی کرده بود کتاب کاپیتال مارکس را مطالعه کند ولی از صفحه ۳۷۰ پیشتر نرفت. در جایی دیگر بی‌پرده‌پوشی گفت، وقتی ما مبارزه را شروع کردیم نمی‌توانستیم خود را مارکیست بدانیم. در ۲۲ ماه مه ۱۹۵۹ او در یک نطق تلویزیونی که در سراسر کوبا پخش شد کمونیست‌ها را متهم ساخت که ضدانقلابی هستند چرا که برای ازدیاد دستمزدها دست به خرابکاری می‌زنند. اما ماهی کوچک حتی در پناه و پشت گوش ماهی بزرگ نیز در امان نیست. آمریکا که از حذف باتیتا دیکتاتور تحت حمایت خود در کوبا به دست کاسترو دل خوشی نداشت و از سوی دیگر دوستی نزدیک رهبر کوبا با ارنستو چه‌گوارا انقلابی اسطوره‌ای آمریکای لاتین را به مثابه ایجاد پایگاه‌هایی برای نهضت‌های اجتماعی و سوسیالیستی حوزه استحفاظی خود براساس دکترین مونروئه می‌دید (او گفته بود قاره آمریکا حیاط خلوت ایالات متحده است) هر روز بر کاسترو و جزیره کوچکش بیشتر فشار می‌آورد.

زوج کاسترو - چه‌گوارا در آن سال‌ها نه فقط دل‌کوبایی‌ها، که دل‌بسیاری از جوانان ضد سرمایه‌داری اروپا و ضد استعمار آسیا را نیز ربوده بود. روس‌ها از انقلاب کارگری و شهری دفاع می‌کردند و چینی‌ها از انقلاب دهقانی و روستایی پیروی می‌کردند. جنگ چریکی - پارتیزانی را اما نه لنین توصیه می‌کرد و نه مائو؛ در حالی که کاسترو و چه‌گوارا از این راه پیروز شده بودند و این برای بسیاری از مبارزان جهان سومی که نه جنبش کارگری درخور یا صنعت زاینده پراولتاریایی داشتند، و از سوی دیگر دهقانان را نیز خرده‌بورژواهای محافظه‌کار فاشیست می‌دانستند، بسیار جذاب بود. جنبش چریکی در عمل انقلابی چه‌گوارا مثل آن بمب کوچکی بود که باید بمب بزرگ را منفجر می‌کرد، و این جز با انفجار بمب کوچک ممکن نبود. جنبش‌های چریکی بیشتر نقش یک قربانی را بازی

می‌کردند. همین میل به کاستروئیسم بود که در ایران انگیزه‌های گروه‌هایی چون مجاهدین اولیه (متأقین بعدی) و فداییان را رقم زد. بجز مجاهدین اولیه که مسلمان بودند و مرتدان در آنان راه یافتند و گروهی مارکسیستی (بیکار) را ساختند، یک گروه اسلامی دیگر نیز تحلیل مبارزه چریکی را پذیرفته بود: حزب ملل اسلامی، که در نطفه خفه شد. جالب اینجاست که همه اینان در سال‌های بعد زار و خسته از تقلید به دام تروریسم افتادند. انقلاب اسلامی ایران پیروز شد اما نه با چریک‌های کاسترویی، که از طریق مبارزه توده‌ای امام خمینی.

کاسترو بیست سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نیمه اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۰ به ایران آمد. او بیست سال دیر آمد. آن روز که هنوز بازار مبارزه چریکی داغ بود مارکسیست‌ها و مذهبی‌ها هر دو به او احترام می‌گذاشتند. اما کاسترو دیر آمد. چریک‌ها مرده‌اند و چریک‌گرایی هم مرده است. اکنون آنکه به استقبال او می‌آید سیدمحمد خاتمی است: یک اصلاح‌طلب؛ کسی که شاید تنها نقطه اشتراکش با فیدل را، گذشته از یک تاریخ پرخطر، در دیپلماسی بجوید: ایران و کوبا هر دو مخالف ایالات متحده هستند. مهم نیست که خاتمی از یک دموکراسی ادواری سخن می‌گوید و کاسترو چهل سال است حکومت می‌کند. مهم نیست که خاتمی مدافع یک برنامه اقتصادی باز است و کاسترو هنوز از سوسیالیسم دفاع می‌کند. حتی هیچ مهم نیست که دختر فیدل چند سال قبل به ایالات متحده گریخته است و هر از چندگاهی یک قایق شکسته کوبایی تعدادی فراری را راهی آمریکا می‌کند. مهم این است که کاسترو، همچنان زیرگوش آمریکا مستقل مانده است، این برای ایران عصر خاتمی که با سماجت و در سفر به آلمان و فرانسه و ایتالیا و چین و هند و کوبا و روسیه در صدد شکست اقتدار خود خوانده ایالات متحده است، ضروری است. کاسترو هنوز به عنوان یک سوسیالیست و یک انقلابی، به احترام انقلابی که کرده است، به احترام مردمی که درست در همان لحظه که پای سخنرانی‌های هفت ساعته‌اش خسته می‌شوند در دل او را به خاطر ریشه‌کنی یسواد و بیکاری و بیماری می‌ستایند، مورد احترام است. کاستروی مبارز، کاستروی مستقل، کاسترویی که در اوج بلوک‌بندی جهان،

جنش عدم تعهد را راه انداخت، کاسترویی که هرگز در دام مذهب‌ستیزی مارکسیسم نیفتاده و کاسترویی که دوست صمیمی گابریل گارسیا مارکز است، هنوز مورد احترام است.

اما دیگر هیچ دانشجویی به موهای بلند، ریش‌های انبوه و یونیفورم سبزرنگ فکر نمی‌کند و عکس کاسترو را به دیوار نمی‌آویزد. از آن شاه‌کوتوله کمونیست، کیم ایل سونگ در کره شمالی که بگذریم (او درها را بسته و دیوارها را بلند ساخته و موج‌های رادیو را کوتاه کرده است تا صدای جامعه باز به پیونگ یانگ نرسد) و مارکسیسم سوسیالیست‌های بازاری چین را هم که جدی نگیریم، کاسترو تنها مارکسیست و بلکه تنها کاریمای زنده عصر ماست که گرچه در آن لباس سبزرنگ چریکی به تاریخ پیوسته است اما کت و شلوار می‌پوشد و کراوات می‌بندد و با ما تا هزاره جدید نیز می‌آید.

## کیک، کلت و کتاب مقدس

### یک گزارش رسمی از ماجرای مک فارلین<sup>۱</sup>

در نیمه مهرماه گذشته، سردار پاسدار محسن رشید رئیس مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در گفت‌وگویی با خبرگزاری دانشجویان ایران به یکی از نقاط حساس دیپلماسی جمهوری اسلامی بازگشت و گفت:

جریان مک فارلین اقدامی قدرتمندانه از سوی نظام ماست که هنوز جزئیات آن شکافته نشده است.

وی با اشاره به نقش دولت‌های غربی در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران این بازخوانی را چنین آغاز کرد:

ادامه جنگ بعد از خرمشهر ... زبان بسته نظام جهانی را برای گفت‌وگو با ایران باز کرد. ابتدا عناصر مرضی‌الطرفین از ترکیه و سپس آلمان پیام آور شدند. سپس مک فارلین وارد ایران شد و در نهایت قطعنامه ۵۹۸ تصویب شد که برای اولین بار ایران توانست نسبت به نظام جهانی کمی اعتماد کند.

۱. در تهیه این گزارش رسمی از مقالات آقایان بونس شکرخواه و بهروز گرانپایه در مجله کیهان سال، شماره سال‌های ۱۳۶۵، ۶۶ استفاده شده است.

سردار محسن رشید درباره سفر جنجالی مک فارلین در مقام نماینده دولت آمریکا به ایران گفت:

نمی‌توانیم بگوییم که ابتکار عمل برای آمدن مک فارلین در دست چه کسی بود... نحوه اقدام آمریکا منجر به دستور حضرت امام مبنی بر عدم مذاکره مسئولان درجه یک نظام با مک فارلین شد، اما این مسئله حضور وی را در تهران نفی نمی‌کند، مسئله‌ای که در صورت مصلحت روزی مسئولان درباره آن سخن خواهند گفت.

این سردار سپاه پاسداران همچنین درباره فرآیند افشای سفر محرمانه مک فارلین به تهران افزود: «بین زمان حضور مک فارلین در تهران و زمان افشای آنکه به دستور امام انجام شد، فاصله زیادی است و این سؤال می‌تواند مطرح باشد که امام به رغم مخالفت با مذاکره با مک فارلین چرا به افشای همزمان آن دستور نداد، شاید پاسخ به این سؤال کمی دشوار باشد ولی تأمل در آن آموزنده است. آنچه مسلم است زمانی دستور به افشای آن داده شد که عناصر مشکوک به همکاری با اسرائیل در صدد سوء استفاده از این واقعه برآمدند و خیر محرمانه را در یکی از روزنامه‌های منطقه افشا کردند.» بدین ترتیب پس از پانزده سال موضوع مک فارلین، این بار به آرامی، به دور از هیجان و در هیئت یک پرونده تاریخی به فضای سیاسی ایران بازگشت.

### افشای دوجانبه

عصر روز سیزدهم آبان ۱۳۶۵، در مراسم سالگرد تسخیر سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران، آقای هاشمی رفسنجانی سخن می‌گفت. او در این سخنرانی ناگهان موضوع را به یک افشاگری داغ بازگرداند و به سفر مک فارلین و چند تن دیگر، با پاسپورتی ایرلندی و با نام شون دولین به تهران اشاره کرد. مک فارلین در یک فروند هواپیمای حامل اسلحه‌های خرید شده توسط جمهوری اسلامی ایران وارد پایتخت شده و به نشانه حسن نیت سه هدیه همراه خود آورده بود: کیک، کلت و کتابی که رونالد ریگان رئیس جمهور آمریکا صفحه آغازین آن را

امضا کرده بود: کتاب مقدس مسیحیان، انجیل.

این در حالی بود که پیش از افشاگری رئیس وقت مجلس شورای اسلامی، مجله عربی الشراع چاپ بیروت در شماره دوم نوامبر ۱۹۶۸ (یازدهم آبان ماه ۱۳۶۵) خبری را در این رابطه منتشر کرده بود. این مجله همان مرجعی است که سردار محسن رشید اخیراً به آن اشاره کرده و مدیران یا رابطان با آن را عناصر مشکوک به همکاری با اسرائیل خوانده که سبب‌ساز صدور دستور افشای مک فارلین شده‌اند. در واقع اظهارات رئیس مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در تحلیل افشای ماجرای مک فارلین معطوف به یک پیش‌فرض است:

اگر ما در نظام آمریکا دو لابی یهودی و مسیحی را فرض کنیم و برخورد دوگانه آنان را در حوادث بررسی کنیم لابی صهیونیستی همواره مخالف نزدیکی آمریکا با ایران در بعد از انقلاب بوده است و در برابر هر اتفاقی که منجر به نزدیکی این دو کشور شود واکنش تندی نشان داده. به همین دلیل اسرائیل همواره مانعی برای نزدیکی دو کشور بوده است.

محسن رشید در عین حال افزوده است: افشای ماجرای مک فارلین نشان دهندهٔ دوگانگی در بین سیاست‌گذاران آمریکایی است و اینکه جناح‌هایی در آمریکا نمی‌توانند بین منافع خود و منافع اسرائیل تشخیص و تفکیکی قائل شوند.

## واقعیت دوجانبه

ماجرای مک فارلین ریشه در واقعیتی دوجانبه داشت. روزگاری آقای هاشمی رفسنجانی در مصاحبه‌ای یک سوی این واقعیت را این گونه تشریح کرد:

از همان روزهای اول همه دنیا می‌دانستند که سیستم نظامی ما به دلیل برجای ماندن از زمان شاه مخلوع، غربی و آمریکایی است. هواپیماها، رادارها، توپ‌ها و خیلی تانک‌های مان غربی است و همه می‌دانند که کشوری که از نظر سطح ترقی مثل ما است قدرت اینکه این امکانات را خودش تهیه کند ندارد و جایگزین کردن یک سیستم نظامی دیگر برای

کشوری مثل ما که با هر دو ابرقدرت درگیر هستیم مقدور نیست. لذا برای ما کاملاً طبیعی بود که سیستم نظامی موجود را حفظ کرده و آن را تدارک کنیم.<sup>۱</sup>

این واقعیت سبب شد که جمهوری اسلامی برای تداوم جنگ با عراق و دفاع از کشور در صدد تأمین تسلیحاتی خود برآید:

شاید ده یا بیست بار از مسئولان کشور شنیدند که ما به هر حال از جیب همین غربی‌ها، دلال‌ها و یا کمپانی‌های غربی آنها را بیرون می‌آوریم؛ با واسطه، بی‌واسطه، گران‌تر و گاهی ارزان‌تر.<sup>۲</sup>

در نتیجه، ایران با استفاده از رابطانی چون منوچهر قربانی‌فر و عدنان خاشوقچی خرید قطعات هواپیمای اف - ۱۴، موشک هاگ یا رادارهای دی‌اسپورت و انواع اسلحه از این دست را در دستور کار خود قرار داد. از سوی دیگر آمریکا نیز گمان می‌کرد می‌تواند از نفوذ معنوی جمهوری اسلامی ایران بر مقاومت اسلامی به ویژه در لبنان برای آزادی گروگان‌های خود در این کشور استفاده کند. رونالد ریگان رئیس جمهور آمریکا یک بار پیش از این نیز با تلاش در راه آزادی گروگان‌های سفارت آمریکا در تهران (لانه جاسوسی) توانسته بود رقیب دموکرات خود، جیمی کارتر را شکست دهد و خود وارد کاخ سفید شود. او این بار نیز امیدوار بود موفق به تثبیت دولت جمهوریخواهان شود. در واقع آزاد نشدن گروگان‌های لانه جاسوسی در تهران تا پایان دوره ریاست جمهوری کارتر، که مانع از اجرای طرح سورپریز اکتبر شد، مهم‌ترین عامل در شکست او به حساب می‌آمد. کارتر بر آن بود که با اجرای طرح سورپریز اکتبر بحرانی را که با پذیرش محمدرضا شاه (مخلوع) در آمریکا آفریده بود پایان دهد و محبوبیت از دست رفته دموکرات‌ها را بازگرداند. اما با وجود تلاش‌های رازآلود افرادی چون ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت و صادق قطب‌زاده، جمهوری اسلامی ترجیح داد چنین امتیازی را به دموکرات‌ها ندهد. بدین ترتیب

۱. کیهان هوایی، ۱۳۶۶/۱/۱۷.

۲. هاشمی رفسنجانی، کیهان هوایی، ۱۳۶۶/۱/۱۷.

دموکرات‌ها از ورود به کاخ سفید محروم شدند و دو جمهوریخواه، ریگان و بوش (اول) برای دوازده سال رهبری ایالات متحده را در دست گرفتند.

### ضلع سوم

در اینجاست که رژیم صهیونیستی وارد داستان می‌شود. اسرائیلی‌ها با آگاهی از نیاز تسلیحاتی ایران در صدد آلوده کردن کانال ارتباطی برمی‌آیند. حضرت امام در این زمان و در پی انتشار شایعاتی مبنی بر ورود اسرائیل به منابع تسلیحاتی جمهوری اسلامی ایران می‌فرمایند: «اسرائیل دست به دریا هم که بزند، دریا نجس می‌شود.» اما اسرائیل از اجرای طرح خود دست نمی‌کشد. اسرائیلی‌ها وارد گفت‌وگو با دولت آمریکا می‌شوند و دو استدلال مطرح می‌کنند. اول آنکه «الان شوروی‌ها در ایران بیشتر اطلاعات و نیرو دارند و آمریکا با این وضع فاقد مانور لازم در حال و آینده خواهد بود.» و دوم اینکه «در رابطه با جنگ باید از طولانی شدن آن تا موقعی که طرفین (عراق و ایران) به بن‌بست برسند دفاع کرد.»<sup>۱</sup> پیشنهاد عملی اسرائیلی‌ها فروش اسلحه به ایران بود.

### دلالتان اسلحه

آقای هاشمی رفسنجانی در همان مصاحبه معروفی با هفته‌نامه کیهان هوایی از دلالت‌هایی یاد کرده بود که به وسیله آنان امکان خرید اسلحه به وجود می‌آمد. در پنجم آذرماه ۱۳۶۵، پس از افشای ماجرای مک فارلین، دولت اسرائیل در اقدامی تدافعی بیانه‌ای از سوی اسحاق شامیر نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی منتشر کرد که در آن آمده بود:

دولت اسرائیل تأیید می‌کند که به درخواست ایالات متحده در انتقال تسلیحات دفاعی و لوازم یدکی از آمریکا به ایران همکاری کرده است. وجه این تجهیزات به وسیله یک نماینده ایرانی مستقیماً به بانکی در سوئیس پرداخت گردید.

۱. کیهان‌سال، بهروز گرانمایه، سال ۱۳۶۵-۶۶.

نام این نماینده ادعایی هرگز فاش نگردید اما نام دو دلال دیگر در پی افشاگری دوجانبه بر سر زبان‌ها افتاد: منوچهر قربانی فر و عدنان خاشوقچی. عدنان، سرمایه‌دار معروف عرب (عربستان سعودی)، یکی از کسانی است که علاوه بر قاچاق اسلحه، به قاچاق دیپلمات (مک فارلین) نیز دست می‌زد. او در گفت‌وگویی با مجله آلمانی اشترن از فوریه ۱۹۸۵ یاد می‌کند که در هامبورگ در یک نمایشگاه فرش با منوچهر قربانی فر دیدار کرد. قربانی فر در تحلیلی چنین ادعا می‌کند که در ایران سه خط سیاسی وجود دارد:

خط اول از نظر سیاست داخلی و خارجی طرفدار غرب است، خط سوم از نظر سیاست اقتصادی لیرال ولی از نظر سیاست خارجی موضع خصمانه نسبت به غرب دارد و فقط خط دوم است که سیاست رادیکال بنیادگرایی دارد و خواهان صدور انقلاب است.<sup>۱</sup>

تحلیل تفرقه‌افکنانه و غلط منوچهر قربانی فر به گونه‌ای بود که حتی عدنان خاشوقچی می‌گوید:

من این‌گونه برداشت کردم که قربانی فر یک مأمور بلند پایه جاسوسی باشد.

قربانی فر به عدنان پیشنهاد کرده بود به خط اول کمک شود تا رادیکال‌ها کنار گذاشته شوند. عدنان نیز به دلیل روابط نزدیکی که با رهبران خاورمیانه، از پرز صهیونیست تا عرفات داشت، وارد مذاکره برای ایجاد کانال میان ایران و آمریکا می‌شود. سعودی‌ها این پیشنهاد را رد می‌کنند و می‌گویند که این تحلیل را قبول ندارند و نمی‌خواهند با ایران درگیر شوند. مصری‌ها البته استقبال کردند اما هنگامی که از طریق آمریکایی‌ها هویت منوچهر قربانی فر را شناسایی کردند و دریافتند که او حتی مورد اطمینان آمریکا نیست از پذیرش نقش واسطه سر باز زدند. در این هنگام عدنان خاشوقچی ملاقاتی میان رئیس سابق مرساد و قربانی فر ترتیب می‌دهد و سپس در ۱۵ جولای ۱۹۸۵ نامه‌ای به مک فارلین مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری آمریکا می‌نویسد. از اینجاست که پای مک

فارلین نیز به میدان کشیده می‌شود.

### محموله مشکوک از تل‌آویو تا تبریز

مک فارلین هنگامی که راهی تهران می‌شد گمان می‌کرد سطح روابط غیر علنی به حدی رسیده است که طرفین ترجیح دهند از هرگونه افشاگری خودداری کنند، غافل از آنکه امام خمینی و جمهوری اسلامی هنوز دست برتر را در این روابط در آستین دارند. آمریکایی‌ها در واقع به محموله ماه سپتامبر که با طراحی اسرائیل وارد شده بود دل بسته بودند.

در ماه سپتامبر اولین محموله شامل یک هواپیما پر از موشک‌های تاو از تل‌آویو به تبریز حمل گردید. اسرائیلی‌ها می‌گویند که انتظار داشتند در پی این اقدام ویلیام باکلی (مسئول سازمان سیا در بیروت) آزاد شود اما باکلی مرده بود و سیا از این قضیه اطلاع داشت در حالی که اسرائیلی‌ها را در جریان قرار نداده بود. چون اتفاقی پس از آن روی نداد و دو هفته بعد یک هواپیمای دیگر حامل سلاح به ایران ارسال شد که منجر به آزادی بنجامین ویرکشیش آمریکایی گردید.<sup>۱</sup>

### مک فارلین در تهران

بدین ترتیب رابرت مک فارلین مشاور رئیس‌جمهور آمریکا در پناه کاذب به پوشش امنیتی اقداماتی متقابل ایران و آمریکا راهی تهران شد. سفر مک فارلین به تهران محصول برنامه‌ریزی شده سران کاخ سفید برای تحقق بخشیدن به تحلیلی بود که فقط منوچهر قربانی فر آن را بر زبان آورده بود. یکی از مقامات آمریکایی به نام جان کستر (که خود نیز در بحران مک فارلین قربانی شد) درباره هدف ایالات متحده از سفر مک فارلین گفته است:

مسئله سرنگونی دولت ایران نیست بلکه تغییر سیاست‌های آن مورد نظر است. سیاست ما تشویق میانه‌روها و محافظه‌کاران و حمایت بیشتر از

نقطه نظرات آنهاست.

کمیسیون تحقیق‌کننده در ماجرای مک فارلین نیز دو دلیل اصلی برای ورود آمریکا به این سطح از روابط با ایران را تشریح می‌کند:

اول علاقه‌مندی بیش از اندازه دولت آمریکا به رهایی ۷ آمریکایی ربوده شده در بیروت ... دوم اینکه دولت آمریکا باطناً علاقه‌مند به برقراری روابط با ایران بود.

### ایرانی‌ها عصبانی شدند

اما همه تصورات مک فارلین و طراحان سفر او به ایران اشتباه بود. آقای هاشمی رفسنجانی درباره محموله مشکوکی که از تل‌آویو وارد تبریز شد می‌گوید:

اینها چهار تا پنج سال زحمت می‌کشند که بگویند ایران از اسرائیل اسلحه می‌خرد، هیچ جا نتوانستند یک مورد پیدا کنند. اینجا شیطنی کردند تا آن را ثابت کنند (خط تل‌آویو - تبریز) البته ما در اینجا ضرر کردیم. ما قبول داریم که همین مقدارش هم ضرر کردیم ولی دنیا فهمید که ما نمی‌دانستیم. این امر از گزارش‌های خود آمریکایی‌ها، از گفته‌ها و حرف‌هایشان و از جاهای دیگر روشن است ... یک بار که متوجه شدیم به نوعی در این جریان اسرائیل دخالت دارد جلوی تخلیه سلاح‌ها را در فرودگاه گرفتیم و دستور دادیم که آن محموله را برگردانند.<sup>۱</sup>

اظهارات رئیس وقت مجلس شورای اسلامی در گزارش کمیسیون ناویر نیز تأیید شده است:

ایرانی‌ها پس از اطلاع از اینکه برخی از موشک‌ها علامت اسرائیل را دارند عصبانی شدند و اعتراض کردند.

۱۸ موشک (تاو) را به تهران انتقال داده و سپس با یک هواپیمای دیگر پس فرستادند.

مک فارلین که با آسودگی خاطر وارد ایران شد مجبور شده بود در موقعیتی

به شدت بحرانی کشور را ترک کند. در ایران هشت نماینده مجلس شورای اسلامی با ارسال نامه‌ای به رئیس مجلس شورای اسلامی خواستار حضور دکتر ولایتی وزیر خارجه در مجلس و آگاهی از کیفیت سفر هیأت آمریکایی و مشروح مذاکرات می‌شوند. در نامه آنان آمده بود:

شبنده می‌شود افرادی خارج از کادر وزارت امور خارجه با هیأت آمریکایی تماس گرفته و مذاکره نموده‌اند. لطفاً اعلام دارید که این افراد مأموریتی از جانب وزارت امور خارجه داشته‌اند یا خیر؟

اما جمهوری اسلامی چنان از توطئه خشمگین بود که امام خمینی رهبر فقید انقلاب اسلامی وارد صحنه شدند و در پاسخ به پرسش‌هایی از این دست درباره کیفیت سفر هیأت آمریکایی فرمودند:

یک مقام عالی‌رتبه به قول خودشان از آمریکا به طور قاچاق و با تذکره جعلی وارد ایران می‌شود در صورتی که ایران نمی‌داند چیست؟ به مجردی که وارد ایران می‌شود و معلوم می‌شود که این از مقامات آمریکاست ایران او را در یک جایی تحت نظر قرار می‌دهد و محبوس می‌کند و تمام حرکات او را تحت نظر قرار می‌دهد و او با هر کس خواسته است ملاقات کند، ملاقات نمی‌کند.<sup>۱</sup>

حضرت امام بدون اشاره مستقیم به فرد یا گروه خاصی به تفسیح اقداماتی از نوع نامه هشت نفره می‌پردازند و می‌فرمایند:

شما انصاف بدهید در یک همچو وقتی وقت یک همچو اموری است؟ وقت یک همچو تأییدی است از کاخ سفید؟ وقت یک همچو تأییدی است از ریگان؟ لحن شما در آن چیزی که به مجلس دادید از لحن اسرائیل تندتر است. شما چه شده است که این طور شدید؟ شما که اینطور نبودید ... شما هی تندرو و کندرو درست نکنید.<sup>۲</sup>

با سخنان قاطع امام، هشت نماینده نویسنده نامه درخواست توضیح از وزیر

خارجه، که در میان آنها افراد شاخصی چون جلال‌الدین فارسی، نیک‌روش، سیدمحمد خامنه‌ای، فهیم کرمانی و اسرافیلیان وجود داشتند، در نامه‌ای دیگر با اظهار پیروی کامل از رهنمودهای حکیمانه مقام رهبری، سؤال خود را پس می‌گیرند و بدین طریق «خطایی» که ممکن بود در پی آن بحران مکه فارلین به ایران نیز وارد شود خنثی شد.

### ایران گیت؛ بازگشت بحران به آمریکا

اما در ایالات متحده بحران ادامه یافت. پاشنه آشیل دولت آمریکا تنها در تلاش آن برای برقراری رابطه با جمهوری اسلامی ایران نبود. پس از مدتی آشکار شد که دولت آمریکا با عواید مالی حاصل از فروش اسلحه به ایران به ضد انقلابیون نیکاراگوئه کمک می‌کند.

ایران پول اسلحه را به حساب بانک لیکرسورس در ژنو ریخته بود و اولیور نورث امکان برداشت از آن حساب را داشته است و به جای اینکه مازاد پرداختی پول را به محافظه‌کاران ایرانی بدهد به حساب دوستان نیکاراگوئه‌ای خود وارد کرد.<sup>۱</sup>

دولت اسرائیل نیز در اقدام ناسپاسانه نسبت به ایالات متحده در بیانیه ۱۳۶۵/۹/۵ خود از سوی اسحاق شامیر اعلام داشت پول‌هایی که پس از فروش تسلیحات دفاعی و لوازم یدکی به حساب سوئیس ریخته شده از طریق این رژیم منتقل نگردیده است.

دولت اسرائیل در اطلاع از اینکه احتمالاً مقادیری از این وجوه به نیروهای شورش نیکاراگوئه منتقل شده متعجب و شگفت‌زده شد. چنانچه این‌گونه نقل و انتقالی صورت گرفته باشد ربطی به اسرائیل نداشته و دولت اسرائیل اطلاعی از آن نداشته است. اسرائیل تأکید کرد به عنوان یک کانال برای چنین انتقالی عمل نکرده و نخواهد کرد.<sup>۲</sup>

۱. کیهان سال، ۱۳۶۵-۶۶.

۲. آموشین‌پرس، ۱۳۶۵/۹/۵.

### کمیسیون تاور تشکیل می‌شود

روز اول دسامبر ۱۹۸۵ رونالد ریگان رئیس جمهور آمریکا، که چندان از افشای ابعاد عملیات دوجانبه خود در ایران و نیکاراگوئه (علیه دولت دانیل اورتگا رهبر ساندنیست‌ها) ناخرسند نبود، به گروه سه نفره‌ای که در رأس آنها سناتور نگزاس جان تاور قرار داشت مأموریت داد که نقش شورای امنیت ملی آمریکا را در بحران معروف به ایران‌گیت بررسی کند. ژنرال اسکوکرافت مشاور سابق امنیت ملی و ادموند ماسکی وزیر خارجه اسبق ایالات متحده دو عضو دیگر این کمیسیون بودند که سه ساعت و ربع از مک فارلین بازجویی کردند. این در حالی بود که مک فارلین هنوز به دلیل خودکشی ۹ فوریه در بیمارستان به سر می‌برد. رابرت مک فارلین افسر پیشین نیروی دریایی و مشاور سابق امنیت ملی رئیس جمهور آمریکا متهم ردیف اول بود. پس از او جان پویندکستر دیگر مشاور امنیت ملی ریگان، اولیور نورث افسری که حق برداشت پول از حساب سوئیس را داشت، و پلیم کیسی رئیس سازمان سیا و رونالد ریگان رئیس ستاد کاخ سفید قرار داشتند. نام اولیور نورث در این میان برای ایرانی‌ها آشنا بود. او در عملیات شکست‌خورده ۱۹۸۰ در طیس برای آزادی گروگان‌های آمریکایی لانه جاسوسی شرکت داشت. پای جورج شولتز وزیر خارجه و رونالد ریگان رئیس جمهور و رئیس سنای آمریکا بود از بحران فاصله گرفت تا پس از پایان دوره ریاست جمهوری ریگان همچنان حاکمیت جمهوریخواهان را ادامه دهد.

گزارش کمیسیون تاور در ۲۷ فوریه ۱۹۸۵ منتشر شد. «از نظر این کمیسیون فروش تلیحات به ایران تلاش برای معاوضه سلاح در قبال آزادی گروگان‌های آمریکایی بوده است که ریگان در انجام رهبری این مسئله شکست‌خورده است». اعضای کمیسیون درباره کمک دولت آمریکا بر ضد انقلابیون نیکاراگوئه (موسوم به کنتراها) بعداً تأکید کردند:

هیچ آمریکایی وجود ندارد که در مورد اینکه ریگان از قضیه کنتراها

مطلع بوده شک داشته باشد اما سؤال اینجاست که او تا چه حد مطلع بوده است.<sup>۱</sup>

### مک فارلین خودکشی می‌کند

در پی اصرار کنگره آمریکا بر کشف مقصرین بحران ایران گیت، که با افشای کمک دولت این کشور به کنتراها به «ایران - کنترا» معروف شد، در روز ۲۲ مارس ۱۹۸۷ مک فارلین با خوردن ۲۰ تا ۳۰ قرص والیوم دست به خودکشی زد. او پیش از آن گفته بود نتایج گزارش کمیسیون تاور رنج آور است. در ۱۵ نوامبر ۱۹۸۶ رئیس جمهور ریگان اعتراف کرد که ۱۸ ماه است ارتباط سیاسی محرمانه‌ای در ارتباط با ایران دارد. و سرانجام در ۲۱ نوامبر ۱۹۸۷ کنگره آمریکا ریگان را مشول همه اشتباهات مک فارلین معرفی کرد. این در حالی بود که کمیسیون تاور (منصوب شده توسط ریگان) نیز انگشت اتهام را به سوی او گرفت:

رئیس جمهور مردی گیج، بی‌توجه و به قدری پرت است که نتوانسته اجرای نظریات ابتکاری خود را که برای آزادی گروگان‌های آمریکایی و ایجاد رابطه و نفوذ در ایران پی‌گیری می‌کرده است، کنترل کند... بنابراین، اثراتی که این مسئله در آمریکا به جا گذاشته است اعتماد مردم را بر نهاد ریاست جمهوری متزلزل کرده است.

### جنگ ادامه می‌یابد

با ورود ناخوانده رژیم صهیونیستی به معاملات نظامی با ایران، آنچه در پایان ماند دور از خواسته آنان نبود. اسرائیلی‌ها از طولانی شدن جنگ ایران و عراق تا زمانی که طرفین به بن‌بست برسند حمایت می‌کردند. این در حالی بود که به گفته سردار محسن رشید، رئیس مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (وابسته به سپاه

پاسداران انقلاب اسلامی) «شواهد موجود حکایت از آن دارد که امام به ادامه جنگ بعد از خرمشهر تمایلی نداشته است.» اینک نویسندگان سیاسی بیش از هر زمان دیگر واپسین جملات حضرت امام خمینی را در اعلام خاتمه جنگ با عراق، پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و جام زهری که ایشان نوشیدند، درک می‌کنند؛ تعبیری که استادانه بیان شده بود.

امام به واقعیت‌هایی اشاره کرده بودند که به زودی آشکار خواهد شد. آیا اینک وقت آشکار شدن آن واقعیت‌ها فرا رسیده است؟

## دیروز دوست، امروز آشنا

رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی در برابر اعمال فشار آرپل شارون بر یاسر عرفات ترجیح داده‌اند بدون اعلام حمایتی مستقیم از رئیس دولت خودگردان فلسطین، رژیم حاکم بر اسرائیل را محاکمه کنند. اما در پشت این محاکمه، دادگاه دیگری نیز در جریان است و آن دادگاهی است که در آن یاسر عرفات بر صندلی متهم نشسته است. گرچه جمهوری اسلامی در شرایط کنونی یک چریک بازنشسته فلسطینی را بر ژنرال سابق اسرائیلی ترجیح می‌دهد اما حتی در اوج درگیری میان این دو فراموش نمی‌کند که باید برادر ابوعمار را به سبب کنار گذاردن اسلحه و نشستن پشت میز مذاکره، سازشکار و حتی به وجود آورنده حوادث اخیر بخواند. این‌گونه است که رفیق دیروز جمهوری اسلامی، اکنون آشنایی بیش نیست. رهبران امروز جمهوری اسلامی از دوره‌ای که هنوز به قدرت نرسیده بودند و جنبشی مذهبی علیه رژیم سابق ایران را هدایت می‌کردند حامی یاسر عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین (منظمة التحرير الفلسطينية یا PLO) بودند. این سازمان از چند گروه چریکی، از جمله الفتح، الصاعقه، العاصفه و جبهه خلق برای آزادی فلسطین تشکیل می‌شد که در مجموع جبهه‌ای واحد را تشکیل می‌دادند. اما در این جبهه واحد نقش سازمان الفتح و رهبر آن یاسر عرفات از همان آغاز برجسته‌تر بود. حمایت جنبش اسلامی ایران از PLO در سطوح مختلف آن، از اصول‌گرایان تا عمل‌گرایان مسلمان، وجود داشت؛ به

گونه‌ای که گفته می‌شود یاسر عرفات به عنوان چریکی جوان نخستین بار در مصر به هنگام فراگیری آموزش‌های نظامی تحت حمایت جمهوری عربی جمال عبدالناصر تحت تأثیر جاذبه و بی‌پروایی روحانی اصول‌گرای ایرانی سید مجتبی نواب صفوی قرار گرفت. نواب صفوی رهبر گروه فدائیان اسلام بود که برای اجرای اصول اسلامی از دست زدن به ترور مقامات سیاسی پرهیز نداشت و این عملیات را «اعدام انقلابی» می‌نامید. گروه مذکور کاملاً اصول‌گرا و مخالف هرگونه محافظه‌کاری در اجرای اصول اسلامی بود و از این‌رو حتی با برخی از روحانیون نیز اختلاف نظر داشت. اگر روایت دیدار نواب صفوی و یاسر عرفات در مصر درست باشد باید گفت رابطه این دو هرگز از سطح تأثیری معنوی فراتر نرفت. سازمانی که عرفات پایه آن را گذارد به لحاظ ایدئولوژیک تفاوت‌های آشکاری با فدائیان اسلام داشت. گرچه می‌توان هر دو سازمان را شبه‌نظامی، رادیکال و ضد صهیونیست خواند اما درست در برابر اسلام‌گرایی فدائیان اسلام، ملی‌گرایی سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) قرار داشت. از سوی دیگر، ساف گرایش کاملاً آشکاری به سکولاریسم داشت و به خلاف تأکید گروه‌هایی چون فدائیان اسلام بر شیع‌گرایی، ساف رسماً عرفی‌گرا بود. در واقع عرفات در صدر سازمانی قرار داشت که قرار بود نماینده کلیه گروه‌های آزادیبخش فلسطین باشد و بدین ترتیب نمی‌توانست به شکاف‌هایی ایدئولوژیک بیندیشد. از سوی دیگر خود یاسر عرفات نیز فرزند جنبش پان‌عربیستی و ناسیونالیسم عربی بود که جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر بنیانگذار آن به شمار می‌رفت. این جنبش و جمهوری عربی متحد که ناصر از اتحاد مصر و سوریه ساخته بود در خاورمیانه دو دشمن داشت: اول اسرائیل و دوم ایران، که دو کشور غیرمنطقه بودند. اعراب حاشیه خلیج فارس هیچ ابایی نداشتند که تحت تأثیر رهبری ناصر بر جهان عرب بگویند همان‌طور که اسرائیل اشغالگر فلسطین است ایران نیز خوزستان (که آن را عربستان می‌خواندند) را به اشغال خود درآورده است. این صف‌آرایی ناسیونالیستی سبب می‌شد رژیم ایران نیز که خود را برخاسته از ناسیونالیسم پهلوی و پان‌ایرانیسم رضاخانی می‌دانست، به تضاد عرب و عجم در منطقه دامن

بزند و از آن فراتر، اسرائیل را عملاً در اقدامی دوفاکتو به رسمیت بشناسد و روابط اقتصادی و نظامی گسترده‌ای با آن برقرار کند. شناسایی دوفاکتو (موقت) اسرائیل از سوی ایران در حقیقت به رژیم شاه این اجازه را می‌داد که بر سر رابطه با اسرائیل نه تنها با اعراب، که با روحانیان ایران نیز معامله کند. مراجع تقلید شیعه و روحانیون ایران حتی اگر امیدی به برپایی انقلاب اسلامی علیه رژیم نداشتند قطع رابطه با اسرائیل را از اهداف مهم خود می‌دانستند. مخالفت این علما با اسرائیل نه فقط به رابطه دین یهود و اسلام یا اشغال نخستین قبیله مسلمانان (بیت المقدس) به وسیله یهودیان، که به پیوند میان فرقه بهائیت و یهودیت بازمی‌گشت. بهائیان که به فتوای علمای اسلامی فرقه‌ای گمراه محسوب می‌شوند در دوره قاجار توسط میرزا تقی‌خان امیرکبیر نخست‌وزیر وقت ایران به شدت سرکوب و از ایران متواری شدند. این فرقه انشعابی که مدعی تداوم نبوت بعد از پیامبر اسلام (ص) است از آن پس در فلسطین پناه گرفت و هنوز مرکزیت آن در حیفا و تحت حمایت دولت اسرائیل قرار دارد. بدین ترتیب بود که حتی روحانیان غیرسیاسی ایران در دوره دولت پهلوی معتقد بودند میان دولت یهودی اسرائیل و بهائیان، ائتلافی ضد اسلام شکل گرفته است. این علما، نفوذ بهائیان را در رژیم پهلوی، حتی تا مقام نخست‌وزیری ایران، نیز محصول این ائتلاف و نفوذ می‌دانستند و از شاه می‌خواستند آنان را از حکومت اخراج کند. دولت پهلوی اما تا پایان عمر رابطه با اسرائیل را حفظ کرد و به جز در مقاطعی (مانند تأسیس سازمان کفرناس اسلامی) رابطه با اسرائیل را کم‌رنگ نساخت. حتی هنگامی که نهضت اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی آغاز شد یکی از درخواست‌های رژیم در برابر اقدامات انقلابی نسل جدید روحانیت و مبارزان مسلمان این بود: علیه اسرائیل سخنی نگویید. اما نسل جدید برخلاف نسل سنتی تر گمان نمی‌کرد که می‌تواند با رژیم بر سر این موضوع تفاهم کند. روحانیان سنتی، رژیم را به دو جناح بهایی (همانند امیرعباس هویدا نخست‌وزیر) و اسلامی (یا متظاهر به اسلام همانند امیراسدالله اعلم) تقسیم می‌کردند و در گروه‌هایی مانند انجمن حجّتیّه به این نتیجه رسیده بودند که جناح

اسلامی را در برابر جناح بهایی تقویت کنند. از این رو در مبارزه علیه اسرائیل نیز به مصالح این قطب‌بندی تن می‌دادند و می‌کوشیدند به گونه‌ای عمل نکنند که جناح اسلامی در وضعیت بغرنجی قرار گیرد و تنها حامی نیروهای اسلامی نیز از هرم قدرت خارج شود. از سوی دیگر، سنت‌گرایان اسلامی در عین حال که از هویت کلی اسلامی خود دفاع می‌کردند بر هویت شیعی خویش پای می‌فشردند و از این رو حمایت از اعراب اهل سنت را، که شیعیان را رافضی (خارج شده از دین) می‌خواندند، چندان مجاز نمی‌شمردند. این عوامل در کنار یکدیگر سبب می‌شد خصمت ضد اسرائیلی این گروه از نیروهای اسلامی در حد ضدیت با یهودیت به عنوان عامل نفوذ بهائیت کاهش یابد. اما نسل جدید مبارزان مسلمان علیه رژیم شاه، چنین دیدگاهی نداشتند. آنان هر دو جناح رژیم پهلوی را وابسته و کارگزار امپریالیسم می‌دانستند با این تفاوت که جناح امیرعباس هویدا از سوی آمریکا و جناح امیراسدالله اعلم از سوی انگلیس حمایت می‌شد. این مبارزان همچنین اسرائیل را متحد رژیم پهلوی و دشمن مشترک اعراب و ایرانیان برمی‌شمردند و از این رو بدون توجه به گرایش‌های ناسیونالیستی و پان عربیستی گروهی چون سازمان آزادیبخش فلسطین از آن حمایت می‌کردند. سید محمود طالقانی و اکبر هاشمی رفسنجانی، دو تن از روحانیون سرشناس این دوره، هر یک مدت‌ها به دلیل سخنرانی علیه رژیم اسرائیل و دفاع از فلسطین تحت نظر قرار داشتند. هاشمی رفسنجانی کتابی در این مورد نوشت و سید محمود طالقانی نیز در مسجد هدایت کمک‌های مالی بسیاری به نفع مبارزان فلسطین جذب می‌کرد. مرتضی مطهری که به عنوان یکی از متفکران نزدیک به جنبش اسلامی شناخته می‌شد در سخنرانی‌های خود می‌کوشید با باز تولید تاریخ اسلام، اسرائیل را دشمن اصلی مسلمانان معرفی کند. او در یکی از سخنرانی‌هایش با تقییح سنت‌گرایانی که می‌کوشند آیین‌های مذهبی را در سطح جنگ امام حسین (ع) و یزید قرار دهند گفت: یزید امروز موشه‌دایان است. اما به جز روحانیان که بر منبرها به دفاع از فلسطین سخن می‌گفتند و برای آنان کمک‌های مالی و پشتیبانی تدارکاتی جذب می‌کردند، انقلابیون جوان‌تری نیز

بودند که به الگوبرداری از مبارزه فلسطینیان علیه رژیم می‌اندیشیدند. آنان یک گام به پیش آمدند و مبارزه مسلحانه را همچون مردم فلسطین در دستور کار قرار دادند. از اولین گروه‌های مسلح مذهبی سازمانی بود که پس از مدتی به سازمان مجاهدین خلق ایران معروف شد. این سازمان در آغاز فاقد نام بود و تا چند سال به صورت مخفیانه فعالیت می‌کرد. یکی از مورخان معاصر مدعی شده است که نام اولیه این گروه «سازمان آزادیبخش ایران» بوده است. اگر این ادعا درست باشد تأثیرپذیری آن را از سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) نشان می‌دهد. سازمان مذکور در آغاز عملیات مسلحانه خود در پی مدلی برای الگوبرداری و آموزش نظامی می‌گشت. یکی از اعضای سابق این سازمان از قول بنیانگذار آن می‌گوید:

مبارزات خاورمیانه ویژگی خاصی دارد و ما باید با جنبش‌هایی پیوند بخوریم که در خاورمیانه هستند و با فرهنگ ملی و مذهبی ما نزدیک دارند. انقلاب چین و شوروی و کوبا فرهنگ ما را درک نمی‌کنند.<sup>۱</sup>

سازمان مذکور همچنین یکی از اعضای خود را مأمور کرده بود که تمام روزنامه‌های عربی را بخواند و «بعد به تحلیل منجمی برسند و از راه این تحلیل به فلسطینی‌ها نزدیک شوند.» پس از دستیابی به این تحلیل منجم گروه‌هایی از اعضای سازمان راهی لبنان شدند تا در اردوگاه‌های جنبش الفتح آموزش نظامی ببینند. این در حالی بود که به گفته یکی از اعضای اولیه سازمان، فلسطینی‌ها تا مدت‌ها از اعتماد به این گروه پرهیز داشتند:

آنها ابتدا حدس زده بودند که تفکر بچه‌ها مثل اخوان المسلمین و فداییان اسلام است و با ناسیونالیسم بیشتر از امپریالیسم دشمنی دارند به همین دلیل جواب مثبتی نداده بودند.<sup>۲</sup>

به تدریج آشکار شد که هر دو گروه از حیث ملی‌گرایی نیز شباهت‌هایی با هم دارند و سازمان جدید در ایران نیز از دل گروه‌های ملی (مانند جبهه ملی و

۱. خاطرات یشمی، جلد اول.

۲. همان.

نهضت آزادی) بیرون آمده است. بنابراین محور همکاری دو گروه شکل گرفت. در سال‌های دهه ۴۰ به تدریج همکاری دو جنبش اسلامی ایران و فلسطین از حد حمایت ظاهری فراتر رفت.

فلسطینی‌ها گفته بودند اگر بخواهیم در ایران یا خلیج فارس عملیاتی داشته باشیم آیا شما به ما کمک می‌کنید؟

از سوی دیگر، هنگامی که تعدادی از اعضای سازمان آزادیبخش ایران برای نجات یک تیم عملیاتی خود در زمستان ۱۳۴۹ دست به هواپیما ریبایی در بغداد فرونشت، آنان از طریق رابطه و نفوذ فلسطینی‌ها در دولت بعث عراق آزاد شدند. در فرودگاه گروه دیگری نیز حضور داشتند که به جبهه ملی خاورمیانه معروف شده بودند؛ گروهی که گرچه عضو جبهه ملی بودند اما به دلیل ترکیب دانشجویی و چپ‌گرایانه خود با جنبش‌های ناسیونالیست عرب، علیه رژیم پهلوی و رژیم صهیونیستی اشتراک نظر داشتند. جبهه ملی خاورمیانه نیز با جنبش فلسطین پیوند داشت و از معدود گروه‌های غیرمذهبی مرتبط با آن بود. گروه غیرمذهبی دیگری که با جنبش فلسطین پیوند داشت به نام «گروه فلسطین» معروف شد. اعضای گروه (مانند شکرالله پاک‌نژاد، ناصر کاخ‌ساز و حسین ریاحی) تمایلات مائوئیستی داشتند و تحت تأثیر جنبش‌های مسلحانه در منطقه افرادی را به پایگاه سازمان‌های مبارز فلسطینی در عراق و لبنان فرستادند، اما در بازگشت به ایران ۵۲ نفر از اعضای آن توسط ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت رژیم پهلوی) بازداشت و محاکمه شدند. بدین ترتیب همدردی با جنبش فلسطین، که از نیروهای مذهبی آغاز شده بود، در سال‌های پایانی رژیم پهلوی به نیروهای ملی و مارکسیست نیز تسری یافت. این در حالی بود که روحانیت مبارز هوادار امام خمینی همچنان یکی از محورهای مبارزه سیاسی خود را علیه اسرائیل قرار داده بود. پیوند جنبش اسلامی ایران و جنبش فلسطین زمانی به مرحله نزدیک‌تری رسید که با مرگ جمال عبدالناصر حاکمیت مصر در راه سازش با اسرائیل گام برداشت و انورسادات جانشین ناصر در کمپ دیوید دستان نخست‌وزیر اسرائیل را فشرده. از آن روز دیگر حتی ستیز ناسیونالیسم

عربی و ناسیونالیسم ایرانی نیز متقی شد. عرب و عجم سه دشمن مشترک داشتند: اسرائیل، ایران (پهلوی) و آمریکا.

در پی پیروزی انقلاب اسلامی ایران، از نخستین اقدامات دیپلماتیک دولت جدید ایران قطع رابطه با اسرائیل و برقراری رابطه با فلسطین بود. طبیعی بود که از میان گروه‌های فلسطینی، الفتح و سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) بودند که به عنوان نماینده جنبش و سرزمین بدون دولت فلسطین به رسمیت شناخته می‌شدند. یاسر عرفات نیز پیش از پیروزی انقلاب اسلامی روابط خوبی با رهبری آن برقرار کرده بود.

هنگامی مرحوم آیت الله مصطفی خمینی در آبان ماه ۱۳۵۶ درگذشت یاسر عرفات پیام تسلیتی برای حضرت امام خمینی فرستاد. امام در پاسخی خطاب به جناب آقای یاسر عرفات رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین<sup>۱</sup> از او تشکر کردند و در آن فرمودند:

وظیفه اسلامی و ملی شماست که اضافه بر وظایف انقلابی‌تان در راه آزاد کردن سرزمین فلسطین در راه وحدت دول عرب و اتفاق کلمه آنها جدیت و فداکاری کنید. ما فداکاری و جهاد مقدس شما را فراموش نمی‌کنیم.<sup>۱</sup>

حامل نامه جوابیه حضرت امام، سید علی اکبر محتشمی بود. محتشمی تنها روحانی جوان مرتبط با ساف نبود. حجت‌الاسلام محمد منتظری نیز مدتی را در سرزمین‌های عربی به آموزش نظامی پرداخت و سید علی اندرزگو، چریک شهید روحانیت نیز یک دوره کوتاه آموزش در پایگاه الفتح را سپری کرد. همچنین گروهی از زنان مذهبی و نیروهای غیر روحانی مانند سید محمد غرضی و جلال‌الدین فارسی از این دوره‌ها بهره بردند. رابطه الفتح و انقلاب اسلامی به اندازه‌ای رشد کرده بود که ابوجهاد، فرمانده نیروهای مسلح آن سازمان، طی نامه سری و مفصلی به حضرت امام اعلام کرد که حاضرند امکانات الفتح را در اختیار ایشان قرار دهند تا برای پیشبرد انقلاب اسلامی از آن ایران

استفاده کنند. این نامه در ۱۹ آذر ۱۳۵۷، یک ماه پس از رسیدن امام به پاریس، نوشته شد. بدین ترتیب طبیعی بود که با پیروزی انقلاب اسلامی ایران رابطه‌ای گرم میان دو جنبش فلسطین و ایران برقرار شود. هنوز یک هفته از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نگذشته بود که یاسر عرفات و هیأتی فلسطینی به ایران آمدند. هیأت فلسطینی در اقامتگاهی مستقر شد که حضرت امام در آنجا به سر می‌برد: در طبقهٔ پایین اقامتگاه رهبر انقلاب در خیابان ایران. هیأت فلسطینی سپس به خراسان (برای زیارت آرامگاه امام هشتم شیعیان) و خوزستان رفت و سرانجام پرچم اسرائیل از محل سابق کنسول‌گری آن در تهران به زیر کشیده شد و سفارت فلسطین افتتاح شد. در بیست‌ونهم بهمن ۱۳۵۷ امام خمینی با یاسر عرفات دیدار کردند. عرفات در این دیدار خطاب به امام گفت:

اینک زلزله درگرفته و زلزله به ما نزدیک شده و یا رسیده و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی. من در جواب [موشه] دایان و بگین به آنها گفتم که تو می‌توانی بروی یک پشتیبان انتخاب بکنی و تکیه به آمریکا بدهی ولی من می‌توانم پشتیبان پیدا کنم و این پشتیبان را پیدا کرده‌ام و تکیه به ملت ایران به رهبری حضرت آیت‌الله العظمی موسوی‌الخمنی داد.<sup>۱</sup>

حضرت امام نیز فرمودند:

من از خدای تبارک و تعالی می‌خواهم که ملت برادر ما فلسطین را بر مشکلات خودش غلبه دهد. ما با آنها برادر هستیم و من از اولی که این نهضت قبل از ۱۵ سال که ابتدای این نهضت بود راجع به فلسطین همیشه در نوشته‌ها و گفته‌ها راجع به فلسطین و راجع به جنایاتی که اسرائیل در آن حدود کرده است همیشه متذکر می‌شدم و الان هم ان‌شاءالله بعد از اینکه ما از این غائله فارغ بشویم همان‌طوری که آن وقت در کنار شما بودیم، حالا هم در کنار شما هستیم.<sup>۲</sup>



۲. همان.

۱. خاطرات جلال‌الدین فارسی.

اما رابطه عرفات و جمهوری اسلامی برای همیشه در این مسیر نماند. نخستین عامل در تیرگی روابط، شورش سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در ایران و برخورد جمهوری اسلامی با آنان بود. سازمان آزادیبخش فلسطین پس از فرار مسعود رجوی و ابوالحسن بنی‌صدر از ایران با آنان ارتباط برقرار کرد، و این البته هرگز مورد تأیید جمهوری اسلامی نبود. در بیست‌ویکم بهمن ماه ۱۳۶۰ سفیر فلسطین و نماینده عرفات، از رئیس وقت مجلس شورای اسلامی به جهت ملاقات هانی‌الحسن (عضو ارشد ساف) با بنی‌صدر و رجوی عذرخواهی کرد و ملاقات را کاری خصوصی کردند نه رسمی.

گفتند او رفته که آنها را از ترور امام که آن روزها محتمل بوده منع کند.

می‌خواستند ما با شیوخ خلیج فارس مدارا کنیم و در بهتر کردن روابط ما با آنها، عرفات واسطه باشد.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب عرفات کوشید مقام خود را به عنوان میانجی اختلاف ناسیونالیستی دویاره جان گرفته عرب و عجم بازجوید. در واقع بخش عمده‌ای از روابط دیپلماتیک جمهوری اسلامی و ساف در آن مقطع به دلیل همین نقش میانجی‌گرایی بود. ساف که با هر دو جناح محافظه‌کار (عرب‌های خلیج فارس) و رادیکال (عراق و سوریه) حکام عرب ارتباط داشت بسیار کوشید میان ایران و عراق در قالب هیأت میانجی و سازمان کنفرانس اسلامی از مصالحه سخن بگوید. همچنین پس از حادثه ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و تأخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام به آنان پیشنهاد میانجیگری میان دولت ایران و دولت آمریکا را داد که مورد پذیرش قرار نگرفت. در واقع عرفات با دو واقعه حیثیت سابق خود را در ایران از دست داده بود. اول ارتباط با سازمان مجاهدین خلق (منافقین) که عرفات مدعی بود این رابطه صرفاً در جهت تداوم روابط تاریخی و مبتنی بر مصالحه سازمان او با جمهوری اسلامی است، در حالی که به نظر می‌رسید با ترورهای منافقین بخصوص در حادثه ۷ تیر و ۸ شهریور ۱۳۶۰ راه آن برای همیشه بسته شده است. دوم اتخاذ موضع تازه عرفات در صلح با

۱. خاطرات هاشمی رفسنجانی، پس از بحران.

اسرائیل که از سوی نظام انقلابی ایران سازشکارانه تلقی می‌شد. گردش به راست عرفات در این موضع ناشی از گردش به راست فراگیری بود که پس از ناصر در کل جهان عرب رخ داده بود و عرفات نیز به نوعی ناگزیر از تن دادن به آن بود. پس از سازش مصر با اسرائیل جهان عرب گرچه این کشور را از اتحادیه عرب اخراج کرد اما خود به سوی سازش حرکت کرد. گویی تنها مسئله بر سر این بود که کدام کشور رهبر جهان عرب است و حق آغاز سازش را دارد. در آبان‌ماه ۱۳۶۰ فهد پادشاه عربستان طرحی برای سازش پیشنهاد کرد که به طرح «واکنش سریع» معروف شد و کنفرانسی به نام فاس نیز در همین رابطه کار خود را آغاز کرد. براساس تصمیم این کنفرانس قرار بود اسرائیل بخشی از سرزمین‌های اشغالی را برای دولت فلسطین در اختیار ساق قرار دهد و در برابر، مشروعیت اسرائیل عملاً به رسمیت شناخته شود. در ریاض اعلام شد طرح هشت ماده‌ای فهد ادامه قرارداد کمپ دیوید است.

در ایران در بیست‌ونهم آبان‌ماه ۱۳۶۰ راهپیمایی بزرگی در مخالفت با طرح سعودی‌ها برگزار شد:

میلیون‌ها نفر با شعارهای تند که اهانت به عرفات و سعودی و آمریکایی دارد تظاهرات نمودند.<sup>۱</sup>

کنفرانس فاس حداقل در آن مقطع فرجامی نداشت، اما در سیزدهم تیرماه ۱۳۶۱

یاسر عرفات با مقامات غربی بر سر خروج نظامیان فلسطینی از لبنان به توافق رسیدند و کابینه اسرائیلی مسائل مورد توافقشان را مورد بحث قرار دادند.<sup>۲</sup>

در پنجم مرداد همان سال یاسر عرفات با امضای سندی مصوبات سازمان ملل متحد، از جمله به رسمیت شناخته شدن اسرائیل را امضا کرد. در این روز بود که میرحسین موسوی نخست‌وزیر ایران برای اولین بار موضعی شدیداللعن

در این سطح علیه عرفات و ساف گرفت. دوستی به سر آمده بود.

\*\*\*

عرفات و ساف در دهه ۶۰ بیش از پیش به عراق و گروه مسعود رجوی نزدیک شدند، هرچند که هرگز سفارت آنان در تهران تعطیل نشد. هنگامی که مسعود رجوی شورای (به اصطلاح) مقاومت ملی را تشکیل داد، آشکار بود که از الگوی سازمان آزادیبخش فلسطین پیروی می‌کند. مهدی خانبابا تهرانی از اعضای این شورا که پس از مدتی از آن جدا شد می‌گوید:

آنها از روز نخست، شورا یا جبهه به مفهوم اخص کلمه نمی‌خواستند بلکه در پی تشکیلاتی به عنوان دنباله‌سازمان خود بودند... به نظر من این تصور و برداشت دقیقاً کپی‌برداری از الگوی سازمان الفتح فلسطین است، منتهی به صورت کاریکاتور.

بدین ترتیب همان‌گونه که ساف از ادغام الفتح و چند سازمان سیاسی دیگر پدید آمد، رجوی نیز گمان کرد می‌تواند درباره (منافقین) و گروهک‌های پیرامونی خود چنین کند. شورای (به اصطلاح) مقاومت ملی رجوی فروپاشید. به تدریج سه سازمان سیاسی شبه نظامی به یکدیگر نزدیک‌تر شدند: حزب بعث عراق، سازمان آزادیبخش فلسطین و منافقین ایران. رجوی مقیم بغداد شد و سیاست‌های عرفات نیز به نوعی حمایت از عراق بود. در برابر، ایران که با عراق می‌جنگید، کوشید اقتدار ساف در فلسطین را از بین ببرد. جنبش‌های حماس و جهاد اسلامی و به ویژه حزب‌الله لبنان مورد حمایت جمهوری اسلامی قرار گرفتند. هنگامی که در پی بهبود روابط ایران و عراق و ایران و فرانسه، اعضای گروهک منافقین در آستانهٔ اخراج از این دو کشور قرار گرفتند این شایعه رونق گرفت که قرار است غزه و اریحا به عنوان مقر دولت خودگران فلسطین پناهگاه منافقین باشند. پیش از این عرفات چنان روابطش را با عراق بهبود بخشیده بود که در دهه ۹۰ میلادی هنگام حمله عراق به کویت و زمانی که صدام با موشک‌هایش تل‌آویو را مورد هدف قرار می‌داد از صدام حمایت می‌کرد. اما هنگامی که ستاره بخت صدام سقوط کرد و آمریکا به یاری کویت شتافت،

عرفات که همواره سیاستمدار زیردستی بوده است بار دیگر به راست گردش کرد و این بار فرآیند صلح با اسرائیل را جدی تر پی گرفت. همین رویکرد سبب شد که جمهوری اسلامی ایران بار دیگر به انتقاد از سازشکاری های او بپردازد؛ چنانکه هنوز دولت خودگردان از سوی ایران به عنوان تشکیلاتی ناستوار شناخته می شود و عرفات نیز چریک توبه کرده ای تلقی می شود که شاید از ژنرال های اسرائیلی بهتر باشد. دو سال پیش حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در سخنرانی شدیداللحنی از عرفات انتقاد کردند. این درحالی است که عرفات در همه این سال ها آن گاه که برای شرکت در اجلاس سران سازمان کنفرانس اسلامی به ایران می آمد سکوت را بر دفاع از سازش های خود ترجیح می داد، حتی هنگامی که در اجلاس دیگر این سازمان در قطر با سید محمد خاتمی رئیس جمهور میانه رو ایران مواجه شد. دوستی جمهوری اسلامی و عرفات اینک تنها یک موضوع تاریخی است. آنها دیروز دوست و امروز آشنایی بیش نیستند. اما چه کسی می داند عرفات اگر روزی رئیس جمهوری فلسطین شود آیا رابطه ای بهتر از سران کنونی عرب با جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت؟

## استقبال: ۱۴ سال پس از اخراج

پادشاهی سعودی هفته گذشته میزبان مردی بود که چهارده سال پیش او را اخراج کرده بود. مهدی کروبی رئیس مجلس شورای اسلامی ایران در رأس یک هیأت پارلمانی و دیپلماتیک از عربستان دیدار کرد تا بیش از پیش نشان دهد روابط دو کشور اسلامی بهبود یافته است. در واقع گرچه طی پنج سال اخیر مقامات عالی رتبه جمهوری اسلامی به عربستان سعودی سفر کرده‌اند، اما سفر هیچ‌کدام از آنها به اندازه دیدار مهدی کروبی نمادین نبوده است. او اینک به عنوان رئیس برگزیده اکثریت اصلاح طلب، یا به تعبیر تحلیلگران غربی، میان‌روهای ایران، راهی شبه جزیره شده است، در حالی که یک دهه و اندی پیش به عنوان یک رادیکال شیعی از این کشور خارج شده بود. مهدی کروبی در سال ۱۳۶۶ سرپرست حجاج ایرانی از پیروزی انقلاب اسلامی خود در سال ۱۳۵۷ با واقعیت تلخی مواجه شده بودند و آن چیزی جز احساس در اقلیت بودن حتی در جهان اسلام نبود. نه تنها رژیم پهلوی حکومتی غیر اسلامی بود بلکه دیگر کشورهای اسلامی نیز آن‌گونه نبودند که بتوان به آنها عنوان «حکومت اسلامی» داد. بیشتر کشورهای عربی دارای رژیم‌های سستی سلطنتی یا جمهوری ملی بودند که هر دو با ایران تضاد داشتند. در حالی که به نظر می‌رسد پادشاهان عرب بیش از همه از سقوط یک پادشاه در منطقه نگران باشند و با جمهوری نوپای ایران دشمنی بی‌دریغی بورزند، جمهوری‌های عربی نیز دست کمی از هم‌تایان

سلطنتی خود نداشتند. رهبران ایران گمان می‌کردند می‌توانند با پرهیز از طرح شیعی بودن انقلاب خود آن را جهانشمول معرفی کرده و اعراب سنی را به پیوند با عجم‌های شیعی فرا بخوانند. از این رو فقهی شیعه در سطح حضرت امام خمینی مصلحت را در آن دید که هر چه بیشتر از جنگ فرقه‌های اسلامی بکاهد و فتوایی وحدت‌آفرین صادر کند. نماد مهم این فتاوی صدور مجوز به شیعیان برای اقامه نماز به امامت روحانیان اهل سنت، به ویژه در حج، بود. اما دولت‌های عربی که اکثریت جهان اسلامی را تشکیل می‌دادند نگران ایران بودند: دولت‌های سنی و سلطنتی به ویژه در منطقه خلیج فارس از صدور انقلاب اسلامی ایران واهمه داشتند. آنان دچار وضعیتی مشابه همسایگان فرانسه پس از انقلاب ۱۷۸۹ شده بودند. در این میان نگرانی عربستان سعودی از همه برجسته‌تر بود. عربستان سعودی که پس از سازش مصر و اسرائیل بیش از پیش مدعی رهبری جهان عرب بود اینک در رأس دولت‌های محافظه‌کار عرب نگران انقلاب اسلامی ایران بود. در اینجا بود که برای اولین بار نگرانی محافظه‌کاران و رادیکال‌های جهان عرب به یکدیگر پیوند خورد. در واقع جهان عرب طی جنگ سرد دچار شکاف نسبتاً عمیقی میان دو سر طیف شده بود: مصر، سوریه، عراق، فلسطین، لیبی، یمن و الجزایر، رادیکالیسم عرب را نمایندگی می‌کردند و عربستان، کویت، امارات متحده عربی و اردن از محافظه‌کاری اعراب حمایت می‌کردند. گویی این نقت و خلیج فارس بود که راست و چپ را تعیین می‌کرد. رادیکالیسم عرب با جمال عبدالناصر به اوج رفت و با مرگ او سقوط کرد. همچنان که محافظه‌کاری عرب پس از او در جهان عرب صورت هژمونیک یافت. انقلاب اسلامی ایران گام دوم در راه تکمیل این هژمونی بود: اعراب رادیکال در سرگشتگی به سر می‌بردند. حزب بعث که در عراق و سوریه به قدرت رسیده بود دچار انشعاب استراتژیک شد: عراقی‌ها علیه ایران و سوری‌ها مدافع ایران بودند. دشمنی عراقی‌ها علیه ایران بیش از هر چیز به هم‌مرز بودن دو کشور و شکست ۱۹۷۵ عراق از ایران بازمی‌گشت و دوستی سوری‌ها (که بر سر رهبری حزب بعث با عراق اختلاف داشتند) به همین دشمن پیوند می‌خورد. اما

از این پیوند مهم تر آن بود که اعراب محافظه کار خلیج فارس به اعراب رادیکال پول می دادند تا با جمهوری اسلامی ایران بجنگند. ایران نیز این اعراب را مرتجع می خواند و ترجیح می داد با قطع امید از آنان رو به سوی ملت ها کند. ایرانی ها در میان دولت های عرب، جز الجزایر، لیبی و سوریه، متحدی برای خود نیافتند و به این نتیجه رسیدند که این برادران بیش از اینکه به فکر مبارزه با امپریالیسم کافرکیش باشند به منافع عربی می اندیشند و در این راه حتی از اتحاد با امپریالیسم ابایی ندارند. بدین ترتیب رهبری انقلاب اسلامی ایران مشی داخلی خود را در مبارزه با رژیم سابق ایران به حوزه سیاست خارجی نیز سرایت داد. امام خمینی در پیام های خویش به مناسبت های اسلامی از امت واحده و ملت های مسلمان سخن می گفت و با دولت های آنان مرزبندی می کرد. رسانه های جمهوری اسلامی سران عرب را خائن، سازشکار، سرمایه دار و بی توجه به متن اجتماعی اسلام می خواندند. این در حالی بود که فرآیند گردش به راست اعراب نیز در برابر انقلاب اسلامی ایران شدت یافته بود. حتی فلسطینی ها که به اعراب پولدار حاشیه خلیج فارس نیاز داشتند و دستی مانند دست جمال عبدالناصر را پشت سر خود نمی دیدند بدین سمت در چرخش بودند. در برابر، جمهوری اسلامی از نهضت های انقلابی عرب حمایت می کرد. ایرانیان این بار برای شیعیان حساب ویژه ای باز کرده بودند. حمایت از مجلس اعلای انقلاب اسلامی در عراق یا حزب الله لبنان از این جمله بود. در عین حال ایران از حزب الله کویت، حزب الله جزیره العرب، جهاد اسلامی مصر، جنبش اسلامی تونس و... نیز حمایت می کرد. جمهوری اسلامی در کنار دو گرایش حاکم بر جهان عرب (محافظه کاران خلیج فارس و رادیکال های خاورمیانه) می کوشید گرایش جدیدی ایجاد کند بدون آنکه آنها شبیه جنبش های لیبرال اسلامی همانند اخوان المسلمین شوند. این برنامه تنها در کشورهایی موفق شد که فاقد دولت مرکزی مقتدری بودند (همانند فلسطین و لبنان) یا آنکه دولت مرکزی با خوش بینی به اقدامات ایران می نگریست (همانند الجزایر). اما از آنجا که غالب دولت های جهان عرب در هر دو نوع سستی (مانند کویت) یا مدرن

(مانند مصر) اقتدارگرا بودند از نضج گرفتن هرگونه جنبش انقلابی مطلوب ایران جلوگیری می‌کردند، یا آن را در حد یک هستهٔ سیاسی مذهبی محدود می‌ساختند. برخی همچون سوریه نیز می‌کوشیدند با اتخاذ سیاست دوستی با ایران خود را از معرض آلت‌رناتیوسازی جمهوری اسلامی دور نگه دارند. اما کشوری که نفوذ به آن بیش از همه دشوار بود، عربستان سعودی بود. عربستان سعودی فاقد مجرای نفوذ بود. جامعه مدنی در آن شکل نگرفته بود تا از طریق احزاب سیاسی یا انجمن‌های دینی بتوان انقلاب را صادر کرد. رسانه‌های عربستان محدود بودند، در حالی که ایران نیز هنوز به اهمیت تأثیر رسانه‌ای پی نبرده بود. از سوی دیگر بدنه اجتماعی عربستان به دو دلیل کاملاً مشخص فاقد انعطاف در برابر تبلیغات انقلاب اسلامی ایران بود: اول، فضل تقدیمی که اعراب متجاوز در اسلامیت برای خود قائل بودند و دوم، ایدئولوژی وهابیت که اعراب این شبه جزیره را در مقام ارتدکس‌ترین فرقه اسلامی در برابر شیعیان قرار می‌داد. در حالی که به صورت تاریخی، اهل سنت دیگر فرقهٔ بزرگ اما در اقلیت اسلامی، یعنی شیعیان را از جوهره اسلام دور می‌دانستند، وهابیت نیز بر این تصور می‌افزود. وهابیان زیارت قبور و مکان‌های مقدس را شرک می‌دانند، در حالی که شیعیان نیز وهابیت را ساخته استعمار می‌خوانند. وهابیان سنت‌های اصیل شیعی را بدعت می‌خواندند اما انقلاب اسلامی بر این سنت‌ها، سنت دیگری افزود. با استقرار نظام ولایت فقیه در ایران حج در زمرهٔ امور حکومتی و سرپرست حجاج نمایندهٔ ولی فقیه قلمداد شد. نماینده ولی فقیه به جز سرپرستی امور حج وظیفه دیگری نیز برعهده داشت، و آن ساماندهی به آئین سیاسی - مذهبی جدیدی به نام برائت از مشرکین بود. برائت از مشرکین احیای روش پیامبر اسلام (ص) در شکستن بت‌هایی بود که در شهر مکه و در خانه خدا (کعبه) برپا شده بودند. پیامبر اسلام هنگامی که مکه را فتح کرد به همراه علی (ع) اولین امام شیعیان، تبری به دست گرفت و بت‌هایی را که اعراب جاهلی (دوره پیش از اسلام) ساخته بودند ویران کرد. احیای برائت از مشرکین به این معنا بود که بار دیگر بت‌ها به مکه بازگشته و مشرکین بر این شهر مقدس حاکم شده‌اند. اما

این بت‌های تازه نه لات و منات، که آمریکا و انگلیس، و مشرکین نیز نه ابوسفیان و ابوجهل، که آل سعود بودند. این معنای برائت از مشرکین از پیام سال ۱۳۶۶ امام خمینی به حجاج بیش از هر متن دیگری به دست می‌آید:

اعلان برائت در حج تجدید میثاق مبارزه و تمرین تشکل مجاهدان برای ادامه نبرد با کفر و شرک و بت پرستی‌هاست و به شعار هم خلاصه نمی‌شود، که سرآغاز علنی ساختن منشور مبارزه و سازمان‌دهی جنود خدا در برابر جنود ابلیس صفتان است ... خلاصه، اعلان برائت مرحله اول مبارزه و ادامه آن و مراحل دیگر وظیفه ماست و در هر عصر و زمانی جلوه‌ها و شیوه‌ها و برنامه‌های مناسب خود را می‌طلبد و باید دید که در عصر همانند امروز که سران کفر و شرک همه موجودیت توحید را به خطر انداخته‌اند و تمامی مظاهر ملی، فرهنگی، دینی و سیاسی ملت‌ها را بازچه هوس‌ها و شهوت‌ها نموده‌اند چه باید کرد؟ آیا باید ... تصور نمود که مبارزه اینها بابت بت پرستی‌ها منحصر به سنگ و چوب‌های بی‌جان بوده است؟<sup>۱</sup>

حضرت امام خمینی در همین پیام خطاب به حجاج ایرانی فرمودند: در کنار خانه خدا و مرقد پیامبر اکرم (ص) بیعت‌ها و پیوندهای دوستی و ارتباط آینده را با مسلمانان محکم کنید و حدیث انقلاب و لطف خدا را به آنان بازگو نمایید و از جانب من و همه ملت ایران به همه مسلمانان اطمینان بدهید که جمهوری اسلامی ایران پشتیبان شما و حامی مبارزات و برنامه‌های اسلامی شماست و در هر سنگری علیه متجاوزان در کنار شما ایستاده است ... ما با خواست خدا دست تجاوز و ستم همه ستمگران را در کشورهای اسلامی شکستیم و با صدور انقلابمان که در حقیقت صدور اسلام راستین و بیان احکام محمدی است به سیطره و سلطه و ظلم جهانخواران خاتمه می‌دهیم.<sup>۲</sup>

ایشان در همین پیام خطاب به کشورهای عرب منطقه یادآوری کرده بودند: لازم است این نکته را برای چندمین بار به سران کشورهای اسلامی حاشیه خلیج فارس بازگو کنم که القای شبهه و بزرگ جلوه دادن خطر اسلام و انقلاب و جمهوری اسلامی ایران برای کشورهای منطقه همان ترفند قدیم و جدید جهانخواران بوده و هست.<sup>۱</sup>

پیام امام زنگ خطر را برای اعراب حاکم بر حجاز به صدا درآورد. پیش از این نیز مراسم برائت از مشرکین برگزار می شد و حتی در سال ۱۳۶۱ سیدمحمد موسوی خوئینی ها نماینده پیشین امام در حج از عربستان اخراج شده بود. موسوی خوئینی ها می گوید، امام حتی درباره شکل مراسم برائت از مشرکین نیز نظر داشته است. او جلسه ای را روایت می کند که در آن برخی می گفتند: «ما یک دولتیم و عربستان هم یک دولت است. ما آن دولت را پذیرفته ایم و حاکمیتش را در مرزهای جغرافیایی اش قبول کرده ایم کما اینکه عربستان هم پذیرفته است... دولت عربستان می گوید من به اتباع خودم اجازه تظاهرات و راهپیمایی نمی دهم چطور به تبعه کشور دیگر اجازه بدهم؟» اما

اوقات امام تلخ شد ... و فرمودند که شما به دولت عربستان بگویند ما به عنوان دولت با شما اختلاف نداریم اما این خمینی طلبه ای است که به حرف ما گوش نمی دهد.<sup>۲</sup>

امام در آن جلسه آقای خوئینی ها را نه به عنوان نماینده دولت ایران، که به عنوان نماینده خود معرفی می کنند. بدین ترتیب برای دومین بار پس از حادثه تسخیر سفارت آمریکا در تهران امام خمینی رهبری خود را به صورت مستقیم و خارج از دیپلماسی دولت وقت اعمال کردند و در هر دو مورد نیز آقای خوئینی ها نماینده ایشان بودند. امام حتی این نکته را مطرح فرمودند که حج و مکه و مدینه نمی تواند در اختیار دولت عربستان باشد و به همه دولت ها و ملت های اسلامی تعلق دارد. براساس همین دیدگاه ایران لقب «خادم الحرمین

الشرفین» را برای فهد نمی‌پذیرفت و شعار اداره بین‌المللی - اسلامی مکه و مدینه را سر می‌داد. تا سال ۱۳۶۶ مراسم پراشت از مشرکین برگزار می‌شد. اما آن سال سال دیگری بود. سه سال بود که مهدی کروی مشول حجاج بود:

واقعا مقید بودم که کار سیاسی انجام دهیم اما مواظب بودم که درگیری و برخورد نباشد و حج با آرامش انجام شود ... تنها یک هدف داشته باشد.

مرگ بر آمریکا و مرگ بر شوروی باید گفته شود. مشکلات جهان اسلام باید در حج مطرح شود.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب آشکار بود که براساس گفته امام و تأکید نماینده ایشان، مراسم پراشت از مشرکین مهم‌ترین مجرای نفوذ و صدور انقلاب به نفوذ ناپذیرترین قلعه «ارتجاع عرب»، یعنی عربستان سعودی بود. سعودی‌ها نیز این نکته را دریافته بودند. آل سعود «اظهار نگرانی و کوشش می‌کردند که راهپیمایی انجام نشود یا محدود انجام شود. این فقط مربوط به سال ۶۶ نبود. سال‌های ۶۴ و ۶۵ هم همین‌طور بود. می‌گفتند ممکن است دیگران سوء استفاده کنند. آنها اظهار نگرانی می‌کردند که مبادا افرادی بیایند و حادثه‌آفرینی کنند. ما می‌گفتیم از ناحیه ما مطمئن باشید. شعارها تعیین شده و از بعثه پخش می‌شود.» در هر حال ایرانیان اصرار به برگزاری مراسم داشتند. در جلسه‌ای با وزیر حج عربستان توافق شد که محدوده مشخصی برای راهپیمایی تعیین شود. اما:

حدود ۱۰۰ متر به پایان مسیر مانده، به شدت درگیری شروع شد. افرادی که حضور داشتند می‌دیدند که چگونه از بالای ساختمان‌ها و روی پل‌اشیایی را روی سر مردم می‌ریزند. اشیاء جمع شده آماده و کار از قبل تصمیم‌گیری شده بود.<sup>۲</sup>

در حج خونین سال ۱۳۶۶ در حدود ۴۰۰ ایرانی کشته شدند. از این تعداد ۲۱۰ نفر از زنان حج‌گزار بودند. سرانجام نماینده امام در حج، مهدی کروی، اخراج شد.

از مسایلی که در رابطه با مراسم حج بخصوص بعد از حادثه پیش آمد  
 اخراج و بیرون کردن من و جلوگیری از رفتن به مدینه بود ... امیر کویت  
 و وزیر حج یکی دو تا نامه نوشتند با این مضمون که از عربستان بروید.  
 به این ترتیب بود که روابط ایران و اعراب پس از تجاوز عراق به ایران در  
 سال ۱۳۵۸ وارد دومین بحران خود شد. حضرت امام خمینی در هفدهم  
 مردادماه ۱۳۶۶ دیدار عمومی خود را به مناسبت روز عیدقربان لغو کردند و  
 این‌گونه اعلام کردند که امسال عید ندارند. در پیام ایشان نیز این نکته مورد تأکید  
 قرار گرفت که: «اگر ما از مسئله قدس بگذریم، اگر ما از صدام بگذریم، اگر ما از  
 همه کسانی که به ما بدی کردند بگذریم، نمی‌توانیم از مسئله حجاز بگذریم.» در  
 هفتم شهریور سال ۱۳۶۶ رهبر انقلاب حکم آل سعود را چنین اعلام نمودند:

باید با همه قوایی که داریم، مسلمین با همه قوایی که دارند باید با این  
 مسئله محاربه کنند هر طوری که دارند باید با این مسئله محاربه کنند هر  
 طوری که خودشان صلاح می‌دانند. این تنگ را نباید ما به گور ببریم که  
 ما بودیم، دیدیم در حضور ما بزرگترین جنایت واقع شد.

گرچه امام بار دیگر مهدی کروی را به عنوان نماینده خود در حج منصوب  
 فرمودند اما عملاً دیگر کروی موفق به قدم گذاردن به خاک عربستان نشد و  
 شرکت ایرانیان در حج تا دهه ۷۰ متوقف ماند. عربستان روابط خود را با ایران  
 قطع کرد و حضرت امام نیز به یکی از نوآوری‌های فقهی خود درباره حج دست  
 زدند. در شانزدهم دی‌ماه همان سال ایشان در پاسخی به رئیس جمهور،  
 حضرت آیت‌الله خامنه‌ای فرمودند:

باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله صلی‌الله  
 علیه و آله و سلم است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام  
 احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است ... حکومت می‌تواند از حج  
 که از فرایض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی  
 دانست موقتاً جلوگیری کند.

اما این فقه سیاسی قابلیت آن را داشت که در جهت عکس نیز بازسازی شود.

پس از رحلت حضرت امام خمینی و انتقال قدرت از دولتی رادیکال (مهندس میرحسین موسوی) به دولتی عملگرا (هاشمی رفسنجانی) دولت جدید تصمیم گرفت روابط منطقه‌ای خود را بهبود بخشد. بدیهی بود که متحدان دولت پیشین با این اقدامات مخالفت کنند. موسوی خوئینی‌ها اولین نماینده امام در حج از نخستین افرادی بود که با این روند مخالفت کرد:

در مورد رابطه با عربستان اولاً این دولت عربستان بوده که اقدام به قطع کرده است نه ما، بنابراین اگر رابطه مجدد می‌خواهد خودش باید اقدام کند و تاوان این قطع رابطه را بپردازد نه اینکه ما در امر حج کوتاه بیایم. ثانیاً من تصور می‌کنم ما نباید این را با مسئله حج گره بزنیم. این مسئله می‌تواند به صورت یکی از موارد اختلاف دو دولت باقی بماند. من این را از این جهت می‌گویم که در هیچ شرایطی به حج صدمه‌ای نخورد.<sup>۱</sup> خوئینی‌ها همچنین اهمیت استراتژیک عربستان را منکر شد و افزود: اینکه ما رابطه با عربستان داشته باشیم یا نداشته باشیم برای غرب مهم نیست. عربستان کلید غرب نیست. برای غرب مسئله حج مهم است و ما را تشویق می‌کنند به اینکه با عربستان ارتباط داشته باشیم به قیمت حج.

این در حالی بود که عربستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی و سرنگونی محمدرضا پهلوی اصلی‌ترین متحد آمریکا در منطقه خلیج فارس و حتی جهان عرب بود. در عین حال خوئینی‌ها به نقل از مقام معظم رهبری می‌گویند:

در سال گذشته [۱۳۶۸] در ارتباط با حج آیت‌الله خامنه‌ای نظرشان این بود که حج همان‌طور که امام گفته‌اند باید انجام بشود. اگر عربستان موافق است این قضیه انجام شود و طبیعی بود که عربستان نمی‌پذیرفت و علت اینکه به اصطلاح مذاکره ایران و عربستان هم به نتیجه‌ای نرسید همین بود که جمهوری اسلامی اصرار داشت حج با همان محتوا انجام گیرد هرچند که شکل کار که راهپیمایی یا تجمع و اجتماع باشد در این

یک تغییری داده نشده بود. نظر خود من این بود که عربستان چون با اصل قضیه مخالف است با تغییر شکل هم نخواهد پذیرفت بنابراین حشش بود که ما همین قدم را هم کوتاه نمی‌آمدیم.<sup>۱</sup>

خوئینی‌ها که از جانب جناح چپ سخن می‌گفت می‌گویند این جناح را در مخالفت با بهبود روابط با عربستان تنها جلوه ندهد و تأکید کند: اینکه مذاکرات به نتیجه نرسید اصرار مقام معظم رهبری بوده است که حج باید با محتوای سیاسی انجام شود. بنابراین، اینکه بعضی شیاطین گفتند که رهبری می‌خواست حج درست شود اما نمایندگان نگذاشتند درست نیست.<sup>۲</sup>

اظهارات خوئینی‌ها شاید پاسخی به محمد جواد لاریجانی تئوریسین دیپلماسی جناح مقابل بود که در اول اردیبهشت ۱۳۶۹ گفته بود:

اگر فرض کنیم مثلاً ولی فقیه به مصلحت اسلام و نظام دانست که ما به حج برویم و معتقد باشد به ضرر ماست که به حج نرویم نباید حالا در وسط مذاکرات نامه‌ای منتشر شود و کل مذاکرات را برهم بزند.<sup>۳</sup>

لاریجانی از این تحلیل نیز فراتر رفته بود:

اگر کسی علی‌رغم اینکه علم دارد که ولی فقیه نظرش بر این است که حج انجام بشود کاری کند که این امر نشود این باغی است و براساس نظر صاحب شرایع این کار بی‌فایده است.<sup>۴</sup>

اظهارات لاریجانی نشان می‌داد که تصمیم فراتر از مخالفت‌هایی از نوع مخالفت موسوی خوئینی‌ها اتخاذ شده است؛ چنان که مهدی کروبی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی حتی با وجود آنکه به همراه خوئینی‌ها در یک گروه سیاسی (مجمع روحانیون مبارز) حضور داشت و خود در سال ۱۳۶۶ از دست سعودی‌ها کتک خورده و اخراج شده بود در سال ۱۳۷۰ پس از بهبود روابط با عربستان در مصاحبه‌ای گفت:

۱. مجله بیان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

در مورد عربستان یک مسئله مهم داریم و آن هم حج است. این مسئله واجب شرعی مردم است.<sup>۱</sup>

این در حالی بود که سعودی‌ها در دوره جدید تعداد حجاج ایرانی را کاهش داده و مراسم براثت از مشرکین را نیز از راهپیمایی در شهر به تجمع در یک مکان مشخص دور از شهر تقلیل داده بودند. با خروج جناح رادیکال اسلامی از قدرت و غلبه ائتلاف عملگرایان و سنت‌گرایان بر پارلمان روابط ایران و عربستان نسبتاً رونق گرفت. اما اوج بهبود روابط پس از دوم خردادماه ۱۳۷۶ بود. بهبود روابط در این مقطع، گذشته از به قدرت رسیدن حجت‌الاسلام سیدمحمد خاتمی در ایران، با تغییری هرچند محدود در ساخت قدرت عربستان نیز همراه شد. فهد شاه عربستان بخشی از قدرت خود را به علت بیماری به ولیعهد نسبتاً اصلاح‌طلب خود عبدالله واگذار کرد و او نیز از چهره جدید ایران، سیدمحمد خاتمی، استقبال می‌کرد. اما شگفت آنکه رئیس‌جمهور تازه ایران عضو همان گروهی بود که اعضا و هوادارانش در آغاز دهه ۷۰ با بهبود روابط ایران و عربستان مخالفت می‌کرد. اما قطعاً شگفتی سعودی‌ها زمانی اوج گرفت که هفته پیش هنگامی که در فرودگاه برای استقبال از رئیس‌مجلس اصلاح‌طلب ایران در انتظار به سر می‌بردند ناگهان با چهره‌ای آشنا مواجه شدند؛ همان کسی که در منا چند کیبودی کوچک و یک کیبودی بزرگ به اندازه بشقاب میوه‌خوری روی بدنش نشسته بود. او برای آنکه در جمع راهپیمایان ایران شناخته نشود سرش را پایین آورده بود. «چون این جور جاها اگر آدم را بشناسند خیلی زودتر می‌توانند طرف را نقله کنند و بعد هم بگویند چون در میان جمعیت بوده او را شناخته‌اند.» اما در دی‌ماه ۱۳۸۰ مهدی کروبی روحانی رادیکال دیروز و میانه‌رو امروز سر خویش را بالا گرفته بود تا سعودی‌ها او را بشناسند.



فصل چهارم

## خاطره قدرت

مأخذ شناسی تحلیلی تاریخ جمهوری اسلامی

## تاریخ‌نگاری مستقل چپ ایران

### نگاهی به تاریخ نویسی غیر توده‌ای<sup>۱</sup>

گویا پس از دوره پررونق بازار کتاب‌های مصدق‌شناسی در دهه ۶۰ و پهلوی‌پژوهی در دهه ۷۰، عصر نشر کتاب‌هایی درباره جنبش چپ ایران فرا رسیده است. از چاپ خاطرات توایانه و نیز افشاگریانه احسان طبری و نورالدین کیانوری و دیگر رهبران حزب توده که بگذریم، طی سال‌های گذشته به کمتر اثر مستقلی درباره جنبش چپ و به ویژه چپ متقل در ایران برخورد می‌کنیم. مقصود از آثار متقل درباره جنبش چپ، کتاب‌هایی است که از منظر حزب توده به تاریخ و تحولات چپ ایران نمی‌نگرند.

### شکست اسطوره

حمید احمدی مؤلف کتاب تاریخچه جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی، طی تحقیق نسبتاً جامعی یک تابلوی توده‌ای تاریخ ایران را شکسته است. تقی ارانی نخستین مارکسیست دانش‌آموخته ایرانی و رهبر یک گروه کوچک روشنفکری

۱. نگاهی به سه کتاب: فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی، حمید احمدی، نشر آتیه، ۱۳۷۹ و در آن سوی فراموشی، هوشنگ منتصری، نشر شبیرازه، ۱۳۷۹ و شورشیان آرسانه‌خواه، مازیا بهروز، نشر ققنوس، ۱۳۸۰.

مارکسیستی در اوایل دهه ۱۳۱۰ است که تقریباً عمده تحلیل‌گران تاریخ معاصر گروه او را که به ۵۳ نفر مشهور شده است، نیای حزب توده ایران می‌دانند. مرجعیت ارانی چنان به شکل یک اصل مسلم درآمده که حتی مرحوم مظه‌ری از متفکران اسلامی در نقد متون مارکسیستی، آثار و آرای تقی ارانی را ملاک کار خود قرار داده است. حمید احمدی در کتاب خود این اسطوره را می‌شکند. او می‌نویسد گروه ارانی نه تنها با حزب توده نسبتی نداشته بلکه اصولاً یک گروه کمونیست نیست. کتاب حمید احمدی که ابتدا در سال ۱۳۷۱ از سوی انجمن پژوهش‌های اجتماعی در برلین به چاپ رسیده است، در سال گذشته در ایران نیز از سوی نشر آتیه چاپ شد. کتاب در برگزیده دو فصل و یک سند است. نخست تاریخچه فرقه جمهوری انقلابی ایران: گروهی که دکتر تقی ارانی هنگام اقامت در آلمان (۱۳۰۸-۱۳۰۱) تأسیس کرده بود. سند ضمیمه کتاب: بیان حق، مهم‌ترین بیان‌نامه این جریان سیاسی است که در سال ۱۳۰۶ در برلین انتشار یافت. فرقه جمهوری انقلابی ایران در جزوه بیان حق به صراحت از تأسیس یک «جمهوری ملی» (ص ۱۳۱) در ایران دفاع می‌کند و این به نظر مؤلف با ایده تأسیس دولت کمونیستی تضاد دارد. فرقه جمهوری انقلابی که محصول فعالیت‌های سیاسی اولین گروه دانشجویان اعزامی دولت رضاشاه بود با بازگشت دکتر ارانی (که در آلمان شیمی می‌خواند) به ایران و اخراج گروه دیگری از اعضا، توسط دولت آلمان فرو پاشید. دکتر ارانی اما در ایران از تلاش در راه تأسیس گروهی مارکسیستی بازماند. فصل دوم کتاب حمید احمدی به گروه ۵۳ نفر اختصاص دارد که برخی اعضای آن در سال‌های بعد از مارکسیست‌های سرشناس ایران شدند. خلیل ملکی، احسان طبری، ایرج اسکندری، رضا رادمنش، عبدالصمد کامبخش از جمله این افراد هستند. گروه ۵۳ نفر مجله‌ای ثوریک به نام دنیا منتشر می‌ساخت که هنوز جزو مشهورترین مجلات مارکسیستی تاریخ ایران است. هیأت تحریریه این مجله، به جز ارانی، بزرگ علوی و ایرج اسکندری بودند. دکتر ارانی، به نظر مؤلف، در این دوره نیز هرگز یک کمونیست علاقه‌مند به مسکو نبود. با وجود این، دکتر ارانی و رهبران

گروه در اردیبهشت، ماه ۱۳۱۶ بازداشت شدند. رژیم البته اعلام کرد که شبکه حزب کمونیست ایران را کشف کرده است اما ارانی حتی زیر شکنجه نیز اتهام کمونیست بودن را نپذیرفت. نکته جالب توجه آنکه هم رژیم پهلوی و هم سران حزب توده در دوره‌های آتی اصرار دارند که ارانی را به عنوان «دبیرکل» یک گروه کمونیستی معرفی کنند تا بدین وسیله هم رژیم پهلوی قانون منع فعالیت‌های کمونیستی را توجیه کند و هم توده‌ای‌ها شید برجسته تاریخ خویش را به کف آورند؛ چه، از حزب شازده‌های کمونیست در سال‌های بعد تنها معدودی فراری و توبه کرده برجای ماند و به جز ارانی روشنفکر، خسرو روزبه نظامی تنها رهبران حزب توده بود. این هر دو حاضر به گذشتن از جان خویش شدند. ارانی پس از محاکمه به ده سال زندان محکوم شد اما پس از یک سال و سه ماه زندان انفرادی، در چهاردهم بهمن ۱۳۱۸ در ۳۶ سالگی در زندان به قتل رسید.

### سیزده سال تردید برای یک دبیر کل

از میان شازده‌های کمونیست، رضا رادمنش نام کمتر شناخته شده‌ای است؛ چه، در حالی که بیشتر دبیران کل حزب توده، از جمله اسکندری، کیانوری و کشاورز به نگارش خاطرات خود روی آوردند، خاطراتی از او برجای نمانده است. کتاب در آن سوی فراموشی نوشته هوشنگ متصری، خاطره‌های یک عضو خانواده دکتر رادمنش است. نکته جالب توجه آنکه نویسنده به دلیل سرشت غیر سیاسی خود، تلاش وافری در هرچه غیرکمونیست‌تر نشان دادن دبیرکل حزب توده نشان داده است. دکتر رضا رادمنش به یکی از سه پایگاه سستی حزب توده ایران تعلق داشت. از این سه پایگاه قومی یکی آذربایجان و تبریز است که افرادی چون دکتر ارانی و خلیل ملکی از آن برخاسته‌اند، دیگری ارامنه‌اند که افرادی مانند اردشیر آوانسیان از آن برخاسته‌اند و سرانجام خطه شمال و گیلان است که دکتر رادمنش نیز در این منطقه، در شهر لاهیجان، به دنیا آمده است. رادمنش دانش‌آموخته فرانسه بود. او همراه با گروه ۵۳ نفر بازداشت شد. در تأسیس حزب توده نقش داشت و از سوی این حزب در دوره چهاردهم مجلس

شورای ملی وارد پارلمان شد. پس از اعلام انحلال حزب توده توسط حکومت شاه، به شوروی گریخت و سپس به صلاح‌دید حزب کمونیست شوروی از سال ۱۳۳۷ به مدت ده سال ساکن لایپزیک در آلمان شرقی شد. دکترای الکترونیک را واگذاشت و دبیرکل حزب توده شد اما با تغییر و تحولات درون حزب و خطاهای جبران‌ناپذیری که در اداره حزب به او نسبت می‌دهند از این مقام برکنار شد و جای خود را به ایرج اسکندری داد. رادمش که پس از پیروزی انقلاب اسلامی یک بار به ایران سفر کرد و دوباره به آلمان بازگشت، در سال‌های بعد عملاً کناره‌گیری از سیاست را برگزید. مؤلف در صفحه ۷۸ کتاب به عنوان «راز پنهان» می‌نویسد:

سه ماه قبل از مرگ رادمش در پاییز ۱۳۶۲ از او پرسیدم: آیا در طول حیات سیاسی خود هرگز فرصت مناسبی نیافته‌اید تا خود را از قیود ناسازگاری‌های تحمیل شده خلاص کنید؟ دکتر رادمش ابتدا سکوت کرد و سپس جواب داد: چرا چنین فرصتی در همان اوان کار به دست آمد ولی متأسفانه من آن را از دست دادم و به نطقش در مجلس چهاردهم در مخالفت با هرگونه اعطای امتیاز استخراج نفت به بیگانگان اشاره کرد و افزود در سالن تنفس دکتر مصدق از من تجلیل کرد.

مؤلف چنین روایت می‌کند که رادمش در آن مقطع به صورت جدی در پی جدایی از حزب توده بود؛ حزبی که پس از مدتی مدافع اعطای امتیاز نفت به شوروی شد و بزرگترین سند وابستگی خود را به شوروی رو کرد. آنچه از ماحصل کتاب به دست می‌آید، این است که حتی یک عضو ارشد حزب توده که بیش از یک دهه (۱۳۳۶-۴۹) دبیرکل آن بود، عمری را در تردید به سر برده است.

### برادر بزرگتر برادرانش را فروخت

به جز آثار مستقل درباره جنبش چپ، در سال‌های اخیر در کتاب‌هایی که به این جریان سیاسی پرداخته‌اند، نوعی توجه جدی به جنبش چپ مستقل نیز دیده

می‌شود. مقصود از چپ مستقل، گروه‌های چپ‌گرای مستقل از حزب توده‌اند که پس از شکست نهضت ملی در ایران و همزمان با همسویی شوروی با غرب در جهان تأسیس شدند. این گروه‌ها که به شوروی با سوءظنی جدی می‌نگریستند و حتی آن را سوسیال امپریالیست می‌خواندند ضمن گرایش‌های ضمنی به الگوی جدید مارکسیستی مانند کوبای کاسترو، چین مانو، ویتنام هوشی مینه و ... می‌کوشیدند نوعی چپ افراطی، ضد پارلمانی و معتقد به مبارزه مسلحانه را تشکیل دهند و نکته مهم آنکه همانند حزب توده معتقد به تقلید از حزب کمونیست لنینی بودند. کتاب شورشیان آرمانخواه نوشته مازیار بهروز از جمله آثاری است که به شدت ضد توده‌ای به شمار می‌رود و در عوض به بیژن جزنی رهبر چریک‌های فدایی خلق تقدیم شده است. این کتاب که به ناکامی چپ در ایران می‌پردازد، در سال ۱۹۹۹ در خارج از ایران منتشر و سپس توسط مهدی پرتوی به فارسی ترجمه شده است. مهدی پرتوی از رهبران سازمان مخفی حزب توده است که در سال ۱۳۶۲ بازداشت شد. اهمیت کتاب نیز در این است که تاریخ چپ را از سال شکست نهضت ملی (۱۳۳۲) تا پنج سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۶۲) در یک دوره سی ساله بررسی می‌کند. پژوهش جامع و مانع مازیار بهروز درباره چپ ایران در چهار فصل گرد آمده است و در آن به رهبران عمده احزاب چپ، به ویژه حزب توده و فداییان خلق، پرداخته شده است. در جایی از کتاب، مؤلف متعرض مترجم مهدی پرتوی می‌شود و خودباختگی او را در هنگام اعترافات علیه حزب توده به سخره می‌گیرد. نویسنده همچنین در محاکمه حزب توده تا آنجا پیش می‌رود که می‌نویسد:

در تاریخ کمونیسم در ایران هرگز سابقه نداشت و در دیگر نقاط دنیا نیز بسیار به ندرت یافت می‌شد که یک سازمان مارکسیستی در سرکوب گروه‌های مارکسیستی دیگر با حکومت همکاری کند. (ص ۲۱۵)

بهروز البته از نقد فداییان نیز غفلت نمی‌کند و از برخورد تندروانه آنان با مسائل اجتماعی سخن می‌گوید و استالینیم درون‌سازمانی آنان را نکوهش می‌کند. مؤلف همچنین در توصیف وضعیت پس از انقلاب فداییان می‌نویسد:

آنها عموماً در حوزه توریک از آموزش ناچیزی برخوردار بودند و عمدتاً کارگزار و سازمانده به حساب می‌آمدند. گروه دیگری که از فداییان باقی ماندند به تدریج به نوعی تجدید نظرطلبی دست زدند و در نبود تئوریسین‌های چپ مستقل در ایران جذب چپ وابسته به شوروی و به طور مشخص حزب توده شدند و بدین ترتیب انشعاب در فداییان با دو تیغه قیچی: رژیم پهلوی که سران چپ متقل را به قتل رسانید و حزب توده که بقایای آنان را جذب کرد به وجود آمد. شگفت آنکه سرانجام حزب توده نیز خوش‌تر از برادرانی نبود که او آنان را قربانی کرد یا میراث‌خوارشان شد. حزب در سال ۱۳۶۲ برای دومین بار و برای همیشه منحل شد و به تاریخ پیوست.

چند کتابی که اخیراً در بازار کتاب ایران درباره چپ مستقل منتشر شده است، در یک نکته مشترک‌اند: گریختن از تصلب ایدئولوژیک و ترویج نوعی نگاه انتقادی به چپ و بیرون آمدن از زیر سایه سنگین حزب توده.

اینک دیگر لازم نیست برای جست و جوی عمل ناکامی چپ در ایران اعتراف‌نامه‌ها یا مدح‌نامه‌های رهبران آن را بخوانید؛ کافی است به آثار منتقدان مستقل چپ ایران مراجعه کنید تا اذعان کنید مرگ کمونیسم ایرانی در همه صورت‌های خود، از حزب توده تا فداییان خلق، بسیار درس‌آموزتر از زندگی آن بوده است.

## صدر اعظم و حاکم شرع

مروری بر چالش‌های تاریخی در دو کتاب

معمای هویدا و خاطرات خلخالی<sup>۱</sup>

من نمی‌گویم بی‌تقصیر بودم، کارهای مفیدی هم کردم. سبک سنگین بکنید. می‌خواهم تاریخ ۲۵ ساله ایران را بنویسم.<sup>۲</sup>

این، از آخرین جملاتی بود که امیر عباس هویدا، نخست‌وزیر رژیم سابق ایران، خطاب به قاضی پرونده‌اش، صادق خلخالی گفت. آنچه آشکار است اینکه خلخالی خواستِ هویدا را اجابت نکرد.

گفتم بعد از این تاریخ‌نویس زیاد خواهد بود و سبک سنگین کردیم، جزای شما همان جزای مفسدین فی الارض است.<sup>۳</sup>

اما آنچه پنهان است اینکه هویدا چه می‌خواست بنویسد و خود او در این تاریخ ۲۵ ساله، که سیزده سال آن را به صدارت عظمی (نخست‌وزیری) سرگرم بود، چه نقشی داشته است. کتاب معمای هویدا، نوشته عباس میلانی شاید تا

۱. نگاهی به دو کتاب: معمای هویدا، دکتر عباس میلانی، نشر آتیه، چاپ اول، ۱۳۸۰ و

خاطرات آیت‌الله خلخالی، نشر سایه، چاپ سوم، ۱۳۸۰.

۲. صادق خلخالی، خاطرات...، نشر سایه، ۱۳۸۰، ص ۳۸۵.

۳. همان.

حدودی پاسخ گفتن به این خواست هویدا باشد. شاید میلانی از زمره همان تاریخ‌نویسانی باشد که خلخالی در انتظار آمدن آنها (پس از بیست سال) بوده است. میلانی در کتابش قاضی پرونده هویدا را چنین توصیف می‌کند:

روستازاده بود و تحصیل چندانی نداشت. به قم آمده بود تا درس طلبگی بخواند. چهره گردش، لبان برآمده‌اش، ابروان پر پشتش، چشمان ریزش، ریشش که از چانه برآمده‌اش بیرون می‌زد و بالاخره عمامه گل و گشادش همه او را به هیأت یکی از سوارانی درمی‌آورد که در اغلب مینیاتورهای ایرانی دیده می‌شود. خلخالی ذهنی ساده داشت. در عین حال بی‌باک و بی‌پروا هم بود.<sup>۱</sup>

همان گونه که از این توصیف دقیق و ریشخند تنیده شده در دل آن برمی‌آید، مؤلف، ادبیات و تاریخ و ایدئولوژی را درهم آمیخته است. معمای هویدا یک رمان تاریخی (واقعی؟) جهت‌دار است که به شیوه رندانه‌ای می‌کوشد هویدای دیگری از هویدای مرسوم و مطعون در گفتمان رسمی خلق کند. کتاب البته برخلاف نامش چندان در مقام رازگشایی بر نمی‌آید. به عنوان نمونه، یکی از مشهورات موجود درباره هویدا، بهایی بودن او، همچنان در حاله‌ای ابهام می‌ماند. خلخالی در خاطراتش نوشته است:

هویدا تصور می‌کرد که ما او را به عنوان یک نفر بهایی و بابی محاکمه می‌کنیم. به همین دلیل چندین بار به وی تذکر دادم که این طور نیست. من به او گفتم که شاه هر چه بود ولی بهایی نبود که دستور دهد به مقبره حیف و عکا فرش وقف کنی.

خلخالی چند سطر بالاتر اشاره می‌کند که هویدا منکر بهایی بودنش شده و گفته بود:

تعمیر مقبره سید علی محمد باب و میرزا حسن علی بها و عباس افندی در حیف و عکا نیز به دستور شاه بود و به دستور او بود که من پرده‌های قالی گران‌قیمت را وقف آنجا کردم.<sup>۲</sup>

۱. عباس میلانی، معمای هویدا، نشر آتیه، ۱۳۸۰، ص ۴۱۷.

۲. صادق خلخالی، خاطرات...، نشر سایه، ۱۳۸۰، ص ۳۷۵.

خلخالی پدر هویدا، عین‌الملک را از بابی‌های کاشان معرفی می‌کند و با اشاره به اخراج او از ترکیه به دلیل ترویج بهائیت، ضمن آنکه می‌کوشد نسب و مذهب بهایی هویدا را اثبات کند از اعدام او به دلیل عضویت در این فرقه برائت می‌جوید. میلانی نیز در کتابش به سوابق بهایی‌گری خانواده هویدا اشاره می‌کند:

می‌گویند عربستان سعودی به فعالیت‌های تبلیغاتی عین‌الملک در دفاع از کیش بهائیت اعتراض کرد و عزلش [از مقام وزارت مختار ایران در عربستان] نتیجه همین اعتراضات بود.<sup>۱</sup>

میلانی در جای دیگری از کتابش می‌نویسد:

[هویدا] در وصف تهران دوران کودکی‌اش، به دو واقعه عنایت و توجهی خاص نشان می‌دهد. نخست سفرش به مزار حضرت عبدالعظیم است. می‌گفت با مادرش به زیارت رفت و سوار ماشین دودی شد. معلوم نیست تا چه حد ذکر این واقعه تصادفی بود تا چه حد در آن محاسبات سیاسی نیز راه یافته بود. به عبارت دیگر آیا تذکار مجدد تعلقات مذهبی مادرش پادزر تبلیغات کسانی بود که در آن زمان هویدا را به بهایی بودن متهم می‌کردند؟<sup>۲</sup>

با وجود این مقدمات، در آغاز کتاب در فصل مربوط به اعدام هویدا، میل به تشکیک در نویسنده اوج می‌گیرد و در تحلیل کیفرخواست خلخالی علیه هویدا می‌نویسد:

می‌دانیم که در تمام دوران فعالیت سیاسی هویدا این شایعه سر زبان‌ها بود که او بهایی است... به گمان من اگر سندی در تأیید وابستگی هویدا به مذهب [اصاله] بهائیت وجود می‌داشت بی‌شک به بخش مهمی از کیفرخواست مبدل می‌شد.<sup>۳</sup>

به نظر می‌رسد اگر عباس میلانی خاطرات خلخالی را که در کتابش استادهایی بدان وجود دارد، با دقت فزون‌تری می‌خواند درمی‌یافت که عدم ذکر بهایی‌گری

۱. عباس میلانی، معمای هویدا، نشر آتیه، ۱۳۸۰، ص ۴۱۷.

۲. همان، ص ۶۰. ۳. همان، ص ۴۲۷.

به عنوان یک اتهام در کیفرخواست هویدا بیش از آنکه نبود سند و مدرک خوانده شده است به نگرانی سیاسی از طرح چنین اتهامی از سوی قاضی بازمی‌گشته است. دقت کنید که خلخالی ضمن تلاش برای اثبات بهایی بودن هویدا متذکر شده است:

چندین بار به وی تذکر دادم که محاکمه او به این دلیل نیست.

در هر حال معمای هویدا در رازگشایی از یکی از مهم‌ترین رازهای هویدا ناکام مانده است. یک نمونه دیگر از این سنخ چالش‌های تاریخ‌نگارانه در معمای هویدا را می‌توان در بخشی دیگر از کتاب دید:

هاشمی رفسنجانی مدعی بود که هفت‌تیر مورد استفاده در قتل [حسنعلی

منصور توسط گروه فدائیان اسلام] را او تدارک کرده است.<sup>۱</sup>

منبع مورد اشاره نویسنده در این مورد کتاب دوران مبارزه<sup>۲</sup> است. این در حالی است که در کتاب مذکور چنین چیزی دیده نمی‌شود. صادق خلخالی نیز در خاطراتش ادعایی مشابه ادعای میلانی را بیان کرده است:

اسلحه‌ای که با آن منصور را ترور کردند آقای سید ابوالفضل، تولیت

آستان مقدس قم، از کربلا خریده بود. او آن پرابلوم را به آقای هاشمی

رفسنجانی و آقای هاشمی آن را به مهدی عراقی و مهدی عراقی آن را

به محمد بخارایی داده بود.<sup>۳</sup>

دفتر هاشمی رفسنجانی نیز چندی پیش با انتشار تکذیبیه‌ای که آن را «جلوگیری از تحریف تاریخ انقلاب اسلامی» ناسید این هر دو نقل قول و خبر را تکذیب کرد و خواستار «ممانعت از احتمال تکرار این اشتباه توسط سایر نویسندگان در بخش صدور مجوز» وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شد.<sup>۴</sup>

بدین ترتیب کتاب معمای هویدا خود به یکی دیگر از رازهای تاریخ افزوده

۱. همان، ص ۲۱۴.

۲. خاطرات هاشمی رفسنجانی، صص ۳۷-۳۳.

۳. صادق خلخالی، خاطرات...، نشر سایه، ۱۳۸۰، ص ۱۶۲.

۴. هفته‌نامه کتاب هفته، شماره ۵، ۹ تیر ۱۳۸۰، ص ۲.

است. در حالی که ممکن است چنین تصور شود که عباس میلانی با نوعی پیش فرض به نقش آقای هاشمی رفسنجانی در ترور حسنعلی منصور، دوست صمیمی امیرعباس هویدا و کسی که در واقع هویدا جانشین او شد، پرداخته است، اما با توجه به عضویت صادق خلخالی در گروه فدائیان اسلام، ترورکنندگان حسنعلی منصور، چنین پیش فرضی متغی است. اینک این پرسش فراروی محققان تاریخ و نیز آقای هاشمی رفسنجانی است که چه اتفاق نادری این دو سوی طیف تاریخ‌نگاری را به یکدیگر پیوند داده است؟

به خاطرات صادق خلخالی بازگردیم. او جریان «اعدام انقلابی حسنعلی منصور» را چنین صورت‌بندی می‌کند:

منصور همان کسی بود که امام خمینی را پس از وقایع ۱۵ خرداد حبس و تبعید کرد و نیز قانون کابینتولاسیون را به تصویب رساند. در ۲۴ رمضان سال ۱۳۴۳ منصور را در جلوی بهارستان ترور کردند. ترورکنندگان از فدائیان اسلام به رهبری شهید صادق امانی بودند. محمد بخارایی او را مستقیماً مورد هدف قرار داد. رضا نیک‌نژاد و رضا صفار هرنندی و سید مهدی اندرزگو هم برای ردگم کردن تیراندازی کردند. البته سید مهدی اندرزگو چند تیر نیز به طرف پیکر ترور شده منصور شلیک نمود... راننده دکتر بقایی، ساواکی معروف، محمد بخارایی را از پشت سر گرفته بود. این دکتر بقایی دکتر ساواک بود و زیر نظر او افراد را شکنجه می‌کردند او در دادگاه‌های انقلاب محاکمه و محکوم به اعدام شد. دستگیر شدگان اعدام شدند ولی شهید مهدی عراقی و آقای محی‌الدین انواری و آقای احمد شهاب و نیز آقای عسگر اولادی و چند نفر دیگر به حبس‌های طول‌المدت و ابد محکوم شدند.<sup>۱</sup>

اما گذشته از وجه عملیاتی ترور، برنامه‌ریزی آن به روایت آیت‌الله خلخالی

چنین بود:

رژیم ابتدا می‌خواست این قتل را به حضرت امام نسبت دهد ولی بعد

معلوم شد که فداییان اسلام به اتفاق آقای انواری خدمت امام رسیده بودند و از ایشان اجازه می‌خواستند. امام در مرحله اول به آنها اجازه نداده بود و در مرحله دوم نیز آنها را نهی کرده بود. این مطلب را مأمورین در کریدورهای ستاد مشترک و دادرسی ارتش دهان به دهان نقل می‌کردند و حتی به خود ما می‌گفتند که آقای خمینی مرد بزرگی است و اجازه قتل منصور را نداده است. با وجود اینکه امام اجازه نداده بود اما آقای انواری به یاران گفته بود که قتل منصور یک امر لازم است. اگر شما می‌خواهید اقدام کنید، آنها هم رفتند و او را ترور کردند البته چون آقای فومنی معروف در همان روزها از دنیا رفته بود فداییان اسلام فرمان قتل منصور را به آقای فومنی نسبت می‌دادند. اسم آقای سیلانی و دیگران را نیز می‌بردند ولی واقعیت همان بود که عرض کردم.<sup>۱</sup>

با توجه به خاطرات خلخالی این احتمال وجود دارد که تکذیبیه اخیر آقای هاشمی رفسنجانی در مورد انکار نقش وی در ترور منصور به منظور پرهیز از ورود به ماجرای بوده است که در آن فتوای یک فقیه، به ویژه امام خمینی، به عنوان مرجع مورد تقلید آقای هاشمی رفسنجانی، وجود نداشته است. هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود از بازجویی‌های پس از بازداشتش در پی ترور منصور جملات بازجوها را چنین نقل کرده است:

تو فتوای قتل منصور را گرفتی، تو از آقای میلانی ۱۶ هزار تومان پول گرفتی برای خانواده‌های زندانی، تو برای ترور اعلیحضرت و تیمسار نصیری برنامه‌ریزی کردی، تو از طرف آقای خمینی رابط هیأت‌های مؤتلفه و قم بودی.<sup>۲</sup>

که البته هاشمی همه این اتهامات را رد کرد. اما نسبت هویدا و منصور چگونه بوده است؟

در کتاب معمای هویدا می‌خوانیم که هویدا و منصور از دوره زندگی در اروپا،

۱. همان، ص ۱۶۳.

۲. هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ج ۱، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۶، ص ۲۰۷.

خاطره‌ها و آموزه‌های مشترکی داشتند. حتی هر دو آنان برای ازدواج خواهران امامی (فریده و لیلا) را برگزیدند و خویشاوند شدند. هویدا و منصور در تأسیس «کانون مرفقی» که «بدیل جبهه ملی» بود و می‌خواست تکنوکرات‌های طبقه متوسط را به خود جلب کند همکاری داشتند. هویدا در «حزب ایران نوین» (فرزند «کانون مرفقی») این همکاری سیاسی را ادامه داد و در کابینه منصور وزیر دارایی شد. اما در همه این روابط او مرد شماره دو بود: در اروپا نمی‌توانست همانند منصور به روابط خود با آمریکایی‌ها مباحثات کند؛ در خانواده پس از ازدواج منصور با فریده امامی به لیلا امامی پیشنهاد ازدواج داد؛ در کانون مرفقی و حزب ایران نوین پس از منصور عضو عالی‌رتبه حزب بود؛ و در دولت، یک وزیر نه چندان مهم به شمار می‌رفت. پس از ترور منصور به شیوه شگرفی هویدا مرد شماره یک شد، تا به آنجا که فریده امامی همسر حسنعلی منصور «در بیمارستانی که نخست‌وزیر مقتول بستری بود به هویدا نیز ظنین شده بود و همه را متهم می‌کرد یا می‌گفت که در مداوای شوهرش کوتاهی کرده‌اند یا معتقد بود اصولاً در قتلش همدستی داشتند... در نظرش هویدا هم بی‌شک گناهکار بود. اقل گناهان هویدا این بود که هنوز زنده و سالم است.»<sup>۱</sup> ظن تاریخ به قتل منصور هم چندان دور از ظن زن منصور نیست. می‌توان با استناد به قاعده نخست‌وزیرکشی در تاریخ سلطنت ایران گفت که محمدرضا شاه پس از رهایی از کابوس نخست‌وزیران مقتدری چون رزم‌آرا، مصدق و امینی نمی‌خواست منصور را در همان جایگاه ببیند. عباس میلانی بارها اشاره کرده است که منصور نخست‌وزیری خود را مدیون آمریکایی‌ها می‌دانست:

منصور در مهرماه ۱۳۴۲ در دیداری با جولیسی هولمز سفیر آمریکا در ایران ادا کرد که به گمانش ظرف ۲ یا ۴ ماه آینده وظیفه تشکیل دولت جدید به او محول خواهد شد. یکی دو هفته بعد منصور دوباره به سفارت آمریکا مراجعه کرد و گزارشی از برنامه‌های آتی خود در اختیار

۱. عباس میلانی، معمای هویدا، نشر آتیه، ۱۳۸۰، ص ۲۱۷.

سفیر آمریکا گذاشت.<sup>۱</sup>

بدیهی است که شاه از این رابطه مستقیم خوشنود نبود. همچنان که حاضر شده بود با قطع خط ارتباطی علی امینی با ایالات متحده، خود سردمداری اصلاحات مورد نظر کندی را برعهده بگیرد. دربارهٔ ترور رزم آرا به دست فداییان اسلام و تیر دیگری - به غیر از تیری که خلیل طهماسبی از سوی فداییان اسلام به سوی او شلیک کرده است - نیز این فرضیه وجود دارد. در هر حال، شاه دوبار به قصد دیدار به بیمارستان آمد. می‌گفتند هر دو بار چهرهٔ شاه سخت غم‌زده بود.<sup>۲</sup>

پس از آنکه منصور مرد، نخستین وظیفه نخست‌وزیر جدید، اسیرعباس هویدا، انجام شد:

تصمیم گرفت قبل از هر چیز شاه را در جریان بگذارد. به وسیله تلفن مخصوص با شاه تماس گرفت. اعضای تیم پزشکی هنوز همه در اتاق بودند. گفت و گوی هویدا با شاه سخت کوتاه بود. پنج کلمه یش نگفت. به انگلیسی حرف می‌زد. گفت "Your majesty, he is dead".<sup>۳</sup>

هویدا به تعبیری مناسب‌ترین جانشین برای منصور بود؛ سیزده سال نخست‌وزیری بدون اقتدار.

او نه تنها پذیرفته بود که ایران حکومتی یک نفره است بلکه خود منادی و مبلغ این نظریه بود. بارها گفته بود که در ایران شاه شخص اول مملکت است و لا غیر. می‌گفت شخص دومی هم در کار نیست. تأکید داشت که شاه فرمانده و رهبر و مرشد ملک ایران است. خود را رئیس دفتر شاه معرفی می‌کرد.<sup>۴</sup>

این نظر هویدا بعدها به دفاع اصلی او در محکمه خلخالی بدل شد. خلخالی نوشته است:

همه دفاعیات هویدا در دادگاه در این خلاصه می‌شد که می‌گفت من یک

۲. همان، ص ۲۱۷.

۱. همان، ص ۱۹۱.

۴. همان، ص ۳۱۲.

۳. همان، ص ۲۱۹.

مهره کوچک در سیستم بوم و این سیستم بود که حکومت می‌کرد نه من و نه افراد.<sup>۱</sup>

اما هویدا در مانور محدود خود می‌کوشید نقش یک تکنوکرات علاقه‌مند به روشنفکری را بازی کند. روحیه فرانکوفیل او به این بازی کمک می‌کرد. در کتاب عباس میلانی به داستانی از ابراهیم گلستان، رفیق گرمابه و گلستان امیرعباس هویدا که پس از مدتی با او چپ افتاد، اشاره شده است که گویای موقعیت متظاهران هویدا به عنوان یک لیبرال است. در داستان گلستان

راوی داستان مردی است که به بازاندیشی در باب سال‌های جوانی‌اش نشسته و پدرش را به یاد می‌آورد... در میان دوستان پدر مردی بود که لهجه‌اش مخلوط، هوشش مرتب و شوخی‌هایش از روی یادداشت‌هایش بود و بی‌جهت عصا می‌زد و حقه‌اش این بود که هرچه حرص جاه و قدرت داشت آن را در پشت ادعای بی‌حرمتی، در پشت ادعای بی‌میلی، در پشت ادعای اینکه به تقدیر تسلیم است می‌پوشاند. هرچند اینها هم هویدا بود.<sup>۲</sup>

این توصیف گلستان را درباره هویدا مقایسه کنید با آنچه میلانی درباره خلخالنی نوشته و در آغاز این مقاله آمده است. همواره نویسنده‌ای وجود دارد که حاکمی را به سخره بگیرد.



خاطرات خلخالنی برخلاف کتاب میلانی عاری از تصویرسازی‌های یک رمان سیاسی است، اما گهگاه و به اتفاق تصویر خود را بر کلام تحمیل می‌کند. خلخالنی پس از آنکه محاکمه هویدا در زندان قصر را روایت می‌کند و قصه بستن درهای زندان را به روی خبرنگاران به وسیله پاسداران و قطع گوشی‌های تلفن و حبس آنان را در یخچال و قفل کردن در یخچال را نقل می‌کند و از محاکمه مرید هویدا سخن می‌گوید پایان کار هویدا را چنین اعلام می‌کند:

۱. صادق خلخالنی، خاطرات...، نشر سایه، ۱۳۸۰، ص ۳۷۵.

۲. عباس میلانی، معمای هویدا، نشر آتیه، ۱۳۸۰، ص ۴۱۷.

پس از اعدام، من داخل زندان آمدم. افراد مسؤل از جمله نراقی به من گفتند چه باید بکنیم؟ گفتم: دربارهٔ چه چیزی و چه کسی صحبت می‌کنید؟ گفتند: دربارهٔ هویدا. گفتم: کار او تمام است. هویدایی دیگر در عالم وجود ندارد.<sup>۱</sup>

## رفیق ادامه بده، تو هنوز مسئله داری

نگاهی به چپ مائوئیستی پیش و پس از انقلاب اسلامی<sup>۱</sup>

به رسم معمول در انقلاب فرهنگی چین و خواست علی شمس، قضیه انتقاد و انتقاد از خود طرح شد. برخی حتی گریه کردند و می‌بایست آرامشان می‌کردی. انتقاد از خود گاه ساعت‌ها طول می‌کشید. علی شمس می‌گفت: رفیق ادامه بده، تو هنوز مسئله داری. تا سبک نشوی، کار جلسه پیش نخواهد رفت... علی هم از خود انتقاد کرد. او می‌گفت در جوانی قالی‌های پدرش را دزدیده و پولش را به سازمان جوانان حزب توده داده و چنین وانمود کرده که این پول را از راه کار کردن به دست آورده است. از همه اینها هم نتیجه می‌گرفت که باید از گذشته خود انتقاد کنیم و هرکس از تجربیاتش در زمینه رخنه افکار بورژوازی سخن بگوید. علی معتقد بود پشت هر فکر و عمل هدایت‌کننده ما منافع این یا آن طبقه نهفته است. حتی پشت لیوان آبی هم که می‌خوریم افکار هدایت‌کننده‌ای وجود دارد که یا پرولتری است و یا بورژوازی. شق سومی وجود ندارد. (ایرج کشکولی، ص ۹۵-۹۶)

۱. نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفت‌وگوی حمید شوکت با مهدی خان‌بابا تهرانی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰ و گفت‌وگوی حمید شوکت با ایرج کشکولی، نشر اختران.

آنچه خواندید گزارش یکی از جلسات داخلی رهبران سازمان انقلابی حزب توده ایران است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ائتلاف با چند حزب و گروه سیاسی دیگر به «حزب رنجبران ایران» تغییر نام داد. جریانی که از آن صحبت می‌کنیم حلقه‌ای استالینیستی - مانوئیستی در جمع مارکسیست‌های ایرانی بود که پس از مدتی همراهی با حزب توده به انشعاب از این حزب دست زد. اعضای سازمان انقلابی عمدتاً بازماندگان سازمان جوانان حزب توده بودند که سران حزب را به تجدیدنظر طلبی و فرمیسیم متهم می‌کردند. مهدی خانبابا تهرانی در این باره می‌گوید:

وقتی اعضای سازمان جوانان حزب می‌خواستند کادرهای حزبی را دست بیندازند و نشان دهند فعال نیستند یا جسارت کافی ندارند قرار ملاقات سازمانی را گاهی اوقات صبح خیلی زود می‌گذاشتند مثلاً اعلام می‌کردند ساعت ۶ صبح میدان توپخانه. این رفتار در واقع برای مرعوب کردن پیر ترا و حزبی‌ها بود. (مهدی تهرانی، ص ۱۲۳)

پیش از سازمان انقلابی حزب توده یک گروه دیگر به رهبری خلیل ملکی نیز با اتهام تجدیدنظر طلبی حزب توده را ترک کرده بود. اما مقصود خلیل ملکی، تجدیدنظر حزب توده در مفهوم سوسیالیسم و ادغام این حزب در حزب کمونیست شوروی بود، در حالی که رهبران سازمان انقلابی نه تنها استالین و بویژه مانو را تقدیس می‌کردند بلکه حزب توده و قبله آن، حزب کمونیست شوروی را به سبب عدول از استالینسم در دوره خروشچف تجدیدنظر طلب و خائن به آرمان‌های مارکسیسم می‌شمردند. استالینسم که امروزه حتی نزد بازمانده احزاب کمونیست جهان، ناسازی سیاسی تلقی می‌شود، روزگاری مایه افتخار رهبری حزب رنجبران بود. ایرج کشکولی هنگام نقل خاطره ثبت‌نامش از سوی حزب رنجبران برای دوره اول انتخابات ریاست جمهوری اسلامی می‌گوید: (آقای سوسوی خوبی‌ها که مسئول تأیید صلاحیت‌ها بود)

گفت: آقا شما تروتسکیست هستید. گفتیم: آقا این حرف‌ها چیست؟ اقلأ

بگویند طرفدار استالین هستیم، طرفدار ماو هستیم.

(ایرج کشکولی، ص ۲۰۰)

اعضای سازمان جوانان حزب توده با چنین علایقی به انشعاب از آن دست زدند: حرکت اولیه ما بسیار ساده و به دور از توضیح و تفسیرهایی بود که بعدها درباره آن انجام گرفت. ما در اصل قصد خروش داشتیم و این انگیزه اساسی مان بود. برخی از افراد هنوز نمی دانستند کمونیم چیست یا مسئله عضویت در سازمان انقلابی بدرستی برایشان حل نشده بود.

(مهدی تهرانی، ص ۱۳۱)

ایرج کشکولی یکی از همین افراد است. او که به دلیل پیوندهای ایلی خویش، به ویژه در پیوند با خسرو قشقایی (از رهبران ملی‌گرای ایل قشقایی)، وارد سیاست و سپس سازمان انقلابی شده بود، درباره چگونگی عضویتش در سازمان انقلابی می‌گوید:

یک روز آمدند و گفتند که دیگر عضو سازمان انقلابی حزب توده ایران هستیم... مهدی خانبا تهرانی را در مونیخ دیدم. در کافه‌ای با هم قرار گذاشتیم. او گفت ایرج، قرار است که به ایران بروی. البته رفقای بسیاری رفته‌اند و تو نیز جزو آخرین کسانی هستی که به ایران می‌روی. بعدها فهمیدم که هنوز خبری نبود و اینکه خیلی‌ها رفته بودند، واقعیت نداشت.

(ایرج کشکولی، ص ۴۰)

مهدی تهرانی اما با آگاهی فزون‌تری در سبک مؤسسان سازمان انقلابی

درآمده بود:

گذشت زمان، عدم تحرک و فرسودگی حزب توده، همراه باشوق به مبارزه و نیاز به فعالیتی جدی، مرا رفته رفته از حزب توده دور کرد. این وضعیت همزمان با دوره‌ای بود که جنبش رادیکال جوانان در کشورهای اروپایی آغاز می‌شد و جنبش‌های آزادیبخش در سراسر جهان رو به رشد بودند. در ادامه همین رادیکالیسم از حزب توده جدا شدم. انتقاد من و بسیاری دیگر از جوانان چپی به حزب توده این بود که در مهاجرت

پوسیده و پشت دیوار برلن جا خوش کرده است.

(مهدی تهرانی، ص ۱۲۱-۱۲۲)

اما سازمان انقلابی که با ادعای بازگشت به ایران و نبرد مسلحانه از حزب توده جدا شده بود خود در این رؤیا ماند. این در حالی بود که بخش عمده‌ای از زندگی در مهاجرت سران آن صرف آماده‌سازی برای آن روز موعود می‌شد. پس از سفر یک تیم اولیه به ایران، ایرج کشکولی (از اعضای این تیم) می‌گوید:

پیروزی یا شکست برایمان اهمیت درجه اول نداشت، فکر می‌کردیم حتی اگر شکست بخوریم مهم نیست. مهم این است که مردم بدانند سازمان انقلابی تشکیل شده و در مبارزه مسلحانه شرکت دارد.

(مهدی کشکولی، ص ۴۱-۴۲)

این سفر به شکست و گریز انجامید اما اگر پیروزی در مقابل دشمن (رژیم پهلوی) به دست نیامد می‌توانست همانند یک پیروزی در برابر رقیب، یعنی حزب توده، محسوب شود:

می‌خواستیم خبر درگیری با نیروهای دولتی همه‌جا گیر شود به خارج کشور برسد. و نشانی باشد از آنکه سازمان انقلابی بر خلاف حزب توده ایران که خارج‌نشین شده بود در مبارزه مسلحانه شرکت می‌کند.

(همان، ص ۵۷)

شکست سبب شد رهبری سازمان انقلابی در جست‌وجوی دانش مبارزه مسلحانه برآید. گرچه مهدی تهرانی معتقد است

که ما بیشتر هوادار خط مشی کویا بودیم تا چین. (مهدی تهرانی، ص ۱۳۱)

اما گروهی که به کویا رفته بودند به دلیل گرایش‌های مائوئیستی خود با کویایی‌ها مرزبندی داشتند و حتی برخی رفتارهای کویایی‌ها را نوعی دام تلقی می‌کردند. ایرج کشکولی معتقد است:

برای ما از اول روشن بود که با کویایی‌ها اختلاف داریم... اختلاف ایدئولوژیک. ما از همان اول می‌دانستیم که فقط برای آموزش نظامی به کویا آمده‌ایم. دوره‌ای بود که بیشتر به خط ایدئولوژیک چینی‌ها

نزدیک می‌شدیم و خط کوبا و کاسترو را رد می‌کردیم. خود را مدافع اندیشه مائوتسه دون می‌دانستیم اما می‌خواستیم از تجربه کوبا هم استفاده کنیم. (ایرج کشکولی، ص ۸۰)

به همین دلیل مهمانان ایرانی استقبال گرم کوبایی‌ها را بر نمی‌تافتند: چند بار پیشنهاد کردند ما را ببرند تا رقص‌های کوبایی را تماشا کنیم که رد کردیم.

اما رد همه آنچه کوبایی‌ها تعارف می‌کردند به دلیل اختلاف نظر با کوبا نبود: برخی مایل بودند بروند و ببینند اما انضباط حزبی اجازه نمی‌داد... راستش نمی‌خواستیم نقطه ضعفی در ما پیدا کنند. (ایرج کشکولی، ص ۸۰)

کشکولی در بخش دیگری از این تاریخ شفاهی به ویژگی مهمی در سازمان‌هایی از نوع سازمان انقلابی اشاره می‌کند که جوهره مقاله حاضر در تحلیل تاریخ‌نگاری چپ را تشکیل می‌دهد. او می‌گوید:

در اروپا هم همین جو حاکم بود. با تشکیل سازمان انقلابی این جو به اوج خود رسید. هرکسی ازدواج نکرده بود حق نداشت ازدواج کند و هرکسی ازدواج کرده بود نباید بچه‌دار می‌شد. به باور ما اینها همه ارزش‌های بورژوازی یا لاقابل ارزش‌هایی بودند که چون مانعی در راه انقلاب و خدمت به خلق به شمار می‌رفتند. (ایرج کشکولی، ص ۹۰)

اعضای تیم اعزامی سازمان انقلابی، در کوبا تمرینات سختی را می‌گذراندند: زندگی کاملاً نظامی داشتیم صبح زود بیدارباش می‌زدند صف می‌کشیدیم و با سربازان صبحانه می‌خوردیم و کار تمرین‌های نظامی را تحت فرماندهی کوماندانت‌های کوبایی شروع می‌کردیم... تمام هفته و بدون استراحت درست مثل یک سرباز در حال آموزش نظامی بودیم. (ایرج کشکولی، ص ۸۶)

اما کسانی که به آموزگاری و تعلیمات نظامی کوبایی‌ها تن داده بودند و قاعدتاً باید از آنان این ریاضت کمونیستی را نیز می‌آموختند در واقعیت چیزی فراتر از ایدئولوژی می‌دیدند:

گاه می دیدیم که با جمع کوچک ما ۱۵ نفر کوبایی به عناوین مختلف همراه هستند، می خورند و می نوشند و سیگار می کشند. آنها جمعه های سیگار برگ هاوانا را دور می گرداندند و مرتب به ما و خودشان تعارف می کردند. (ایرج کنکولی، ص ۸۰)

دوره آموزشی اعضای سازمان انقلابی در کوبا با اختلاف نظر میان میهمان و میزبان بر سر فرمان برداری ایرانی ها از کوبایی ها پایان یافت:

یک روز صبح فرمانده کوبایی محسن (رضوانی از رهبران گروه) را صدا زد و گفت ساتیگو (اسم مستعار) بدو بالای این درخت نخل و نگهبانی بده. خیلی سرد و خشک محسن می بایست با تفنگ و کوله پشتی از یک درخت نخل بالا می رفت... فقط می بایست میمون بودی تا می توانستی از آن نخل بالا بروی. محسن گفت نمی توانم بروم... فرمانده کوبایی گفت من فرمانده هستم و دستور نظامی می دهم و می توانم شما را دادگاهی کنم. (همان، ص ۸۸-۸۷)

در این میان حادثه مهمی که رخ داد این بود که سفر کوبا به انشعاب در سازمان انقلابی منتهی شد:

ادعا شد گروهی که در کوبا تعلیم نظامی دیده است دچار نقطه نظرهای التقاطی و انحراف کاستریخی است. سازمان وظیفه دارد بر اساس اندیشه مائوتسه دون مشی سیاسی خود را از نو تنظیم کند و با این انحرافات مرزبندی نماید. (همان، ص ۹۶)

اختلاف تا آنجا پیش رفت که در سازمان انشعابی از حزب توده، انشعاب رخ داد و خود، محکوم به پوسیدن در مهاجرت شد. مهدی خان بابا تهرانی از سران انشعاب و مؤسس گروه کادرهای سازمان انقلابی حزب توده ایران در این باره می گوید:

آتش مبارزه با سازمان انقلابی را آنقدر تیز کردیم و گفتیم که رفرمیست و سازشکار هستند. (مهدی تهرانی، ص ۱۷۷)

با وجود این، سازمان انقلابی به حیات خود ادامه داد و این بار بیش از گذشته

به چین نزدیک شد:

در اوج انقلاب فرهنگی بود که وارد پکن شدیم. همه جا پر بود از عکس‌ها و تصاویر مائو و ما هم باید درگیر انقلاب فرهنگی و نوسازی افکار خود می‌شدیم. در هتلی که اقامت داشتیم، می‌بایست صبح و ظهر و شب پیش از ناهار و پس از ناهار، پیش از شام و پس از شام، کتابچه سرخ مائو را درمی‌آوردیم و نقل‌قول‌های او را می‌خواندیم. در کارخانه‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها، پارک‌ها و خیابان‌ها همه کتاب مائو به دست مشغول بودند. (ایرج کنکولی، ص ۱۰۳)

اعضای سازمان انقلابی در چینی‌گرایی چنان جذب شده بودند که مثلاً علی کائیدی چهارمحالی ... بعضی وقت‌ها پیش از ناهار یا شام می‌گفت اگر قبلاً کتاب مائو نخوانید من نمی‌توانم غذا بخورم.<sup>۱</sup> و چنان تند می‌رفتند که چینی‌ها می‌گفتند رفقا شما کوتاه بیایید اما ما دست‌بردار نبودیم و می‌خواستیم نشان دهیم که گروه ما در نزدیکی به پرولتاریا و افکار پرولتری نمونه است. یا مثلاً چون در ظرف‌های کوچک چند نوع غذا می‌آوردند می‌گفتیم ما فقط یک نوع غذا می‌خواهیم و نه چند نوع، حال آنکه این اصلاً رسم غذا خوردن در آنجا بود که چند نوع، اما از هر نوع به مقدار کم می‌خوردند. اگر ما را برای تماشای کمون‌های دهقانی می‌بردند فوراً شروع به کار می‌کردیم و می‌خواستیم به دهقانان کمک کنیم. (همان، ص ۱۰۴)

اعضای سازمان انقلابی صبح‌ها سرود می‌خواندند:  
خاور گلگون شد، شرق را روشنایی فراگرفت، مائو تسه دون به دنیا آمد.  
در کنار فنون مبارز،

هرکدام نفری ۱۰-۲۰ سرود یاد گرفته بودند. یک بار هنگامی که آنان را برای دیدن فیلم‌های انقلابی به سینما می‌بردند یک‌مرتبه وسط فیلم

علی کائیدی چهار محالی از جای برمی‌خواست و شعار مایوشی، وثن - شویی (زنده باد مائو) سر می‌داد. بقیه هم مجبور می‌شدند برخیزند و شعار بدهند.

[همین شخص] ظهرها هنگام استراحت یک مرتبه می‌دید چوب بزرگی گذاشته روی شانه‌اش و در حیاط بزرگ هتل می‌گردد. اگر علتش را می‌پرسیدی، می‌گفت می‌خواهم خسته بشوم. به خیال خود می‌خواست به طبقه کارگر نزدیک شود. (همان) اما بزرگترین افتخار دیدار مائو بود: اشک در چشمان ما جمع شده بود. (همان، ص ۱۰۵)

این دومین سفر اعضای سازمان انقلابی به چین بود. در سفر اول «تجربه انقلاب چین، آشنایی با مواد منفجره و مین‌گذاری، تاکتیک جنگ پارتیزانی و چگونگی استفاده از ابزارهای جنگی» را می‌آموختند. این در حالی بود که استادان چینی همواره پیش از آغاز درس‌ها می‌گفتند رفقا این تجربه انقلاب چین است، نباید کپی‌برداری کنید. رفیق مائو سه‌دون توانسته است با توجه به شرایط چین به این مسائل برسد. شما باید شرایط ویژه کشور خودتان را تشخیص دهید و مارکسیسم را با اوضاع ایران همگون کنید.

اما به گفته ایرج کشکولی ارزیابی و زبان حال اعضای سازمان انقلابی چیزی جز این نبود که:

ما می‌گفتیم تعارف و شکسته نفسی می‌کنند. (همان، ص ۳۴)

سرانجام پس از یک دوره آموزشی اعضای سازمان انقلابی تصمیم به مبارزه مسلحانه و مستقیم می‌گیرند. کردستان ایستگاه حمله بود؛ حمله‌ای که هرگز محقق نشد. تنها یک بار هنگامی که ایرج کشکولی به اشتباه مورد هدف یکی از پیشمرگ‌های کُرد قرار گرفت، او که در آرزوی نبرد و رؤیای ترور به سر می‌برد احساس آغاز جنگ کرد:

با آن همه خونی که سر و صورتم را پوشانده بود، تصور می‌کردم ترور

شده‌ام و در حال مرگ هستم و به آلمانی شعار می‌دادم زنده باد خلق  
 کُرد، زنده باد مائو.  
 (همان، ص ۱۳۳)  
 وی صادقانه می‌گوید:

خودم هم نمی‌دانم. شاید چون تازه از آلمان به کردستان آمده بودم و یا  
 اینکه تصور می‌کردم خبرنگاران خارجی در میتینگ حضور دارند.  
 (همان، ص ۱۳۵)

در اینجا است که گفته دیگر او را می‌توان به یاد آورد که درباره چینی‌گرایی  
 افراطی خود در جریان انقلاب فرهنگی آن کشور گفته بود:

راستش را بخواهی بیشتر تظاهر بود.  
 (همان، ص ۱۰۴)

اعضای سازمان انقلابی سال‌های دیگری را نیز در حاشیه مرزهای ایران از  
 جمله کویت گذراندند بدان امید که راهی برای نفوذ و آغاز مبارزه در ایران بیابند.  
 کار آنان در این ایام عبارت بود از اینکه:

غروب‌ها دریا می‌رفتیم... کارگران... با زنان رابطه داشتند و آنها را به  
 خانه‌های محل سکونت خود می‌آوردند اما روی باورهای کمونیستی  
 خود در این مواقع به هر بهانه‌ای طفره می‌رفتیم و خانه را ترک  
 می‌کردیم.

مصاحبه‌کننده از ابرج کشکولی می‌پرسد: «طفره می‌رفتید و علاقه نداشتید یا  
 تمایلی وجود داشت اما به اجبار کناره می‌گرفتید؟» او پاسخ می‌دهد:

فکر می‌کردیم باید خود را در خدمت انقلاب قرار دهیم و از آنچه  
 زندگی بورژوایی شمرده می‌شد دوری جویم... این نوع زندگی برای  
 ما دیگر عادت هم شده بود.  
 (همان، ۱۵۹)

اما درست در همین لحظات انقلاب واقعی در ایران در شرف تکوین بود.  
 این انقلاب بدون نیاز به مبارزه مسلحانه پیروز شد. سازمان انقلابی در پیوند با  
 چند گروه دیگر کمونیستی به «حزب رنجبران» تبدیل شد و همگی به دفاع از  
 نظام جدید پرداختند.

فکر می‌کردیم انقلاب پیروز شده و آیت‌الله (امام) خمینی هم مترقی و

ضد امپریالیسم است... جو حاکم نیز ما را به این سمت سوق می‌داد.  
زحمتکشان و مردم طرفدار آیت‌الله (امام) خمینی بودند.

(همان، ص ۱۸۰)

همین هراس از واقعیت‌های اجتماعی اسلامی در ایران سبب شد که حزب تازه تأسیس همچون سلف خود (حزب توده) نام حزب کمونیست را بر خود نگذارد و نامی مستعار را برگزیند: «رنجبران».

به خاطر اسلامی‌ها، البته خیلی هم بحث کردیم. برخی مخالف بودند و می‌گفتند این نام بازگوکننده تمایلات یک جریان کمونیستی نیست، اما استدلال اکثریت این بود که به خاطر جو اسلامی در جامعه نمی‌توان از نام کمونیسم استفاده کرد.

(همان، ص ۱۸۸)

و به این ترتیب حزبی که در انشعاب از حزب توده متولد شده بود، خود شبیه‌ترین گروه به آن شد، با این تفاوت که به جای مسکو رو به سوی چین داشت و انتقاد خود به حزب توده را چنین بازسازی و تبیین می‌کرد:

جهان‌بینی حزب توده ناروشن بود حال آنکه در مورد حزب رنجبران چنین نبود. ما مشی و برنامه روشنی داشتیم. تنها استدلال این بود که اعلام نام کمونیسم ممکن است واکنش ایجاد کند و در کار ما مانع ایجاد نماید.

(همان، ص ۱۸۹)

حزب رنجبران البته فقط از حکومت نمی‌هراسید.

مردم نیز بودند و ما می‌خواستیم بهانه به دست دولت ندهیم و در چارچوب قانون حرکت کنیم.

(همان، ص ۱۹۱)

حزب رنجبران در این دوره از فعالیت خود فاقد هرگونه نگاه به درون ایران بود و به همین جهت بود که «دموکراسی» مسئله اساسی آن به شمار نمی‌رفت. ما سیاست خود را بر روی شعار نه آمریکانه روسیه استوار کرده بودیم و لبه تیز حمله البته متوجه روسیه بود... ما می‌گفتیم باید حزب توده را افشا کنیم.

(همان، ص ۱۹۶)

اما جمهوری اسلامی همراهی و همسویی آن حزب را با خود بر نمی‌تافت:

به ما هیچ تمایلی نشان نمی‌دادند. مثلاً تعداد زیادی از جوان‌ها را بسیج کرده بودیم که زیر پرچم و خط امام که لفظ متداول آن روز مدافعان حکومت بود به مردم کمک کنند اما همین را هم اجازه نمی‌دادند.

(همان، ص ۱۹۶)

یکی از برنامه‌های ما کمک به مسئله بهداشت یا پخش داروی مسجانی، کمک‌های اولیه و پانسمان زخم بود. به محض اینکه پی بردند مسلمان نیستیم و از طرف حزب رنجبران آمده‌ایم با هو و جنجال و گاه با کتک جلوی کارمان را گرفتند، حتی اگر به نفع جمهوری اسلامی تظاهرات می‌گذاشتیم اجازه نمی‌دادند.

(همان، ص ۱۹۷)

ایرج کشکولی در پاسخ به پرسش مصاحبه‌کننده که پرسیده بود: «این واکنش مردم بود یا دستگاه حکومت؟» جواب می‌دهد: «واکنش هر دو بود.» اما تحلیل حزب از واکنش مردم چنین بود:

جمع‌بندی می‌کردند که باید صبر انقلابی داشت، چون توده‌ها هنوز آمادگی ندارند.

کشکولی به منبع این تحلیل اشاره می‌کند:

در تبت هنگامی که کمونیست‌های چین به کمک مردم می‌رفتند مردم آنها را می‌کشتند، با این همه ناامید نشدند و سرانجام با صبر انقلابی توده‌های مردم را به سمت خود جلب می‌کنند.

در این هنگام مصاحبه‌کننده یادآوری می‌کند که «در تبت کمونیست‌ها ... سرانجام به سرکوب مردم دست زدند.» و کشکولی پاسخ می‌دهد:

در چین که بودیم به ما خلاف این را گفتند. (همان، ص ۱۹۷)

حزب رنجبران در تداوم تحلیل خود مبنی بر حمایت ظاهری از جمهوری اسلامی تا بدانجا پیش رفت که تظاهرات روز کارگر را در همراهی با برنامه رسمی دولت طراحی کرد. اما آنان اجازه نیافتند در این برنامه شرکت کنند و از برنامه اعلام شده احزاب کمونیست دیگر نیز بازماندند. همین حوادث سبب شد که حزب رنجبران متهم به جاسوسی شود:

می‌گفتند حزب رنجبران پلیس و جاسوس است. حتی می‌گفتند از جلو دفتر این حزب رد نشوید، ممکن است شما را لو بدهند.

(ابرج کشکولی، ص ۲۲۵)

این در حالی است که حزب رنجبران دیگران را به این کار متهم می‌کرد: آنچه به حزب توده مربوط می‌شد آنها می‌خواستند با لو دادن مخالفان، خودشان را حفظ کنند. به یک معنی رد گم می‌کردند. حتی خیلی از آنها در ارتش نماز می‌خواندند.

(همان)

این تنها دولت نبود که به حزب رنجبران روی خوش نشان نمی‌داد. در یکی از سخنرانی‌های علی صادقی، عضو دفتر سیاسی حزب رنجبران، در پارک شهر مردم علی صادقی را با یک علی صادقی دیگر که مذهبی بود اشتباه گرفته بودند. البته دعوت به نام حزب رنجبران صورت گرفته بود. اما در تبلیغات وسیع حزب رنجبران روشن نبود که این سخنرانی به دعوت یک جریان چپ انجام شده است. به همین جهت جمعیت زیادی برای شرکت در سخنرانی در پارک شهر جمع شده بودند. اما به محض آنکه علی صادقی سخنرانی خود را با عبارت مردم ایران آغاز کرد جمعیت الله‌اکبر گویان به تریبون حمله کردند و علی صادقی قلابی را پایین کشیدند... پیش از شروع سخنرانی رفقای ما از مشاهده جمعیتی که در پارک جمع شده بودند خیلی خوشحال بودند و نمی‌دانستند که آنها برای علی صادقی خودشان جمع شده‌اند.

(همان، ص ۲۲۷)

چاره چنین وضعیتی از منظر حزب رنجبران سفر به چین بود. اما پاسخ چینی‌ها رسمی بود:

ما دولت چین و پرولتاریای به قدرت رسیده هستیم، ممکن است سیاست‌های دیپلماتیک ما درباره ایران با سیاست‌های شما درباره جمهوری اسلامی تفاوت داشته باشد. باید به این تفاوت توجه کرد.

(همان، ص ۲۰۹)

به این ترتیب چین رسماً دیپلماسی خود را از حزب رنجبران جدا کرد و

حزب رنجبران نیز که تا آن زمان گمان می‌کرد می‌تواند به همزیستی با جمهوری اسلامی ادامه دهد حتی تا مرز همکاری در جنگ علیه عراق نیز پیش رفت. اما در این میان یک افسر توده‌ای ماهیت نیروهای جنگی مخفی حزب رنجبران را به جمهوری اسلامی معرفی می‌کند:

وی به خاطر جلوگیری از نفوذ حزب رنجبران و اینکه مبدا آن حزب از شرکت در جبهه جنگ به نفع خود بهره‌برداری کند او را به عنوان عامل نفوذی به کمیته اسلامی منطقه دهلران معرفی می‌کند.

(همان، ص ۲۲۲)

حزب رنجبران اندکی پس از بازگشت رهبرانش از چین غیرقانونی اعلام شد و دفاتر حزب از سوی جمهوری اسلامی مصادره شد. حزب نیز بلافاصله علیه جمهوری اسلامی مبارزه مسلحانه اعلام کرد و به این ترتیب رؤیای چند دهه‌ای آن علیه دولتی برخاسته از انقلاب محقق شد.

ایرج کشکولی می‌گوید:

در جلسه فوق‌العاده کمیته مرکزی پس از مصادره دفاتر حزب به این نتیجه رسیدیم که ادامه فعالیت به شکل گذشته ممکن نیست و دوره کار علنی حزب به اتمام رسیده است. بر این اساس باید نیروهای حزب را برای تغییر شیوه کار و دست زدن به مبارزه مسلحانه تدارک ببینیم.

مصاحبه‌کننده می‌پرسد: «به این سرعت!» و جوابی جز این نمی‌گیرد که: «بله به همین سرعت.» به این ترتیب همه آن تحلیل‌های چینی، ترک خورد. در مدت زمانی کوتاه کمونیست‌های حزب رنجبران که می‌خواستند در دهلران علیه عراق بجنگند در فارس و سپس کردستان علیه ایران آغاز به جنگ کردند.

سران حزب رنجبران پس از یک شورش ناکام ایلیاتی در فارس و پس از پیوستن به نیروهای برانداز در کردستان، دست کمک به سوی عراقی‌ها دراز کردند، و این پایان جریانی بود که می‌خواست به مردم بپیوندد. روزی که ایرج کشکولی از حزب رنجبران جدا شد و راه بازگشت به وضعیت مهاجرت را در پیش گرفت

اشرف دهقان، از چریک‌های جنگنده علیه دولت پهلوی و دولت جمهوری اسلامی را در فرودگاه دید:

اشرف روی صندلی چرخ‌دار نشسته بود، چون در کردستان از کوه افتاده بود. نمی‌توانست راه برود... این سفر برای اشرف دهقان به مثابه پایان مبارزهٔ چریکی شمرده می‌شد. (همان، ص ۳۷۱)

\* \* \*

دکتر حسین بشیریه معتقد است:

استالیسیسم پدیده‌ای شبه مذهبی بود و کشیش و کلیسای پرولتاریایی استالین داری مؤمنان، مشرکان، کافران، قدیسان، مرتدان، نظام اعترافات و توبه و مجازات و پاداش خاص خود بود.

روح مسیحیت ارتدکس در راه کمونیسم استالینی حلول کرده بود. سنت اعتراف به کشیش در مذهب مسیحی رکن مهمی از آداب شرعی را تشکیل می‌دهد. آنچه در مرور دو کتاب تازه منتشر شدهٔ نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفت‌وگو با مهدی تهرانی و گفت‌وگو با ایرج کشکولی) مشترک است، مشاهده این سنت شبه مذهبی (مذهب دروغین) است: دوری جستن از زندگی، فرورفتن در ایدئولوژی، چشم بستن بر واقعیت، خیره شدن بر بیگانه و تظاهر به انقلاب. سران حزب رنجبران سراسر عمر خویش را در مهاجرت به سر بردند و اینک، همچنان که در گزارش آن جلسهٔ آغازین این مقاله آمد، در مقام تواب زندگی می‌کنند. این بار کشیش اعتراف‌گیرنده، حمید شوکت، یکی از همفکران سابق و مؤلف دو کتاب جنبش چپ از درون است.

## خاطرات خواهر مری و برادرانش

### نگاهی به جنبش دانشجویان پیرو خط امام<sup>۱</sup>

شانزدهم آبان ماه ۱۳۵۸، سه روز پس از تسخیر سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران، دختری از دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک (امیرکبیر) به جنبش «دانشجویان پیرو خط امام» پیوست تا مترجم آنان در گفت‌وگوهای هیجانی که با مردم جهان داشتند، باشد:

یکی از برادران انجمن اسلامی با عجله به طرف ما آمد و مرا به کناری کشید. وی حامل پیامی از دانشجویانی بود که لانه جاسوسی را تصرف کرده بودند. بی مقدمه از من پرسید که آیا به آنها ملحق می‌شوم؟

(ص ۴۶)

نقطه قوت این دانشجوی سال دوم شیمی این بود که می‌توانست از زبان فارسی به انگلیسی ترجمه کند. اما این تنها عامل دعوت او به جنبش دانشجویان پیرو خط امام نبود. او چندین سال در خارج از ایران زندگی کرده و در تهران در یک مدرسه بین‌المللی درس خوانده بود. سه سال پس از تولد، در سال ۱۳۴۲ همراه پدرش که برای ادامه تحصیل در آمریکا بورسیه گرفته بود راهی ماساچوست و فیلادلفیا شد و در همانجا بود که به مهد کودک و مدرسه ابتدایی

۱. تسخیر، معصومه ابتکار، ترجمه فریبا ابتهاج شیرازی، نشر اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۹.

رفت و «لهجه آمریکایی» را آموخت. بنابراین معصومه ابتکار انتخابی مناسب برای ترجمه پیام‌های جنبش بود. دیگر ویژگی‌های خانوادگی‌اش نیز بر تناسب این انتخاب می‌افزود:

پدرم به عنوان روشنفکری دینی که در دوران پس از مصدق فعالیت سیاسی داشت بارها دستگیر شده بود. (ص ۵۱)

معصومه ابتکار اما تداوم منطقی این فعالیت سیاسی بود:

دکتر شریعتی مردی عمیقاً مذهبی که در غرب جامعه‌شناسی خوانده بود، چراغ راه ما بود. وی در سخنرانی‌ها و مقالاتش هزارها روشنفکر ایرانی را که غیرمذهبی شده بودند دوباره با اسلام آشتی داد و باعث شد تا آنها با شجاعت و ایمان رهبری امام خمینی را بپذیرند. وقتی دانش‌آموزی دبیرستانی بودم در سخنرانی‌های او در حسینیه ارشاد در شمال تهران شرکت می‌کردم. (ص ۵۳)

[چنین زمینه‌هایی سبب شد که وقتی] آن برادر (عضو انجمن اسلامی) گفت: حالا زمانی است که به اسلام خدمت کنی. یک لحظه را نیز نباید از دست داد. (ص ۴۹)

او منقلب شود، به آن برادر نگاه کند و سرش را به نشانه موافقت تکان دهد. فردای روز ۱۶ آبان ۵۸ باید به در اصلی سفارت تسخیر شده آمریکا مراجعه می‌کرد و سراغ برادری با نام مستعار رضا را می‌گرفت.

### اگر مردم آمریکا بدانند

از واقعه ۱۳ آبان ۱۳۵۸ تاکنون به جز کتاب خاطرات خانم معصومه ابتکار روایتی درونی از جنبش دانشجویان پیرو خط امام منتشر نشده است. تسخیر<sup>۱</sup> برای اولین بار به زبان انگلیسی در کانادا توسط انتشارات «تالون بوکز» به چاپ رسید و سپس به زبان فارسی ترجمه و در ایران منتشر شد. روایت خانم ابتکار

1. *Take over In Tehran*

البته بیش از آنکه سندی سیاسی و گویای پیچیدگی‌های واقعه ۱۳ آبان باشد، گزارشی از نوع نگاه رهبران جنبش دانشجویان پیرو خط امام به این حادثه و روایت ۴۴۴ روز زندگی آنان در درون سفارت تخریب شده آمریکا در تهران است. کتاب با توجه به موقعیت سیاسی (عضویت در دولت و ریاست سازمان محیط زیست ایران) و حزبی (عضویت در شورای مرکزی حزب مشارکت) نویسنده (معصومه ابتکار) و محل اصلی انتشار آن (کانادا) معطوف به خواننده غربی و برخاسته از دیپلماسی رسمی جمهوری اسلامی نوشته شده است. در ذکر نام رهبران جنبش تنها به نام کوچک آنها (نام مستعار؟) بسنده شده و نویسنده آشکارا از مواضع رئیس جمهور سید محمد خاتمی تأثیر پذیرفته است: آنجا که از دره سوء تفاهمی که میان دولت ایران و دولت آمریکا (برگرفته از گفت‌وگوی تلویزیونی خاتمی و شبکه C.N.N) سخن می‌گوید. (ص ۱۴۴)

اما اهمیت کتاب در فراسوی سندیت سیاسی آن قرار دارد. حجت‌الاسلام سید محمد موسوی خوئینی‌ها در مقدمه‌ای که بر کتاب خاطرات ابتکار نوشته، خواننده غربی را به این نکته توجه داده است که

اگر مردم آمریکا بدانند که امروز پیش‌تازان نهضت اصلاحات در ایران همان اشغال‌کنندگان سفارت سابق آمریکا و یا حامیان و طرفداران آنان هستند... آیا باز هم دربارهٔ آنان همان قضاوتی را خواهند داشت که در سال ۱۳۵۸ و سال‌های پس از آن داشتند؟ (ص ۱۴)

البته خوئینی‌ها افزوده است که:

اگر امروز در شرایط کنونی از کسانی که سفارت سابق آمریکا در ایران را در سال ۱۳۵۸ اشغال کردند سؤال شود که آیا امروز برای کسب حقوق خود که دولت ایالات متحده آنها را نابود کرده حاضرید دست به اقدام مشابه بزنید؟ به طور قطع پاسخ منفی خواهد بود. (ص ۱۳)

فرد ای‌رید و ویراستار کانادایی کتاب نیز در مقدمه خود این نکته را از نظر دور نداشته است. رید می‌نویسد:

برخی این مسئله را تناقض‌آمیز می‌دانند که دانشجویان ستیزه‌جوی سابق

اکنون به اصلاح طلبانی خواهان جامعه مدنی، پلورالیزم دموکراتیک و گفت‌وگوی فرهنگی تبدیل شده باشند. برخی دیگر مطرح شدن آنان را نیرنگی می‌دانند که توسط نهاد روحانیان بنیادگرای شیعه طراحی شده است. همچنین بعضی این مسئله را اعتراض ضمنی دانشجویان به اشتباهات و افراط‌های گذشته‌شان می‌دانند. (ص ۲۱)

ویراستار چاپ انگلیسی کتاب با وجود رده‌بندی این تحلیل‌ها خود در پایان چنین به صورت‌بندی آنها می‌نشیند که:

می‌توان دانشجویان پیر و خط امام را نمایندگان گرایش جهان‌سومی دانست که همواره در جمهوری اسلامی ایران وجود داشته گرچه تا چند سال اخیر در جایگاه اقلیت قرار گرفته است. روایت خانم ابتکار شاهد فراوانی از پابندی آنان به آرمان‌های دموکراتیک به دست می‌دهد که اکنون پس از گذشت ۲۰ سال به رهبری ماهرانه رئیس‌جمهور خاتمی در ایران رواج می‌یابد. (ص ۲۶)

با این اوصاف کتاب خانم ابتکار را می‌توان نه تنها به عنوان کتابی تاریخی، که همانند کتابی درباره ایران امروز خواند؛ به ویژه آنکه او به سبب زن بودن و اینکه زندگی خانوادگی‌اش نیز در درون سفارت تسخیر شده آمریکا شکل گرفته توانسته است لایه‌هایی پنهان از زندگی اجتماعی «جنبش دانشجویان پیر و خط امام» را به دقت بیان کند:

وقتی به والدینم گفتم تصمیم گرفته‌ام به دانشجویانی که سفارت را اشغال کرده‌اند ملحق شوم هیچ کس حتی خود من تصور نمی‌کرد، این مسئله چه تأثیری بر آینده‌ام خواهد داشت و چگونه زندگی خانوادگی مرا شکل خواهد داد. چنانچه بعدها و پس از پایان ماجرای گروگانگیری با محمد ازدواج کردم. (ص ۵۱)

### برادر محسن پیشنهاد می‌کند

روایت خانم ابتکار با چگونگی ورود همسرش، محمد (هاشمی) به ماجرا

آغاز می‌شود.

محمد دانشجویی بود چهار سال بزرگتر از من که وقتی به گروه اشغال‌کننده سفارت پیوستم او را نمی‌شناختم و در دوران طولانی اشغال سفارت که یکدیگر را می‌دیدیم هیچ وقت به ذهن هیچ یک از ما خطور نکرد که شاید روزی با هم ازدواج کنیم. (ص ۵۲)

صبح روز یازدهم آبان ماه ۱۳۵۸ محمد در کلاس درس ترمودینامیک یادداشت کوتاهی را گشود که سرایدار خوابگاه به او رسانده بود:

فوراً با محسن تماس بگیر، خیلی فوری. اما درس سخت‌تر از آن بود که به محسن فکر کند. پس از پایان کلاس «پسری با موهای سیاه و پر انرژی که همچون بسیاری از دانشجویان برای نشان دادن عقاید مذهبی خود ریش کوتاهی گذاشته بود»، را دید. محسن با عتاب به محمد گفت: «بهت گفتم که فوری» محمد جواب داد: «کلاس مهمی داشتم» و پاسخ شنید که: «کلاس رفتن فقط یکی از مسئولیت‌های ماست». (صص ۵۹، ۵۸)

این بحث احتمالاً از مشهورترین گفت‌وگوهای دانشجویان در سال‌های

پیروزی انقلاب اسلامی بود:

چه چیزی مهم‌تر است، موفقیت دانشگاهی یا آینده انقلاب. محسن جواب داد: ما نمی‌تونیم بنشینیم و سرمون رو توی کتاب فرو کنیم و به آنچه در دنیا می‌گذره بی‌توجه باشیم. (ص ۵۹)

میان محمد و محسن چیز مشترکی وجود داشت:

احساسی که بر ما تسلط داشت نیاز به تصمیم‌گیری درباره آینده بود این چیزی بود که شریعتی به ما یاد می‌داد. (ص ۵۹)

محسن شروع به تحلیل کرد:

آمریکا تصمیم گرفته شاه را بپذیرد... آیا سند دیگری برای اثبات موضع آنها در مقابل مردم ایران لازم است؟ (ص ۶۰)

بعداظهر دوازدهم آبان جلسه ویژه تشکیل شد:

وقتی محمد رسید دوازده دانشجو در گروه‌های کوچک جمع شده

بودند... گروه هشت نفره‌ای از دانشجویان دو نفر از هریک از دانشگاه‌های بزرگ درباره اوضاع صحبت کرده و به این نتیجه رسیده بودند که باید کاری کرد. (ص ۶۲)

محسن که رسید بی‌امان سخن گفت: «به نام خدا. آمریکایی‌ها به شاه اجازه ورود به آمریکا را دادند.» حرف آخر را نیز او زد؛ پیشنهاد ما اشغال سالمیت آمیز سفارت آمریکا است، بدون اسلحه. (ص ۶۷)

اجازه دهید فرض کنیم که این محسن همان محسن میردامادی باشد: شهرستانی و از خانواده‌ای متوسط به شمار می‌رفت و به همان اندازه که توانایی متقاعد کردن افراد را داشت، صادق نیز بود. وقتی صحبت می‌کرد مخاطبانش احساس می‌کردند شعله‌ای در قلبشان زبانه می‌کشد. (ص ۶۵)

و اینک خانم معصومه ابتکار به نقل از همسرش فاش می‌سازد که پیشنهاددهنده محسن میردامادی بوده است: رئیس هیأت اجرائیه کنونی جبهه مشارکت و رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس ششم. در حالی که محسن میردامادی در خاطراتش پیشنهاددهنده را یکی از برادران دیگر معرفی می‌کند.<sup>۱</sup>

پیشنهاد محسن نفس همه را بند آورد. چند دقیقه‌ای مکث کرد تا تأثیر این پیشنهاد را بر دیگران بسنجد. دیگران یعنی رضا (؟)، عباس (عبدی؟)، حبیب (الله بیطرف) علی (؟)، حسین (؟)، محمود (؟)، ابراهیم (اصغرزاده؟) و محمد (؟) همه یک دفعه شروع به صحبت کردند. موضوع بحث موضع امام خمینی بود. به دو گروه تقسیم شدند: گروهی که با توجه به انتصاب دولت موقت مهندس بازرگان از سوی امام می‌گفتند: «مگر ما در چه جایگاهی هستیم که کنترل اوضاع را در دست بگیریم؟» برخی دیگر پاسخ دادند کشور هنوز در التهاب است انقلاب هنوز نهادینه نشده و نهادهای اصلی حکومت از قبیل مجلس هنوز

تشکیل نشده‌اند ولی احتمالاً اشغال سفارت آمریکا به ویژه با توجه به چیزی که در خطر است امام را ناراحت نمی‌کند. (ص ۶۷)

در هر حال مقرر شد که «حتماً امام خمینی را محرمانه از این برنامه مطلع کنیم و برای این کار آقای موسوی خوئینی‌ها از علمای نزدیک به امام نامزد» شد. (ص ۶۹)

حضرت امام خمینی کمی پیش از واقعه ۱۳ آبان در پیامی گفتند:

بر دانش‌آموزان، دانشگاهیان و محصلین علوم دینیه است که با قدرت تمام حملات خود را علیه آمریکا و اسرائیل گسترش داده تا آمریکا را وادار به استرداد این شاه مخلوع جنایتکار نمایند. (ص ۷۴)

و بدنه دانشجویان همین نکته را نشانه اطلاع و موافقت امام از اقدام خود دانستند. اما ابتکار می‌نویسد،

[تنها] بعد از اشغال سفارت بود که متوجه شدیم آقای خوئینی‌ها توانسته‌اند به امام اطلاع دهند. (ص ۷۴)

چرا که پیش از واقعه «سه نفر از دانشجویان کمیته برنامه‌ریزی با آقای موسوی خوئینی‌ها ملاقات کرده و از او خواستند تا برنامه آنها را به استحضار امام برساند. او گفته بود اگر چه فکر می‌کند امام در اصل با اقدام آنها موافق است اما از اینکه مستقیماً موضوع را با ایشان در میان بگذارد اکراه دارد چون ممکن است برای امام به عنوان رهبر و عالی‌ترین مقام انقلاب دشوار باشد موافقت خود را آشکارا اعلام کند. هیأت دانشجویان بر تقاضای خود اصرار ورزید و آقای خوئینی‌ها به آن قول داد که در زمان مقتضی مسئله را به امام اطلاع دهد. (ص ۷۴) بدین ترتیب همه چیز حول یک «استنباط» شکل گرفت. استنباطی که اگر چه دقیق نبود اما بعدها با حمایت بی‌دریغ حضرت امام خمینی از دانشجویان صحت آن ثابت شد. یک روز پس از برگزاری جلسه دوازدهم آبان «سفارت» آمریکا تسخیر شد و به «لانه جاسوسی» تغییر نام داد. آن روز صبح،

وقتی دانشجویان پشت سر یکدیگر وارد سالن [دانشگاه پلی تکنیک] شدند از مشاهده نقشه نسبتاً دقیقی از سفارت آمریکا بر تخته سیاه تعجب

کرده و به هیجان آمدند. (ص ۷۸)

محسن با اشاره به سخنان امام به گروه اطمینان داد که آقای خوئینی‌ها موافقت کرده مسئله را با امام مطرح کند. (همان)

کمیته ۵ نفره رهبری عملیات را برعهده گرفت: ابراهیم و رضا از دانشگاه شریف، محسن از پلی تکنیک (امیرکبیر)، رحیم از دانشگاه ملی (شهید بهشتی) و حبیب از دانشگاه تهران. نام گروه «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» اعلام شد و محسن توضیح داد که هدف از انتخاب این نام تأکید بر استقلال از احزاب سیاسی است. در این جلسه دو یا سه دانشجو تهدید کردند که عملیات را به اطلاع دولت می‌رسانند. اما راه بازگشتی نبود. (ص ۸۰)

در میان دانشجویان دخترانی با چادر و برخی نیز با مانتو حضور داشتند. معصومه ابتکار مانند همیشه مانتو پوشیده بود و تنها دو دهه بعد هنگام راهیابی به دولت رئیس جمهور خاتمی به خواست او چادر به سر کرد. از دانشگاه پلی تکنیک تا سفارت آمریکا ۱۵ دقیقه راه بود. ساعت ۹/۵۰ دقیقه به محل رسیدند. ساعت ۱۰ صبح دانشجویان دانشگاه شریف نیز به آنها پیوستند. ساعتی بعد یکی از دانشجویان به رادیو تلفن زد: «من یکی از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام هستم... از سفارت سابق آمریکا و لانه جاسوسی فعلی تماس می‌گیرم... ما سفارت آمریکا را اشغال کرده‌ایم.» و هنگامی که پاسخ شنید «حتماً شوخی می‌کنید» جواب داد: «شماره تلفن‌های سفارت را از دفترچه راهنمای تلفن پیدا کنید بعد با شماره ۸۲۰۰۹۵ تماس بگیرید.»

### آنجا غصبی است و نماز ندارد

بازتاب واقعه غیرقابل تصور بود: حضرت امام خمینی تسخیر سفارت آمریکا را انقلاب دوم خواند؛ احزاب سیاسی، به ویژه گروه‌های چپ و چپ اسلامی و حتی نهضت آزادی، هیجان‌زده، مشروط یا با نوعی ناراضی‌پنهان از دانشجویان حمایت کردند و مردم راهپیمایی حمایت‌آمیز انجام می‌دادند. اما

برخی نخبگان سیاسی می‌گفتند:

به خاطر کاری که کرده‌اید کل کشور را نابود می‌کنند، حتی یک نفر ظاهراً از روحانیون متنفذ [آیت‌الله مهدوی کنی؟] گفته بود آنجا [سفارت آمریکا] غصبی است و نماز ندارد. (ص ۹۳)

دانشجویان به امام چشم دوخته بودند؛

اگر امام از آنان می‌خواستند سفارت را ترک کنند دانشجویان بی‌چون و چرا این کار را می‌کردند... اما یک روز و نیم بعد وقتی امام حمایت خود را اعلام کردند هیچ چیز نمی‌توانست جلوی آنها را بگیرد. (ص ۹۳)

مهم‌ترین نتیجه به زودی به دست آمد:

وقت اخبار بامدادی بود... جواد به داخل اتاق پرید و با خنده رادیو را از دست محمد قاپید... [گفت:] حدس بزن بینیم تا چه حد می‌تونی پیشگویی سیاسی کنی. محمد گفت آمریکایی‌ها بیانیه داده‌اند؟ جواد جواب داد: نه!... [محمد:] پس یک موضوع داخلی؟ [جواد:] ممکنه، ممکنه! محمد گفت دولت موقت چیزی گفته؟ جواد با خنده گفت بیش از چیزی که گفته کاری که کرده مهمه [محمد:] خدای من! می‌خواهی بگی بازرگان استعفا کرد؟ (ص ۹۷)

ابتکار اصرار دارد که بگوید هدف از تسخیر سفارت آمریکا سقوط دولت موقت نبوده است. این در حالی است که محسن میردامادی در سال ۱۳۷۷ در گفت‌وگویی با هفته‌نامه عصر ما (ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران) سقوط دولت بازرگان را یکی از اهداف جنبش دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اعلام کرده بود.

**پرطرفدارترین کلاس، درس دانشجویی به نام حجاریان بود**

زندگی درون سفارت آغاز شد. ۵۲ آمریکایی با دهها دانشجو می‌زیستند. اینک دیگر معصومه ابتکار به نام مری خوانده می‌شد. این نام را مخاطبان انگلیسی زبان او برایش انتخاب کرده بودند. او در همه دیدارها و گفت‌وگوها حضور

داشت و نامه‌هایی به عنوان «مری» از سراسر دنیا دریافت می‌کرد.

۱۷ آبان نخستین روز حضورم در سفارت به اعضای شورای مرکزی معرفی شده و قرار بر این شد به عنوان مترجم با آنها همکاری کنم. البته پیش از ورود به اتاق شورا صدای یکی از دانشجویان را شنیدم که بلند می‌گفت بهتر است یکی از برادران مسئولیت این کار را برعهده گیرد. (ص ۱۰۴)

اما معصومه ابتکار حتی لباس نظامی می‌پوشید و آموزش دفاعی می‌دید: وقتی جنگ آغاز شد همه دانشجویان اعم از زن و مرد طی چند سری در پارک چیتگر ... آموزش نظامی ۳ روزه‌ای را به طور فشرده گذراندند... زنان نیز دقیقاً همان برنامه مردان را اجرا می‌کردند و آموزش آنان کوتاه‌تر یا آسان‌تر نبود. (ص ۲۸۱)

دانشجویان تسخیرکننده سفارت گرچه در آغاز گمان می‌کردند تنها دو یا سه روز سفارت را در اختیار داشته باشند اما با طولانی شدن این دوره مجبور به اخذ مرخصی یک ساله از دانشگاه‌های خود شدند تا آنکه با وقوع انقلاب فرهنگی یک سال دیگر نیز دانشگاه‌ها تعطیل شد. اما کلاس‌های آموزشی در داخل سفارت تعطیل نبود:

حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها مجموعه سخنرانی‌هایی را درباره تحلیل خط امام و مسائل معاصر ارائه کرد. این فرصتی برای ما بود تا هوش و ذکاوت استاد و تسلط وی را بر شیوه‌های متعدد کاربرد مذهب در زندگی امروز بشر دریابیم... یکی دیگر از کلاس‌ها درس اخلاق حجت‌الاسلام حائری شیرازی بود... پس از کلاس‌های حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها پسرطرفدارترین کلاس‌ها شاید کلاس درس دانشجویی به نام سعید حجاریان بود. (ص ۲۷۸)

آموزش نظامی نیز توسط یکی از برادران به نام ورامینی آموخته می‌شد. او پس از پایان ماجرای سفارت آمریکا به جبهه‌های جنگ ایران، عراق رفت و به شهادت رسید.

## آموزش‌های آقای خوئینی‌ها

زندگی دانشجویان در سفارت از قواعد زندگی انقلابی پیروی می‌کرد:

زندگی در لانه جاسوسی صبح زود شروع می‌شد. در ساعت ۶ صبح واحد امور گروگان‌ها سرگرم درست کردن صبحانه برای آنها بود. واحد تدارکات بین دانشجویان نان، شیر و پنیر پخش می‌کرد... روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه روزه می‌گرفتیم. غذای دانشجویان توسط سپاه تأمین می‌شد.

سپاه داوطلب شد روزی ۳ وعده غذا به ما بدهد اگر چه سخاوت آنها مشکل دیگری ایجاد کرد. این غذا بسیار نامطلوب و معمولاً شامل برنج و تکه‌های میکروسکوپی گوشت بود که فقط برای پر نگه داشتن معده مفید به نظر می‌رسید. برای شام معمولاً کتلت درست می‌کردند که به مزه و شکل چرم کفش بود. تعجبی نداشت ترجیح بدهیم روزه بگیریم. (ص ۱۹۲)

این در حالی بود که غذای گروگان‌ها شامل:

جوجه سرخ کرده، گوشت با لوبیا سبز و پوره سیب‌زمینی، سوپ، اسپاگتی، استیک با سبزی، همبرگر و سیب‌زمینی سرخ کرده بود. مواد این غذا از یک سوپرمارکت داخل سفارت که مخصوص دیپلمات‌ها ساخته شده بود، تأمین می‌شد؛ سوپرمارکتی با فریزرهای غول‌پیکر که در آن انبوهی گوشت منجمد و سبزیجات قرار داشت. (ص ۱۹۲)

آشپز فردی به نام محمد یوسف اهل پاکستان بود که پس از مدتی جاسوس سیا از آب درآمد. وضعیت مذکور سبب شد که نه تنها صدای انتقاد برخی دانشجویان (که معتقد بودند گروگان‌ها بالاتر از زندگی مردم عادی ایران زندگی می‌کنند)، درآید، بلکه یکی از گروگان‌ها خطاب به آنان بگوید:

چرا خودتان را هم مثل ما زندانی کرده‌اید؟ چرا به دنبال چیزهای خوبی که در دنیا هست نمی‌روید و از زندگی لذت نمی‌برید؟ چرا جوانی خود

را این طور هدر می‌دهید؟  
 اما آموزش‌های ایدئولوژیک توسط حجت‌الاسلام خوئینی‌ها ادامه داشت:  
 بین نمازهای ظهر و عصر آقای خوئینی‌ها حدود ۲۰ دقیقه‌ای برای ما  
 صحبت می‌کرد... (می‌گفت): نباید فکر کنیم چه چیزی برای «من» خوب  
 است بلکه باید به این بیندیشیم که چه چیزی برای «ما» جامعه و بشریت  
 خوب است و رضای خدا را به همراه دارد. (ص ۲۷۱)  
 ابتکار در یکی از پانویشت‌های کتابش در این باره نوشته است:

در مطبوعات آمریکا و انگلیس آقای خوئینی‌ها را اغلب ملای سرخ  
 می‌نامند چون او متهم به تحصیل در شوروی است، این نمونه‌ای از  
 دروغ‌پردازی‌های رسانه‌ها بود که طی آن غرب ادعا می‌کرد ایران را  
 شناخته است. آقای خوئینی‌ها نه در شوروی درس خوانده و نه هرگز به  
 آنجا سفر کرده است. (ص ۶۹)  
 یکی از جذاب‌ترین فعالیت‌ها در «لانه جاسوسی» افشای اسناد و مدارک به  
 دست آمده درباره رابطه ایران و آمریکا بود.

در نخستین روزهای اشغال سفارت تصمیم بر این بود که در هریک از  
 برنامه‌های تلویزیونی هفتگی دو دانشجوی مختلف افشای اسناد را  
 برعهده گیرند. از آنجا که افراد در این میان به دنبال شهرت یا اعتبار  
 شخصی نبودند از حضور همیشگی سر باز زده و آن را عادلانه  
 نمی‌دانستند. (ص ۱۴۲)

اما دو دانشجویی که برای یکی از برنامه‌ها انتخاب شده بودند:  
 از تجربه برادران دیگر برخوردار نبودند... برنامه با آرامش آغاز شد  
 ولی با غلبه احساسات بر آن دو دانشجو به سوی سرزنش، تقیح و حتی  
 محکوم کردن افراد نامبرده در سند پیش رفتند... آنها ظرف چند دقیقه  
 بی‌طرفی خود را زیر پا گذاشته پیش از آنکه مردم بتوانند تصمیم بگیرند  
 و مقامات قضایی حکمی صادر کنند حس انتقام‌جویی را به بینندگان  
 منتقل کرده بودند. (ص ۱۴۲)

در نتیجه شورای مرکزی جنبش دانشجویان پیرو خط امام بیانیه‌ای خطاب به مردم صادر کردند:

ما از ملت عذرخواهی کرده و تا زمانی که ما را نبخشند و از ما نخواهند  
برنامه افشاگری نخواهیم داشت. (ص ۱۴۳)

آقای رولو شما برای مصاحبه آمده‌اید یا مذاکره؟ گروگان‌گیری از آغاز باید به  
فرجامی می‌انديشید، اما

آن روزها مذاکره کلمه مذمومی بود. اما در طول انقلاب سازشکاران را  
کسانی معرفی کردند که ملت خویش را تضعیف می‌کنند از همان  
ابتدا همه بر این امر اتفاق نظر داشتیم که نباید بر سر اصول خود  
سازش کنیم. (ص ۱۶۲)

با وجود این، کسانی بودند که پیشنهاد مذاکره دهند: سازمان آزادیبخش  
فلسطین، پاپ، گروه‌های پارلمانی و غیردولتی ایالات متحده و اریک رولو،  
معتبرترین آنها و معروف‌ترین آنان بودند. اریک رولو روزنامه‌نگار روشنفکر و  
دیپلمات فرانسوی از راه درخواست مصاحبه با موسوی خوئینی‌ها وارد شد.  
ابتکار می‌نویسد:

این بار نیز من مترجم بودم. وقتی رولو رسید او را به اتاق کنفرانس  
راهنمایی کردم... آقای خوئینی‌ها همواره آرام بود و رفتار ملایم او  
ایمان و عزم راسخش را نشان می‌داد... رولو ایستاد و به وی سلام کرد و  
آقای خوئینی‌ها روی صندلی نزدیک او نشست. سه صندلی به صورت  
مثلث چیده شده و میز کوچکی در وسط قرار داشت... رولو گفت:  
مسئله محرمانه‌ای است که باید مطرح کنم، اجازه دارم؟ در این حال  
سرش را به سمت ما تکان داد و منظورش این بود که آیا آقای خوئینی‌ها  
به ما اعتماد دارد و یا خیر. آقای خوئینی‌ها در پاسخ گفت: اینجا هیچ کس  
غریبه نیست ادامه بدهید. آنگاه رولو مطالبی طولانی را آغاز کرد. از  
دیدگاه او مسئله گروگان‌ها به بن‌بستی تبدیل شده بود که به اهداف ما  
آسیب می‌رساند. وی نگران انقلاب ما بود یا لاقلاً این طور ادعا می‌کرد.

به نظر او دلیلی وجود نداشت که گروگان‌ها را بیش از این نگه داریم. باید با آزادی آنها امتیاز می‌گرفتیم. هرچه کار ترجمه پیش می‌رفت ناراحتی من بیشتر می‌شد. یک لحظه ترجمه را قطع کردم و به فارسی گفتم آقای خوئینی‌ها او سعی دارد چیز دیگری بگوید این یک مصاحبه عادی نیست آنگاه ترجمه را از سر گرفتیم... آقای خوئینی‌ها... ابتدا گلویش را صاف کرد و سپس این چنین گفت: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم آقای رولو از شما سؤالی دارم. آیا برای مصاحبه اینجا آمده‌اید یا برای میانجی‌گری و مذاکره؟ شما با سوءاستفاده از زمانی که برای مصاحبه در اختیاران قرار گرفت به حسن شهرت خود صدمه زدید... ما سازشکار نیستیم. اگر می‌خواستیم مذاکره کنیم این کار را جلوی دوربین انجام می‌دادیم... نه تنها دیگر با شما صحبت نخواهیم کرد بلکه از شما می‌خواهم که فوراً سفارت را ترک کنید و دیگر اجازه ورود به شما داده نمی‌شود. (ص ۱۷۵)

اما ماجرا بالاخره با واگذاری اختیار گروگان‌ها از سوی حضرت امام به مجلس شورای اسلامی پایان یافت.

یک گروه کاری به ریاست بهزاد نبوی تشکیل شد. این هیئت باید از طریق میانجی‌های الجزایری از نقطه نظرات آمریکایی‌ها آگاهی می‌یافت.

نخستین بار آقای هاشمی رفسنجانی درمجلس مسئله گروگان‌ها را مطرح ساخت.

گروهی از نمایندگان مجلس ... مدعی بودند چون تصمیم مجلس مستقیماً بر انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تأثیر می‌گذارد... باید حداکثر استفاده را از آن بنمایند. (ص ۳۱۵)

هنگامی که این مسئله در صحن مجلس مطرح شد برخی نمایندگان با هرگونه امتیازگیری از آمریکا مخالفت کردند اما یکی از نمایندگان، با اشاره مستقیم به جمله امام خمینی گفت: ولی امتیاز دقیقاً کلمه‌ای است

که حضرت امام در سخنانش به کار برد. (ص ۳۱۵)  
ابتکار می‌نویسد:

شیوه‌های رئیس مجلس و برخی از نمایندگان در به تعویق انداختن یا تسریع فرآیند تصمیم‌گیری و پس از آن زمان‌بندی حل و فصل اختلافات از طریق دولت‌الجزیر به نظر برخی دلیل روشنی بر معامله پنهانی با حزب جمهوریخواه بود با وجود این چنین مسئله‌ای بعید به نظر می‌رسید. (ص ۳۱۶)

در واقع دو جناح لیبرال و خط امام در حاکمیت سیاسی وقت، بر سر زمان آزادی‌گروگان‌ها اختلاف نظر داشتند.

ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور وقت ایران در جلسات هیأت دولت تصریح کرده بود ترجیح می‌دهد دموکرات‌ها بر مسند قدرت بمانند.  
آزادی‌گروگان‌ها حتی در پایان ریاست جمهوری جیمی کارتر از سقوط او و حزب دموکرات جلوگیری می‌کرد. دانشجویان پیرو خط امام متقاعد شده بودند: بنی‌صدر فعالانه سعی می‌کند با اطرافیان کارتر معامله کند و گروه دیگر [که ابتکار از آنان در خاطرات خود نامی به میان نمی‌آورد] شاید ترجیح می‌دادند با کارت‌های ریگان [نامزد جمهوریخواهان برای ریاست جمهوری پس از کارتر] بازی کنند. (ص ۳۱۷)

با وجود این وضعیت دوگانه و حضور موسوی خوئینی‌ها در مقام نایب رئیس مجلس اول ابتکار می‌گوید: تسخیرکنندگان اصلی سفارت آمریکا هیچ نقشی در پایان ماجرا نداشتند.

ما دانشجویان هیچ‌گاه در اجرای این فرآیند دخالت نداشتیم. هیچ‌کس با ما مشورت نکرد و یا ما را در جریان نگذاشت. تنها پس از تکمیل همه کارها بود که بهزاد نبوی درخواست ملاقاتی از رهبران ما برای بحث درباره جزئیات آزادی‌گروگان‌ها به عمل آورد. در آن جلسه مؤدبانه از ما پرسید درباره این توافق چه نظری داریم. ولی چون قبلاً همه تصمیم‌ها اتخاذ شده بود، در پاسخ تنها لبخند زدیم. (ص ۳۱۹)

## جنیشمی که حزب شد

در سالگرد تسخیر سفارت آمریکا توسط جنبش دانشجویان پیرو خط امام، درهای سفارت به روی مردم برای بازدید عمومی گشوده شد. اندکی بعد ماجرا خاتمه یافت و گروگان‌ها سالم به آمریکا تحویل داده شدند. در آخرین روزها بحثی در میان رهبران جنبش در گرفت.

گروهی از دانشجویان معتقد بودند باید یک سازمان رسمی یا حزب سیاسی به نام دانشجویان مسلمان پیرو خط امام تأسیس کنیم... کسانی که با فکر تشکیل حزب مخالف بودند استدلال می‌کردند این گروه هرگز با چنین نیتی گرد هم نیامده‌اند... در نهایت اکثر دانشجویان گروه متقاعد شدند بهترین کار برای جنبش اعلام انحلال است. پیش‌نویس آخرین بیانیه را تنظیم کردیم. این بیانیه درباره تصمیم نهایی ما توضیح می‌داد. ما باید در جبهه‌های جنگ، بازسازی کشور و کلاس‌های درس به ملت بیوندیم... دانشجویان از ابتدا فرزندان این ملت به شمار آمده هرگز عضوی جدا نبوده‌اند اکنون که وظیفه خود را انجام داده‌ایم به آغوش ملت بازمی‌گردیم.

(ص ۳۲۵)

اما هیجده سال بعد، از درون جنبش دانشجویان پیرو خط امام حزبی به نام «مشارکت» متولد شد؛ حزبی که برادر محسن (میردامادی)، برادر عباس (عبدی)، برادر حبیب (الله بی‌طرف)، برادر سعید (حجاریان) و خواهر مری (معصومه ابتکار) از رهبران آن به شمار می‌آیند.

## تاریخ تغییر ایدئولوژی

### تاریخ‌نگاری ارتداد در سازمان مجاهدین خلق<sup>۱</sup>

در سیر مبارزات، چند بار دستگیر شدم. احساس می‌کردم این دستگیری‌ها در اثر اشتباه خودم بوده است. با این حال زندان رفتن، شهرت کاذبی ایجاد کرد. یعنی هرکس به زندان می‌افتاد شهرت پیدا می‌کرد. در حالی که بسیاری از مبارزان، هوشیارتر از ما بودند و مبارزه کردند ولی زندان نرفتند و در نتیجه چندان هم بر سر زبان نیفتادند. نگران بودم مبادا این سیر برای عده‌ای الگو شده و دچار غفلت شوند. ترس از اینکه برای عده‌ای الگوی کاذبی شوم مرا رنج می‌داد.

خاطرات لطف‌الله میثمی از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق با این توصیف و توصیه آغاز می‌شود. میثمی (متولد ۱۳۱۹) هم‌اکنون از معدود اعضای اولیه این گروه است که هنوز در ایران زندگی می‌کنند و حتی به فعالیت سیاسی مشغول‌اند (لطف‌الله میثمی مدیر مجله سیاسی چشم‌انداز ایران است). با وجود این، حتی از منظر این «عضو اولیه» (که به سبب جراحات ناشی از یک عملیات مسلحانه علیه رژیم پهلوی فاقد هرگونه میل و شانس برای کسب

---

۱. نگاهی به دو کتاب: از نهضت آزادی تا مجاهدین، خاطرات لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه و برفراز خلیج، خاطرات محسن نجات حسینی، نشر نی.

قدرت است) آن سازمان تنها موضوعی تاریخی است و حتی کوشش‌های تروریستی بازمانده‌های خارج از کشورش (به نمایندگی مسعود رجوی) نمی‌تواند بر این تاریخ فضیلتی بیفزاید. جلد اول خاطرات میثمی گرچه تنها در برگزیده دوره پیش از ارتداد مارکیستی در سازمان مجاهدین خلق است اما در بیان ریشه‌های هر دو نوع انحراف مارکیستی (قبل از انقلاب) و تروریستی (بعد از انقلاب) در این سازمان، صریح، صادق و راهگشاست. میثمی کوشیده است روایتگر سازمانی باشد که نه تروریست شده بود نه منافق خوانده می‌شد و هنوز اسلام، ایدئولوژی سیاسی و اجتماعی آن بود. سازمانی که محمد حنیف نژاد، علی اصغر بدیع‌زادگان و سعید محسن بنیانگذاران آن بودند.

### نمی‌خواهیم قرآن را در طاقچه بگذاریم

طرح تأسیس سازمان از دل نامه‌ای «۹ صفحه‌ای و ۹ نفری» زاده شد.

مهندس بازرگان در جلسه افتتاحیه (نهضت آزادی) گفته بود که ما مسلمان هستیم ولی نمی‌خواهیم قرآن را در طاقچه بگذاریم می‌خواهیم اصول آن را اجرا کنیم. بر این اساس، این سؤال برای بچه‌ها مطرح شد که پس روش تحلیل اسلامی چیست؟ با قضایا و امور چگونه برخورد کنیم که اسلامی باشد؟ ما هم مثل جبهه ملی هستیم و ما هم مانند آنها تحلیل کارشناسی می‌کنیم. هرکس هوش و استعدادش بیشتر باشد تحلیل بهتری می‌کند و اسلام در کار ما نقشی ندارد. تظاهراتی می‌خواهد برپا شود با چه روشی تشخیص دهیم که کار خوبی است یا نه؟

چنین سؤالاتی سبب می‌شود

۹ نفر از بچه‌ها که روابط نزدیک‌تری با هم داشتند نامه‌ای ۹ صفحه‌ای

به سران نهضت آزادی نوشتند. (همان)

از میان امضاکنندگان این نامه میثمی تنها به نامه ۶ نفر اشاره می‌کند: محمد حنیف نژاد، سعید محسن، حسین مظفری، عنایت، محمد مهدی جعفری و لطف‌الله میثمی که دو نفر اول را در رده بنیانگذاران سازمان و دو نفر آخر هم

اکنون از محدود بازماندگان داخل کشور آن به شمار می‌آیند.

در نامه نوشته شده بود شما (رهبران نهضت آزادی) که گفتید ما مسلمان هستیم پس اسلام ما کجاست؟ در جلسه‌ها که ما فقط تحلیل سیاسی می‌کنیم و از مذهب به سیاست نمی‌رسیم. تفاوت ما با جبهه ملی در این زمینه چیست؟

اما محور استوارتر نامه آن بود که دانشجویان نهضت آزادی در سیری غیرارزادی قرار گرفته‌اند. چون نمی‌توانیم با سیاست برخورد مذهبی بکنیم قاطعیت نداریم که در مقابل جریان‌های غیر اصولی بایستیم و یا از حرکت‌های اصولی قاطعانه دفاع کنیم.

در حقیقت امضاکنندگان نامه که همگی از اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان و حامی نهضت ملی ایران بودند با فروپاشی این نهضت و مشاهده سکولاریسم حاکم بر جبهه ملی (به عنوان محور جنبش ملی نفت) به تنها حزب سیاسی مذهبی فعال و رهبران آن دل بسته بودند:

آیت‌الله طالقانی، دکتر سحابی و مهندس بازرگان در شورای مرکزی جبهه ملی بودند. آنها بیشتر به نیروی مذهبی تکیه می‌کردند و اعتقادشان این بود که جبهه ملی باید گرایش بیشتری به مذهب نشان بدهد. جبهه ملی، قبول نمی‌کرد و معتقد بود که مذهبی‌ها در اقلیت هستند. در مقابل، آیت‌الله طالقانی و دیگران تصمیم گرفتند نهضت را تشکیل دهند.

(ص ۶۹)

بازرگان اما در این میان کاریزماترین بنیانگذار نهضت آزادی بود. او به دلیل سوابق خود به عنوان یکی از نخستین روشنفکران مذهبی معاصر که می‌کوشید میان علم و دین پیوندی اثباتی برقرار کند، ایدئولوگ نهضت آزادی به شمار می‌رفت و این مقام را تا پایان عمر خویش حفظ کرد. مهندس بازرگان نهضت آزادی را در چهار ویژگی خلاصه کردند. ویژگی اول اینکه مسلمان هستیم، دوم اینکه ایرانی هستیم، سوم اینکه مصدق هستیم، و

چهارم اینکه تابع قانون اساسی هستیم. توضیح می‌دادند که ما مسلمان هستیم اما نه اینکه به اسلام عمل نکنیم و قرآن را برای ثواب در گورستان‌ها بخوانیم. ما می‌خواهیم به اسلام و به آیه‌های قرآن عمل کنیم.  
(ص ۷۲-۷۱)

سخنان بازرگان در جلسه تأسیس نهضت آزادی چنان در گوش جوان‌ترین اعضای آن نشست که به هنگام نگارش نامه ۹ صفحه‌ای ۹ نفری بدان استناد کردند. آنان روزگاری را به یاد می‌آورند که مهدی بازرگان بیش از همه سخنرانان جشن‌ها و جلسات انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران از ادغام دین و سیاست سخن می‌گفت و اینک ۹ نویسنده نامه ۹ صفحه‌ای از بازرگان، طالقانی و سحابی خواسته بودند در جلسه‌ای مواضع آنان را بشنوند. جلسه در منزل آیت‌الله طالقانی بود:

حنیف‌نژاد نامه را می‌خواند و دیگران توضیح می‌دادند. (ص ۹۶)

پس از قرائت نامه در چشم‌های مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی اشک جمع شده بود. مهندس گفت: من نمی‌دانستم که این بچه‌ها این قدر به اسلام علاقه دارند من تمام مطالب نامه را قبول دارم و اگر دو سه جای آن را تغییر دهید خود هم آن را امضا می‌کنم. (همان)

با وجود این، نتیجه جلسه هیچ پاسخ قانع‌کننده‌ای برای نویسندگان به ارمغان نیاورد و حتی آنان را شگفت‌زده و ناامید کرد. مهندس بازرگان پس از همدلی با دانشجویان گفت:

روش تحلیل اسلامی و این قبیل مسائل خیلی وقت می‌خواهد و خرج دارد. خود من در ماه ۴۰۰۰ تومان هزینه زندگی دارم و باید در شرکت کار کنم تا آن را تأمین کنم. (همان)

دانشجویان با این حرف بهانه مناسبی برای نقد مهندس بازرگان پیدا کردند و با اشاره به کار وی در سازمان آب گفتند:

شما به جای اینکه به مشکلات ما برسید به کمیسیون آب رفته‌اید و با گران کردن آب موافقت کرده‌اید.

بازرگان اما به توجیه علت گرانی آب پرداخت و گفت:

در تمام دنیا این طور است که مخارج تهران را نباید رعیت جوشقانی  
بپردازد. (ص ۹۷)

دانشجویان به یکباره نه چهره یک ایدئولوگ که سیمای تکنوکراتی هرچند  
مذهبی را پیش روی خود دیدند.

بعدها بین بچه‌ها بحث شد که اگر مشکل مهندس خرج زندگی است این  
را اعلام کند خیلی‌ها حاضرند کمک کنند تا او به کارهای اصلی  
جامعه بپردازد. (همان)

اما بازرگان می‌گفت:

مشکل ما یعنی تدوین اسلام و به کار بستن آن در عمل کار ساده‌ای  
نیست. ما مثل کسی هستیم که قصد دارد کفش بدوزد ولی نه چرم و نخ  
دارد، نه شماره و نه اندازه کفش را. این کاری بسیاری ظریف و دقیق  
است و باید متناسب با ویژگی‌های جامعه ما صورت گیرد. چنین کاری  
تاکنون انجام نشده است. (همان)

با این سخنان و سپس تشکیل کمیون سه نفره‌ای در شورای مرکزی  
نهضت آزادی رسیدگی به نامه ۹ صفحه‌ای ۹ نفره از سوی حزب مخومه شد اما  
در میان نویسندگان سؤالاتی که زاینده آن نامه بود هنوز خاتمه نیافته بود. آنان  
تنها از نهضت آزادی ناامید شده بودند.

### نباید این طور قرآن خواند

جناح نویسنده نامه در داخل نهضت آزادی به تدریج هویتی آشکارتر و استوارتر  
می‌یافت. به جز اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان، افرادی چون مهندس  
عزت‌الله سبحانی، دکتر عباس شیبانی و از همه مهم‌تر آیت‌الله سید محمود  
لالقانی از آنان دفاع می‌کردند. یکی از ثمرات نامه ۹ صفحه‌ای ۹ نفره این بود که  
کلاسی ایدئولوژیک با مسئولیت آقای عزت‌الله سبحانی تشکیل شد. در  
این کلاس کتاب تنبیه‌الامه و تزیه‌المله علامه نائینی را می‌خواندیم و

درباره آن بحث ایدئولوژیک می‌کردیم. آیت‌الله طالقانی این کتاب را در سال ۱۳۳۵ همراه با پاورقی‌هایی به قلم خودشان تحت عنوان حکومت اسلامی چاپ کردند. (ص ۹۹-۱۰۰)

تا آن زمان منابع ایدئولوژیک اعضای نهفت آزادی تنها محدود به سخنرانی‌های آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت و مهندس بازرگان در انجمن‌های اسلامی دانشجویان بود. جلسه‌هایی نیز با حضور افرادی چون آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهشتی، حجت‌الاسلام شبستری، حجت‌الاسلام غفوری و امام موسی صدر برگزار می‌شد. اما این برنامه‌های ایدئولوژیک هرگز مدون و برنامه‌ریزی شده نبود.

سال ۵۰ در زندان عمومی اوین، سعید معسن از بنیانگذاران سازمان مجاهدین می‌گفت: «... دانشجویان از نظر فکری و ایدئولوژیک ضعیف بودند و هرچه به آنها می‌گفتیم یاد می‌گرفتند و با ما برخورد متقابل و فعال نمی‌کردند... این یکی از عوامل و زمینه‌های ضربه سال ۱۳۵۰ شد.» (ص ۱۰۲)

به تدریج دانشجویان به سوی تدوین برنامه‌های ایدئولوژیک مدون سوق پیدا کردند. الگوی آنان در این کار مهندس بازرگان بود:

در آن زمان متفکرانی که به ایدئولوژی اهمیت می‌دادند اغلب به ترجمه آثار دیگران مشغول بودند... مهندس علاوه بر عرق مذهبی که داشت... عرق ملی هم داشت و می‌گفت که ما باید آموزش خاص خود را داشته باشیم.

محمد حنیف‌نژاد، دانشجویی که بعدها بنیانگذار اصلی سازمان مجاهدین شد، در این کار مصمم‌تر بود.

قرآن می‌خواند و روی تفسیر آن کار می‌کرد در دوره سرسازی پس از خواندن کتاب‌های مهندس بازرگان، مطالعه کتاب‌های دکتر الکسین کارل مثل انسان موجود ناشناخته و راه و رسم زندگی ترجمه دکتر پرویز

دبیری را شروع کرده بود. بعد از سال ۵۲ این کتابها در سازمان مطرود شد. (ص ۱۰۴)

در برابر این گرایش مطالعاتی اما گرایش دیگری هم در سازمان وجود داشت. لطف‌الله میثمی می‌گوید:

من بعد از ۱۵ خرداد به حرکت‌های عملی و چریکی معتقد شده بودم و می‌گفتم که نباید معطل کرد و باید عملیات مسلحانه انجام دهیم. حجت بر ما تمام است و باید عمل کنیم. روحیه عملی خاصی پیدا کرده بودم و انگیزه اینکه مطالعه عمیقی بکنیم و کلاسی تشکیل بدهیم و آموزش ایدئولوژیک داشته باشیم، نداشتم. می‌گفتم این راه طولانی است و به نتیجه نمی‌رسد. باید عمل کرد. (همان)

با وجود این، جریان اصلی تشکیل دهنده سازمان همچنان در پی ایدئولوژی بود. حنیف نژاد همیشه قرآن کوچک ترجمه معزی در جیبش داشت و مطالعه می‌کرد. شب‌های جمعه که برای تفسیر آیت‌الله طالقانی به مسجد هدایت می‌آمد در بین راه از کرج تا تهران قرآن می‌خواند و خودش را آماده تفسیر آقا می‌کرد. بچه‌های دیگر هم همین رویه را داشتند؛ همیشه قرآنی در جیب می‌گذاشتند و این نوع سنت‌شکنی بود. خود من گاهی در دانشکده زنگ تفریح قرآن می‌خواندم. برخی دانشجویان مذهبی شدیداً اعتراض می‌کردند که نباید این طور قرآن خواند و دست بدون وضو به قرآن زد. باید وقت نماز که به مسجد می‌رویم بعد از نماز، قرآن بخوانیم. به هرحال به این پدیده قرآن‌خوانی رایج انگ و وهابی می‌زدند. (ص ۱۱۸-۱۱۹)

اعضای اولیه سازمان در آغاز نسبت به پاره‌ای سنت‌های دینی نگاهی مردد داشتند اما به تدریج می‌کوشیدند در نظام ایدئولوژیک خود به فهم آنها نایل آیند. در جلسه تأسیس نهضت آزادی، آیت‌الله طالقانی سخن خود را با آیه ۹۵ سوره نساء که به «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرأ عظیما» ختم می‌شد آغاز کرد و گفت:

برای به وجود آوردن این تشکل من شکی نداشتم اما برای اطمینان قلب استخاره هم کردم که این آیه آمد.

در این هنگام

برخی از آنان به طرح این پرسش پرداختند که این کارها با استخاره چه ربطی دارد و اگر استخاره بد می‌آمد آقا چه می‌کردند. (ص ۷۳)  
اما پس از تأسیس سازمان مجاهدین (اولیه) این آیه بر تارک آرم آن جای گرفت. همچنین،

اوایل حنیف نژاد می‌گفت باید عمل کرد و دعا فایده ندارد. نقش دعا را در عمل جدی نمی‌دید. بعدها تحت تأثیر سعید محسن بعد از ۱۵ خرداد به دعا هم علاقه‌مند شد.

### باید به خودمان تکیه کنیم

دانشجویان در جستجوی ایدئولوژی به سوی روحانیت نیز دست دراز کردند. این اعلام نیاز در تداوم ارتباط آنان با روحانیون شکل گرفت.

اغلب به مدرسه آقای بهشتی سر می‌زدیم و یا آقای ربانی شیرازی را می‌دیدیم. یادم هست یکبار با بچه‌های انجمن به قم رفتم به مناسبت روز وفات یا تولد یکی از ائمه جلسه سخنرانی داشتند. آقای ربانی شیرازی و آقای مکارم شیرازی هم بودند با آنها صحبت کردیم و اینکه روحانیت وارد سیاست شده ... را به آنها تبریک گفتیم. یادم هست آقای مکارم گفت: کجایش را دیدی؟ حالا این اول کار است. انشاءالله عمیق‌تر، بهتر می‌شود. (ص ۱۲۳-۱۲۲)

در این زمان روحانیت مبارز با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جاذبه بیشتری نسبت به نهضت آزادی و کلیه بازماندگان نهضت ملی برای خود ایجاد کرده بود. میثمی می‌نویسد:

به تراب (حق‌شناس) گفتم من به روضه رفتم و صحبت‌های آقای شیرازی برای من خیلی آموزنده‌تر از نهضت بود، چون نهضت

آموزشی ندارد.

در سال ۱۳۴۲ مطالعات قرآنی دانشجویان آنان را در معرض سؤالات مهمی قرار داد. «سوره بقره را می‌خواندیم و ترجمه می‌کردیم.» از نظر قرآن در جامعه اسلامی سه گروه وجود دارند:

مؤمنان، منافقان و کافران. به حنیف نژاد گفتم اگر بخواهیم خط مشی قرآنی داشته باشیم باید بفهمیم که در این شرایط، کافر و منافق و مؤمن چه کسانی هستند. حنیف نژاد هم موافقت کرد. مقداری در این باره با هم بحث کردیم و به نتیجه مشخصی نرسیدیم. پیشنهاد کرد به قم برویم و با علما و روحانیون و مبارزان صحبت کنیم و این مسائل را از آنها پرسیم شاید آنها این مسائل را بدانند. (ص ۱۶۳)

در قم می‌شوی و حنیف نژاد به دیدار شهید بهشتی مدیر مدرسه دین‌دانش رفتند: ایشان گفتند سؤال قابل تأملی است و آن را در دفترچه‌اش یادداشت کرد اما جوابی به آن نداد و دربارهٔ مسائل دیگر صحبت شد. در مورد کتاب‌های مذهبی صحبت شد. ایشان گفت: در شرایط فعلی کتاب راه طی شده بهترین کتاب است. عبارت دیگری به این مضمون گفت: که او (مهندس بازرگان) واقماً یک نفره کار چندین نفر را انجام داده است. (همان) پس از دیدار با روحانیت در قم حنیف نژاد در مینی‌بوس در راه بازگشت به تهران گفت می‌دانی لطفی (لطف الله می‌شوی) باید به خودمان تکیه کنیم. (ص ۱۶۴)

این در حالی بود که رابطه دانشجویان با روحانیان حتی پس از تأسیس سازمان مجاهدین ادامه یافت:

یک روز محمد آقا حنیف نژاد را دیدم خیلی خوشحال به نظر می‌رسید. از سفر مشهد بازگشته بود و از ملاقاتش با آقای خامنه‌ای خیلی تعریف می‌کرد. می‌گفت کتاب امام حسین را به ایشان دادم خواندند و خیلی تشویقمان کردند... محمد آقا می‌گفت روحانی به این روشنی ندیدم.

(ص ۱۳۴)

### نمی‌گذارد آدم به عمق برسد

آموزش ایدئولوژیک برای تأسیس سازمانی که دانشجویان عضو نهضت آزادی سنگ بنای آن را می‌گذارند آغاز شده بود.

حنیف‌نژاد عمق بیشتری داشت و به لزوم کار روی قرآن و کتاب‌های مهندس بازرگان رسیده بود... آن زمان به اهمیت حرف‌هایش پی نبردیم. بیشتر در این فکر بودیم که باید کار عملی کرد و کار تئوریک فایده ندارد. حالت انتقام‌جویی داشتیم. (ص ۱۵۹)

با وجود این حنیف‌نژاد نیز آموزش عمل سیاسی را بر فلسفه سیاسی برتری می‌داد. بنا به پیشنهاد او بود که لطف‌الله میثمی از حق معافیت سربازی خود (به دلیل صافی کف پا) استفاده نکرد و به سربازی رفت تا با اسلحه و نارنجک آشنا شود. (همان)

آنچه حنیف‌نژاد به عنوان روش توصیه می‌کرد کانالیزه کردن دوره مطالعاتی بود. حنیف‌نژاد می‌گفت: الان ما باید بر روی شناخت قرآن کار و تحقیق کنیم و درباره فلسطین مطالعه کنیم اما این تراب (حق‌شناس) از در که وارد می‌شود ده تا نشریه مختلف پخش می‌کند نمی‌گذارد آدم به عمق یک مطلب برسد. (ص ۱۶۱)

تراب حق‌شناس در سال ۱۳۵۴ مارکسیست شد:

تراب از همین جا ضربه خورد که پراکنده کار بود. (ص ۱۶۲)

کار منسجم ایدئولوژیک در خانه شماره ۴۴۴ بلوار الیزابت (کشاورز) رویه‌روی پارک لاله طبقه چهارم انجام می‌شد. دو جزوه به نام «چشم‌انداز پرشور» و «مبارزه چیست» از اولین برنامه‌های مطالعاتی بود. این دو جزوه به تاریخ مبارزه مردم ویتنام، الجزایر، یمن جنوبی و چین می‌پرداخت و جنبش‌های ۳۰ تیر و ۱۵ خرداد را به تصویر می‌کشید. در اردیبهشت سال ۱۳۴۸ هنگامی که لطف‌الله میثمی عضو سازمان شد،

حنیف‌نژاد می‌گفت این کاری که تدوین شده حاصل مطالعه نزدیک به

۳۰۰۰ جلد کتاب است. (ص ۳۲۹)

با وجود این، ایدئولوژی مدون آفاتی جدی داشت:

هر وقت انتقادی داشتیم شک می‌کردم و می‌گفتم حتماً بچه‌ها درباره آن فکری کرده‌اند و به این سادگی که من فکر می‌کنم نیست. سال ۵۰ در زندان اوین سعید محسن به همین مسئله اشاره می‌کرد می‌گفت کار فشرده‌ای که ما کردیم هر عنصر بیرون جمع را خود کم‌بین می‌کرد و به همین دلیل او دیگر نمی‌توانست در برابر سازمان اظهار نظر و مقاومت کند. فرد، هویت سازمانی پیدا می‌کرد و خلاقیت و ابتکارش به کار نمی‌افتاد. (ص ۳۲۹)

نهج البلاغه در زمره آموزش‌های اولیه بود و تفسیرهای نوگرایانه از قرآن پایه مباحثات را تشکیل می‌داد؛

محمد آقا [حنیف‌نژاد] درباره آیه والذین هم عن اللغو معرضون می‌گفت برخی می‌گویند که مثلاً شطرنج و مفاصد جاری لغو است ولی لغو اصلی که در فرهنگ قرآن آمده این است که انسان از کار اصلی دست برداشته و به کار فرعی دست بزند. مثلاً در شرایطی که مبارزه با رژیم شاهنشاهی اصل است به این مشغول شود که پارک و جاده بسازد. (ص ۳۳۲)

از دیگر کتاب‌هایی که در سازمان خوانده می‌شد راه طی شده، شناخت و تکامل و راه انبیا راه بشر و اقتصاد به زبان ساده بود. به تدریج سازمان دست به تألیف می‌زد. نتیجه دو چیز بود: اول آنکه «احساس حقارت آدم را نسبت به مارکسیست‌ها از بین می‌برد» و دوم اینکه به آموزگاران سابقه که از همراهی در این راه بازمانده بودند فخر می‌فروخت.

سؤالات راه طی شده را همراه جواب‌ها به مهندس بازرگان دادیم خواننده بود و گفته بود که شما زمانی شاگردان من بوده‌اید ولی حالا استاد من شده‌اید. (ص ۳۳۴)

با وجود این یک بار

از مهندس بازرگان وقت گرفتیم با ماشین ما را به خیابان‌های خلوت

فرمانیه برد قدری ترس و نگرانی هم داشت که اینها سازمان مخفی هستند و مبادا موجب لو رفتن آن شود. عبدی (عضو سازمان) شروع به پرخاش و اعتراض به او کرد که شما ما را سگ خودتان هم حساب نمی‌کنید...

(ص ۲۳۵)

### در کمد را باز کن و جواب‌ها را ببین

به تدریج سازمان به این نتیجه رسید که به ایدئولوژی دلخواه خود دست یافته است.

مسعود کمد کتاب‌ها را نشان می‌داد و می‌گفت این کمد را می‌بینی، جواب همه سؤال‌ها داخل آن است درش را باز کن و جواب را ببین. وقت خودت را زیاد تلف نکن ... حنیف می‌گفت رشد مسعود بادکنکی است در اثر زیادی مطالعه، غرور پیدا کرده است.

(ص ۳۳۸)

لطف‌الله میثمی از دیگر رفتارهای مسعود رجوی نیز چنین می‌گوید:  
در هر موقعیتی مسئله‌ای به ذهنش می‌رسید، سؤال می‌کرد و به شرایط طرف مقابل توجه نداشت. مثلاً حنیف در حال مطالعه بود مسعود سؤال می‌کرد و تمرکز او را به هم می‌زد، سر مسعود داد می‌کشید و می‌گفت هر وقت در کاری تمرکز پیدا می‌کنم از آدم سؤال می‌کنی و تمرکز مرا به هم می‌زنی سؤال‌هایت را جمع کن ناهار و ورزش مطرح کن. ولی برای مسعود رشد خودش مطرح بود.

(همان)

### فرق ما با مارکسیست‌ها چیست؟

از سوی دیگر رهبران سازمان با مطالعه تطبیقی مارکسیسم و اسلام به مشابه‌سازی‌هایی رسیده بودند که باید راهی برای توجیه آن می‌یافتند:

مثلاً وقتی شناخت را که می‌خواندم دربارهٔ اصول دیالکتیک از حنیف‌نژاد پرسیدم فرق ما با مارکسیست‌ها چیست؟ آنها اصول دیالکتیک را قبول دارند ما هم قبول داریم. گفت بابا اصل حرکت اصلاً

از ما مذهبی‌ها بوده است... اصلاً کاری به مارکس ندارد این دیالکتیک مال ماست. حرکت جوهری را ملاصدرا مطرح کرده است مارکس چه حقی دارد که این را تصاحب کند. (ص ۳۴۰)

سران سازمان آموزش‌ها را به دو بخش تقسیم کرده بودند: روی قرآن، نهج البلاغه، پرتوی از قرآن، کتاب‌های مهندس (بازرگان) و کتاب‌های آیت‌الله مطهری کار می‌کنیم که اینها راه انبیا را نشان می‌دهد... راه بشر را هم تقسیم‌بندی کرده بود. و آرای هگل، مارکس و پلانک گویای راه بشر بود.

جلد اول کتاب میثمی با دستگیری او در شب ازدواجش پایان می‌پذیرد اما تاریخ ارتداد مارکسیستی در سازمان تمام نمی‌شود. محسن نجات حسینی در کتاب خاطراتش، بر فراز خلیج، از چالش ایدئولوژیک ۵۴ سخن می‌گوید. اما پیش از پرداختن به این چالش لازم است به زمینه‌های دیگری از ضربه ۵۴ این بار به روایت یکی از اعضای بدنه سازمان مجاهدین اشاره کنیم:

### هرگاه فکر شییطانی به سرش می‌زد سرش را به دیوار می‌کوبید

همان گونه که میثمی گفته است، یکی از ارکان تشکیلاتی مجاهدین خانه‌های جمعی از نوع خانه شماره ۴۴۴ بلوار الزابت بود. محسن نجات حسینی نیز مدتی در گریز از خانواده‌اش به همراه تعدادی دیگر از اعضای سازمان در یکی از این خانه‌ها زندگی می‌کرد:

این خانه‌ها در واقع حکم آزمایشگاه تشکیلات را داشت قطع و یا کم کردن روابط غیر سازمانی، انتقاد از خود و انتقاد تشکیلاتی از هم‌زمان خود در خانه‌های جمعی به راحتی انجام می‌شد. (ص ۵۵)

در واقع خانه جمعی به دلیل در اختیار قرار دادن سر پناهی برای جوانان شهرستانی دارای محاسنی بود اما،

اگر عضوی احساسی عاطفی نسبت به بستگانش نشان می‌داد یا اگر جوانی از نیازهای غریزی‌اش سخن می‌گفت و اگر یکی از یاران

تشکیلاتی خوراکی خاص را دوست می‌داشت به شدت مورد انتقاد و سرزنش انقلابی قرار می‌گرفت. از دیدگاه ما یک انقلابی فرد فولادینی بود که بر همه غرایز و عواطف خویش چیره می‌شد. (ص ۵۷)

از آنجایی که ازدواج مانع در راه فعالیت تشکیلاتی به حساب می‌آمد معمولاً از ازدواج یا آداب آن پرهیز می‌شد. شاهد بودم که یک یار تشکیلاتی برای برخورد خصمانه با غریزه جنسی‌اش هرگاه فکری شیطانی به سرش می‌زد سرش را به دیوار می‌کوبید و خود را سرزنش می‌کرد. (ص ۵۷)

به تدریج سازمان به فکر طراحی یک نظام ازدواج متناسب با تشکیلات افتاد؛ با حضور رزمندگان زن در سازمان‌های انقلابی ازدواج درون تشکیلاتی رایج شد. (همان)

مدل نمونه این گونه ازدواج محمد حنیف‌نژاد بود. پوران بازرگان و حوری بازرگان دو خواهری بودند که به ترتیب به ازدواج محمد حنیف‌نژاد و لطف‌الله میثمی در آمده بودند اما پوران بازرگان با حنیف‌نژاد زندگی مشترک نداشت:

حنیف‌نژاد دائم ما را ازاینکه زندگی مثل او داشته باشیم برحذر می‌داشت.<sup>۱</sup>

### بدون تغییر در چهره آرام امام خمینی

به تدریج موقعیت عمل برای سازمان فرارسید. سازمان کوشید با تجهیز نیروهای خود در خارج از کشور و تحت نظارت سازمان‌هایی چون الفتح به رهبری یاسر عرفات آماده نبرد مسلحانه در خاک ایران شود. در نتیجه چند عملیات برون مرزی برای پیوستن به اعراب آغاز شد. در زمستان ۱۳۴۹ گروهی که از جمله آنان محسن نجات حسینی نویسنده بر فراز خلیج بود در جریان انتقال به فلسطین در دُبی و سپس عراق بازداشت شدند. امام خمینی در این هنگام در عراق در تبعید به سر می‌برد و تراب حق شناس از سوی سازمان مأمور شد نامه‌ای

از آیت‌الله طالقانی را به ایشان برساند:

برای خوانا کردن نامه نامرئی نیاز به مقداری آب بود. تراب کربنات سدیم را در استکان آبی که آیت‌الله آورد حل کرد و با آغشته کردن نامه به محلول قلیایی دست نوشته آقای طالقانی را به دقت مطالعه کرد و از جمله در این نامه خواند انهم فتیه آمنوا بریهم وزدناهم هدی. اینان جوانی هستند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایت آنان افزودیم. پس از لحظاتی سکوت بدون اینکه تغییر در چهره آرام آیت‌الله مشاهده شود وی خطاب به تراب گفت یک نشانی هم داده‌اند که کاملاً درست است سلام مرا به ایشان برسانید و بگویید اگر من پیش عراقی‌ها در این مورد دخالت کنم و تأییدشان کنم بدتر می‌شود.<sup>۱</sup>

#### خانه‌های جمعی کشف می‌شوند

در فاصله سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲ بازداشت گسترده اعضای سازمان مجاهدین آغاز شد. کلید بازداشت الله‌مراد دلفانی عضو سابقه حزب توده بود که قرار بود توسط منصور بازرگان، عضو سازمان، جذب و مورد استفاده قرار گیرد. اما دلفانی مأمور ساواک از آب درآمد. نخستین حمله ساواک به سازمان در هفتم شهریور ۱۳۵۰ صورت گرفت. در ۳۰ مهرماه همان سال مهم‌ترین خانه جمعی که محمد حنیف‌نژاد در آن ساکن بود نیز کشف شد:

وقتی مزدوران ساواک حنیف‌نژاد را در بین ساکنان خانه شناسایی می‌کنند از شادی در پوست نمی‌گنجند. صدای آنها بی‌درنگ در بی‌سیم‌های ساواک شنیده می‌شود و لحظاتی بعد این خبر خوش به کاخ‌های شمال شهر نیز می‌رسد. (ص ۳۰۵)

از چهارده عضو کادر مرکزی تنها احمد رضایی از دستگیری ساواک در امان ماند و تراب حق‌شناس و حسین روحانی دو عضو باقیمانده در خارج به سر می‌برند. (ص ۳۰۶)

۱. نجات حسینی، ص ۱۵۹.

بیش از ۱۳۰ نفر از اعضای سازمان بازداشت شده بودند؛ در ۳۰ فروردین ۱۳۵۰ ناصر صادق، علی باکری، محمد بازرگانی و علی میهن دوست. در ۴ خرداد ۱۳۵۰ سعید محسن، علی اصغر بدیع زادگان، محمود عسگری زاده و رسول مشکین فام اعدام شدند.

حکم اعدام سعود رجوی به حبس ابد تبدیل شد اقدامات کاظم رجوی برادر سعود که در سوئیس به سر می برد باعث شده بود که عده ای از حقوقدانان و استادان دانشگاه سوئیس طی نامه ای از شاه لغو احکام اعدام را خواستار شوند. (ص ۳۱۲)

تقی شهرام به زندان ساری تبعید شد اما او توانست طی عملیاتی از زندان فرار کند. در حالی که تقی شهرام از زندگی گریخت، رضا رضایی در ۲۵ خرداد ۱۳۵۲ در جریان لو رفتن خانه تیمی اش توسط ساواک کشته شد. رضایی در غیاب حنیف نژاد توانسته بود سازمان را زنده نگه دارد اما با مرگ او تقی شهرام و مجید شریف واقفی به کمیته مرکزی راه یافتند. اینک همه چیز برای کودتای مارکسیستی آماده بود.

### وقتی ایدئولوژی تغییر می کند تصفیه آغاز می شود

سال ۱۳۵۴ سال تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین خلق بود.

کادر رهبری به شدت درگیر مسائل ایدئولوژیک بود. اکثریت افراد رهبری تغییر عقیده را برای همه سازمان تجویز می کردند در برابر رهبری، اعضای که بر اعتقادات مذهبی خود پا می فشردند خواستار خروج آنها می بودند که تغییر عقیده داده بودند. (ص ۴۰۹)

در دو سوی این تغییر ایدئولوژی چهار تن قرار داشتند. شریف واقفی و صمدیه لباغ بر هویت اسلامی سازمان پای می فشردند و تقی شهرام و بهرام آرام از تغییرات مارکسیستی دفاع می کردند. سرانجام جناح مذهبی به دست جناح مارکسیستی تصفیه و آیه «فضل الله المجاهدین علی القائدين اجرأ عظیما» از آرم سازمان حذف شد. اطلاعیه تغییر مواضع ایدئولوژیک صادر و اعضای

سازمان حتی در خارج از کشور به مارکسیسم فراخوانده شدند. نجات حسینی می‌نویسد:

از داخل (کشور) خبر رسید که عضوی به نام مسعود عازم خاورمیانه است (پس از استقبال از مأمور سازمان در فرودگاه) از لحظه‌ای که در تاکسی نشستم یزدانی در وصف بیانیه تغییر ایدئولوژی که اولین نسخه آن را با خود به خارج آورده بود باب سخن گشود و از رنسانسی که این بیانیه به پا خواهد کرد، صحبت می‌کرد. (ص ۴۲۰)

رهبران جدید سازمان به‌زودی دستور تصفیه را صادر کردند. یکی از مهم‌ترین تصفیه‌ها تصفیه همسرانی بود که ایدئولوژی‌های متفاوتی داشتند. ازدواج تشکیلاتی باید به طلاق تشکیلاتی منجر می‌شد. نجات حسینی می‌نویسد:

در دیدار یزدانی و سپاسی (دو تن از سران مارکسیست سازمان) مسائل تشکیلات خارج از کشور سازمان و نیز وضع من و همسرم سیده مورد بحث قرار گرفته بود. یزدانی پیشنهاد کرده بود که سیده که بر ایدئولوژی مذهبی خود پا می‌فشرد به پاریس برود تا در آنجا با او برخورد ایدئولوژیکی صورت گیرد. پس از اینکه وسایل سفر یزدانی را فراهم کردم و وی به پاریس برگشت ضمن گفت‌وگویی که با سپاسی داشتم، وی گفت می‌دانی که سیده می‌رود مکه؟ و بعد با خنده افزود می‌دانی که مکه یعنی چه! من با آنچه در طی گفت‌وگو با یزدانی دستگیرم شده بود می‌دانستم که مسئله جدا کردن من و سیده در دستور کار وی قرار دارد. (ص ۴۲۵)

سازمان مجاهدین خلق ایران پس از مدتی با رهبری تقی شهرام به سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر تغییر نام داد. این در حالی بود که مسعود رجوی پس از آزادی از زندان در پی پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی، توانست بقایای سازمان مجاهدین خلق را سازماندهی کند و دوباره این سازمان را زنده سازد. سازمانی که گرچه اعضای آن همچون گروه پیکار از

دیدگاه اسلامی کافر محسوب نمی‌شدند اما در دهه ۶۰ از سوی نیروهای اسلامی «منافق» نام گرفتند. بدین ترتیب پرستی که در سال ۱۳۴۲ محمد حنیف‌نژاد و لطف‌الله میثمی از شهید بهشتی پرسیدند، در پایان دهه ۵۰ به سازمانی که آن را تأسیس کرده بودند بازگشت:

با آقای بهشتی مطرح کردیم که ما نیاز به خط مشی قرآنی داریم باید مشخص شود که در این زمان کافر و مؤمن و منافق طبق قرآن چه کسانی هستند. ایشان گفتند سؤال قابل تأملی است و آن را در دفترچه‌اش یادداشت کرد.

(ص ۱۶۳)

## تازه معتقدم که کم کشتم

### مروری بر ایام انزوای آیت‌الله صادق خلخالی<sup>۱</sup>

آنکه در پاییز سال ۱۳۸۰ و در اوج جنبش اجتماعی علیه خشونت در سرآغاز جلد دوم خاطراتش می‌نویسد:

من حاکم شرع بودم و بانصد و چند نفر از جانیان و سرسپردگان رژیم شاه را محاکمه و اعدام کردم و صدها نفر از عوامل غائله‌های کردستان و گنبد و خوزستان و شماری از عوامل اشرار و قاچاقچیان مواد مخدر را هم کشتم و اکنون در مقابل این اعدام‌هایی که کردم نه پشیمانم و نه گله‌مند و نه دچار عذاب وجدان.

بی‌شک مردی جسور است. به ویژه آنکه می‌افزاید:

تازه معتقدم که کم کشتم. خیلی‌ها سزاوار اعدام بودند که به چنگم نیفتادند. (ص ۱۲)

این در حالی است که حتی ناشر کتاب ایام انزوا در مقدمه می‌نویسد: انتشار این گونه خاطرات و یادداشت‌ها ضرورتی است غیرقابل انکار هرچند که برمذاق بعضی از هموطنانمان بنا بر دلایل خاصی خوش نیاید. ناشر با چنین برداشتی اقدام به چاپ خاطرات نویسنده کرد و هیچ

۱. ایام انزوا، خاطرات آیت‌الله خلخالی، ج دوم، نشر سایه، ۱۳۸۰.

مسئولیتی را در قبال رد یا پذیرش مطالب آن برعهده نمی‌گیرد و طبعی است که هر نوع داوری، متوجه نویسنده است و پس. (ص ۷)

نشر سایه همچنین با اشاره به اینکه اعدام‌های خلخالی او را «شهره آفاق» کرده است، تا آنجا که مطبوعات اروپا و امریکا به او لقب آیشمن ایران دادند، یک صفحه از پانویشت کتاب خود را به معرفی این بدیل آلمانی خلخالی اختصاص داده است:

گفته شده در لحظه‌های آخر عمر آیشمن، وقتی از او خواستند تا اگر پیامی و یا مطلبی دارد ابراز کند، گفت: یک خواسته دارم و آن اینکه اول در نزد یک عالم یهودی به دین یهود درآیم، سپس اعدام کنید. گفتند: چه فرقی می‌کند و چه اثری برای شما دارد؟ گفت: بگذار تا یک یهودی دیگر کشته شود. (ص ۶)

### صلاحیت‌ها را به زیر سؤال بردند

جلد دوم خاطرات آیت‌الله خلخالی با شعری از حافظ آغاز می‌شود: «حافظ سخن بگویی که بر صفحه جهان/ این نقش ماند از قلمت یادگار عمر» پیش از این نیز جلد اول خاطرات وی، آنجا که وعده انتشار جلد اخیر را داده بود، با شعری از نیما پایان یافته بود: «نازک آرای تن ساقه گلی/ که به جان پروردم و به جان دادمش آب/ ای دریغا به برم می‌شکن.» گذشته از آنکه میان این شعر و خوی خلخالی چه نسبتی برقرار است، به نظر می‌رسد جلد دوم خاطرات آیت‌الله باید دارای رویکردی انتقادی به وضعیتی باشد که وی خود را در پروراندن آن مؤثر می‌داند. با وجود این، خاطرات «ایام انزوا» جز مجموعه‌ای از نامه‌ها و اجازه‌ها و مصاحبه‌ها و البته پاره‌ای نقدها بر چهره‌های روحانی و تاریخی نیست. از این میان تنها دو نامه درباره آیت‌الله منتظری به سال‌های اخیر مربوط می‌شود. دامنه ایام انزوای آیت‌الله خلخالی از میانه دهه ۶۰ گذر نمی‌کند. گویا خروج آیت‌الله از قدرت در همان سالیان کامل شده است:

آمدند و با دلایل واهی عدم اشتها به تقوا و عدم الترام عملی به مبانی

دین اسلام صلاحیت نمایندگی‌ها را در دوره چهارم انتخابات مجلس شورای اسلامی به زیر سؤال بردند. بعد از اعلام رد صلاحیت به آقای امامی کاشانی عضو فقهای شورای نگهبان گفتم... می‌دانی معنی عبارت عدم التزام به عمل یعنی چه؟ یعنی نماز نخواندن، روزه نگرفتن و من آدمی هستم که نماز نمی‌خوانم و روزه نمی‌گیرم؟ (ص ۱۳)

البته خروج خلخالی از قدرت از رد صلاحیت او در انتخابات مجلس شورای اسلامی آغاز نشد:

آخرالامر صدور احکام انقلابی‌ام، بدون هیچ ملاحظه و قبول توصیه‌ای فشار از هر ناحیه‌ای کناره‌گیری‌ام هجوم آوردند. صلاح را در کناره‌گیری ظاهری دیدم. (ص ۱۲)

### الگوهای غربی را قبول نداریم

آیت‌الله صادق خلخالی در دوم خرداد ماه ۱۳۵۸ از دادگاه انقلاب استعفا کرد. آخرین اقدام او در این مقام صدور حکم اعدام شاه مخلوع و اعضای خانواده پهلوی بود.

آیت‌الله خلخالی رئیس دادگاه انقلاب اسلامی تهران و حاکم شرع در یک مصاحبه مطبوعاتی... اعلام داشت: شاه مخلوع، فرح، فریده دیبا (مادر فرح)، غلامرضا پهلوی، اشرف، شاپور بختیار، ارتشبد از هاری، شریف امامی، ارتشبد اویسی، سپهد پالیزبان، هوشنگ نهاوندی، اردشیر زاهدی و شعبان بی‌مخ که از نظر ملت ایران مجرم شناخته شده‌اند محکوم به مرگ‌اند و هر ایرانی که یکی از این افراد را در کشورهای خارجی اعدام کند، عامل اجرای حکم دادگاه محسوب خواهد شد. (ص ۷۵)

بدین ترتیب نخستین فتوایی که قرار بود مرزهای سیاسی را پشت سر بگذارد و احکام اسلامی را اجرا کند از سوی آیت‌الله خلخالی صادر شد. خلخالی در آن مقطع نماد فقهی بنیادگرا بود؛ وفادار به اصول اسلامی، شیوه‌های انقلابی و

بی‌اعتنا به روش‌ها و ارزش‌های غربی:

راجع به وضع دادگاه‌ها و اینکه چرا با حضور هیأت منصفه تشکیل نمی‌شود و وکیل مدافع در دادگاه حضور ندارد و باز اینکه چرا بعضی از مجرمین را نیمه شب و بعضی را مثلاً ساعت ده صبح اعدام می‌کنند ما از نظر شرع وقتی کسی مجرم شناخته شد غذا دادن و آب دادن به مجرم از محرمات است و باید اعدام شود نمی‌شود این مجرم را زنده نگاه داریم چرا که الگوهای غربی را قبول نداریم حتی بعضی از قضات دادگستری در دادگاه‌های انقلاب حضور داشتند و به ما ایراد می‌گرفتند که چرا بعضی از مجرمین را بعد از طلوع آفتاب اعدام می‌کنید؟ ما گفتیم آقایان، مجرم را اعدام کردن که حتماً نباید موقع اذان صبح باشد. اصلاً من نمی‌دانم منشأ این فکر از کجاست مجرم باید اعدام شود ساعت اجرایی حکم مطرح نیست. (ص ۷۷)

آیت‌الله خلخالی از همین منظر قواعد حقوقی مدرن را نیز نقد می‌کند: در مورد اینکه چرا اجازه نمی‌دهیم مجرمین وکیل انتخاب کنند باید بگوییم ما در قوانین شرع و الگوی اسلامی نداریم که کسی بتواند برای خود وکیل انتخاب کند مگر اینکه لال باشد و کسانی که ما محاکمه می‌کنیم لال نیستند و عقلشان هم می‌رسد که جواب‌ها را بدهند چون اصولاً ما چیزی نمی‌پرسیم که آنها از جواب دادن به آن عاجز بمانند. ما می‌پرسیم مثلاً فلان شخص را تو کشتی؟ می‌گوید: بله، می‌گوییم چطور کشتی؟ می‌گوید: مثلاً از پشت به او تیراندازی کردم و اینها مسائلی نیستند که نیاز به وکیل داشته باشد و کارشناس. (ص ۷۸)

### رهبر فداییان اسلام

دیدگاه‌هایی از این دست در اندیشه آیت‌الله خلخالی برخاسته از پیشینه سیاسی او در گروه فداییان اسلام بود:

من وقتی جسد رضاخان را از مصر به ایران می‌آوردند به اتفاق نواب

صنوی و واحدی از فداییان اسلام بزرین تهیه کردیم و می‌خواستیم جسد را مقابل حرم مطهر حضرت معصومه آتش بزنیم که البته این کار عملی نشد. (ص ۸۰)

خلخالی که از اعضای سابق فداییان اسلام محسوب می‌شد در سال ۱۳۵۸ به رهبری این گروه رسید:

برادران عزیز و مبارز ما بر من منت گذارده و اینجانب را به عنوان رهبر فداییان اسلام انتخاب کردند و انشاءالله اساسنامه در آینده نزدیک تنظیم خواهد شد... فداییان بزرگ اسلام بودند که با اهدای خون مقدس خود راه جمهوری اسلامی را به ما نشان دادند. (ص ۱۵۲-۱۵۱)

خلخالی در همان هنگام نه تنها به عنوان حاکم شرع، که به عنوان عضو جنبش فداییان اسلام اعلام کرد:

فداییان اسلام کمر همت برای کشتن شاه بسته‌اند و حتی اگر او در کاخ سفید هم پنهان شود، کار خود را انجام خواهند داد. (ص ۹۱)

آیت‌الله خلخالی به عنوان رهبر فداییان اسلام وارث سنت فکری و سیاسی‌ای بود که از موضعی بنیادگرا و اصول‌گرایانه از وضعیت پس از انقلاب انتقاد می‌کند:

باید بگویم که انقلاب از در ادارات وارد نشده است چرا که در ادارات زن و مرد نباید قاطی شوند و باید در اول وقت نماز بخوانند و در بانک نیز ربا و نزول از بین برود. (ص ۹۲)

به نظر می‌رسد قاطعیت آیت‌الله نیز میراث فداییان اسلام بوده است: عده‌ای فشار می‌آوردند که فلان جانی کشته نشود ولی صبح که بیدار می‌شدند آنها را کشته بودم. (ص ۹۲)

### مأموریت در کردستان

بدین ترتیب آیت‌الله خلخالی با میراثی از فداییان اسلام و موضعی علیه غرب که به او قاطعیت، خلوص و وفاداری متناسب با یک اصول‌گرای اسلامی می‌داد در

دو سال آغازین انقلاب اسلامی به مأمور ویژه دولت اسلامی تبدیل شد. پس از اعدام سلطنت‌طلبان و بازماندگان رژیم سابق، کردستان محل مأموریت تازه آیت‌الله شد. حرکات جدایی‌طلبانه در کردستان ایران سبب شد که

نامش با کسب مأموریت از امام به عنوان حاکم شرع در مناطق کردستان یک بار دیگر بر سر زبان‌ها بیفتد. (ص ۹۵)

ابتدا در پاوه ۹ نفر از مهاجمان در یک دادگاه صحرایی محاکمه و تیرباران شدند. خلخالی تنها پس از ۹ اعدام سخن گفت:

من به تمام مناطق کردستان سر خواهم زد و تا چند روز دیگر برای تعیین تکلیف ضد انقلابیون به سنندج خواهم رفت. (ص ۹۶)

یازده نفر در سنندج و در میوان ۹ نفر،

با رأی دادگاه انقلابی به مرگ محکوم شدند و حکم درباره آنان اجرا شد. (ص ۹۹)

در سفر نیز بیست اعدام دیگر صورت گرفت. آیت‌الله خلخالی در پیامی به مردم میوان و اورامانات چنین اتمام حجت کرد:

با سلام، عرض می‌کنم هرکس از گروه‌های دموکرات و ضد انقلاب اسلحه و مهمات در دست دارد باید در اسرع وقت به پادگان سنندج آورده تحویل دهد و در این صورت مورد لطف و عفو امام خمینی قرار خواهند گرفت در غیر این صورت طبق مقررات شرع مقدس اسلام به عنوان قطاع‌الطریق (راهن) با آنها معامله خواهد شد. (ص ۱۰۲)

در یکی از اقدامات آیت‌الله خلخالی در کردستان پزشکی به نام دکتر رشوند اعدام شد. خلخالی هنگامی که با انتقادات خیرنگاران نسبت به اعدام وی مواجه شد در مصاحبه‌ای کوشید دلایل اعدام بدون محاکمه او را بیان کرده و بخشی از آنچه را در کردستان میان دولت و شورشیان رخ داده بود توضیح دهد:

آقای رشوند با کمال تأسف به اعتقادات و سوگند پزشکی که هر پزشکی در دنیا بدان‌ها احترام می‌گذارد پشت کرده بود و من شرم دارم از اینکه دستوره‌های او را درباره پاسداران بی‌گناه و مجروح که باید

معمولاً تحت مراقبت و حفاظت پزشک باشند بازگو کنم. یک پزشک چگونه به خود جرأت می‌دهد دستور دهد که جوانان مجروح این کشور را مثله کنند. خبرنگار (می‌پرسد) او چه کرده بود که شما از گفتش شرم دارید؟... خلخالی (پاسخ می‌دهد) شرم دارم بگویم که او دستور داده بود آلت تناسلی بعضی از پاسداران را ببرند و در دهان فرو کنند.

(ص ۱۱۰)

از شخصیت‌هایی که صادق خلخالی در کردستان با او درگیر شد صادق زیباکلام بود. زیباکلام که دو دهه بعد یکی از نویسندگان لیبرال شد به عنوان نماینده ویژه نخست‌وزیری راهی کردستان شده بود:

در مهاباد تعدادی از پاسداران به من مراجعه کردند و گفتند آقای زیباکلام با دموکرات‌ها ارتباط و سر و سری دارد و به میان آنها می‌رود و با آنها همکاری می‌کند... در اینجا چون شهادت پاسداران به حکم یتة شرعی در بینش اینجانب حجت بود طبق دستور قرآن و اسلام به آقای زیباکلام اخطار کردم که شما حق ماندن در مهاباد را ندارید و باید هرچه زودتر این منطقه را ترک کنید. در غیر این صورت شما را توقیف می‌کنم.

(ص ۱۱۶)

خلخالی به جز اعدام شورشیان در کردستان و اخراج نماینده نخست‌وزیر از آنجا، حرکتی ضد سرمایه‌داران نیز انجام داد:

در کردستان، شاید میلیون‌ها تومان چک و سفته نزولی را از دست نزول‌خواران گرفته و به نفع یک مشت آدم بدبخت پاره کرده‌ام.

(ص ۱۱۹)

سرانجام خلخالی پس از تصفیه شورشیان کردستان به دیدار علمای آنجا رفت. در جلسه مشترکی هفت تقاضا مطرح شد:

- ۱- عدم توهین به رهبران مذهبی و سیاسی کُرد
- ۲- عدم ورود مجاهدین (کُرد هوادار جمهوری اسلامی) به شهرهای کردستان
- ۳- عفو عمومی

۴- تشکیل نشدن دادگاه‌های انقلابی

۵- آزادی گُردهای بازداشت شده

۶- عفو اعضای گُرد ارتش در مهاباد

۷- عدم اعدام اعضای گُرد ارتش در سنندج

جوانی که قطعنامه را می‌خواند گفت پاسخ این هفت ماده را باید ظرف

۴۸ ساعت از رادیو و تلویزیون بدهید. خلخالی گفت: پاسخ‌ها را همین

حالا داده‌ام و دیگر احتیاج به ۴۸ ساعت مهلت نیست. ضمناً بگویم

تظاهرات قدغن است و ارتش و پاسداران همه جا هستند. (ص ۱۰۳)

سرانجام هنگامی که روحانیان کردستان نیز نتوانستند مدافع شورشیان شوند،

مأموریت خلخالی در کردستان نیز پایان یافت. آخرین شهر، بانه بود که با

امان‌نامه آیت‌الله فتح شد. در این امان‌نامه آمده بود:

من از طرف امام و همه مردم امان می‌دهم که در حین ورود ارتش هیچ

عملی که منجر به خون‌ریزی و غارت شود انجام نخواهد شد. آنها

مطمئن باشند که من باکمال آرامش ارتش را وارد بانه خواهم کرد.

### روحانیت مرتجع

از جمله روحانیانی که در کردستان توانست میان آیت‌الله خلخالی و شورشیان

گُرد میانجی‌گری کند و بر اساس همین کار اعتمادی را نیز که جمهوری اسلامی

به او داشت از دست داد، علامه مفتی‌زاده بود. خلخالی در پاسخ به مطالبی که

مفتی‌زاده در مورد محکومین اعدام در کردستان عنوان کرده بود، گفت:

ایشان بیان فرموده‌اند که تمام کسانی که در دادگاه‌های انقلاب اسلامی

سنندج و سایر نواحی کردستان محکوم به اعدام شده‌اند و یا به زندان و

تبعید روانه گشته‌اند مستحق عفو امام بوده‌اند. باید بگویم که آقای

مفتی‌زاده، درباره اعدام‌ها و محاکمات تنها و پیش خود و یا با روح

ناسیونالیستی کاذب گُردی قضاوت می‌کند... (یکی از معدومین) وقت

ارتکاب عمل، ساطور قصابی را در دست خود می‌چرخانید و وقیحانه

می‌گفت که گوشت طرفداران خمینی ارزان شده است. (ص ۱۲۲)

فصل چهارم ایام ازوا به پاسخ آیت‌الله خلیفانی به انتقادات آیت‌الله حاج سید حسن قمی اختصاص دارد. این روحانی کهنسال که اکنون در مشهد زندگی می‌کند گرچه در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ همراه با حضرت امام بود اما در هجدهم اسفندماه ۱۳۵۸ برای ملاقات با امام به تهران می‌رود و پس از دیدار با امام در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در مقام یک سنت‌گرا از «رهبر کبیر انقلاب» انتقاد می‌کند. خلیفانی می‌نویسد:

تحمل آن برایم خیلی دشوار بود ناچار طی مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات

۵۸/۱۲/۲۵ ... نوشتم. (ص ۱۶۳)

آیت‌الله قمی روحانی سنت‌گرایی بود که توان درک و تحمل انقلاب اسلامی را نداشت و از این رو به انتقاد از مصادره اموال سرمایه‌داران، خلع لباس روحانی‌نماها، قانون اساسی جدید، دادگاه‌های انقلاب، دانشجویان پیرو خط امام، اشغال سفارت آمریکا، جهاد سازندگی و ... پرداخت اما حرف اصلی وی در آنجا بود که

در قسمتی از سخنان خود از شورای رهبری مراجع حرف به میان می‌کشد و ضمن کلمات مستهجن تصریح می‌کند که امام اشتباه می‌کند و اشتباه وی در یک امر مملکتی ممکن است مملکتی را زیر و رو کند و لذا شورای رهبری لازم است. (ص ۱۷۳)

خلیفانی در پاسخ نوشت:

(نمی‌شود بگویند) در شورای رهبری مراجع اگر بنده عضویت پیدا کردم می‌شود رسمی و اگر عضویت نداشتم می‌شود غیر رسمی.

(ص ۱۷۴)

خلیفانی در جوابیه به قمی برای اولین بار از تفاوت دو اسلام آمریکایی و اسلام علی (ع) سخن می‌گوید و آیت‌الله قمی را پیرو اسلام آمریکایی می‌خواند، خلیفانی می‌نویسد:

کسانی که به آشکارترین مسائل فقهی وارد نیستند و حالا هم برای رفع

شبهه استفراغ و کلیوس و کیموس کشکاب شکم خودشان را دستگردان می‌کنند نمی‌توانند جزو جرگه مجتهدین باشند تا چه رسد به شورای فقهای گرام.

(ص ۱۷۸)

جوایه خلخالی به قمی با شعار: «مرگ بر آمریکا، مرگ بر شوروی و مرگ بر سازشکاران و روحانی‌نماهای مرتجع.» خاتمه می‌یابد. دیگر «مقاله جنجالی» آیت‌الله خلخالی در این کتاب به روایت خود او پاسخ وی به آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری است:

امام خمینی می‌فرمایند جمهوری اسلامی، نه کم و نه زیاد ... شریعتمداری (می‌گوید) مقلدین من در جمهوری اسلامی خلق مسلمان اسم‌نویسی کنند.

(ص ۱۸۱)

آیت‌الله شریعتمداری نیز روحانی غیر انقلابی و میانه‌روی بود که اندکی پس از پیروزی انقلاب اسلامی بنای مخالفت با نظام و حزب جمهوری اسلامی را گذاشت، علیه ولایت فقیه موضع گرفت و حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان را پایه گذاشت. خلخالی در این باره می‌نویسد:

همین دو حزب درست کردن این معنا را به ما می‌فهماند که میان رهبران اختلاف نظر وجود دارد و از همین عنوان است که شکست خورده‌ها استفاده می‌کنند و شروع می‌کنند در زیر علم حزب جمهوری خلق مسلمان ایران سینه زدن.

(ص ۱۸۳)

خلخالی در مقاله خود علیه آیت‌الله شریعتمداری (با وجود آنکه اجازه‌نامه‌ای از سوی ایشان در آغاز کتاب ایام افزا برای جذب وجوه چاپ شده است) از نفوذ حزب رستاخیز در حزب وابسته به آیت‌الله شریعتمداری خبر داد و به او نسبت به دوری از جمهوری اسلامی هشدار داد:

آنها می‌خواهند به مقصد شیطانی خود برسند ولو به قیمت بر باد دادن آبروی روحانیت و به نابودی کشاندن آن. بنابراین باید تذکر داده شود که حضرات آیات خود پیشقدم شوند کما اینکه در رفراودم پیشقدم شدند و اعلام نمودند که به غیر از جمهوری اسلامی به هیچ عنوان

دیگری رأی نخواهند داد. (همان)

اما آیت‌الله شریعتمداری حاضر به خروج از تضاد نشد و مانند آیت‌الله قمی و بیش از او در صف مخالفان قرار گرفت. بدین ترتیب خلخالی در این موقعیت نیز به درستی از پدیده‌ای خیر داده بود: آنچه به سرعت و پس از آن در جمهوری اسلامی به نام «روحانیت مرتجع» شناخته شد. او در نامه به آیت‌الله قمی نوشته بود:

(نباید) شهادت افشاگری نسبت به رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و نزیه یا امیر انتظام را داشته باشیم ولی افشاگری از روحانیت مرتجع را به اقتضای مصلحت و خیراندیشی در بوته و اجمال و سکوت بگذاریم. (ص ۱۷۸)

### مأموریت در خوزستان

آیت‌الله صادق خلخالی پس از پایان ایفای نقش خویش به عنوان حاکم شرع در دادگاه انقلاب، قضاوت را کنار گذارد و وارد سیاست شد. وی در ابتدا امیدوار بود نخست‌وزیر شود؛ نخست‌وزیر ابوالحسن بنی‌صدر که هنوز به لیبرالیسم مشهور نشده بود. اما با جواب منفی هر دو سوی جناح گزینش‌گر نخست‌وزیر (بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی) خلخالی از رئیس جمهور مخلوع فاصله گرفت و با حمایت حزب جمهوری اسلامی به نمایندگی مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان قناعت کرد. به تدریج با خروج لیبرال‌ها از قدرت، محافظه‌کاران متقدمان جدی او شدند. خلخالی در نامه‌ای سرگشاده به ساحت مقدس ملت ایران که فصل ششم ایام انزوا را تشکیل می‌دهد به سوابق تضاد خود با جناح راست حزب جمهوری اسلامی اشاره می‌کند. خلخالی در اینجا از مأموریت دیگر خود در خوزستان سخن می‌گوید:

جناب آقای هادوی دادستان کل انقلاب با تلفن ما تماس گرفتند که باید الان به طرف خوزستان حرکت کنید. گفتم مگر چه خیر شده؟ گفت خلق عرب و تعدادی از سردمداران فساد، می‌خواهند در خوزستان بلوا راه بیندازند. (ص ۱۹۵)

در اهواز آیت‌الله خلخالی سرتیپ شمس تبریزی، معاون او و چند ساواکی را اعدام کرد.

من پس از اجرای حکم اعدام برای بازدید احمد مدنی استاندار وقت روانه استانداری شدم و دم درب با آقای خزعلی روبه‌رو شدم ایشان گفتند که شما عجله کردید و سرتیپ شمس تبریزی را کشتید گفتم او از مفسدين فی الارض درجه یک بود. ایشان پس از ملاقات خصوصی با آقای مدنی راهی قم شدند و من در محکمه بودم که خبر دادند رادیو اعلامیه‌ای را علیه شما از طرف جامعه مدرسین می‌خواند. (ص ۱۹۶)

### آیا وقت آن ایام شوم حالیه فرا رسیده است؟

خلخالی ادامه می‌دهد:

ما به قم برگشتیم و به خدمت امام رسیدیم و دست ایشان را بوسیدیم عرض کردم این جریان ناراحت‌کننده است. امام فرمودند حل می‌شود در این حین ملاحظه کردم که آقای یزدی و آقای شرعی در دفتر امام در حضور من به آقای محتشمی فشار می‌آوردند که شما به رادیو بگویید اعلام کند که آقای خلخالی دیگر حاکم شرع نیست. (ص ۱۹۷)

با وجود اینکه خلخالی در آن مقطع از مقام حاکم شرعی خلع نشد اما در انتخابات دوره دوم مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان صلاحیت صادق خلخالی را برای نمایندگان مجلس شورای اسلامی تأیید نکرد، گرچه

امام فرمودند که من صلاحیت شما را قبول دارم و این کلمه را به وسیله حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج احمد آقا دامت افاضاته به سمع آقای امامی کاشانی رساند و آنها نیز صلاحیت حقیر را اعلام و ما به مجلس راه یافتیم ولی آنها دست بردار نبودند و به وسیله ... جلال فارسی و احمد کاشانی روی اعتبارنامه‌ها اعتراض کردند. (ص ۱۹۸)

خلخالی در انتخابات مجلس سوم در کنار موسوی خوئینی‌ها، کروی، محتشمی، خاتمی و دیگر روحانیون پیرامون بیت امام (بدون آنکه پیوندی با

آینده این چهره‌های سیاسی داشته باشد) مجمع روحانیون مبارز را پایه‌گذاری کرد و وارد مجلس شد. اما در انتخابات مجلس چهارم دیگر مرحوم امام خمینی رهبر فقید انقلاب اسلامی در قید حیات نبودند تا صلاحیت خلخالی را تأیید کنند. خلخالی از راهیایی به چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی و دومین دوره مجلس خبرگان بازماند و برای همیشه (حداقل تاکنون) از قدرت خارج شد. خلخالی در دهم مهرماه ۱۳۶۹ طی نامه‌ای خطاب به مردم نوشت:

آیا وقت آن ایام شوم حالیه فرا رسیده است؟ ... جزایم این است که از خبرگان محروم و به جای ما چند نفر خلق مسلمان و ضد انقلاب و مستقلین شاه، صلاحیت داشته باشند؟ (ص ۱۹۹)

### بازمانده فداییان اسلام

پس از رد صلاحیت خلخالی توسط شورای نگهبان، وی تاکنون در قم اقامت دارد. خلخالی که در دوره صدر انقلاب می‌کوشید با یادآوری تألیفات خود، از جمله «حاشیه‌ای بر مارکس و مارکسیسم»، لغات سیاسی قرآن، تاریخ استعمار در جهان، تاریخچه خلیج فارس، حاشیه ناقص بر وسیله، رساله‌های کوچک دیگر، دوره تقریرات فقهی و اصولی امام خمینی، ۴ جلد تاریخ استعمار در جهان و... اثبات کند که مطالعات فراوانی در زمینه‌های مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دارد. (ص ۱۳۶)

در این مقطع فرصتی یافت که رساله توضیح‌المسائل منتشر کند و خود را به عنوان یک مرجع تقلید فقهی معرفی کند. خلخالی در آغاز جمهوری اسلامی نیز رساله‌ای منتشر کرد که در آن «کوروش» نخستین شاه ایران را برخلاف ادعای رژیم پهلوی «دروغین و جنایتکار» خواند. خلخالی می‌نویسد:

این رساله تحقیقی در دوره پرخفقان نظام شاهنشاهی در زمانی که شاه دست اندرکار گرفتن جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بود به قلم تحریر درآمد. (ص ۲۲۳)

رساله کودوش دروغین و جنایتکار در کتاب ایام انزوا نیز تجدید چاپ شده است. خلخالی می‌گوید، علت یاری رساندن کودوش به یهودیان (که او را به این

سبب بنیانگذار حقوق بشر و رواداری فرض کرده‌اند) به سبب آشنایی وی با دخترک زیبای یهودی به نام استر یعنی ستاره بوده است

که به حکم جوانی و شهوت جنسی گرفتار عشق او گردید و همین امر موجب گردید که او را سوگلی و معشوقه خود قرار دهد و رفتار خود را نسبت به یهودیانی که در بابل اسیر بودند و اگر برای خاطر استر زیبا نبود به دست تیغ ستم سپرده می‌شدند محبت و کمک نماید. (ص ۲۲۸)

خلخالی در «یک مطلب تازه» اصولاً موجودیت تاریخی کوروش را زیر سؤال برده و او را ساخته تورات (کتاب مقدس یهودیان) می‌داند و آنگاه با اشاره به داستانی از تورات که گویی مخدوش است سندیت این کتاب را نیز زیر سؤال برده است. خلخالی در عین حال می‌نویسد:

مادر کوروش یهودی بوده است. (ص ۲۳۷)

اما ناشر کتاب خلخالی همچنان که در مقدمه خود نوشته از در نقد کتاب خود درآمده و پانویس زیر را بر کتاب افزوده است: این عبارت را در تاریخ ایران باستان پیرنیا خوانده بودیم که «... (کوروش پسر چوپانی بود از ایل مُردها که از شدت احتیاج مجبور گردید راهزنی پیش گیرد»... [در حالی که آقای خلخالی] در صفحه ۲۷ تألیف ضیق خویش آورده‌اند...

کوروش پسر جوانی بود از اهل مَر که از شدت احتیاج مجبور گردید راه، زنی پیش گیرد و لواط بدهد.

بدین ترتیب ناشر آشکار ساخته است که آیت‌الله خلخالی چگونه تاریخ را بازخوانی کرده است.

دیگر تحقیقی که در ایام انزوای آیت‌الله خلخالی نوشته شده است مقاله‌ای علیه علی‌اکبر دهخدا نویسنده معاصر ایران است. خلخالی در چند مقدمه نوشته است:

آقای دهخدا و رفقای او همگی از آن لیبرال‌ها بودند که اصلاً و ابداً درد دین نداشتند و بلکه صد درصد مخالف اهداف دین اسلام و قرآن و سنت بودند... او یک کلمه از قرآن نگفته و اهل نماز و روزه و دین

نوده است علمای قزوین او را تکفیر کردند... لغت نامه دهخدا من  
 حیث المجموع خطری برای دین و اسلام دارد همچون کتاب تاریخ ویل  
 دورانت. مصدق السلطنه می خواست پس از اعلام جمهوری دهخدا را به  
 عنوان رئیس جمهور معرفی کند.  
 (ص ۲۰۶)

این مقاله ها در سال ۱۳۷۰ و در مجله کیهان اندیشه چاپ قم منتشر شده اند.  
 بدین ترتیب آشکار می شود حتی در دهه ۷۰ آیت الله صادق خلخالی هنوز  
 بازمانده وفادار گروه اصول گرایی چون جنبش فداییان اسلام است.



آیت الله خلخالی در مصاحبه ای گفته بود:

من حاکم شرع در دادگاه انقلاب بودم و ۵۰۰ نفر جانی، خیانتکار، دزد  
 و مملکت فروش را کشته ام... ولی دیگر بهار اعدام ها تمام شده و الان  
 خزان اعدام هاست.  
 (ص ۹۲)

این خزان برای آیت الله هنوز ادامه دارد. خلخالی که معتقد است  
 اگر کسی بخواهد حقوق بشر را بشناسد باید به کتاب های فرانتس فانون  
 رجوع کند تا چهره سیاه و کریه این صورتک های زشت برای او روشن  
 شود.  
 (ص ۱۴۳)

سرنوشت خویش را با این نقل قول ساده توصیف می کند:  
 به قول فرانتس فانون انقلاب فرزندان صادق خود را می خورد، چه رسد  
 به من که نامم صادق است.  
 (ص ۱۳)

## چگونه حوزه به حکومت رسید؟

### روایتی از خاطرات آیت‌الله محمد یزدی<sup>۱</sup>

نام آیت‌الله شیخ محمد یزدی در دهه ۷۰ بیش از هر زمان دیگر پراوازه شد. آن هم نه فقط به جهت ریاست پر سر و صدای وی بر قوه قضاییه و قرار گرفتن در شمار سران رده اول نظام جمهوری اسلامی، که به سبب دفاع جانانه، بی‌پروا و صریحش از ولایت فقیه و حضور روحانیت در قدرت، به ویژه در خطبه‌های نماز جمعه تهران.

از آغاز دهه ۷۰ در خطبه‌های نماز جمعه تهران صدای مردی را می‌شنویم که با حرارت به شبهات درباره حکومت دینی و روحانیت سیاسی پاسخ می‌گوید. این حساسیت هم اکنون نیز پشت کرسی آیت‌الله در نهاد شورای نگهبان دنبال می‌شود و گرچه به سبب لحن و صوت کاملاً صریح آیت‌الله یزدی (که حتی یکبار به روایت خودشان مشمول توصیه دوستان برای عصبانی نشدن شد) نسبت به دیگر مدافعان حکومت دینی متفاوت به نظر می‌رسد، اما بی‌سابقه نیست. آیت‌الله یزدی از عمق جان به ضرورت شرکت روحانیت در قدرت معتقد است و زندگی خویش را حول این مفهوم سامان داده است.

خاطرات آیت‌الله یزدی نه تنها روایتگر تلاش‌های نویسنده (یا گوینده؟) در به

۱. خاطرات آیت‌الله محمد یزدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.

قدرت رسیدن روحانیت است، بلکه به سبب شخصیت حوزوی صاحب خاطرات، می‌توان آن را دربرگیرنده دوره‌ای از تاریخ حوزه‌های علمیه شیعی (به ویژه قم) دانست: تاریخ اینکه «چگونه حوزه به حکومت رسید؟»

### همه سال مقلد هستیم اما در دهه محرم مقلد نیستیم

بر خلاف امروزه که آیت‌الله یزدی برخی روشنفکران را مخالفان اصلی استقرار حکومت دینی می‌داند، گویی آغاز مباحثه در این راه با روحانیانی صورت گرفت که عمدتاً به دلیل موقعیت اجتماعی خویش یا وضعیت سیاسی موجود عطا‌ی کسب قدرت از سوی روحانیت را به لقای حفظ حوزه‌های علمیه می‌بخشیدند. بخشی از این موقعیت اجتماعی به نسبت مردم و روحانیت باز می‌گشت. آیت‌الله یزدی در نقل خاطره‌ای از دوره آیت‌الله بروجردی، که مرجعیت عامه شیعیان وقت را در اختیار داشت، از مخالفت آن مرحوم با شیوه عزاداری مرسوم می‌گوید:

یک سال مرحوم آیت‌الله بروجردی در روز تاسوعا سر دسته قم را دعوت کردند تا به آنها رهنمود دهند... فرمودند: شیوه شما در عزاداری سیدالشهدا (ع) صحیح نیست اینکه مردان لباس زنان را بپوشند و به شکل اسرا در آیند و شیه خوانی کنند یا طبل‌ها و دهل‌ها به کار بیفتد مورد رضایت سیدالشهدا نیست و به یک معنا معصیت است.

اما بازتاب نظر آن مرجع مطلقه مذهبی چه بود؟

بعد از آن سردهسته‌ها از اتاق آقای بروجردی بیرون آمدند و در قسمت هشتی خانه فردی که در میان سردهسته‌ها از همه بزرگتر بود خطاب به سایر دسته‌ها گفت دوستان، ما در تمام طول سال از آقای بروجردی تقلید می‌کنیم اما در دهه محرم دیگر مقلد ایشان نیستیم چون امام حسین (ع) را نمی‌توان رها کرد. بنابراین ما برنامه‌ها و سنت‌هایمان را تعطیل نمی‌کنیم. در میان آن جمع تنها یک نفر حاضر می‌شود که در دهه محرم مقلد آقای بروجردی باشد. (ص ۱۳۷-۱۳۸)

موقعیت دیگری که روحانیت را از توجه به قدرت محروم می‌کرد فرهنگ حاکم بر حوزه بود:

در آن سال‌ها در حوزه علمیه قم آداب و مقررات خاصی حاکم بود که مجموعاً تنگ‌نظرانه بود. از جمله فردی که مأموریت داشت تا از جانب مرحوم آیت‌الله بروجردی برنامه‌های اخلاق طلاب را کنترل کند، مقرر کرده بود که طلبه‌ها حق پوشیدن جوراب‌های رنگی و کفش‌های چپین و چنان را ندارند. حتی ساعت مچی در آن مقطع، کفر مطلق محسوب می‌شد و بی‌درنگ خروج از زنی طلبگی به حساب می‌آمد... روزنامه و مجله خواندن در آن ایام جرمی نابخشودنی محسوب می‌شد. ما برای اطلاع از اخبار روز از طریق روزنامه تدبیر خاصی اندیشیده بودیم بدین ترتیب که یکی از دوستانمان ... هر روز مجله یا روزنامه‌هایی را به ده شاهی کرایه می‌کرد و برای ما می‌آورد... مطالعه روزنامه را در خفا انجام می‌دادیم تا تکفیر نشویم. (ص ۱۴۴-۱۴۳)

از سوی دیگر، حکومت نیز به تازگی یک دوره روحانیت ستیزی را پشت سر گذارده بود. رضاخان گرچه مرده بود و با مرگ او از فشار بر روحانیت کاسته شده بود، اما هنوز خاطره استبدادی‌اش پا برجا مانده بود. در عین حال حضور نیروهای جدید از جمله کمونیست‌ها در مقام اپوزیسیون و بهایی‌ها در مقام حاکمیت سبب می‌شد روحانیت در ستیز با رژیم سیاسی احتیاط بیشتری به خرج دهد؛ به گونه‌ای که مرحوم آیت‌الله حائری مؤسس حوزه علمیه قم در توجیه سکوتش نسبت به حکومت رضاخان گفته بود:

آیا مبارزه با دستگاه به قیمت متلاشی شدن حوزه، صلاح است؟ به گمان من خلاف وظیفه است و ما باید در حال حاضر از حوزه صیانت کنیم. (ص ۱۶۷)

همین روش در زمان ریاست بعدی حوزه علمیه قم، آیت‌الله بروجردی، نیز پیگیری شد.

آیت‌الله یزدی از ملاقات مرحوم بروجردی و محمدرضا پهلوی چنین

روایتی به دست می‌دهد:

مرحوم آیت‌الله بروجردی در این ملاقات به شاه خطاب کرده بودند که سعی کنید مسائل اسلام را بیشتر رعایت کنید. ظاهراً نحوه‌ی ادای این جمله به گونه‌ای بود که برداشت اولیه این بود که شاه مسلمان نیست لذا شاه گفته بود آیا حضرت آیت‌الله می‌فرماید که من مسلمان نیستم مرحوم آقای صدر که در آن جلسه حضور داشتند... در مقام توضیح کلام آیت‌الله بروجردی برمی‌آیند و می‌گویند مقصود حضرت آیت‌الله این است که شما ظواهر اسلام را بیشتر از قبل رعایت کنید و هرگز منظورشان این نیست که خدای ناکرده شما مسلمان نیستید.

(ص ۱۴۲-۱۴۱)

آیت‌الله یزدی در تفسیر موضع این مراجع می‌نویسد:

مراجع عظام وقت به این نتیجه رسیده بودند که شرایط سیاسی و اجتماعی کشور در حدی نیست که بشود با صراحت و جسارت با شاه و دار و دسته‌اش برخورد کرد. حتماً به خاطر دارید که حضرت امام هم در ابتدای درگیری خود با حکومت محمدرضا صحبت از تغییر رژیم شاهنشاهی به میان نمی‌آوردند و می‌فرمودند حداقل به قانون اساسی خودتان عمل کنید.

(ص ۱۴۲)

با وجود این گویی حتی در آیت‌الله بروجردی (که حوزه را به انقلاب ترجیح می‌دادند) نشانه‌هایی از تعلق خاطر به حکومت روحانیت وجود داشت.

مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی پس از اتمام بحث صلاة در درس خارج فقه‌شان وارد بحث قضا شدند، با آنکه غالب فقها در آن زمان حتی از طرح این موضوع در کتاب‌هایشان خودداری می‌کردند چرا که معتقد بودند که این بحث مورد ابتلا نیست و نتیجه‌ای را دربر ندارد... در این میان آیت‌الله بروجردی بحث قضا را شروع کردند و در ابتدای درس هم اشاره فرمودند که بعید نیست علما به این مباحث نیاز پیدا کنند و ناچار شوند که بر مسند قضا بنشینند بنابراین باید از جزئیات این امر با

اطلاع باشند. ایشان یادآوری کردند که قضاوت از شئون ولایت و قضاوت است و در آن اجتهاد مطلق شرط شده است. البته مرحوم آقای بروجردی در صحبت‌هایشان به طرح حکومت اسلامی و ولایت فقیه نپرداختند ولی حق دخالت در حقوق و امور مردم را از آن فقیه دانستند. (ص ۱۳۶)

### امام احساس کردند می‌توان حاکمیت را از آن خود کرد

با وجود این، در کنار گفتمان غالب بر مرجعیت وقت شیعه، گفتمان دیگری می‌زیست که آینده حوزه را به زودی در اختیار خود گرفت. صاحب این گفتمان به دلیل نقشی که در تثبیت مرجعیت فقهی در حوزه علمیه قم داشت صاحب این حق بود که با جسارت خواسته‌های خویش را مطرح کند:

در یکی از... جلسات سیدی وارد شد و آقای صدر هم بسیار به ایشان احترام کردند حتی عادت آن مرحوم این نبود که در مقابل کسی تمام قد برخیزد ولی مقابل این سید تازه وارد برخاستند و او را در کنار خود نشاندند. چند دقیقه بعد سید مزبور با حالت عتاب و خطاب به مرحوم صدر گفت تا کی باید منتظر امثال حاج تقی و حاجی نقی بود تا سهم امام بیاورند و شما به طلبه‌ها بدهید؟ آیا مشاهده می‌کنید که دولت اجاره و منافع موقوفات را که از آن مدارس علمیه و طلبه‌هاست به خودش اختصاص داده است؟ چرا شما اقدامی در این خصوص نمی‌کنید؟... (ص ۱۳۳)

بدین ترتیب حضرت امام در نخستین جهت‌گیری به هدف زدند. هدف ایشان پیش از هر مقدمه‌ای قطع ریشه‌های وابستگی روحانیت به همان عوامی بود که حاضر نبودند همواره از روحانیت تقلید کنند.

به همین دلیل بود که در امام اشتیاق اندکی نسبت به مرجعیت سنتی می‌بینیم (آنگونه که در پی خواهد آمد). امام خمینی در پی بنیانگذاری نوعی مرجعیت دینی نوین بودند که در آن ولایت مرجع بر مقلد بسیار عمیق‌تر از پرداخت سهم

امام بود. چه بسیار دیده شده بود که سهم امام (مالیات شرعی پرداختی از سوی مقلدین به مجتهدین) به سبب رابطه‌ای که با تعداد پیروان یک مجتهد داشت به رابطه‌ای عکس بدل شده بود؛ چنان که مرحوم مطهری آن را عوام‌زدگی روحانیت می‌خواند.

امام خمینی در عین حال به ابعاد دیگر تحول در حوزه نیز توجه داشتند. همان‌گونه که آیت‌الله یزدی نوشته است، پوشش طلاب حوزه از قواعدی خاص پیروی می‌کرد که توسط مرجع تقلید یا نماینده او تعیین می‌شد.

یکی از افرادی که در این زمینه هم سد شکن بودند حضرت امام بود. ایشان یک بار در فصل زمستان برای اولین بار اقدام به خریدن گالش نمودند و هنگامی که برای تدریس از منزل به مسجد سلماسی آمدند گالش به پا کردند... بین منزل امام و مسجد محل تدریس شان چند کوچه پر پیچ و خم قرار داشت که در ایام بارندگی به دلیل نبودن آسفالت به گل و لای آلوده می‌شد. علما در این شرایط هم دست از پوشیدن نعلین برنمی‌داشتند و نعلین و بزرگی‌اش این بود که گل را از پشت سر به عبا می‌پاشید لذا اکثر طلاب و علما حداقل تا کمر و بعضی وقت‌ها تا پشت گردنشان آلوده به گل و لای بود... یک بار به ایشان گفته بود که این گالش‌ها مناسب شخصیت شما نیست. (ص ۱۴۳)

اقداماتی از این دست فتح باب بزرگتری بود که در آن

امام احساس کردند می‌توان حاکمیت را از آن خود کرد و اسلام را از کانال دستگاه حکومت و با اهرم‌های آن ترویج نمود، لذا پا پیش گذاشتند. (ص ۱۴۷)

### سنگ انقلاب

حضرت امام خمینی به تناوب نوآوری‌هایی در حوزه را در نظر داشتند و حتی گفتمان جدیدی را پیشنهاد می‌کردند که به زودی نسبت حوزه و حکومت را درنوردید و هر دو را متحول ساخت. اما ایشان هرگز قصد خروج سریع از

گفتمان سنتی حوزه را نداشتند (چنان که برخی گروه‌ها چون فداییان چنین هدفی داشتند). فقط گالش‌های امام نبود که انتقاد حوزویان را برمی‌انگیخت بلکه وقتی امام راحل اقدام به تدریس فلسفه کردند به ایشان گفته شد که اگر بحث فلسفه را ادامه دهید از رده مراجع کنار گذاشته می‌شوید لذا خوب است در فقه هم فعالیت کنید. (ص ۱۵۶)

مرجعیت امام بدون شک یکی از رموز دستیابی ایشان به قدرت سیاسی و تأسیس حکومت دینی بود. از این رو ایشان نیز در آن مقطع فلسفه را به نفع فقه و در واقع به نفع انقلاب ترک کردند. حضرت امام خود در تثبیت مرجعیت آیت‌الله بروجردی نقش داشتند:

مرحوم امام ... به محضر مراجع ثلاث وقت آقایان خوانساری، صدر و حجت شرفیاب می‌شوند و ابراز می‌کنند که آقای بروجردی به دلیل مداوای بیماری خود به تهران آمده‌اند شایسته است که از ایشان دعوت شود که به قم مهاجرت کنند و دیگر به ولایت خودشان بازنگردند حضور ایشان در قم به یقین موجب تقویت حوزه علمیه خواهد شد.

(ص ۱۳۱-۱۳۰)

ورود آیت‌الله بروجردی به قم در راستای استراتژی امام خمینی برای تقویت حوزه علمیه قم و استقرار مرجعیت شیعه در ایران بود؛ درست برعکس سیاستی که حکومت پهلوی دنبال می‌کرد و قصد خروج مرجعیت از ایران و تقویت عملی حوزه علمیه نجف را داشت. اما دیدگاه آیت‌الله بروجردی و امام خمینی حداقل در استراتژی سیاسی با یکدیگر تفاوت داشت. نهضت ملی ایران و به ویژه پیدایش جنبش فداییان اسلام این تفاوت را آشکار ساخت. آیت‌الله یزدی پس از آنکه از جو غیر سیاسی حوزه گزارش می‌دهد خاطره‌آشنایی با فداییان اسلام را چنین به یاد می‌آورد:

شخصی روی سنگ انقلاب ایستاده بود و برای جمعیت سخنرانی می‌کرد وقتی جلو رفتم مشاهده کردم که عبدالحسین واحدی شخصیت دوم فداییان اسلام ... می‌گفت من از مال دنیا چیزی جز یک تکه فرش

ندارم که آن هم متعلق به مادر پیرم می‌باشد اما در عوض خون سرخی در بدن دارم که ...

عبدالحسین واحدی آن روز خبر داد که مرحوم نواب صفوی قرار است... مدتی در قم اقامت کند و باید با مسائل سیاسی آشنا بود چرا که مبارزه سختی را با رژیم در پیش داریم. (ص ۱۶۲)

اما از نواب صفوی استقبال گرمی به عمل نیامد:

یک شب در مدرسه فیضیه بین نماز مغرب و عشا مرحوم خوانساری، یکی از اعلامیه‌های این گروه میان نمازگزاران توزیع شد ناگهان عده دیگری از طلاب به پا خاستند تا جلو توزیع اعلامیه فداییان اسلام را بگیرند رهبر آنها روحانی‌ای بود که در حال حاضر هم در قید حیات است او در آن شب دامن قبایش را به کمر زده بود و چوب بلندی در دست داشت و به همراه افراد تحت امرش که آنها هم چوب‌هایشان را از قبل آماده کرده بودند به جان طرفداران نواب افتادند. (ص ۱۶۵)

اعضای فداییان اسلام از در فرعی مدرسه فیضیه گریختند اما کسانی که با آنان برخورد کرده بودند چه کسانی بودند؟ آیت‌الله یزدی می‌نویسد:

در آن روزها در حوزه علمیه این تفکر جان گرفت که فداییان اسلام قصد تلاشی کردن حوزه را دارند و می‌خواهند حوزه را از سمت کار علمی و فرهنگی به سوی مبارزه مسلحانه سوق دهند. حتی معروف شد که مرحوم آیت‌الله بروجردی به افرادی دستور داده است که جلو نشر افکار نواب صفوی را در میان طلاب بگیرند و اگر لازم باشد با آنها برخورد فیزیکی نمایند. (ص ۱۶۶)

حادثه مدرسه فیضیه سبب شد که

این گروه برنامه‌هایشان را در قم متوقف و یا زیرزمینی کنند و در عوض دامنه فعالیت‌هایشان را در تهران گسترش دهند. (ص ۱۶۶)

در واقع نظریه‌ای که فداییان اسلام در مانیفست خود، کتاب حکومت اسلامی، عرضه کرده بودند بنیان نزاع بود:

در این کتاب عنوان شده بود که تفکر اسلامی باید در قالب تشکیلات و سازماندهی پیاده شود و نه به شیوه مرسوم و متعارف در حوزه علمیه.

(ص ۱۶۳)

اما حادثه فیضیه به این معنا نبود که همه طلاب و روحانیان قم با فداییان مخالف‌اند. آیت‌الله یزدی می‌نویسد:

ما یک نسخه از این کتاب [حکومت اسلامی] را تهیه کردیم و شب‌ها دوستان طلبه در حجره شخصی بنده در فیضیه جمع می‌شدند و به اتفاق این کتاب را مطالعه می‌کردیم.

(ص ۱۶۳)

یکی از این طلاب آیت‌الله مصطفی خمینی بود:

مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی پیوسته در تماس و رفت و آمد با فداییان بود.

(ص ۱۷۱)

با وجود این، ردپایی از هیچ موضع رسمی در آن مقطع از پدر ایشان حضرت امام خمینی درباره فداییان اسلام در دست نیست. تنها می‌دانیم که مرحوم امام در جلوگیری از اعدام فداییان اسلام تلاش بسیار کردند همچنان که مرحوم آیت‌الله بروجردی:

از طریق پیشکارشان حاج احمد پیغامی برای دربار سلطنتی فرستادند که در خلال آن آمده بود سران فداییان از سادات و در شمار روحانیون هستند حتی المقدور سعی شود که خونشان محفوظ بماند.

(ص ۱۷۳)

فداییان اسلام اعدام شدند اما در مجموع موضع عملی امام خمینی در دوره حیات آیت‌الله بروجردی برخلاف ایشان نبود:

هر بار که در مسئله‌ای آیت‌الله بروجردی موضع‌گیری می‌کردند و امام با آن مخالف بودند نهایتاً برای مرحوم بروجردی پیغام می‌دادند که اگر چنین کنید بهتر است. وجه پیغام دادن هم این بود که رابطه مستقیم میان آن دو بزرگوار به دلایلی قطع شده بود.

(ص ۱۷۷)

تفاوت استراتژی سیاسی مرحوم امام و مرحوم بروجردی تا نهضت ملی نیز

ادامه یافت:

در جلسات خصوصی‌شان حضرت امام حرف‌های دلشان را می‌زدند و می‌فرمودند بنده حرف خودم را زدم و ادای تکلیف نمودم و بیش از این کاری نمی‌شود و باید با شرایط کنار آمد. (ص ۱۷۷)

بدین ترتیب حضرت امام خمینی تا زمان حیات آیت‌الله العظمی بروجردی ترجیح می‌دادند قواعد رئیس عام حوزه علمیه را رعایت و مواضع سیاسی خویش را کمتر آشکار سازند. این ذکاوت سیاسی امام مانع از آن شد که تجربه فداییان اسلام در فیضیه تکرار شود. امام مانند آنان در زمان مرجعیت آیت‌الله بروجردی بر سنگ انقلاب نایستاد. زمانی لازم بود تا این اتفاق بیفتد.

### در گام اول باید یک رادیو تهیه می‌کردیم

معروف بود که شاه در خلال سخنانش گفته است تنها یک مانع بر سر راه ما باقی مانده است که وجود آقای بروجردی است منتظریم تا ایشان هم بروند تا ما بتوانیم به راحتی به همه کارهایمان برسیم. (ص ۱۷۷)

اما اگر شاه با فوت مرحوم بروجردی قصد داشت سکولاریسم دولتی خویش را پیش ببرد، حضرت امام خمینی در جهت مقابله می‌کوشید روحانیت را وارد سیاست کند و ولایت فقیه را مستقر سازد.

بعد از ارتحال مرحوم آقای بروجردی مجالی فراهم آمد که حضرت امام دیدگاه‌های خودشان را به نحو شفاف و صریح بیان کنند و از آنجا که مراجع تقلید موجود با ایشان هم‌ردیف بودند و شرایط سیاسی حوزه هم مناسب‌تر شده بود ابایی از درگیری و مقابله با نظرات دیگر نداشتند و این گونه نبود که امام تنها دغدغه انسجام موجود در حوزه را داشته باشند و حاضر نشوند به قیمت آن با حکومت ستیزه‌جویی کنند.

(ص ۱۷۷)

با رحلت آیت‌الله بروجردی بار دیگر مرجعیت متکثر شد. پیش از آن مرحوم، در فاصله مرجعیت عام آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (که در نجف مستقر بود) تا مرجعیت آیت‌الله سید محمد حسین بروجردی (که در قم مستقر

شد) مراجع ثلاث، یعنی آقایان حجت، خوانساری و صدر، ریاست حوزه علمیه قم را به صورت مشترک در اختیار داشتند. پس از فوت آیت‌الله بروجردی بار دیگر مراجع ثلاث شکل گرفتند که این بار عبارت بودند از آقایان گلپایگانی، شریعتمداری و حضرت امام خمینی.

بعد از ارتحال آیت‌الله بروجردی حوزه با دو مشکل مواجه بود یکی اینکه شهریه طلاب از سوی چه مرجع و مرکزی تأمین شود و دیگری اینکه طلبه‌ها به کدام اساتید مراجعه کنند. بعد از اینکه مسئله شهریه را دو تن از بزرگان یعنی آیت‌الله گلپایگانی و آقای شریعتمداری به عهده گرفتند، امام اظهار رضایت کردند و فرمودند اقدام آقایان باعث شد که حوزه از تلاشی شدن محفوظ بماند در خصوص تدریس هم در واقع حضرت امام عهده‌دار امر شدند. (ص ۱۵۹)

امام خمینی تا آن مقطع گرچه مجتهدی مسلم و مدرسی برجسته محسوب می‌شدند، اما از چاپ رساله علمیه خودداری کرده بودند. آیت‌الله یزدی می‌نویسد: وقتی پیشنهاد انتشار رساله علمیه حضرت امام مطرح شد ایشان نپذیرفتند. به ناچار بنده و تنی چند از شاگردان حضرت امام تصمیم گرفتیم که حاشیه حضرت امام بر وسیلة النجاة مرحوم آقای سید ابوالحسن اصفهانی را به فارسی ترجمه کنیم و به عنوان رساله فارسی در اختیار مقلدین ایشان قرار دهیم... حضرت امام نهایتاً اصل کار را قبول کرده بودند ولی ظاهراً با نشر و توزیع آن به صورت مجانی مخالفت کرده و فرموده بودند هرکس که مایل است باید برود و بخرد. (ص ۲۹۲)

آشکار بود امام بنیان مرجعیت خود را بر دوش عوام قرار نداده‌اند. در عین حال بر عهده گرفتن بار درس مرحوم آیت‌الله بروجردی سبب می‌شد قدرت تأثیرگذاری ایشان از دو مرجع دیگر فزون‌تر شود. در واقع در میان شهریه و ایدئولوژی حوزه، مرحوم امام ایدئولوژی را برگزیدند تا نسل جدید حوزه را تربیت کنند. بدیهی بود در صورت موفقیت برنامه امام و تغییر در گفتمان حوزه نتیجه‌ای مهم‌تر از شهریه، یعنی حکومت دینی به دست می‌آمد. پایه‌های این

حکومت نسل جدید طلاب بودند؛ نسلی که پیش از این عموماً غیر سیاسی بودند. آیت‌الله یزدی از بدنه این نسل جدید بود. اینک فرصتی فراهم آمده بود تا فرهنگ حاکم بر رفتار طلاب نیز تغییر کند.

در گام اول باید یک رادیو برای شنیدن اخبار تهیه می‌کردیم. در آن سال‌ها داشتن یک رادیو آن هم برای یک طلبه جرمی در حد کفر به حساب می‌آمد... در یکی از دفعاتی که برای شرکت در جلسه هفتگی مان به تهران رفته بودم از یکی از جوانان نیمه‌مقدس خواستم که یک رادیو برای من تهیه کند. وجه اینکه خواسته را با مقدسین جلسه در میان نهادم این بود که حدس زدم آنها برای یک دستمال، قیصریه را به آتش بکشند و به خاطر این کلام جلسه مزبور را به هم بزنند. به هرحال رادیو تهیه شد و بنده آن را در خفا به قم بردم. (ص ۱۸۱)

به تدریج کار در میان این روحانیان چنان پیشرفت کرد که به فکر انتشار نشریه محرمانه‌ای به نام انتقام افتادند. روزنامه‌نگاری سیاسی در محیط غیر سیاسی قم یک اتفاق تازه بود.

این روحانیان نه تنها در آموزش‌های دینی، که در آموزش‌های سیاسی نیز تحت تأثیر حضرت امام بودند. امام خمینی در این مقطع شیوه تازه‌ای در تدریس سستی حوزه طرح کرده بودند.

در اصول فقه بحثی وجود دارد تحت این عنوان که امر و نهی در صورتی معنا دارد که مخاطب آن قابلیت تأثیرپذیری و انبعاث داشته باشد. اکثر اساتید وقتی به این مبحث می‌رسند در مقام مثال زدن می‌گویند به دیوار و سنگ نمی‌توان گفت چنین کن یا چنان نکن. اما حضرت امام می‌فرمودند به خروش‌چف نمی‌شود امر کن که نماز بخوان. خود به خود برای ما که شاگرد ایشان بودیم این سؤال پیش می‌آمد که خروش‌چف دیگر چیست یا کیست؟ ... همین زمینه‌سازی‌ها باعث شد که به تدریج به مقولات سیاسی علاقه‌مند شویم و جزوات کمونیست‌ها را برای آشنایی تهیه کنیم. (ص ۱۹۰-۱۹۲)

اما اوج کار، تأسیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بود: اولین گروه سیاسی روحانیان که همانند حزبی سیاسی عمل می‌کرد اما هرگز خویش را حزب ننماید. مجمع مدرسین حوزه علمیه قم به روایت آیت‌الله یزدی همانند بازوی امام خمینی عمل می‌کرد. نقش این مجمع در تثبیت مرجعیت مرحوم امام مهم‌ترین نمود فعالیت‌های آن بود. گرچه امام خمینی پس از فوت آیت‌الله بروجردی در موقعیت مرجعیت قرار گرفته بودند اما هرگز از عنوانی بیش از مدرس عالی‌رتبه حوزه علمیه قم بهره نبرده بودند. اما حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ سبب شد زمینه‌های تثبیت مرجعیت حضرت امام فراهم آید.

از آنجا که مجموعه نهاد مرجعیت به لحاظ بازداشت حضرت امام لطمه دید، فعالیت‌هایی از سوی مراجع انجام شد و مرجعیت حضرت امام به طور رسمی مورد تأیید قرار گرفت و در مقطعی که قرار بود مرجعیت حضرت امام از سوی مراجع تثبیت شود جامعه مدرسین فعالیت خود را شدیدتر کرد و این پیشنهاد داده شد که بهتر است طلبه‌ها در منزل مراجع متحصن شوند.

(ص ۳۱۴، ۳۱۳)

در واقع خطری که جان مرحوم امام را تهدید می‌کرد و بدعتی که ممکن بود با محاکمه یک فقیه و مجتهد عالی‌رتبه به دست آید سبب شد برای اولین بار مرجعیت یک فقیه مورد تأیید مراجع دیگر قرار گیرد. بدین ترتیب رژیم مجبور به آزادی ایشان شد.

به نظر رسید اگر مراجع عظام تقلید به اتفاق، حضرت امام را به عنوان مرجع مورد تأیید قرار دهند دشمن نمی‌تواند به جان ایشان تعرض کند.

(ص ۳۱۸)

تثبیت مرجعیت حضرت امام خمینی یک گام مهم به سوی انقلاب اسلامی بود. از این رو بیراه نبود که پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (حمله رژیم به حوزه علمیه قم) که حضرت امام آن را تا ابد عزای عمومی اعلام کردند، ایشان با طمأنینه و سکون همیشگی‌شان ... می‌فرمودند مایوس نباشند که پیروزی نزدیک است.

(ص ۳۰۹)

## خط‌های موازی

قضیه فیضیه مقطعی بود که بعضی از مراجع را به طور کامل از حضرت امام جدا کرد. (ص ۳۱۳)

از جمله این افراد سید کاظم شریعتمداری بود. آقای شریعتمداری پس از رحلت آیت‌الله بروجردی اقدام به تأسیس مرکزی به نام «دارالتبلیغ اسلامی» کرده بود.

شایع شده بود که این مؤسسه نوعی جبهه‌گیری در برابر حضرت امام است. (ص ۱۸۳)

دارالتبلیغ اسلامی هیچ‌گاه مورد تأیید امام قرار نگرفت.

چند بار از حضرت امام هم سؤال شد و ایشان به سکوت پاسخ دادند و حاضر به نفی یا اثبات آن نشدند. (ص ۱۸۳)

اما ناشر کتاب، ذیل این بخش از خاطرات آیت‌الله یزدی قولی را از زبان حضرت امام نقل کرده‌اند که در آن آمده است:

من نمی‌دانم این دارالتبلیغ همان دانشگاه اسلامی نیست که شاه می‌خواهد درست بکند؟ من که حاضر نیستم آن را تأیید کنم. (ص ۱۸۳)

در تهران نیز مرکزی به نام حسینیه ارشاد توسط

تعدادی از متدینین مسمول که عده قابل توجهی از آنها در شمال شهر تهران سکونت داشتند. (ص ۲۲۲)

تأسیس شد که در آن برخی روشنفکران مذهبی از جمله دکتر علی شریعتی و برخی روحانیان نوگرا مانند شهید آیت‌الله مرتضی مطهری سخنرانی می‌کردند. اما ایجاد فاصله میان افکار مرحوم مطهری و شریعتی در سطح مجامع انعکاس یافت و حوزه علمیه هم از آن بی‌نصیب نماند. (ص ۲۲۶)

از جمله دیگر اموری که ممکن بود به اختلاف میان روحانیت دامن بزنند مسئله کتاب شهید جاوید نوشته نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی بود؛ کتابی که نظریه‌ای متفاوت دربارهٔ قیام امام حسین (ع) مطرح کرده بود. کتاب از سوی مراجع تقلید و علمای حوزه قم مورد انتقاد قرار گرفت در حالی که گروهی دیگر

آن را تأیید کرده بودند.

رژیم منحوس پهلوی از این وضعیت و درگیری میان روحانیت به شدت خشنود بود. (ص ۲۳۰)

تا اینکه نامه‌ای از امام به دست آیت‌الله یزدی رسید. امام بدون آنکه از کتاب حمایت کند خواستار ختم غائله شده بودند بخصوص آنکه

آقای منتظری به دفاع و حمایت از کتاب مزبور پرداخت و آیت‌الله گلپایگانی به عنوان مرجع و پناهگاه منبر سیاسی قم (در حمله به کتاب) عمل کردند. (ص ۲۳۱)

در اینجا بود که آیت‌الله یزدی به عنوان عضو جامعه مدرسین قم می‌گوید: بحث طلبگی را کنار نهاده وارد بحث اجرایی شدم و خطاب به آقای صالحی گفتم شما باید برای ختم غائله و رضایت منبری‌های قم چیزی بنویسید. (ص ۲۳۲)

اگر حادثه و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مرجعیت حضرت امام خمینی را تثبیت کرد، قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ رهبری سیاسی ایشان را پس از سال‌ها تبعید، حتی قبل از بازگشت امام به ایران بازگرداند. آیت‌الله یزدی

فوت دکتر شریعتی که در سال ۵۶ رخ داد، رحلت مشکوک آقامصطفی خمینی، درج مقاله موهن در روزنامه و فضای باز سیاسی که با روی کار آمدن کارتر به وجود آمد، (ص ۲۵۳)

عامل اصلی قیام مردم می‌داند. از این میان مقاله توهین آمیز احمد رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات علیه امام خمینی نقطه انفجار بود. در حالی که با تبعید حضرت امام و هوادارانش پس از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ عملاً قیام از قم به شهرهای دیگر (به ویژه تهران) انتقال یافته، بود در ۱۹ دی ۵۶ بار دیگر قم قیام کرد. با وجود آنکه به یک مرجع تقلید توهین شده بود و

بحث تعطیلی حوزه مطرح شد ولی برخی از آقایان حاضر نبودند که این امر را قبول کنند. آنها بر این باور بودند که تعطیلی حوزه مخرب توسعه تشنج و اختلاف خواهد شد... برخی از حضرات عقیده داشتند که اگر

در این قضایا خون از دماغ کسی ریخته شود فردای قیامت برای آن پاسخی نمی‌توان یافت البته جامعه مدرسین مصمم به تعطیلی بود.

(ص ۲۵۹)

و همین اراده در نهایت پیروز شد. تکنیک جامعه مدرسین در تعطیلی دروس حوزه بدین صورت بود که

مثلاً به یک مرجع تقلید می‌گفتیم که فلان آقا به دلیل احترامی که برای شما قائل هستند ابراز کردند که اگر ایشان درشان را تعطیل کنند من هم تعطیل خواهم کرد. وقتی این‌گونه به طرح مسئله می‌پرداختیم معمولاً رضایت خود را به دنبال داشت و بدین ترتیب در واقع رضایت دو نفر را تحصیل کرده بودیم و در این حال تحصیل رضایت فرد سوم آسان‌تر بود.

(ص ۲۵۹-۲۶۰)

اعضای جامعه مدرسین راهکارهای دیگری برای گسترش قیام نیز در نظر داشتند، از جمله هنگامی که حضرات آیات مرعشی، آملی و حائری به آیت‌الله یزدی مأموریت دادند تا

به منزل آقای گلپایگانی و آقای شریعتمداری برود و طلاب خشمگین را که در آنجا اجتماع کرده‌اند، آرام سازد.

(ص ۲۶۲)

وی به میان طلاب رفت:

روی پله‌ای ایستادم. بعد از بسم‌الله و خطاب به حضار گفتم برای چه گریه می‌کنید؟ گریه چه خاصیتی دارد؟ مگر با گریه کارها درست می‌شود؟ بعد در ادامه به حمایت شدید از حضرت امام و انقلاب پرداختم و شاه را آماج نكوهش قرار دادم.

(ص ۲۶۲)

و سرانجام در «عالی‌ترین تصمیمی که در جلسات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم اتخاذ شد» اعلامیه صادر و شاه از سوی مدرسین حوزه علمیه قم از سلطنت خلع شد. اندکی بعد این اقدام نمادین (که نشانگر اعتقاد جامعه مدرسین و روحانیت سیاسی به ماهیت مشروعیت‌ساز خود بود) صورت واقعی به خود گرفت.

### اولین دفتر سیاسی یک مرجع تقلید

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به نظر می‌رسید حوزه به قدرت رسیده است و از این رو فرصت مناسبی برای اجرای احکام اسلامی در اختیار روحانیت قرار گرفته است. اما امام خمینی به جای تهران بازگشت به قم را در پیش گرفتند:

قصده اولیه امام این بود که به طور دائم در قم اقامت کنند یکبار... آقای بازرگان در ملاقاتی که با امام داشت گفته بود شما در قم نشسته و می‌خواهید حکومت کنید. ما هر روز باید این راه را بیایم و برویم. امام لبخندی زده و فرموده بودند فعلاً که همین جا هستیم بعد از آن قضیه بیماری امام و لزوم معالجه در تهران قرارشان را به هم زد. (ص ۲۷۷)

دفتر امام در قم

اولین دفتر یک مرجع تقلید بود که در آن تنها به استفتا و پاسخ به سؤالات شرعی اکتفا نمی‌شد و رنگ سیاسی داشت. (ص ۴۶۱)

اما خروج امام از قم پایان اهمیت این شهر نبود؛ همچنان که ورود به تهران به معنای حکومت همه روحانیت نبود. حضرت امام خمینی بخشی از حوزه را وارد قدرت کرد که با انقلاب اسلامی ایران همسو بودند و در تکوین آن نقش داشتند. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در رأس این بخش از حوزه قرار داشت، چنان که آیت‌الله یزدی در قم ریاست دفتر حضرت امام را برعهده گرفتند و تا زمان تکوین دولت جدید عملاً شهر را اداره می‌کرد. در واقع قم در اختیار جامعه مدرسین بود. در نقطه مقابل تشکیلاتی مانند دارالتبلیغ اسلامی قرار داشت که همچنان خارج از مسیر انقلاب اسلامی حرکت می‌کرد.

یک روز به ما اطلاع دادند که اوضاع قم به هم ریخته و شبیه دوران قبل از پیروزی انقلاب اغتشاش‌هایی به وجود آمده است. (ص ۱۸۵)

آیت‌الله یزدی صریحاً به سوی محل دارالتبلیغ حرکت می‌کنند و با یکی از مسئولان آنجا گفت‌وگو می‌کند:

در پی جمله‌ای که ایشان به زبان آورد من عصبانی شدم و گفتم تو غلط کردی. تو می‌دانی که اگر توهین کوچکی به امام بشود دیگر اثری از

آقای شریعتمداری در قم نمی‌ماند! گفت آیا تو فکر می‌کنی که مردم قم به همین سادگی دست از آقای شریعتمداری می‌کشند؟ گفتم اگر تا یک ساعت دیگر این بساط را جمع نکردید می‌دانم چه کار کنم. گفت مثلاً چه کار می‌کنی؟ گفتم خواهی دید. بعد نزد باجناقمان مرحوم محسن آقا رفتم و از او خواستم تا حاج غلام را خبر کند. حاج غلام شخص قوی و تووندی بود که خیلی‌ها از او می‌ترسیدند و سرش درد می‌کرد برای کارهای بزن بهادری! هر وقت در جایی به بن‌بست کشیده می‌شد و تکلیف احساس می‌کردیم به حاج غلام متوسل می‌شدیم... گفتم بچه‌هایت را جمع کن و برو سراغ این ترک‌هایی که شهر را به آشوب کشیده‌اند.

(ص ۱۸۶-۱۸۵)

در کنار آقای شریعتمداری روحانی دیگری به نام سید صادق روحانی نیز قرار داشت که

به تدریج ... در مقابل بعضی از مواضع حضرت امام جبهه‌گیری کردند و ما هم بی‌آنکه دچار تردید شویم در سمت حضرت امام قرار گرفتیم. نظیر همین اتفاق در مورد آقای شریعتمداری هم افتاد. (ص ۲۷۴)

این بار نیز جامعه مدرسین همانند بازوی امام عمل کرد:

مدتی بعد مرحوم حاج احمد آقا (خمینی) نزد آقای روحانی رفتند و صحبت‌هایی توأم با اندرز و تهدید با ایشان داشتند. بعد از آن مرحوم حاج احمد آقا به بنده گفت شما یکبار به ملاقات آقای روحانی برو و با ایشان صحبت کن.

در دیدار آیت‌الله یزدی با آقای روحانی، او خواستار خروج از کشور برای معالجه شد که در پاسخ چنین شنید:

خروج شما از کشور باعث می‌شود که عده‌ای از افراد گرد شما جمع شوند و شما مرکز ضد انقلاب شوید و این امر نه به مصلحت شماست و نه انقلاب.

(ص ۴۷۵)

به جز روحانیت قم، بخش دیگر روحانیت که احساس می‌شد کاملاً در خط

امام خمینی (ره) حرکت نمی‌کنند نیز با انتقاد مواجه شدند. آیت‌الله یزدی می‌نویسد:

یکی از مقاطعی که بنده را با ارزش کار هیأت‌های مؤتلفه آشنا کرد اختلاف مختصری بود که میان مرحوم آیت‌الله طالقانی و حضرت امام رخ داد... یکی از اعضای هیأت مزبور به صراحت در... جلسه رسمی گفت: آقای طالقانی باید تکلیف خود را روشن کند یا با این جوانان (منظور سران منافقین که مرحوم طالقانی بر این عقیده بود که باید با آنان ملایم‌تر عمل کرد تا هدایت شوند) همراه شود یا در خط امام حرکت کند. منافقین قابل هدایت نیستند و روش آقای طالقانی روش خطرناکی است چرا که در اصل دیگران باید دنبال انقلاب و امام حرکت کنند نه اینکه ما دنبال دیگران باشیم. (ص ۳۴۹)

در واقع موضوع منافقین یک موضوع کهنه بر جای مانده از سال‌های مبارزه بود. روحانیتی که در قالب جامعه مدرسین از یک سو با روحانیت سنتی می‌جنگید از مبارزه با گروه‌هایی که به التقاط میان اسلام و تجدد دست یازیده بودند غافل نبود. بدون شک اعضای جامعه مدرسین برخلاف آقای طالقانی از آغاز بر اصلاح‌ناپذیری این سازمان تأکید داشتند. از جمله آیت‌الله یزدی می‌نویسد:

در آن مقطع تاریخی هدف اصلی براندازی رژیم بود و تمام افرادی که با رژیم شاه خرده حسابی داشتند در طیف مبارزه قرار گرفته بودند... منافقین در اولین فرصتی که احساس کردند آیشان با روحانیت مدعی حکومت در یک جوی نمی‌رود دانستند که چه کلاه‌گشادی به سرشان رفته است لذا در اولین فرصت به جمع‌آوری و اختفای سلاح‌های متعلق به این ملت پرداختند تا روزی اگر لازم شد آن را علیه همین ملت به کار گیرند، که همین طور هم شد. (ص ۴۸۷)

اما این تنها برخورد با گروه‌ها و چهره‌هایی چون سازمان مذکور نبود. درباره دکتر شریعتی هم همین اتفاق افتاد. جامعه مدرسین در جلسه‌ای

سرانجام به این نتیجه رسیدند که دخالت آقایان در این مقوله چه اثباتاً و چه نفیاً موجب بزرگ شدن قضیه خواهد شد. بنابراین بهتر آن است که جامعه مدرسین در این رابطه دخالتی نکند. بهترین شاهدی که بر لزوم سکوت در این خصوص مطرح شد این بود که حضرت امام از بدو مطرح شدن شریعتی و انتشار دیدگاه‌های او یک کلمه راجع به آن سخن نگفته‌اند. این سکوت باید برای ما معنی‌دار باشد و نباید ما مفهوم آن را از سایر اقشار جامعه دیرتر بفهمیم. (ص ۴۸۲)

### یک تشکیلات ذی‌نقوذ

با پیروزی انقلاب اسلامی مشی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به خط سیاسی حاکم بر حوزه تبدیل شد، به گونه‌ای که اعضای نزدیک به نهضت روحانیت در بسیاری از شهرها حتی تهران باید با آن سنجیده می‌شدند. جامعه مدرسین نسبت به دو روحانی برجسته، شهید مطهری و مرحوم طالقانی، چنین موضعی داشت:

میزان پذیرش افرادی همچون شهید مطهری در برابر تصمیمات جامعه مدرسین بیشتر بود و از همین رو برای آن شهید احترام بیشتری قائل بودند در حالی که مرحوم طالقانی دید استقلال‌ی داشت و مصلحت‌اندیشی‌های جامعه را درست نمی‌پذیرفت لذا رابطه ایشان و جامعه هرگز به عمق لازم نرسید. (ص ۵۱۳)

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در بیش از بیست سال حیات جمهوری اسلامی همچنان در اقتدار قرار دارد، تا بدانجا که آیت‌الله یزدی به نقل از حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره این گروه می‌گوید:

یکبار در ایامی که مقام معظم رهبری در پست ریاست جمهوری بودند از ایشان وقت گرفتم تا به همراه اعضای بخش سیاسی که مسئولیت بخش مزبور را برعهده داشتم خدمت ایشان برسیم... فرمودند... در نظام‌های حکومتی در برخی مواقع و موارد حکومت نمی‌تواند به طور مستقیم وارد شود و اظهار نظر نماید در عین حال دوست دارد که کلام و مرام او

از کانال یک تشکیلات ذی نفوذ در میان عامه ابراز شود. در این حال نظام اگر هم از تشکیلات یاد شده حمایت کند در خفا خواهد بود... جامعه مدرسین حکم همان تشکیلات را دارد. (ص ۵۳۱)

خاطرات آیت‌الله یزدی روایت به حکومت رسیدن حوزه است اما نه همه حوزه، چرا که

یکبار بعد از تشریف‌فرمایی حضرت امام به قم در معیت تنی چند از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه خدمت امام رسیدیم... برخی از دوستان خطاب به امام گفتند قبل از پیروزی انقلاب و قبل از اینکه جریان تبعید حضرت عالی پیش بیاید شما مایل بودید در اعلامیه‌هایی که صادر می‌کنید ترجیحاً امضای دیگر مراجع هم باشد تا شائبه و شایعه تفرقه و تشتت افکار قوت نگیرد شایسته است این سنت حسنه هم اینک از سوی شما دنبال شود امام بی‌درنگ در پاسخ فرمودند بنده دوستان و هم‌ردیفان خود را بهتر از شما می‌شناسم با اینها کار جمعی نمی‌شود کرد. حضرت امام با این بیان به اصطلاح آب پاکی را روی دست ما ریختند و خواستند بفهمانند که من نمی‌توانم در وضعیت کنونی برای شروع یک حرکت منتظر تأیید زید و عمرو باشم... امام در ضمن می‌خواستند تلویحاً به ما بفهمانند که شما باید علی‌الحساب از من فرمان بگیرید و منتظر حمایت دیگر مراجع نباشید.

## چرا لائیک‌ها فرار کردند؟

همسر حاج سید جوادی از کودتای او علیه

جمهوری اسلامی پرده برمی‌دارد<sup>۱</sup>

اگر چه علی‌اصغر حاج سید جوادی نویسنده وابسته به اپوزیسیون جمهوری اسلامی در فرانسه به فعالیت علیه «نظام» سرگرم است، اما ماه گذشته دفترچه خاطرات همسر او، کیان کاتوزیان در تهران به چاپ رسید. دفترچه‌ای که به وضوح احساسات زنانه نویسنده را در آمیزه‌ای از اغراق نسبت به نقش همسرش و خودستایی و همچنین عقب‌ماندگی از تحولات داخلی ایران نشان می‌دهد. در عین حال، وجود قرائت وارونه از تاریخ انقلاب اسلامی و قضاوت‌های ناروا نسبت به واقعیت‌های آن سبب نمی‌شود که این دفترچه خاطرات را بازخوانی نکنیم. از سبیده تا شام روایتگر ورود و خروج روشنفکران عرفی در انقلاب اسلامی است. روشنفکرانی که به دلیل تفاهم ایدئولوژیک خود با رژیم پهلوی (لااقل در مورد سکولاریسم) قاعدتاً نمی‌بایست علیه آن می‌شوریدند اما تقدیر تاریخ آن بود که در موقعیتی انقلابی قرار گیرند.

۱. از سبیده تا شام، کیان کاتوزیان، نشر آبی، ۱۳۸۰.

### روشنفکران عرفی از رژیم پهلوی جدا می‌شوند

علی‌اصغر حاج سید جوادی به نوعی نماد این روشنفکران است. او در سال ۱۳۰۴ متولد شد و به زودی در صف روشنفکران طبقه متوسط قرار گرفت. گرایش‌های سوسیالیستی حاج سید جوادی او را به حزب نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی هدایت کرد و در مقام نویسنده و روزنامه‌نگاری سیاسی مدتی سردبیر روزنامه این حزب شد. خلیل ملکی در میانه حزب توده و جبهه ملی از نوعی سوسیالیسم ملی و مستقل از اتحاد شوروی حمایت می‌کرد و پس از انشعاب از حزب توده به جای ضدیت با مذهب نوعی سکولاریسم معتدل را در پیش گرفت. اما این آخرین انشعاب نبود. انشعاب‌های متعدد، نیروی سوم را از صحنه سیاسی حذف و اعضای آن را پراکنده ساخت. برخی به سوی جنبش اسلامی گرایش یافتند، چنان‌که خلیل ملکی روزی خطاب به جلال آل احمد عضو سابق نیروی سوم به طعنه گفت آخوند شده است، و برخی همچنان به آموزه‌های عرفی پای می‌فشرند. علی‌اصغر حاج سید جوادی از این گروه بود. حاج سید جوادی بر خلاف خلیل ملکی (که خود را تئوری ایران می‌دانست) ترجیح می‌داد در نقش تروتسکی ظاهر شود. به روایت همسرش

در آن سال‌های اختناق، حضور دائمی سانسور و فرار از آن نوعی از ادبیات را به وجود آورده بود یعنی ادبیات مشکل‌نویسی و بیشتر خوانندگان مقالات شوهر من از این قضیه شکایت داشتند. تروتسکی در کتاب خاطرات من به همین قضیه اشاره می‌کند که مجبور بوده برای فرار از سانسور روزنامه‌های تزار می‌مشکل بنویسد و با به کار بردن اصطلاحات مشکل و قابل‌تعبیر منظور خود را بیان کند. شکل و ساختار دیکتاتوری و سانسور در همه جای دنیا یکی است چه رژیم آریامهری، چه تزاری و چه استالینی.

با وجود این «تروتسکی ایران»! در دهه ۴۰ سردبیر مجله کیهان هفته‌وابسته به رژیم بود. همسرش در توجیه این تحمل و تساهلی که رژیم پهلوی در حق حاج سید جوادی روا می‌داشت به جای دفاع، حمله می‌کند و می‌نویسد:

اصغر که معتقد بود در رژیم‌های دیکتاتوری باید از هر فرصتی برای سخن گفتن با مردم استفاده کرد و هر روزنه کوچکی که باز می‌شود غنیمتی است برای رودر رویی با دیکتاتوری، پذیرفت و به کیهان رفت. فعالیت او در روزنامه شامل تهیه روزی یک سرمقاله بود و هفته‌ای دوبار یک مقاله بلند در صفحه ۶ زیر نام آگاه به اضافه یک مقاله ادبی.

اما ارزش‌های خانواده حاج سید جوادی و رژیم پهلوی چندان از یکدیگر تفاوتی نداشت که آنان را به رویارویی همه جانبه‌ای برانگیزد. آنان هر دو سکولار بودند و بر تداوم تفکر عرفی در خانواده خود اصرار داشتند.

داستان پاریس رفتن ما هم از این قرار بود... تصمیم گرفتم بچه‌ها را در مدرسه ماریکا که متعلق به یک خانم فرانسوی به نام مادام ساریکا بود ثبت نام کنم... صبح‌ها فرانسه تدریس می‌کردند مطابق برنامه آموزشی فرانسه و بعدازظهرها تا ساعت ۴/۵ زبان فارسی. شوهر من عقیده داشت که بچه‌ها باید به مدرسه سرکوجه بروند ولی من ترجیح می‌دادم آنها را از کودکی با فرهنگی پیشرفته آشنا کنم که خود ما هم تا حدی به آن آشنایی داشتیم... خواندن زبان فرانسه بچه‌ها را مشتاق دیدار از این سرزمین کرده بود.

خانم کاتوزیان در عین حال تأکید می‌کند:

من ... به عدالت عشق می‌ورزم و به شدت به بشریت احترام می‌گذارم و در هیچ ایسمی نمی‌گنجم و آرزویم دیدن رفاه و آسایش مردم وطنم و برقراری عدالت اجتماعی است.

همسر علی اصغر حاج سید جوادی در آن مقطع آموزگار دبیرستان بود: معلم و استاد بیچاره بود که باید در روزهای ششم بهمن یعنی سالروز انقلاب سفید شاه و مردم از جلو مجسمه اعلیحضرت رژه برود و تلگراف تبریک به سن مورتیس مخابره کند. زیرا اعلیحضرت هر سال در بهمن ماه برای استفاده از تعطیلات زمستانی و اسکی به سوئیس می‌رفتند... هر روز پاسبانی از کلانتری می‌آمد که تلگراف‌های خود را

آماده کرده‌اید یا نه؟

در همین زمان با تحولات در مؤسسه کیهان، حاج سید جوادی اخراج شد. رژیم سرمست از سلطه با اتکا به بوروکرات‌های برخاسته از انقلاب سفید که جایگزین سیاستمداران سستی شده بودند خود را از روشنفکران بی‌نیاز می‌دید. به سردبیر اعتراض کرده بود که این روزنامه، دیگر کیهان نیست، پراوداست.

شاه با خوی روشنفکر ستیز خویش در پس هر نویسنده‌ای یک کمونیست می‌دید و او که روشنفکران ملی، روحانیان مبارز، چریک‌های مسلح و حزب توده را سرکوب کرده بود دلیلی نمی‌دید به روشنفکران لائیک که پایه‌های طبقه متوسط را تحکیم می‌کردند امتیازی دهد. بدین ترتیب مبارزات (!) خانواده حاج سید جوادی آغاز می‌شود. کیان کاتوزیان از هویدا تقاضای ملاقات می‌کند:

دوستان و همکارانم از ترس ساواک وحشت‌زده می‌خواستند مانع از رفتن من بشوند. من بدون توجه به اضطراب آنها تصمیم گرفتم برنامه خود را اجرا کنم. سوار تاکسی شدم و به نخست‌وزیری رفتم... گفتم آقا به چه مناسبت ما معلمین و فقط ما معلمین هر سال باید گونی‌های پر از تلگراف به سن مورتیس مخابره کنیم؟... پس از نیم ساعت گفت و گو من سرحال و خرم به مدرسه بازگشتم به تمام مدارس تهران با تلفن خبر دادم که تلگراف نفرستید. (ص ۴۵)

در کنار وقایعی از این دست، یک اتفاق دیگر فرآیند مخالفت را شدت بخشید:

شاه به مناسبت ۶ بهمن ۵۴ نطقی ایراد کرد، در این نطق وجود فساد در دستگاه‌های دولتی را گوشزد کرد و ضرورت مبارزه با آن را و تشکیل یک هیأت ۵ نفری برای مبارزه با فساد.

این اعتراف سبب شد حاج سید جوادی که خانه‌نشین شده بود طی نامه‌ای ۳۰ صفحه‌ای خطاب به رئیس دفتر مخصوص شاه نام خویش را در فهرست اپوزیسیون ثبت کند. نامه خطاب به «اعلیحضرت» نوشته شده بود:

از ایرادات ... که خصوصاً انقلابیون روز آخر از نامه‌ها می‌کردند اینکه چرا فلانی نوشته اعلیحضرت ... در حالی که کلمه اعلیحضرت اصطلاح قانون اساسی ایران بود.

از همین دفاع آشکار می‌شود که آن خطاب ریشه‌ای عمیق‌تر از اصطلاح داشت. خانم کاتوزیان مکرراً در دفترچه خاطراتش تأکید می‌کند که: شعارها هنوز در حد آزادی قلم و آزادی زندانی سیاسی بود هنوز به خیال کسی نمی‌رسید که شاه باید سلطنت را ترک گوید خواسته مردم ایران منطقی و منطبق با اصول قانون اساسی بود.

در واقع روشنفکران عرفی برخلاف دیگر مخالفان رژیم تنها خواهان آزادی سیاسی در کنار آزادی‌های اجتماعی بودند. آنان ایدئولوژی رژیم (سکولاریسم) را نشانه نگرفته بودند اما رژیم از الحاق لیبرالیسم به ایدئولوژی خود هراس داشت. از این رو به جز لیست روشنفکران ملی، روحانیان مبارز و روشنفکران دینی، فهرست سیاه دیگری نیز تهیه و ائتلاف مخالفان رژیم کامل شد:

در سال ۵۵ بخشنامه‌ای به تمام مدارس تهران فرستاده شد از طرف وزارت آموزش و پرورش موتسکیو، روسو را خوب به یاد دارم و از نویسندگان ایرانی صمد بهرنگی، جلال آل احمد، علی شریعتی و علی اصغر حاج سید جوادی جزو لیست بودند. (ص ۱۱-۱۲)

اما سطح نزاع رژیم و روشنفکران عرفی از حد توقیف کتاب‌ها در برابر انتشار نامه‌ها بالاتر نرفت. کیان کاتوزیان در توجیه علت عدم بازداشت حاج سید جوادی به ملاقات دکتر تکمیل همایون با یک «مأمور ساواک» اشاره می‌کند:

مأمور ساواک (۴) گفت همین حاج سید جوادی از خدا می‌خواهد ما او را بازداشت کنیم ولی ما دیگر قهرمان‌سازی نمی‌کنیم.

خانم حاج سید جوادی بلافاصله می‌افزاید:

این را برای کسانی می‌نویسم که در اواخر سلطنت شاه فکر می‌کردند هرکس به زندان نرفته باشد کارنامه سیاسی کاملی ندارد آدم می‌تواند زندانی نباشد ولی وقتی ممنوع‌القلم و بی‌کار باشد و مدت ۲۵ سال از

داشتن گذرنامه محروم، چه تفاوتی با زندان دارد؟  
با وجود رنج منع سفر مخالفت‌های روشنفکران عرفی ادامه داشت. در  
چهارم دی ماه ۱۳۵۵ پس از دو ماه معروف‌ترین نامه حاج سید جوادی به شاه  
پایان یافت.

من بدون اینکه شهادت خواندن نامه را داشته باشم شاهد قطور شدن  
آن بودم.

پس از دو هفته تایپ نامه تمام شد:

روز بیست دی ماه اصغر نامه را در شعبه پست سر چهار راه اسکندری  
نزدیک منزلمان پست سفارشی کرد. هنگامی برگشت به من گفت خیال  
می‌کنم موشک را هوا کردم تیر خلاص را به رژیم شاه زده باشم  
نمی‌دانم چه موقع اثر خود را خواهد بخشید.

اما نتیجه این «تیر خلاص» حداقل دو سال (که زمان اندکی نیست) به تأخیر  
افتاد. در حالی که خانم کاتوزیان معتقد است:

ناگهان در عرض کمتر از دو هفته نامه مثل بمبی در تهران منفجر شد.  
نزدیکان و دوستان نامه را می‌خواندند و با چشم اشکبار به سراغ ما  
می‌آمدند.

همسر نویسنده نامه به شخصه معتقد است:

نویسنده نامه به شجاعتی کم‌نظیر و با توجه به اوضاع و احوال آن  
روزگار سهم خود را به انقلاب ایران به ثبت رساند و دین خود را ادا  
کرد. این نامه دیوار سکوت و وحشت را شکست... آنچه را که همه مردم  
در خانه‌های خود در پشت دیوارها با صدای آرام و با ترس و گاهی در  
دل خود می‌گفتند با صدای بلند تکرار کرد.

گذشته از خانم کاتوزیان، رژیم نیز با این داوری موافق بود:

شاه ... زیر مطالبی را که راجع به دزدی و فساد نوشته شده بود خط  
کشیده و نوشته بود راست می‌گوید.

البته خانم حاج سید جوادی «از شب‌های دلهره و ترس و وحشی که بعد از

فرستادن نامه گذراندند سخنی نمی‌گویند» چرا که «هر آن متظر حمله ساواک بودند اما رژیم عاقل‌تر (۱۴) از آن بود که چنین عکس‌العملی انجام دهد.» نه تنها حاج سید جوادی پس از این نامه مورد تعرض قرار نگرفت، بلکه در زمستان ۱۳۵۵ نامه‌ای دیگر خطاب به شاه و به قلم روشنفکران ملی (فروهر، سنجابی و بختیار که هنوز آخرین دژ سلطنت نشده بود) منتشر شد که قرار بود حاج سید جوادی و بازرگان هم آن را امضا کنند.

ولی با مخالفت آقای فروهر که گفته بود رهبری از حالا باید مشخص شود نامه با همان سه امضا منتشر شد.

چندی بعد حاج سید جوادی نامه دیگری به عنوان «اعلام جرم ملت ایران علیه آقای هویدا و کلیه وزرای اسبق و سابق و کنونی ایشان» نوشت: اوایل سال ۵۷ و هنگام محاکمه هویدا در دادگاه یکی از مدارک علیه او همان اعلام جرم اصغر بود به همین دلیل (خلخالی؟) از شوهر من برای حضور در دادگاه دعوت کردند ولی او از این کار خودداری کرد.

### با گام‌های معلق به سوی انقلاب اسلامی

با وجود این رژیم هنوز از مجازات روشنفکران عرفی خودداری می‌کرد. شاه با نسل جدیدی از روشنفکران دینی مواجه بود که از مبارزه پارلمانی (از نوع نهضت آزادی) دست شسته و به مبارزه علنی روی آورده بودند:

زمستان ۵۵ ... در این سال جو مذهبی بسیار بالا گرفته بود و کم‌کم دختران دانشجویی را می‌دیدم که در خیابان با روپوش و مقنعه ظاهر می‌شوند و با همان لباس در کلاس‌های درس شرکت می‌کنند. اینها جوانانی بودند همگی تحت تأثیر نوشته‌های دکتر علی شریعتی که به قول خود به سوی یک اسلام انقلابی گام برمی‌داشتند.

جو مذهبی چنان بود که روشنفکران عرفی نیز به سوی مذهب گرایش یافتند. حاج سید جوادی در سال ۱۳۵۶ کتابی درباره زندگی پیامبر اسلام (ص) به نام طلوع انفجار به چاپ رساند:

در این کتاب چهره حضرت محمد به عنوان یک انقلابی سازمانده و چریک و قانونگذار و مخالف با ارزش‌های موجود اشرافیت عرب بررسی می‌شود.

اما ارزش‌های عرفی همچنان مورد توجه بود. خانم حاج سید جوادی می‌نویسد:

دوست داشتم (کودکانم) را با صدای موسیقی از خواب بیدار کنم. نوار پیانو می‌گذاشتم.  
و این همه،  
از خانه‌ای بود که ... کانون گرم انقلاب بود و در حقیقت قلب روشنفکری انقلاب.

البته سال‌ها پیش از انتشار این دفترچه خاطرات مجله کاوش چاپ آلمان که به وسیله دانشجویان مارکسیست اداره می‌شد صفحاتی چند از مجله خود را اختصاص داده بود به «حمله به شوهر من» و آخر سر نوشته بود: «هنوز عرق زیر بغل حاج سید جوادی از خوش رقصی برای آمریکا خشک نشده است و مرتب از خانه کوچک خود و وقایعی که در آنجا اتفاق افتاده صحبت می‌کند.» با وجود این اختلافات پیوند روشنفکری عرفی و روشنفکران چپ تا چندی ادامه یافت: بلافاصله پس از تشکیل کانون (نویسندگان) و در پاییز ۵۶ با تشکیل ده شب شعر در انستیتو گوته تهران به طور رسمی مبارزات روشنفکری به صورت هسته اصلی مبارزاتی ملت ایران درآمد.

کانون در آغاز حداقل دو جناح داشت. جناح نیروی سوم که در برگیرنده افرادی چون اصغر حاج سید جوادی، اسلام کاظمیه، شمس آل احمد و سونوچهر هزارخانی بود و جناح حزب توده که در برگیرنده چهره‌هایی چون به‌آذین و سیاوش کسرای بود. پسر حاج سید جوادی مدعی است که او مؤسس دوره دوم کانون بود در حالی که به آذین و فراکسیون او از آغاز در فکر سلطه بر کانون بوده‌اند:

شوهر من می‌گفت آقای به آذین، ما زمانی اختلاف عقیده داشتیم شما در

حزب توده و من در نیروی سوم بودم حالا همه چیز تمام شده ... ما باید کاری کنیم که کانون نویسندگان ایران مرکز انقلاب شود. اما این خواب تعبیر نشد. گرچه در کتاب خانم کاتوزیان زمینه‌های انشعاب داخلی در کانون و اختلاف دو جناح آن به تفصیل مورد توجه قرار گرفته است اما او مقاله رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات را مانع از سلطه روشنفکران عرفی بر انقلاب اسلامی معرفی می‌کند:

حضور آقای خمینی در تبعید... و مخالفت علنی با اساس سلطنت کم‌کم به ایشان چهره مردی را داده بود مقدس و مظلوم و حمله قلمی نسبت به ایشان برای مردم حکم توهین به یک مقام مقدس و معصوم را داشت. و اینک تحلیل خانم حاج سید جوادی نسبت به آن واقعه را بخوانید: رنگ مبارزه به کلی از آن روز و بعد از انتشار آن مقاله عوض شد. مبارزات را در حقیقت و به کمک قلم روشنفکران و نسل جوان دانشجو و استادان و معلمین شروع کردند. اما با این حرکت صحنه مبارزه به مسجد منتقل شد و سنگر اصلی مبارزه شد مسجد و بازیکنان اصلی روحانیون و طلبه‌ها.

در واقع خانم کاتوزیان همان گونه که نوشته است داستان را تنها از روز پنج‌شنبه ۲۲ مهرماه ۱۳۵۲، روز اخراج همسرش از روزنامه کیهان آغاز کرده است و بدیهی است روزی چون ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و دیرتر از آن ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را به یاد نیاورد. با وجود این حاج سید جوادی در سال‌های پایانی رژیم به نیروهای مذهبی نزدیک‌تر می‌شد. در پاییز ۱۳۵۶ همراه با برخی روشنفکران مذهبی جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر تأسیس شد. اما

اختلافاتی از نظر تشکیلاتی بین شوهر من و چند نفر دیگر با آقایان مذهبیون (مهندس بازرگان و...) وجود داشت از جمله شوهر من معتقد بود حتماً چند خانم باید عضو هیأت اجرایی باشند و اعتراض می‌کرد که چرا در هر اعلامیه باید یک آیه قرآن گنجانده شود... حقوق بشر بی‌طرف را نباید رنگ اسلامی داد.

با وجود این اختلافات، نزاع میان روشنفکران عرفی و روشنفکران چپ بیش از آن بود که در آستانه انقلاب اسلامی از پیوند با روشنفکران دینی جلوگیری کند. جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر تنها گروهی بود که حاج سید جوادی از آن انشعاب نکرد. در واقع به جز گروهی در برگزیده دوستان او که به نام «جنبش» در سال ۱۳۵۷ شکل گرفت و حاج سید جوادی خود در صدر آن قرار داشت، همواره از ائتلاف‌های دیگر کناره گرفت. این در حالی است که خانم کاتوزیان می‌گوید:

در فکر و ذهن شوهر من هیچ گونه سودای رسیدن به قدرت وجود نداشت.

این جمله شاید درباره حیات سیاسی حاج سید جوادی در عصر پهلوی معنا داشت اما آن گونه که در ادامه دفترچه خاطرات خانم کاتوزیان می‌خوانیم، او پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران حتی در خیال کودتا نیز فرو رفت.

سال ۱۳۵۷ سال سختی برای خانواده حاج سید جوادی بود:

روزها بود که هر روز چندین بار به منزل ما تلفن می‌زدند و پس از شنیدن صدای شوهر من می‌گفتند جاکش گوش کن و فحش‌های بسیار رکیک به همگی ما می‌دادند. پس از تعقیب لیلا، اصغر تلگرافی به دادستان مخابره کرد به عنوان اعتراض و اعلامیه‌ای داد زیر عنوان و جاکش تو گوش کن.

خانم کاتوزیان معتقد است این اوج برخورد میان رژیم پهلوی و روشنفکران عرفی، تحت هدایت گروهی سلطنت‌طلب به نام «کمیته انتقام» صورت می‌گرفت. این نزاع سرانجام پس از یک مکالمه ۱۰ دقیقه‌ای میان خانم کاتوزیان و یکی از اعضای کمیته پایان یافت:

هرچه گفت، جواب شنید... بعد از قطع مکالمه دیدم آقای متین دفتری اشک به چشم دارد.

همین حوادث بود که سبب شد:

ما در تمام طول تابستان نتوانستیم به فراغت صبحانه بخوریم.

درواقع خانم کاتوزیان صادقانه شرح کاملی از زندگی خود در سال ۵۷ می‌دهد: اصلاً خستگی سرمان نمی‌شد. در تمام طول تابستان هفته‌ای سه روز در مدرسه اضافه کار می‌کردم. صبح پس از انجام کارهای ضروری و آماده کردن وسیله قهوه و چای برای میهمانان بچه‌ها را هم با خود می‌بردم که در استخری که متعلق به آموزش و پرورش بود و دیوار به دیوار دبیرستان دکتر ولی‌الله نصر شناکنند و بعد از پایان کار مدرسه ظهر آنها را خودم به منزل می‌آوردم. برای هر دو معلم شناگرتم و هر دو شناگران خوبی شدند. هر دو را هفته‌ای دو بار عصرها به هنرستان موسیقی می‌بردم که درس پیانو بگیرند. بعد از ظهرها خانه آرام‌تر بود آن وقت شوهرم شروع به نوشتن می‌کرد و شب‌ها را با همسایه‌های نازنینمان بیشتر دور هم و در کنار هم می‌گذرانیدیم.

این در حالی بود که عمده مبارزان سیاسی (مذهبی، ملی و چپ) دورانی کاملاً به دور از عرف زندگی را طی می‌کردند. شکاف میان دو زندگی سیاسی به زودی خود را نمایند. در یکی از راهپیمایی‌ها هنگامی که خانم کاتوزیان قدم به صف راهپیمایان گذارد:

جوانی که به زحمت بیست سال داشت آمد مقابل من و گفت تو چون حجاب نداری ما از تو بیسکویت و آب قبول نمی‌کنیم گفتم اشتباه بزرگی می‌کنید چون من هیچ وقت چادر نداشته‌ام... نگذارید از حالا صف‌های ما از یکدیگر جدا شوند.

اما این تنها آغاز جدایی بود. پیش از این هنگامی که برادر آقای حاج سید جوادی در پاریس به دیدار حضرت امام خمینی رفته بودند، امام ضمن پرس و جو از احوال وی،

بعد هم سؤال کرده بودند که گویا ایشان (حاج سید جوادی) با حکومت اسلامی مخالف هستند و طرفدار جمهوری هستند برادر شوهرم گفته بود ایشان هم مسلمان هستند ولی حکومت جمهوری را بهترین نوع حکومت می‌دانند.

به تدریج حتی بر روشنفکران عرفی نیز آشکار شد که دیگر قلب دنیا در نوفل لوشاتو می‌زد. روزنامه‌ها و مجلات پر بود از عکس پیرمردی که زندگی بی‌نهایت ساده‌ای دارد و در عین حال بار رهبری یک انقلاب را بر دوش.

در این زمان حاج سید جوادى نیز «مقاله‌ای نوشته بود تحت عنوان الله‌اکبر، این صدای انقلاب است.» در فاصله اندکی که تا پیروزی انقلاب مانده بود خانم کاتوزیان دوباره در معرض بازداشت قرار گرفت. بار نخست برای ساعاتی در منزل از سوی فرمانداری نظامی بازداشت شد، در حالی که همسرش در منزل نبود «بعدها شنیدم که دستور ترور او را داشتند.» در انتها،

گفتم آقا، شوهر من بر نمی‌گردد و شما مجبورید تا شب لااقل چندین خبرنگار خارجی را که به منزل ما رفت و آمد دارند بازداشت کنید. با گفتن این حرف‌ها فهمیدم که جا خورده‌اند و از خوشحالی در پوستم نمی‌گنجیدم.

تکرار این وضعیت برای خانم کاتوزیان یادآور منظره غمگین و سردی بود که آدم را به یاد فیلم‌های جنگ جهانی دوم و افسران نازی می‌انداخت.

بدین ترتیب رؤیای فرانسه همچنان برقرار بود. این بار حاج سید جوادى هم ساعاتی بازداشت شد اما به زودی آزاد شد و اندکی بعد در روزهای پایانی آذر ۱۳۵۷

توسط آقای اردلان وزیر دربار پیغامی رسید برای انجام یک ملاقات خصوصی با شاه، اصغر پیام فرستاد که خانه کوچکی دارم و ایشان اگر مایل هستند مرا ببینند می‌توانند تشریف بیاورند به علاوه به ایشان بفرمایید اعلیحضرت خیلی دیر شده است.

روزهای فروپاشی نزدیک بود. گرچه برخی همدلی‌ها با ماهیت مذهبی انقلاب اوج گرفته بود:

دوستی عزیز که از افسران زندانی حزب توده بود بعد از مراجعت از

پاریس گفتم که نوبل لوشاتو رفته و چنان شوقزده بودم که بعد از ۲۴ سال در آنجا نماز خواندم.

اما هنوز مرز میان روشنفکران عرفی و انقلاب اسلامی وجود داشت. صبح روز تاسوعا:

برای اولین بار شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی به زبان عده‌ای جاری گشت (اما) همسر نازنین برادر من که کنار من در خیابان بود با خنده فریاد می‌کشید: استقلال، آزادی، جمهوری - جمهوری.

در واقع روح فرانسه هنوز زنده بود وقتی که بختیار به قدرت رسید: اصغر اعلامیه‌ای داد به نام «شما مارشال پتن هستید یا ژنرال دوگل؟»

### جایی برای شما نیست آقای حاج سید جوادی

نظم جدید به تدریج مستقر می‌شد. در حالی امام خمینی به کمک یکی از روحانیان مبارز (آیت‌الله مطهری) شورای انقلاب و با انتخاب یکی از روشنفکران دینی (مهندس بازرگان) دولت موقت را برگزیده بودند، همسر حاج سید جوادی می‌نویسد:

بعد از رفتن شاه از ایران و در اواخر دی ماه ۵۷ آقای طالقانی عده‌ای را برای تشکیل یک نجات ملی به خانه خود دعوت کرد از جمله شوهر مرا. در این جلسه شهید بهشتی و مهندس بازرگان هم حضور داشتند و هر دو نسبت به تشکیل مخفیانه شورای انقلاب توسط امام خمینی آگاهی داشتند در نتیجه:

بعد از ساعت‌ها بحث آقای بهشتی خطاب به آقای طالقانی گفته بود: آقا حرف شما فقط در محدوده تهران است که اثری دارد و بس. تصمیمات باید در پاریس گرفته شود.

پس از مدتی آیت‌الله طالقانی خود به عضویت شورای انقلاب درآمد، اما کسی از حاج سید جوادی دعوت نکرد. در کابینه بازرگان نیز گرچه برادر حاج سید جوادی سمت وزارت کشور را عهده‌دار شد اما با عضویت علی اصغر حاج

سید جوادی در کابینه مخالفت شد:

مهندس بازرگان برای پست وزارت اطلاعات شوهر مرا در نظر گرفته بود ولی در شورای انقلاب با مخالفت آقای مطهری و دیگران روبه‌رو شده بود به دو علت، اینکه من حجاب نداشتم و دیگر اینکه شوهرم نماز نمی‌خواند.

گرچه حاج سید جوادی به حاکمیت جدید راه نیافت اما می‌توانست در مقام اپوزیسیون بنشیند. گروه سیاسی جنبش حول هفته‌نامه‌ای به همین نام تأسیس شد.

زن و مرد در کنار هم با آرم گروه سیاسی جنبش منسجم و منظم و با روحیه عالی ... برای پیاده‌روی حرکت کردیم. همان روز دستجات مذهبی با ما به مشاجره پرداختند که زن و مرد باید جداگانه پیاده‌روی کنید.

حاج سید جوادی که خود را در مقام رهبر جناح روشنفکری انقلاب می‌دید به زودی با واقعیت‌های تازه مواجه شد:

جوانی که با بی‌سیم خود اخبار کلاتری را می‌شنید... به مسجد رفته و سؤال کرده بود که چرا برای فلانی محافظ نمی‌فرستید؟ جواب داده بودند ایشان کمونیست است و ما از او محافظت نمی‌کنیم.

اما عمق واقعیت زمانی بود که پیام تبریک حاج سید جوادی به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی از تلویزیون خوانده نشد:

پیام را شمس آل احمد و اسلام کاظمیه به تلویزیون بردند اما از خواندن پیام جلوگیری شد چون بالای پیام کلمه بسمه تعالی نوشته نشده بود.

مرز میان روشنفکری عرفی و جمهوری دینی آشکار شده بود. کار هیأت پنج نفره تهیه پیش‌نویس آنچه خانم کاتوزیان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌خواند با مخالفت نیروهای مذهبی مواجه شد، چرا که

در این پیش‌نویس حرفی از ولایت فقیه نبود و زنان حق شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را داشتند.

اعضای این هیأت عبارت بودند از:

جعفری لنگرودی، لاهیجی (قائم مقام حاج سید جوادی در جمعیت حقوق بشر و ضد انقلاب کنونی)، دکتر حبیبی، فتح‌الله بنی‌صدر و ناصر کاتوزیان (حقوقدان و برادر همسر حاج سید جوادی).

به تدریج ادبیات جدیدی در جمهوری اسلامی متولد شد که در آن قطعاً برای لائیک‌ها جایی نبود:

کلمه حزب‌الله بعد از انقلاب وارد ادبیات ایران شد و اگر غیر از حزب‌الله بودی یعنی که مخالف ... هستی و یک حزب‌اللهی یعنی کسی که تمام وجودش در اختیار فرمان انقلاب اسلامی ایران است.

و درست به همین دلیل که حاج سیدجوادی تمام وجودش در اختیار انقلاب نبود او را حتی در دیدار با عرفات دعوت نکردند. در حالی که وی با نگارش کتاب اعراب و اسرایل مدعی پیشتازی در طرح مسئله بود. در درون گروه جنبش نیز شکاف شکل گرفته بود. وقتی سرمقاله «صدای پای فاشیسم» به قلم حاج سید جوادی در جنبش منتشر شد، شمس آل احمد در جوابیه‌ای نوشت:

صدای پای فاشیسم از نعلین آخوند نیست. بلکه از جیرجیر کفش روشنفکران است.

حاج سید جوادی در این هنگام به مجاهدین (مناقین) نزدیک شده بود. رفت و آمدهای مداوم مسعود رجوی، موسی خیابانی، عباس داوری و محمود قجر عضدانلو به خانه ما شروع شد و البته بیشتر مسعود رجوی بود که به منزل ما می‌آمد و با تشریفات چریکی! همیشه یک مسلح پهلوی راننده و دو نفر دیگر هم اطراف خود او در عقب اتومبیل می‌نشستند و ماشین دیگری با ۵ مجاهد مسلح او را اسکورت می‌کردند و تا هنگامی که در منزل ما بود هر دو ماشین با درهای باز و چراغ‌های روشن ... متوقف بودند.

دو گروهک جنبش و مناقین به همراه سه گروه دیگر: جاما به دبیری کاظم سامی، امت به دبیری حبیب‌الله پیمان و ساش ائتلافی در برابر ائتلاف حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت و جمعیت مؤتلفه اسلامی برای انتخابات

مجلس خبرگان قانون اساسی تشکیل دادند. در ائتلاف حزب - مؤتلفه آقایان طالقانی، بهشتی، منتظری، سحابی و بنی‌صدر قرار داشتند و در ائتلاف جنبش - منافقین به جز آقایان طالقانی و سحابی نام حاج سید جوادی، مسعود رجوی، حبیب‌الله پیمان، ناصر کاتوزیان به چشم نمی‌خورد.

نتیجه بسیار ضعیفی بود که لیست حزب جمهوری اسلامی به اکثریت آرا دست یافت... لیست پنج‌گروه ائتلافی دوم شد و شوهر من نفر یازدهم... اختلاف رأی بین نفر ده ... و نفر یازدهم شوهر من یک میلیون رأی بود... نفر دوازدهم آقای مسعود رجوی بود... و پس از گذشت سال‌ها هنوز از این اختلاف رأی رنج می‌برد.

### کودتا عارضه خانه‌نشینی

بدین ترتیب آخرین امید راهیابی به حاکمیت نیز از بین رفت. همانند گذشته روشنفکران عرفی خانه‌نشین شده بودند. با این تفاوت که این بار انتخابات جای استبداد را گرفته بود. اندکی بعد خانم کاتوزیان در دیدار با شهید رجایی درخواست بازنشستگی کرد.

مدتی با من صحبت کرد و پیشنهاد پست‌های مختلف اداری به من داد...  
به قول خودش با دلی چرکین و پر از تأثر تقاضای مرا امضا کرد.

در آبان ۵۸ پس از ۲۵ سال رؤیای فرانسه محقق شد. در همین سفر حاج سید جوادی بود که سفارت آمریکا به دست دانشجویان خط امام تسخیر شد: ما و مجاهدین خلق به خاطر بالا بردن جوّ ضد اسپریالیستی ۱۰ هزار پلاکارد تهیه کردیم و دور سفارت مستقر شدیم و بساط آتش و پلور راه انداختیم تا دانشجویان خط امام هم در مقابل عمل انجام شده قرار گیرند. پاسخ دانشجویان اما جالب توجه بود. آنان گزارشی از سفارت آمریکا به وزارت خارجه این کشور را منتشر کردند که در آن آمده بود:

(حاج سید جوادی) حتی یک بار هم کلمه اسلام را در هیچ‌گونه از اشکال به کار نبرده است ولی او همواره به نهضت مردم ایران و انقلاب

بزرگ ملی اشاره می‌کند.

گروهک جنبش فراندوم قانون اساسی را نیز تحریم کرد. اما دیگر گروهی وجود نداشت. پس از آنکه مسعود رجوی، متحد علی اصغر حاج سید جوادی، از نامزدی ریاست جمهوری بازماند و بنی‌صدر رئیس جمهور شد، عمر جنبش نیز پایان یافت. همسر حاج سید جوادی از فشار رجوی بر او برای حمایت از مجاهدین (منافقین) در انتخابات سخن می‌گوید، به گونه‌ای که

روزی شوهرم بعد از یک مکالمه کوتاه با آنان و تکرار دلایل خود مبنی بر عدم پشتیبانی از رجوی گوشی تلفن را زمین گذاشت و با عصبانیت گفت خدا مرا مرگ بدهد که از دست رجوی خلاص شوم.

اما خرداد ۵۹ آخرین ماهی بود که هفته‌نامه جنبش منتشر شد و سپس حاج سید جوادی پنهان شد. در مهرماه همان سال بود که امام جمعه موقت تهران وی را ورشکسته سیاسی خواند.

۲ سال و نیم بعد از انقلاب ما دو مرتبه به مرحله ماقبل انقلاب تغییر مکان دادیم.

در فروردین اردیبهشت ۱۳۶۰ سه بار علیه حاج سید جوادی اعلام جرم شد. هیأت حل اختلاف میان رئیس جمهور و نخست‌وزیر حاج سید جوادی را از عوامل اختلاف خواند، اداره سیاسی آیدنولوژیک ارتش او را تحریک‌کننده قلمداد کرد و صادق خلخالی نیز به اتهام مقاله‌ای مخفیانه حاج سید جوادی را به دادگاه فراخواند. از سوی دیگر حاج سید جوادی که تا پایان ۳۷ سال حکومت محمدرضا پهلوی او را اعلیحضرت خطاب می‌کرد و خواستار بازگشت به قانون اساسی بود به شهادت دفترچه خاطرات همسرش به فکر کودتا علیه جمهوری اسلامی افتاد:

سه روز قبل از ۷ اردیبهشت ۶۰ و مخفی شدن دائمی سه افسر جوان ارتش با درجه سرهنگی به دیدارش آمده بودند... صحبت بسیار کردند و بعد اقرار که به صورت مخفی زندگی می‌کنند و حتی خانواده خود را نمی‌بینند اما افرادی در اختیار دارند که می‌توانند در مدت ۲۴ ساعت در

تهران کودتا کنند... نقشه حمله به مراکز حیاتی رژیم و خصوصاً رادیو و تلویزیون و همراه آن بازداشت سران رژیم همه را که با دقت فراوان ترسیم و یادداشت کرده بودند و به همراه داشتند... شما به ماکمک کنید افرادی را در نظر بگیرید و آماده باشید ما رادیو و تلویزیون را براحتی تصاحب می‌کنیم و در اختیار شما می‌گذاریم شما با فرستادن پیام به مردم ایران آنها را در جریان حوادث کودتا قرار دهید... بعد از اتمام این حرف‌ها تقاضایی که داشتند کمک مالی بود... اصغر گفت حرف‌های شما تمام درست ولی من از لحاظ مالی دستم بسته است و هیچ بده و بستان پولی با کسی ندارم اما می‌توانم با مجاهدین خلق تماس بگیرم و کمک نیروهای جوان و نظامی آنها را به این جریان اضافه کنم آنها با امید، خانه ما را ترک کردند.

حاج سید جوادی بلافاصله با محمود عضدانلو در دفتر مجاهدین (منافقین) تماس می‌گیرد که او نسبت به آگاهی از نام سه سرهنگ اشتیاق نشان می‌دهد. در اینجاست که خانم کاتوزیان به افشگری جدیدی می‌پردازد:

شوهر من با دادن اسامی به مجاهدین مخالفت کرد گفت شما می‌خواهید اسامی آنها را بگیرید و بعد حکایت جریان کودتای نوزه بشود که با افتخار آنها را معرفی کردید و اعدام شدند.

سه افسر مذکور پس از مدتی بازداشت و اعدام شدند اما روشنفکر کودتاگر اندکی بعد از کشور فرار کرد، این در حالی بود که خانواده او همچنان در تهران زندگی می‌کردند.

روزی یکی از شاگردان حزب‌اللهی همکلاس نگار (حاج سید جوادی) از او پرسیده بود تو با فلانی چه نسبتی داری؟ همان ریشوی لیبرال سازشکار؟ نگار گفته بود: پسر عموی پدرم است.

پس از مدتی خانواده حاج سید جوادی نیز از ایران فرار کردند و رؤیای پاریس به انتهای خود رسید. علی‌اصغر حاج سید جوادی برای مدتی به عضویت شورای به اصطلاح مقاومت ملی درآمد و متحد خویش معود رجوی

را دریافت.

در تمام طول تابستان ۶۰ مجاهدین خلق که هنوز اصغر را پدر و مجاهد بزرگ خطاب می‌کردند در مخفیگاه به سراغش می‌رفتند... رابط اصلی این ملاقات‌ها شهرزاد برادرزاده او بود که در سال ۵۹ همراه با بقیه رهبران مجاهدین که همگی ازدواج سازمانی کردند به دستور مسعود رجوی به عقد ازدواج محمود عضدانلو درآمد. البته امروز که این سطور را می‌نویسم شهرزاد در روزنامه مجاهدین به عمومی خود لقب سوپر دموکرات حقیر و فرومایه داده است و او را به لقب عامل امپریالیسم و صهیونیسم مفتخر کرده است. چرا؟ چون عموجان زودتر و بهتر از همه (؟) به ماهیت مسعود رجوی پی برد.

\*\*\*

سرنوشت یکه و تنهای علی‌اصغر حاج سید جوادی برشی گویا از سرنوشت روشنفکران عرفی (لائیک) ایران است که دیر هنگام به انقلاب اسلامی ایران پیوستند و زود هنگام از آن جدا شدند. روشنفکرانی که به نامه‌نگاری علیه رژیم پهلوی بسنده کرده بودند در اندیشه کودتا علیه جمهوری اسلامی برآمدند. لحظه ملاقات جمهوری اسلامی و روشنفکری عرفی چنان کوتاه بود که گویی هرگز پیوندی میان این دو برقرار نشده بود.

## منابع

### فصل اول

- ۱ مجله همشهری ماه، شماره ۳، خرداد ۱۳۸۰
- ۲ مجله همشهری ماه، شماره ۴، تیر ۱۳۸۰
- ۳ مجله همشهری ماه، شماره ۵، مرداد ۱۳۸۰
- ۴ مجله همشهری ماه، شماره ۶، شهریور ۱۳۸۰
- ۵ مجله همشهری ماه، شماره ۱۰، دی ۱۳۸۰
- ۶ مجله همشهری ماه، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۸۰

### فصل دوم

- ۱ مجله همشهری ماه، شماره ۷، مهر ۱۳۸۰
- ۲ مجله همشهری ماه، شماره ۹، آذر ۱۳۸۰
- ۳ مجله همشهری ماه، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۸۰
- ۴ مجله همشهری ماه، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۸۰

### فصل سوم

- ۱ مجله همشهری ماه، شماره ۳، خرداد ۱۳۸۰
- ۲ مجله همشهری ماه، شماره ۸، آبان ۱۳۸۰
- ۳ مجله همشهری دیپلماتیک، شماره ۴، ۲۷ آذر ۱۳۸۰
- ۴ مجله همشهری دیپلماتیک، شماره ۶، ۱۱ دی ۱۳۸۰

## فصل چهارم

- ۱ مجله همشهری ماه، شماره ۴، تیر ۱۳۸۰
- ۲ مجله همشهری ماه، شماره ۵ مرداد ۱۳۸۰
- ۳ مجله همشهری ماه، شماره ۷، مهر ۱۳۸۰
- ۴ مجله همشهری ماه، شماره ۸، آبان ۱۳۸۰
- ۵ مجله همشهری ماه، شماره ۹، آذر ۱۳۸۰
- ۶ مجله همشهری ماه، شماره ۱۰، دی ۱۳۸۰
- ۷ مجله همشهری ماه، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۸۰
- ۸ مجله همشهری ماه، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۸۰

## نمایه

### شخصیت‌های سیاسی

آذری: ۱۲۵	احمد احمد: ۱۲۵
آذری، احمد: ۱۲۹	احمدی، حمید: ۱۸۲، ۱۸۳
آرام، بهرام: ۲۴۳	اراکی: ۹۸
آریل شارون: ۱۵۷	ارانی: ۶۱، ۱۸۲-۱۸۴، ۱۸۹
آقازاده، غلامرضا: ۵۷، ۷۳	ارانی، تقی: ۱۸۲، ۱۸۳
آقازاده، محمد: ۶۳	اردلان، علی: ۴۴، ۲۹۳
آقای حکیم: ۸۰	استالین: ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۱
آل اسحاق: ۵۸	اسحاق شامیر: ۱۴۸، ۱۵۳
آملی: ۲۷۶	اسرافیلیان: ۱۵۳
آوانسیان، اردشیر: ۱۸۴	اسکندری، ایرج: ۱۸۳، ۱۸۵
آیت، حسن: ۱۳، ۳۵، ۵۱	اسلام کاظمیه: ۲۸۹
آیمن: ۲۴۷	اسلامی، سعید: ۱۱۲
ابستگار، معصومه: ۲۱۲-۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹	اشراقی، شهاب‌الدین: ۳۸
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۷	اشرف دهقان: ۲۱۰، ۲۱۱
ابراهیمی، اصغر: ۵۱	اصفهان‌ن، سیدابوالحسن: ۲۷۰، ۲۷۱
ابوجهاد: ۱۶۳	اعتمادزاده، محمود: ۲۴
ابوجهل: ۱۷۳	اعلم، امیراسدالله: ۱۵۹، ۱۶۰
ابرفیاض: ۱۷۳	افشاری، علی: ۱۹، ۲۰
احسان‌بخش: ۱۱۰	افضلی، ابراهیم: ۲۴

انوارى: ۱۲۰	اکرمى، کاظم: ۵۷، ۱۱۶
انوارى، محى الدين: ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۹۲، ۱۹۳	الويرى، مرتضى: ۵۲
انورسادات: ۱۶۲	امام جمارانى: ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹
اورنگا، دانيل: ۱۵۴	امام حسين(ع): ۱۶۰، ۲۷۴
اورى، عباس: ۲۹۶	امام خمينى: ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۷
بادامچيان، اسدالله: ۳۵، ۴۰، ۱۱۷	۵۰، ۵۸، ۶۶، ۷۰، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹
باران، حکمت الله: ۱۲	۹۳، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۲
بازرگان، يوران: ۲۴۱	۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۲
بازرگان، حورى: ۲۴۱	۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۷۰-۱۷۴، ۱۷۶
بازرگان، منصور: ۲۴۲	۱۷۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹
بازرگان، مهدى: ۱۳، ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۴۷، ۴۱	۲۲۵، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۵
۵۰، ۵۷، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۲۲۰	۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹-۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹
۲۲۹-۲۳۳، ۲۳۶-۲۳۸، ۲۴۰، ۲۷۷، ۲۸۸	۲۹۲، ۲۹۲
۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵	امام على(ع): ۲۵۲
بازرگانى، محمد: ۲۴۳	امام موسى صدر: ۷۸-۸۵، ۲۳۳
باكرى، على: ۲۴۳	امامى، فريده: ۱۹۴
باکلى، ويليام: ۱۵۰	امامى کاشانى: ۶۳، ۷۳، ۱۲۴، ۲۴۸، ۲۵۷
باهنر، محمدجواد: ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۹	امامى، ليا: ۱۹۴
۲۹، ۵۲، ۵۴، ۱۰۱، ۱۲۲	امامى، سعيد: ۱۱۷
باهنر، محمدرضا: ۵۹	امامى، صادق: ۱۹۲
بخارايى، محمد: ۱۹۱، ۱۹۲	امير انتظام، عباس: ۴۵، ۲۵۶
بختيار: ۴۱، ۲۴۸، ۲۴۸، ۲۹۴	اميرکبير، ميرزا تقى خان: ۱۵۹
بديع زادگان، على اصغر: ۲۲۹، ۲۴۳	امين زاده، محسن: ۶۰
برزين، شاپور آذر: ۴۵	امينى، على: ۱۹۴، ۱۹۵
بروجردى: ۷۷-۷۸، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۱۲۲، ۲۶۲	اندرزگو، على: ۱۶۳
۲۶۳-۲۶۴، ۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۴	اندرزگو، مهدى: ۱۹۲
بزرگ علوى: ۱۸۳	انصارى، سعيد: ۶۳

پیامبر اکرم (ص): ۱۷۳	بشارتی، علی محمد: ۵۹، ۴۸
پیمان، حبیب‌الله: ۲۹۷، ۲۹۶	بشیریه، حسین: ۲۱۱
ناج‌زاده: ۶۰	بقایی: ۱۹۲
ناور، جان: ۱۵۴	بگین: ۱۶۴
ترکان: ۵۸	بنی‌صدر، ابوالحسن: ۱۴، ۱۲، ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۲۹
تروتسکی: ۲۸۳	۳۱، ۳۶، ۳۹، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۰
تکمیل همایون: ۲۸۶	۸۷، ۹۳، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶
توسلی، محمدرضا: ۱۱۱، ۶۳	۱۴۷، ۱۶۵، ۲۲۶، ۲۵۶، ۲۹۷، ۲۹۸
توکلی، احمد: ۱۶، ۵۱، ۵۷	بنی‌صدر، فتح‌الله: ۲۹۶
تهرانی، مهدی: ۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۱	بورقانی، احمد: ۶۰
تیمسار معرودی: ۴۴	بوژن، جورج: ۱۴۸
تیمسار نصیری: ۱۹۳	به‌آذین: ۲۴، ۲۸۹
جاماسبی، عبدالله: ۱۶	بهروز، مازیار: ۲۳، ۱۸۶
جزایری، شهرام: ۱۲۰	بهشتی: ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۳۹
جزینی، بیژن: ۱۸۶	۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۸۶، ۹۹، ۱۲۳، ۱۲۵
جعفری لنگرودی: ۱۲۵، ۲۹۶	۲۳۶، ۲۴۵، ۲۹۴
جعفری، محمد مهدی: ۲۲۹	بیات، اسدالله: ۵۲، ۱۱۰، ۱۸۹، ۲۸۳، ۲۹۶
جلال آل احمد: ۲۸۳، ۲۸۶	بیطرف، حبیب‌الله: ۲۱۷
جنتی، احمد: ۶۳، ۶۶، ۷۳	پاکدامن، ناصر: ۹۳
جیمز بیل: ۲۳	پاک‌نژاد، شکرالله: ۱۶۲
جیمی کارتر: ۱۴۷، ۲۲۶	پرتوی، مهدی: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۱۸۶
چمران: ۷۹، ۸۳، ۹۳	پرز: ۱۴۹
چه‌گوارا، ارنستو: ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۴۱	پرورش، علی‌اکبر: ۸، ۱۴، ۱۵، ۵۱، ۵۳، ۵۶
حائری شیرازی: ۷۷، ۷۸، ۱۳۵، ۲۲۱، ۲۶۳	۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
۲۷۶	پسندیده: ۳۳، ۴۸
حائری یزدی، مهدی: ۷۷	پلانک: ۲۴۰
حاج سید جوادی: ۴۳، ۴۵، ۲۸۲-۳۰۰	پهلوی، محمدرضا: ۴۱، ۷۸، ۱۷۷، ۲۶۳
حبیبی، حسن: ۸، ۱۳، ۵۰، ۶۳، ۷۳، ۹۲-۹۶	۲۹۸

خلخالی: ۸۱، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۴۶،	۲۹۶
۲۹۸، ۲۸۸، ۲۶۰، ۲۴۹-۲۴۷	حجاریان، سعید: ۱۰۸، ۲۲۱
خمینی، سید احمد: ۳۷، ۴۷، ۵۴، ۶۹، ۸۶،	حجازی، عبدالرضا: ۲۱
۸۸-۸۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۷-۱۲۹	حجازی، فخرالدین: ۹۵
خمینی، سید حسین: ۳۳	حجت: ۷۸
خمینی، مصطفی: ۳۳، ۸۱-۸۳، ۸۵، ۸۷	حجت الاسلام شبتری: ۲۳۳
۱۰۰، ۱۶۳، ۲۶۹، ۲۷۵	حجت الاسلام غفوری: ۲۳۳
خوانساری: ۷۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱	حجتی: ۱۲۵
خویی: ۸۰	حینی بهشتی، سید محمد: ۳۵
خیابانی، موسی: ۲۹۶	حقانی: ۶۰، ۱۲۵
داوودی، اسماعیل: ۵۱	حق شناس، تراب: ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲
دری نجف آبادی، قربانعلی: ۶۰، ۶۳، ۷۲	حلی، شیخ محمود: ۱۱۵
دستغیب: ۱۱۰	حنیف نژاد، محمد: ۲۲۹، ۲۴۱
دفتری، متین: ۲۹۱	خاتمی، روح الله: ۸۹
دلفانی، الله مراد: ۲۴۲	خاتمی، محمد: ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۵۷-۶۰، ۶۳
دهخدا، علی اکبر: ۲۵۹	۵۲، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳،
رادمنش، رضا: ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۶۸، ۱۷۹،
رازینی، علی: ۶۰	۲۱۴
راسل، برتراند: ۱۲۷	خاتمی، محمد رضا: ۸۹، ۱۱۹
ربانی شیرازی: ۱۲۵، ۲۳۵	خامنه ای: ۱۵، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۹، ۴۶،
رجایی، علیرضا: ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۳۶-۳۹، ۴۸،	۴۹، ۵۷-۵۴، ۶۹، ۷۰-۷۲، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۱،
۲۹۷، ۴۹-۵۴، ۶۱، ۱۱۵	۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۸۰،
رجایی، محمد علی: ۱۴	خامنه ای، هادی: ۱۱۱، ۱۲۰
رجوی، مسعود: ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۲۹، ۲۳۹،	خانیبانه رانی، مهدی: ۹۳، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۳،
۲۴۳، ۲۴۴، ۲۹۶-۳۰۰	خانیکی، هادی: ۶۰
رجوی، مسعود: ۱۶۵، ۱۶۷	خروشچفت: ۱۹۹، ۲۷۲
رزم آرا: ۱۹۴، ۱۹۵	خزعلی: ۶۶، ۷۵، ۱۲۵، ۱۳۰، ۲۵۷
رشیدی مطلق، احمد: ۲۷۵، ۲۹۰	خسروشاهی: ۱۲۵

- رضاخان: ۷۹، ۲۴۹، ۲۶۳  
 رضایی، احمد: ۲۴۲  
 رضایی، رضا: ۲۴۳  
 رضایی، محسن: ۶۳، ۷۳، ۱۲۴  
 روحانی، حسین: ۲۴۲  
 روحانی، صادق: ۲۷۸  
 روزبه نظامی، خسرو: ۱۸۴  
 رولو، اریک: ۲۲۴  
 رهنما، زین‌العابدین: ۸۰  
 ریاحی، حسین: ۱۶۲  
 ریگان، رونالد: ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲  
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۲۶  
 زنجانی، روغنی: ۵۸  
 زنگنه، بیژن: ۶۳، ۷۳  
 زواره‌ای، سید رضا: ۱۵، ۱۷  
 زیباکلام، صادق: ۲۵۲  
 سالاری: ۱۲۵  
 سامی، کاظم: ۱۳، ۴۶، ۲۹۶  
 سبحانی، عزت‌الله: ۹۴، ۱۳۶، ۲۳۰، ۲۳۲  
 سبحانی، یدالله: ۴۴، ۴۵، ۵۰  
 سرحدی‌زاده: ۵۷  
 سروش، عبدالکریم: ۹۴  
 سعید محسن: ۲۲۹، ۲۴۳  
 سلامتیان، احمد: ۳۷، ۵۰، ۹۳  
 سلطانی: ۹۹  
 سنجابی، کریم: ۴۴، ۴۵، ۲۸۸  
 سعید ابرو الفضل: ۱۹۱  
 شرعی: ۲۵۷  
 شریعتمداری، حسن: ۱۳، ۲۰-۲۲، ۲۶، ۶۰  
 ۸۰، ۹۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸  
 شریعتمداری: سید کاظم: ۲۵۵  
 شریعتی، دکتر علی: ۳۵، ۸۳، ۱۲۴، ۲۱۳  
 ۲۱۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۸  
 شریف واقفی، مجید: ۲۴۳  
 شکرخواه، یونس: ۱۴۴  
 شمس‌آبادی: ۲۶  
 شمس‌آل احمد: ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶  
 شمس تبریزی: ۲۵۷  
 شمس، علی: ۱۹۸  
 شولتز، جورج: ۱۵۴  
 شون دولین: ۱۴۵  
 شهاب، احمد: ۱۹۲  
 شهرام، تقی: ۲۴۳  
 شهید جاوید: ۲۷۴  
 شبیبانی، عباس: ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۳۲  
 صادق، ناصر: ۲۴۳  
 صادقی، علی: ۲۰۹  
 صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله: ۲۷۴  
 صانعی، حسن: ۲۱، ۶۳، ۷۲  
 صباغیان، هاشم: ۴۴  
 صدام حسین: ۱۴۰  
 صدر رضا: ۷۸، ۷۹، ۸۰  
 صدر، صدرالدین: ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲  
 صدر، محمدباقر: ۸۰  
 صفار هرندی، رضا: ۱۹۲  
 صمدیه لیاف: ۲۴۳

عین‌الملک: ۱۹۰	طالقانی: ۸۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۰،
غرضی: ۴۸، ۵۳، ۵۷، ۵۵، ۱۰۶، ۱۶۳	۲۳۰-۲۳۳، ۲۴۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۴، ۲۹۷
غفوری فرد، حسن: ۱۵	طاهری، جلال‌الدین: ۱۱۶
فارسی، جلال‌الدین: ۱۲، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۴۴	طاهری خرم‌آبادی: ۳۴
۴۷، ۴۸، ۸۰، ۸۵، ۸۳، ۹۴، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۴	طاهری، رجیب‌علی: ۱۶
فاضل، ایرج: ۵۸	طباطبایی، صادق: ۱۳، ۴۶
فاطمی، حسین: ۸۰	طبری، احسان: ۲۴، ۲۵، ۱۸۲، ۱۸۳
فرد ای‌رید: ۲۱۴	طهماسبی، خلیل: ۱۹۵
فروهر، داریوش: ۱۳، ۴۴، ۲۸۸	عادلی: ۵۸
فلاحیان، علی: ۲۶، ۵۹	عباسپور: ۲۸
فلسفی: ۱۲۴	عبایی خراسانی: ۱۱۱
فرمنی: ۱۹۳	عبدالله: ۱۷۹
فهد: ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۹	عبدالناصر، جمال: ۳۶، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۶
فیروزآبادی: ۶۳	۱۷۰، ۱۷۱
فیروز، مریم: ۲۵	عبد خدایی، محمد مهدی: ۸۰
قربانی فر، منوچهر: ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰	عبدی، عباس: ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹
قطب‌زاده، صادق: ۱۳، ۲۲، ۲۰، ۹۳، ۱۴۷	عدنان خاشوقچی: ۱۴۷، ۱۴۹
قمی، حسن: ۲۵۴	عراقی، مهدی: ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۹۱، ۱۹۲
کاتوزیان، کیان: ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶	عرب‌سرخی، فیض‌الله: ۶۰
کاتوزیان، ناصر: ۲۹۶	عرفات، یاسر: ۸۳، ۸۴، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۷
کاخ‌ساز، ناصر: ۱۶۲	۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۴۱، ۲۹۶
کارل، الکن: ۲۳۳	عگری‌زاده، محمود: ۲۴۳
کاسترو، فیدل: ۵، ۱۲۶، ۱۴۰-۱۴۳، ۱۸۶	عضدانلو، محمود: ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰
۲۰۲	عقاد، مصطفی: ۸۱
کاشانی: ۱۳، ۳۵	علامه مفتی‌زاده: ۲۵۳
کاشانی، ابوالقاسم: ۱۵	علامه نائینی: ۲۳۲
کاشانی، سید محمود: ۱۵	عمربی، محمد علی: ۲۴
کامبخش، عبدالصمد: ۱۸۳	عنایت، حمید: ۹۳، ۲۲۹

لاهوری: ۱۲۲، ۱۲۵	کتیرایی، مصطفی: ۴۴
لاهیجی: ۲۹۶	کرباسچی، غلامحسین: ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۱۳۴
لقمانیان، حسین: ۱۱۹	کرمانی، فهیم: ۱۵۳
لنین: ۱۴۱، ۱۸۶	کروبی، احمد: ۱۲۱-۱۲۴، ۱۲۶
لیلا خالد: ۱۲۶	کروبی، محمد: ۱۲۸
مائو تسه دون: ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۸۶، ۱۹۸-۲۰۶	کروبی، مهدی: ۸، ۶۳، ۷۲، ۱۰۱، ۱۰۷
مادرشاهی، جواد: ۲۲	۱۱۳، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۴-۱۳۷، ۱۶۹-۱۷۵
مارکس: ۱۴۱، ۲۴۰، ۲۵۸	کنز، جان: ۱۵۰، ۱۵۴
ماسکی، ادموند: ۱۵۴	کرایبی، سیاوش: ۲۸۹
مجتهد شبتری، محمد: ۱۰۴	کشاوری: ۱۸۴
محتشمی، علی اکبر: ۵۷، ۵۸، ۸۳، ۱۱۰	کشکولی، ایرج: ۱۹۸-۲۰۶، ۲۰۸-۲۱۱
۱۳۰، ۱۳۲، ۱۶۳، ۲۵۷	کلانتری: ۴۸، ۵۰
محسن رشید: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۵	کوروش: ۲۵۸، ۲۵۹
محقق داماد: ۹۸	کوزیچکین: ۲۳
محمدی ری شهری، محمد: ۱۷، ۲۰، ۲۶	کیانوری، نورالدین: ۲۳، ۲۵، ۱۸۲، ۱۸۴
۵۹، ۶۳، ۷۳، ۱۰۷	کیسی، ویلیام: ۱۵۴
مدنی، احمد: ۱۳، ۱۴، ۲۵۷	کم ایل سونگ: ۱۴۳
مرعشی: ۲۷۶	گابریل گارسیا مارکز: ۱۴۳
مشکین قام، رسول: ۲۴۳	گرانبايه، بهروز: ۱۴۴، ۱۴۸
مصدق، محمد: ۱۳، ۲۵، ۲۵، ۱۸۲، ۱۸۵	گلپایگانی: ۶۶، ۶۸، ۲۷۶
۱۹۴، ۲۱۳، ۲۶۰	گلپایگانی، صافی: ۶۶
مطهری، مرتضی: ۴۳، ۴۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱	گلستان، ابراهیم: ۱۹۶
۱۲۴، ۱۶۰، ۱۸۳، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۷۴	گورباچف: ۱۴۰
۲۸۰، ۲۹۴، ۲۹۵	لئون: ۲۵
مظفری، حسین: ۲۲۹	لاجوردی: ۱۲۵
معادیخواه: ۱۲۵	لاریجانی، صادق: ۸۹
معین فر، علی اکبر: ۲۴، ۲۹	لاریجانی، علی: ۶۳، ۷۳، ۸۹
معین، مصطفی: ۵۸	لاریجانی، محمد جواد: ۱۷۸

مهاجرانی، عطاءالله: ۶۱، ۵۹	مفتح، محمد: ۱۰۱، ۹۹
مهدوی کنی: ۱۵، ۳۵، ۵۵، ۵۳، ۱۲۴	مقدم مراغه‌ای: ۱۳۱
۱۳۴-۱۳۷، ۲۲۰	مقدم مراغه‌ای، رحمت‌الله: ۲۵۶
مهدوی، مهدی: ۲۱	مکارم شیرازی: ۲۳۵
میمنی، لطفاالله: ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۶۱، ۲۲۸	مکری، محمد: ۱۳
۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵	مک فارلین: ۲۶، ۱۴۴، ۱۴۵-۱۴۶
میردامادی، محسن: ۱۰۹، ۲۱۷، ۲۲۰	۱۵۵-۱۴۸
میرسلیم، مصطفی: ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۸	ملکی، خلیل: ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۸۳
۵۹، ۶۳، ۷۲	منافی، محمد جواد: ۲۱
میلانی، عباس: ۱۸۸-۱۹۴، ۱۹۶	منتجب‌نیا: ۱۱۰
سین دوست، علی: ۲۴۳	منتصری، هوشنگ: ۱۸۴
مؤمن، محمد: ۶۳	منتظری، حسنعلی: ۲۵، ۲۷، ۶۵، ۸۵، ۸۶
ناطق نوری، علی اکبر: ۱۷، ۳۷، ۵۶، ۵۷، ۶۳	۲۴۷، ۹۸
۷۲، ۷۴، ۱۱۶، ۱۳۰	منتظری، محمد: ۳۹، ۸۵، ۸۶
نبوی، بهزاد: ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۱۰۶، ۱۰۸	منصور، حسنعلی: ۱۹۱-۱۹۴
۲۲۵، ۲۲۶	موحدی کرمانی: ۶۳، ۷۲
نبوی، مرتضی: ۵۷، ۶۳، ۷۲، ۱۲۷	موسوی اردبیلی: ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۵
نجات حینی، محسن: ۲۴۰	۳۹، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۱۰۱، ۱۰۷
نجف‌آبادی، فتح‌الله امید: ۲۷	موسوی تبریزی: ۱۱۰
نجفی، محمدعلی: ۵۷، ۶۱	موسوی خوئینی‌ها: ۵، ۲۲، ۵۹، ۶۳، ۶۹
نراقی: ۱۹۷	۷۲، ۹۷، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۴، ۱۷۷
نزیه، حسن: ۴۵	۱۷۸، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱-۲۲۶
نمازی: ۶۱	۲۵۷
نواب صفوی، سید مجتبی: ۱۵۸، ۲۴۹	موسوی لاری، عبدالواحد: ۶۳
۲۶۸	موسوی، میرحسین: ۱۷، ۳۵، ۳۸-۴۰، ۵۱
نوبری، علیرضا: ۵۰	۵۶، ۵۷، ۶۱-۶۳، ۶۹، ۷۲، ۹۲، ۹۵، ۱۰۶
نوربخش، محسن: ۵۱، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۷۳	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۶، ۱۷۷
نورث، اولیور: ۱۵۳، ۱۵۴	موشه‌دایان: ۱۶۰، ۱۶۴



کاپیتال: ۱۴۱	چشم انداز ایران: ۲۲۸
کار و کارگران: ۷۵	خاطرات خلخال: ۱۸۸
کیهان: ۲۸، ۳۰، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۴۸، ۱۵۱،	خاطرات کیانوری: ۲۳، ۲۴
۲۸۳-۲۸۵، ۲۹۰	در آن سوی فراموشی: ۱۸۴
کیهان اندیشه: ۲۶۰	راه انبیا راه بشر: ۲۳۸
کیهان سال: ۱۰۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳،	راه طی شده: ۲۳۶، ۲۳۸
۱۷۳، ۱۷۵	رسالت: ۱۶، ۷۲، ۱۱۴
کیهان هوایی: ۱۴۷، ۱۴۸	شناخت و تکامل: ۲۳۸
لغت نامه دهخدا: ۲۶۰	شورشیان آرمانخواه: ۲۳، ۲۵، ۱۸۲، ۱۸۶
معمای هویدا: ۱۸۸	طلوع انفجار: ۲۸۸
نهج البلاغه: ۲۴۰	عصر ما: ۱۱۲، ۱۴۳، ۲۱۷، ۲۲۰